

**سرمقاله:** لطف الله میثمی؛ احترام به آرای مردم | ۲ |  
مهدی غنی؛ سال پسا مهسا | ۵ |  
بدرالسادات مفیدی؛ بازخوانی جنبش مهسا | ۱۰ |  
احمد هاشمی؛ کاوشی برای شناسایی لیدرهای معترضان | ۱۲ |



### سیاست داخلی

گفت‌وگو با احسان هوشمند؛ دولت بی‌بزار و خلأ مطالعات قومی | ۱۴ |  
عطا ضمیری؛ شوراها و طاقانی؛ راهکار توسعه متوازن | ۲۱ |  
محمدعلی دادخواه؛ لطف قانون را از یاد نبرید | ۲۴ |  
امیرحسین علینقی؛ ماهیت‌سازی بنیاد قانون اساسی؛ مداخله‌های سیاست و اجتماع | ۳۰ |



### اندیشه

میزگرد با حضور احمد میدری، مقصود فرستخواه و سمیه توحیدلو؛ کنشگر مرزی در وقت انسداد | ۳۷ |  
شهرام حلاج؛ بازیگران میدان‌های نادیده | ۵۰ |  
کمال رضوی؛ کنش‌گران مرزی در عصر پایان قهرمانان | ۵۵ |  
محمود درگاهی؛ سبک شریعتی | ۵۷ |



### اقتصاد و توسعه

گفت‌وگو با فرهاد توانا؛ واکاوی سند لایحه برنامه هفتم توسعه | ۶۲ |  
کاووس واضحی؛ دریاچه ارومیه؛ دوراهی بزرگ | ۶۸ |



### جامعه

محمدکریم آسایش؛ شهرهای خشن و خشم شهری | ۷۶ |  
سید کاظم ملکوتی؛ مسئله خودکشی در ایران | ۷۹ |  
نعمت‌الله فاضلی؛ گفتمان حذف در دانشگاه | ۸۳ |  
مهدی فخرزاده؛ دانشگاه و پرسش‌هایی از آینده | ۸۵ |  
طیبه سلمانی شیک؛ جامعه‌شناسی | ۸۸ |



### تاریخ

فریداسدی دهدزی؛ جدال دکتر مصدق با کودتاچیان سلطنت طلب | ۹۰ |  
غلامرضا فروتن؛ شوروی و سرانجام انقلابیون | ۹۶ |



### سیاست خارجی

گفت‌وگو با محسن امین‌زاده؛ سیاست خارجی و تحرکات منطقه‌ای و جهانی | ۹۸ |  
محمد احمدی؛ جوانان فلسطینی پیشروتر از سیاستمداران | ۱۰۸ |



### ادبیات

مهدی غنی؛ آرمان‌های شاعرانه جوانان امروز | ۱۱۶ |  
عبدالنبی قیّم؛ فرادستی قومی و فرودستی قومی دیگر یا نژادپرستی | ۱۱۸ |  
احمد کتابی؛ سعدی؛ آموزگار حکمت و معرفت | ۱۲۳ |  
چشم‌انداز خوانندگان | ۱۲۶ |

# چشم‌انداز ایران

دوماهنامه چشم‌انداز ایران

شماره ۱۴۱

شهریور و مهر ۱۴۰۲

قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: لطف‌الله میثمی

ویراستار: اکرم گشتاسبی

صفحه‌آرا: پیمان مقدم

عکس: احمد شریف

■ ■ ■

چاپ: ایرانچاپ

توزیع: مؤسسه اطلاعات

نشانی: تهران میدان توحید خیابان نصرت

غربی شماره ۲۴ طبقه سوم

کدپستی: ۱۴۵۷۸۳۷۴۵۴

صندوق پستی: ۸۹۵ - ۱۳۴۴۵

تلفن: ۰۲۰-۶۶۴۳۳۰۷ - تلفکس: ۰۲۰-۶۶۹۳۶۵۷۵

پیامک: ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷

■ ■ ■

cheshmandaziran.net

meisami40@yahoo.com

cheshmandaz\_iran

cheshmandaziran



## سرمقاله

لطف‌الله میثمی

مدیرمسئول



## احترام به آرای مردم

در پایان شهریور ۱۴۰۱، در پی حادثه دلخراش مرگ مهسا امینی، مردم ایران به‌ویژه زنان، جوانان و نوجوانان وارد مرحله جدیدی شدند. در این نوشته بر آنم تا بر اساس تجربه میدانی خود به روندهایی که به این واقعه منجر شد، اشاره‌ای داشته باشم که طبعاً نفی‌کننده تجربه و دیدگاه دیگر عزیزان نیست.

## « نخست: نظام تصمیم‌گیری

زنده‌یاد مهندس علی اژتینان، از فارغ‌التحصیلان پیش از انقلاب دانشگاه آریامهر (شریف) بود که همراه با دوستانش مانند مهندس الوبیری سامان‌دهی صوتی بهشت زهرا را برای ورود مرحوم امام با وجود مشکلات بسیاری آماده کرد. وی پس از پیروزی انقلاب نیز مسئولیت‌های بسیاری در صنعت و مدیریت برق استان هرمزگان، سیستان و بلوچستان، رشت و صنعت آلومینیوم را بر عهده داشت. وی در این مسئولیت‌ها با مشکلات بسیاری از جمله کارشکنی‌های محمدرضا رحیمی، رئیس دیوان محاسبات مجلس شورای اسلامی، روبه‌رو بود. رحیمی برای مدیران پرونده‌سازی می‌کرد، هرچند بیشتر این مدیران در این پرونده‌سازی‌ها تریه می‌شدند. در این راستا، جمع‌بندی مهندس اژتینان این بود که از این پس تصمیم‌گیری مدیران دچار فلج ساختاری شده است و هر مدیری اجرای قانونی هر کاری را به زیردست خود می‌سپارد و مدیر بعدی هم به همین‌گونه است و نتیجه آن بی‌تصمیمی می‌شود. نمونه آشکار آن عملکرد گشت ارشاد بود که در دولت‌های مختلف، مشکلات بسیاری را به وجود آورد و اعتراض‌های بسیاری را در پی داشت.

چند هفته پیش از کشته شدن مهسا امینی، روحانی مسئول امر به معروف و نهی از منکر اصفهان، اعتراف کرد که تاکنون دستگیری ۲۰۰۰ نفر از زنان و دختران نشان می‌دهد این روش جواب نمی‌دهد. همچنین آیت‌الله جوادی آملی چند بار تأکید کردند که مسئله حجاب جنبه سیاسی و مخالفت با نظام به خود گرفته است. دولت یازدهم و دوازدهم تا حدی بر این مشکلات فائق آمد، ولی در دولت سیزدهم گشت ارشاد کار خود را دوباره شروع کرد. به نظرم، این روند فلج شدن تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در سطوح مختلف نه تنها به حادثه اندوهناک ۲۵ شهریور منجر شد، بلکه ادامه دار نیز خواهد بود و به زیان‌های بیشتری هم منجر می‌شود. در این مورد اگر به نظر دلسوزان عمل می‌شد، شاهد کشته شدن مهسا امینی و چالش‌های گشت ارشاد با مردم نمی‌شدیم. دیدیم که پس از این حادثه، گشت ارشاد منحل شد و با شل‌حجابی دیگر برخوردی صورت نمی‌گیرد. این در حالی است که یکی از فقه‌های مطرح که سمت‌هایی در نظام داشته معتقد است قانون حجابی که در قانون مجازات‌های اسلامی آمده است، نه عقلانی و نه اسلامی است و اگر بخواهد اجرایی شود، باید بگیر و ببند و زندان ادامه داشته باشد.

## « دوم: تعدد نهادهای قانون‌گذاری

روند دیگری که در حوادث شهریور سال گذشته نقش داشت به تعدد نهادهای قانون‌گذاری برمی‌گردد. در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸، تنها

نهاد قانون‌گذاری، مجلس شورای ملی و نظارت شورای نگهبان بود. در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۶۸، علاوه بر نظارت شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نیز اضافه شد. در این میان شورای انقلاب فرهنگی نیز در عمل قانون‌گذاری می‌کرد و گشت ارشاد حاصل مصوبه این نهاد بود. پس از حوادث شهریور، یک مقام قضایی اعلام کرد همان نهادی که گشت ارشاد را تصویب کرده بود، لغو آن را اعلام کرد. من به همراه دوستانم حتی به قانون‌گذاری مجمع در سال ۱۳۶۸ هم انتقاد داشتیم، چه برسد به تعدد قانون‌گذاری‌ها. متأسفانه سران قوا نیز قانون‌گذاری می‌کنند و مشخص نیست نتیجه این تعدد قانون‌گذاری مملکت را به کدام سمت می‌کشاند. به نظرم این تعددها، تصمیم‌گیری را دچار اشکال می‌کند و موجب تداخل و بی‌تصمیمی می‌شود.

## « سوم: اجرای اجباری احکام

آزادگی ملت ایران خود را در بستر تاریخ نشان داده است؛ ملت موحد و آزاده ما پیام‌رهای بخش اسلام را دریافت کرد، ولی به حاکمیت نژادی عرب تن نداد و موفق بود. همچنین نظام موروثی شاهنشاهی را ساقط کرد، ولی به حاکمیت صنفی روحانیت نیز تن نداد و تجربه نشان می‌دهد بیشتر مشکلات، نارسایی‌ها و ناکارآمدی‌ها از همین حاکمیت صنفی نشئت می‌گیرد و این در حالی است که یازدهم پست کلیدی در قانون اساسی بر عهده مجتهدین است. مرحوم امام در همان ابتدای انقلاب گفتند اجتهاد مصطلح کافی نیست و با آرای شورای نگهبان نیز چندین بار برخورد داشتند و حتی یک بار گفتند اگر دوسوم نمایندگان مجلس با طرح یا لایحه‌ای موافقت کردند، شورای نگهبان موظف است آن را تأیید کند. تجربه نشان داده بسیاری از این ناکارآمدی‌ها ناشی از همان ناکافی بودن اجتهاد مصطلح هم‌زمان با حاکمیت فقه‌هاست. به نظر من، آنچه جوانان و نوجوانان را به اعتراضات خیابانی کشاند، همین تنگ‌نظری‌های ناشی از این امر بود که به توضیح آن می‌پردازم.

ملت آزاده ما پیام سرور آزادگان، امام حسین (ع) را با جان و دل و خرد خود پذیرفته است؛ اصلی‌ترین



### « پنجم: تفکیک دو حرکت

با فاصله کمی از حرکت «زن، زندگی، آزادی» حرکت دیگری عمده توسط جوانان معترض دهه ۸۰ و ۹۰ با شعارهای ساختارشکن رخ داد، با این مضمون که جمهوری اسلامی و رهبری آن را نمی‌خواهیم؛ شکل گرفت. پس از انقلاب مشروطیت در دومین مجلس شورای ملی، مشارکت زنان در انتخابات مطرح شد، ولی مرحوم آیت‌الله مدرس به نمایندگی مراجع با آن مخالفت کرد. همچنین در دوران نهضت ملی، دکتر مصدق می‌خواست در راستای اصلاح قانون انتخابات به رأی زنان توجه کند که با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد.

خوشبختانه در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ زنان نقش زیادی در مبارزه با رژیم شاهنشاهی داشتند. حماسه‌های مقاومت و شهادت در زیر شکنجه جایگاه آن‌ها را بسیار ارتقا داد. در جریان انقلاب ۵۷ به دنبال راهپیمایی‌های زنان و مردان سقوط نظام شاهنشاهی، برابری رأی زنان و مردان در انتخابات‌های مختلف، جایگاهی در قانون اساسی جمهوری اسلامی پیدا کرد. تا آنجا که دکتر یزدی در گفت‌وگو با چشم‌انداز ایران بدین مضمون این انقلاب را انقلاب زنان می‌دانست. پس از پیروزی انقلاب با وجود اینکه آیت‌الله طالقانی در ابتدای انقلاب از آزادی پوشش زنان دفاع کردند، ولی به تدریج زنان در امر پوشش محدود شدند و قانون مجازات اسلامی تصویب شد. از آن پس مخالفت‌های بسیاری با اجباری بودن آن شکل گرفت. حرکت زن، زندگی، آزادی در پایان شهریور را شکوفایی طبقه متوسط نام نهاد و جمع‌بندی من این بود که طرح اقتصادی آقای رئیسی، عمده‌تاً در راستای تضعیف این طبقه است، ولی طبقات دیگر تا حدی به‌ویژه دولت بهره‌مند می‌شدند. اگر حرکت ساختارشکن در پی این حرکت شکل نمی‌گرفت، می‌توانست با تکیه به «شعار محدود، مقاومت نامحدود» رشد و گسترش بیشتری داشته باشد و گام‌های عمیق‌تری برای منزلت زنان برداشته شود. من در شهرک

پیام امام حسین (ع) برای آزادگان جهان به‌ویژه ملت ایران، بیعت نکردن اجباری با یزید بود؛ یزید امام حسین (ع) را بین بیعت اجباری یا کشته شدن قرار داد، اما امام حسین (ع) بر آن بود که اساس حکمرانی در اسلام آزادی، اختیار و آگاهی است و در این مکتب بیعت با زور و اجبار جایگاهی ندارد. امام حسین بر قرارداد یا قانون اساسی زمان خود یعنی صلح امام حسن (ع) تکیه می‌کرد، درحالی‌که یزید این قانون را دور زد و پایمال کرد. با توجه به اهمیت آگاهانه بودن بیعت در حکمرانی مشخص نیست چرا در بستر زمان این امر فراموش شده است و در آموزش‌های جاری، اجرای احکام ریز و درشت با اجبار صورت می‌گیرد. برای نمونه شاهد بودیم اقامه نماز پرشور در مدارس و حجاب اجباری به چه صورت درآمد. مرحوم آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی در یکی از سالگردهای هفتم تیر به این مضمون گفتند نخست اینکه، در احکام خدا شکی نیست؛ دوم اینکه، این احکام باید اجرا شود؛ و سوم، اگر در برابر اجرای آن مقاومتی شد، باید با زور و حتی اسلحه مانع را برطرف کرد. یکی از وزرای آموزش و پرورش در ابتدای انقلاب عنوان کرد به دانش‌آموزان آن قدر باید تکلیف داد که وقتی برای فکر کردن نداشته باشند که مبدا منحرف شوند. توجه کنیم نیوتون فکر کرد و به قانون جاذبه و دافعه رسید که چقدر برای بشریت مفید بود. چرا باید به یک انسان چنین دیدی داشته باشیم؟ آیا نباید اندیشید که این روند اجرای احکام در آموزش و پرورش چه فشاری به جوان و نوجوان ما وارد کرد، آیا فکر نمی‌کنیم که فریادهای آن‌ها در کف خیابان، مخالفت با چنین عملکردی است، عملکردی که به ساختاری تبدیل شده و به جوانان فشار وارد می‌کند.

### « چهارم: زن، زندگی، آزادی

هم‌زمان با کشته شدن مهسا امینی، شعار «زن، زندگی، آزادی» بر سر زبان‌ها افتاد که پیش از آن نیز این شعار را کردهای کوبانی سوریه در درگیری با ترکیه سر می‌دادند. در پی آن بود که روسری‌ها برداشته شد. من معتقدم درباره منزلت زنان ما که نیروی ارزنده جامعه هستند نباید فقط به روسری و آزادی پوشش بسنده کرد. اصل برابری انسان‌ها و حق شهروندی یک اصل توحیدی است که ناشی از مخلوق بودن همه ما در برابر خدای خالق است و برای اجرای آن همه باید بکوشیم.

اکباتان زندگی می‌کنم. در مدت بیش از چهار ماه که به شعارهای جوانان گوش می‌دادم، این شعارها ضمن ساختارشکنی ربطی به معیشت مردم، شعار «زن، زندگی، آزادی»، خاندان پهلوی و مجاهدین نداشت. فقط یک بار شعار «زن، زندگی، آزادی» را شنیدم، ولی کسی پاسخی به آن نداد. بودند کسانی که با تکیه به جنبش «زن، زندگی، آزادی» می‌خواستند از شعارهای ساختارشکن دفاع کنند، ولی با واقعیت هماهنگی نداشت که به نظر من به تضعیف جنبش زنان انجامید. در پی چالش‌ها و درگیری‌هایی که کنشگران جوان با نیروی انتظامی با هم داشتند متأسفانه قریب به ۶۰۰ نفر از دو طرف کشته شدند و حدود ۲۲ هزار نفر دستگیر شدند. معترضان جوان به‌هیچ‌وجه به خارج از کشور، خاندان پهلوی، مجاهدین یا یکی از احزاب مطرح داخل ایران وابسته نبودند و عموماً تجربه سیاسی هم نداشتند. دستگاه امنیتی کشور هم به همین نتیجه رسیده بود. طی ریشه‌یابی‌هایی که از دستگاه امنیتی درز می‌کرد شنیدیم که اعتراضات کف خیابان واکنشی به درگیری‌های آبان سال ۱۳۹۸ بوده که نتیجه‌اش پشت کردن مردم به نظام بوده است و همچنین مهندسی انتخابات سال ۱۴۰۰ که مردم نقش چندانی در آن نداشتند و گویا نتیجه‌اش عزل فرمانده اطلاعات سپاه بوده است. شنیده شده برخی، این جوانان را نسل بی‌تاریخی می‌دانند که علاقه‌ای به استقلال و تمامیت ارضی ایران ندارند، این در حالی است که افرادی که از زندان آزاد می‌شدند می‌گفتند در طول بازجویی رسمی فشار و شکنجه‌ای برای اعتراف نبوده و علت آن این بوده که در بازجویی‌ها هرچه از این‌ها می‌پرسیدند صادقانه جواب می‌دادند و نیازی به فشار نبوده است. فقدان درک متقابل نتیجه‌ای بوده که از بازجویی‌ها به‌دست آمده، وقتی که جوانان صادقانه مسائل خود را مطرح می‌کردند و ابایی از مواضع خود نداشتند. مگر صداقت از ارکان دین نیست، چگونه می‌شود قضاوت‌های نادرست درباره آن‌ها داشت. باید ریشه‌یابی کرد که چرا به جایی رسیده‌ایم که جوانانی که در نظام جمهوری اسلامی متولد شده‌اند و در نظام آموزش و پرورش ما رشد یافته‌اند، به چنین شعارهایی رسیده‌اند؟

جمهوری اسلامی طی دو بخشنامه این زندانیان را آزاد کرد، به‌طوری‌که سابقه‌ای در پرونده آن‌ها نباشد. بخشی از آزادشده‌ها دچار انفعال شده بودند که قابل پیش‌بینی بود. آن‌ها فکر می‌کردند طی دو ماه، نظام ساقط می‌شود. اگر از

شبکه‌های بی‌بی‌سی، صدای آمریکا، اینترنشنال، سلطنت‌طلبان و مجاهدین که خط تغییر رژیم را دارند، بگذریم، متأسفانه بعضی از افراد دلسوز و ایران‌دوست نیز این جوانان را تشویق می‌کردند که نظام خسته شده و کارش تمام است.

### « ششم: گفت‌وگو

جمعی که نشان می‌داد با هم از دوره دبیرستان آشنا بودند به دفتر چشم‌انداز ایران آمدند که البته در آنجا به روی همه باز است. پس از ذکر خاطرات گذشته، یکی از آن‌ها درباره اعتراضات با من صحبت کرد. به من گفت اگر از حرکت ما پیروی نکنی هژمونی خود را از دست می‌دهی و منزوی خواهی شد. گفتم در این ۶۲ سالی که به نحوی مبارزه کرده‌ام، انگیزه‌ام به هیچ‌وجه هژمونی نبوده است و چندین بار رهبری افراد جوان‌تر و کم‌تجربه‌تر از خود را پذیرفته‌ام، مانند بهرام آرام و مسعود رجوی و اگر کار بر اساس هژمونی طلبی باشد به نتیجه خوبی نخواهد رسید. گفت شما در گذشته با رژیم شاه مبارزه مسلحانه کردید، چرا این رویه را برای ما تأیید نمی‌کنید؟ گفتم نخست اینکه در سال‌های دهه ۴۰ و ۵۰ تمامیت ارضی ما را قدرت‌ها و ابرقدرت‌ها تأیید می‌کردند. با تمامیت ارضی ما نه تنها مخالفت، بلکه موافق بودند و ما از این بابت نگرانی نداشتیم. دوم اینکه رهبران نهضت آزادی همچون آیت‌الله طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی که در مبارزه قانونی‌شان با شاه، مورد حمایت مردم و مراجع دینی یا رهبران ملی بودند، از ما حمایت و این خط‌مشی را توصیه می‌کردند و همچنین بود سایر نیروها. سوم اینکه بنیان‌گذاران مجاهدین از تجربه و درایت کافی و شناخته‌شدگی برخوردار بودند، درحالی‌که نخست در شرایط فعلی ابرقدرت آمریکا و سایر قدرت‌ها به تغییر رژیم فکر می‌کنند و تمامیت ارضی ما لرزان است؛ دوم اینکه این اعتراضات رهبری شناخته‌شده و مشخصی ندارد. سوم اینکه شبکه‌های تبلیغاتی معلوم‌الحال که منافع خودشان را دنبال می‌کنند سعی دارند اعتراضات را در جهت براندازی رژیم بکشانند. وی گفت در فضای مجازی همه ما به‌طور مساوی در رهبری این اعتراضات مشارکت کردیم و کاری هم به این شبکه‌های ماهواره‌ای نداریم، ارتباطات ما از طریق اینترنت سازمان‌دهی می‌شود. گفتم شه‌ریار آهی که خودش مدعی است با هشت نفر از رؤسای جمهور آمریکا رابطه مستقیم داشته

و مشاور نزدیک محمدرضا شاه بوده و از این اعتراضات نیز حمایت می‌کند معتقد است دوام رهبری در فضای مجازی بیشتر است، برای نمونه می‌گفت تاکنون ۱۵ هزار نفر را دستگیر کرده‌اند، ولی هم‌زمان اعتراضات ادامه دارد، در صورتی‌که رهبری اگر مشخص باشد، دستگاه امنیتی ایران آن‌ها را بازداشت کرده و مبارزه را فلج می‌کند. گفتم مصدق را محاکمه و تبعید کردند و دکتر فاطمی را اعدام کردند و نسلی که مملکت را در اوج تحریم نفتی به خوبی اداره کرد از چرخه مشارکت حذف نمودند، ولی هر روز که می‌گذرد درخشش مصدق از پس ابرهای سیاه بیشتر نمایان می‌شود. مبارزات سال ۱۳۸۸ و جنبش سبز با دستگیری سران آن متوقف نشد. مگر اعدام بنیان‌گذاران مجاهدین و ده‌ها هزار بازداشتی مبارزه را متوقف کرد؟ او گفت نتیجه انقلاب ۱۳۵۷ این شد که می‌بینیم با چه بحران‌هایی روبه‌روست. گفتم آن انقلابی که با آن رهبری مشخص و توده‌های میلیونی بی‌ظنیر انجام شد با چنین بحران‌هایی از جمله بی‌اعتمادی روبه‌روست. وقتی که رهبری شناخته‌شده و مشخص نباشد، معلوم نیست به کدام سو کشیده می‌شود. گفتم بیشتر معترضان نمی‌دانند با چه نظامی طرف هستند؛ در سال ۱۳۵۹ برای من مسلم بود مجاهدین به رهبری رجوی انقلاب را حق خود می‌دانستند، معتقد بودند که رژیم جمهوری اسلامی آن را مصادره کرده است، سعی داشتند مقابله‌ای با آن داشته باشند، باینکه در حق ما ظلم آشکاری داشتند، به آن‌ها پیام دادم به فرض که اگر شما حق و رژیم آیت‌الله خمینی باطل باشد، این مقابله نه به نفع شماست و نه به نفع مملکت، چراکه هر دو طرف آدم‌های

پا به کار دارید که حاضرند جان خود را فدا کنند. رجوی در جواب گفته بود من از نیروی جوان کمتر از بیست سال آگاه نیستم. آیت‌الله خمینی هم نیروهای جوان کمتر از بیست سال داشت، به هر حال شد آنچه می‌توانست نشود. در آغاز این اعتراضات هم موضع من همین بود. می‌دانم شما جوانان آدم‌های ازجان‌گذشته‌ای هستید که شعارهای ساختارشکن می‌دهید، ولی جمهوری اسلامی هم آدم‌های ازجان‌گذشته و دستگاه امنیتی قوی‌ای دارد. پیش‌بینی من این است که هر دو طرف تضعیف می‌شود و در کل مملکت نیز تضعیف و از نیروی جوان محروم خواهد شد. شما این‌گونه که معلوم است به تجربه کسانی که از قبل و بعد از انقلاب مبارزاتی داشته‌اند بهای لازم را نداده‌اید و با آن‌ها گفت‌وگو نمی‌کنید. به قول طالقانی که خطاب به مسعود رجوی گفته بود، غوره نشده می‌خواهید مویز شوید. تکامل مرحله‌ای دارد و بزرگ‌ترین اشتباه در مبارزه مرحله‌سوزی است. در پایان این گفت‌وگو کتاب‌های خاطرات مرا خریدند و خداحافظی کردند.

من اصلی‌ترین بحران جمهوری اسلامی ایران را این می‌دانم که هم نظام به مردم و هم مردم به نظام بی‌اعتماد شده‌اند و بهترین راه برای برون‌رفت از این حالت، بازگشت به قانون اساسی و صفر کردن نظارت استصوابی شورای نگهبان و برقراری انتخابات آزاد و بدون غربالگری است. مملکت ما فرهیختگان بسیاری دارد که نه به دخالت خارجی معتقدند، نه به جنگ داخلی و مسلحانه و نه به خشونت؛ بنابراین عقلانیت ایجاب می‌کند تا دیر نشده یک مصالحه ملی به وجود آید تا شاهد چنین اعتراضاتی نباشیم.





# سال پسا مهسا



مناسبات اجتماعی شد که قابل بررسی و پژوهش است. مثلاً نگاهی که زن را جنس دوم و ضعیف می‌دانست، در این روند از اعتبار و صدارت افتاد.

## ۲- جوش چشمه

مظلومیت یک دختر کُرد و سرنوشت غمبارش، خیل عظیمی را به خیابان کشاند و حاکمان را به تنش انداخت. نام او که تا آن زمان ناشناس بود، جهانی و تاریخی شد. به نظر می‌آید این پدیده خود بسیار تأمل برانگیز و عبرت‌آموز و انرژی‌زاست. گرچه یک حکمرانی عاقلانه می‌توانست در برخورد با چنین پدیده‌ای، آن را مدیریت کند و به عاملی برای بازگرداندن اعتماد مردم به حکومت تبدیل کند. حکومت می‌توانست با پذیرش خطا و اجازه تحقیق آزاد در مورد آن، احساسات ایجاد شده را مدیریت کند، اما دیدیم به جای این تدبیر، برای اینکه این نقطه و چشمه را که عامل مخالفت با حکومت شده بود، از میان بردارد و پاک کند، چند صد نقطه و چشمه جدید ایجاد کرد.

## ۳- نقش ارتباطات

جوانانی که با ابزار ارتباطی جدید آشنا بودند، برای پیشبرد هدفشان از این مهارت بیشترین استفاده را کردند و به صورت چشمگیری از این جهت پیش افتادند. نقش تصاویر و فیلم‌ها، سرودها و ترانه‌ها و پادکست‌ها و پیام‌ها به شکل برجسته‌ای در این اعتراضات نمایان شد. حاکمیت به جای یادگیری و بهره‌گرفتن از این امکان و هنر، به مقابله فیزیکی با این توانمندی معترضان پرداخت و دیدیم حتی به خاطر یک ترانه، مجازات سنگین اعمال می‌کنند که موجب وهن نظام است.

## ۴- طبقه متوسط

برخی صاحب‌نظران که تورم افسارگسیخته و شرایط بد اقتصادی را دنبال می‌کردند، از نابودی طبقه متوسط و دو قطبی شدن جامعه خبر می‌دادند. گفته می‌شد طبقه متوسط به محرومان و خط فقر نزدیک شده و از نظر اقتصادی رو به اضمحلال است. اعتراضات افشار مختلف هم ناظر به مطالبات اقتصادی بود، اما مطالبه جوانان معترض بیشتر به حوزه فرهنگ و سیاست مربوط

ماجرای مرگ مهسا امینی در مهرماه سال ۱۴۰۱ همچون جرقه‌ای که به خرمی می‌افتد، شعله اعتراضات انباشته شده را در سراسر کشور برانگیخت. اعتراضاتی که عمدتاً جوانان دهه هشتادی در آن محوریت داشتند و چند ماه خیابان و شهر را به خود مشغول کردند. شعارهایی خشمگینانه علیه حکومت داده شد و نیروهای ویژه نظامی و انتظامی برای مقابله به خیابان‌ها آمدند و چهره شهر را به صحنه جنگ تبدیل کردند. چند ده هزار نفر دستگیر و زندانی و چند صد نفر کشته و مجروح شدند. به نیروهای مدافع حاکمیت هم صدمات جانی و مالی زیادی وارد شد. ایرانیان خارج از کشور و نیروهای مخالف جمهوری اسلامی هم به تکاپو افتادند و شبکه‌های مختلف تلویزیونی و مجازی هم دم‌به‌دم بر آتش افروخته شده دیدند. آن‌ها فضا را چنان ترسیم می‌کردند که نظام مستقر ظرف چند هفته یا حداکثر یکی دو ماه دیگر سرنگون خواهد شد. سال ۱۴۰۱ به پایان رسید و نظام سرنگون نشد، اما این پرسش بر جا ماند که نتیجه این همه شور و هیجان چه بود؟ چرا انتظارات محقق نشد؟ چرا کنشگران این حرکت به نتیجه دلخواه نرسیدند؟ آیا عملی نشدن انتظارات، به منزله این است که این حرکت هیچ دستاوردی نداشت؟ در این نوشتار نگاهی به دستاوردها و ناکامی‌های آن حرکت می‌اندازیم:

## « الف: ویژگی‌ها و دستاوردها

### ۱- حضور زنان

در مبارزات گذشته و انقلاب ۵۷ و هشت سال جنگ و سایر حرکت‌ها زنان هم کم و بیش حضور داشتند، اما آن حضور بیشتر تعبیر به مشارکت می‌شد؛ یعنی مردان صف اول و پیشرو بودند و زنان نیز به عنوان پشتیبانی یا حداکثر کنار آنان نقش ایفا می‌کردند، اما در ماجرای سال گذشته، موافقان و مخالفان اذعان دارند که نقش اول و پیشرو را زنان بر عهده داشتند. اساساً سوژه خود ایشان بودند. از این جهت می‌توان گفت این حرکت، متفاوت با حرکت‌های اعتراضی یا مبارزاتی گذشته بود. این ویژگی خود موجب تغییرات و کنش‌هایی در

## مهدي غني

### پژوهشگر



## حکومت

می‌توانست با

پذیرش خطا و

اجازه تحقیق

آزاد در مورد

آن، احساسات

ایجاد شده را

مدیریت کند، اما

دیدیم به جای

این تدبیر، برای

اینکه این نقطه

و چشمه را که

عامل مخالفت با

حکومت شده بود،

از میان بردارد و

پاک کند، چند صد

نقطه و چشمه

جدید ایجاد کرد

می‌شد، یا حداقل این بعد از مطالبات برجسته‌تر و پایدارتر شد. می‌دانیم این نوع مطالبات بیشتر مربوط به طبقه متوسط است و اقشار محروم اولین مطالبه‌شان در محدوده معیشت است. می‌توان گفت این حرکت نشان داد طبقه متوسط از میان زرفته، بلکه مانند آتش فشانی خاموش است که گاه فوران می‌کند.

#### ۵- رواج گفت‌وگو

یکی از نتایج و دستاوردهای این حرکت رواج پدیده گفت‌وگو در میان اقشار مختلف مردم بود. نیاز به شنیدن اخبار واقعی، پیگیری وقایع و پیش‌بینی آینده در همه جا مشهود بود؛ درحالی‌که حاکمان به جای گفت‌وگو با جوانان معترض، با زبان زور با آن‌ها روبه‌رو شدند، اما در بطن جامعه نیاز به گفت‌وگو زنده شد؛ به طرز چشمگیری جلسات گفت‌وگو زیاد شد. در همه جا؛ رستوران، دورهمی‌های خانوادگی و دوستانه، محافل کوچک، موضوع اعتراضات محل بحث بود. نسل قدیمی کف خیابان نیامد، اما از انرژی جوان‌ها، جان گرفت و به تکاپو افتاد. شاید احساس خطر کرد یا امیدوار شد. به‌رحال دریافت اگر نجنبید، شکاف نسلی موجود، شرایط هولناکی رقم خواهد زد. این موج حاکمان را هم درگرفت. در صدا و سیما دولتی گفت‌وگوهایی آغاز شد و چهره‌هایی که دگراندیش شمرده می‌شدند، مقابل دوربین قرار گرفتند و برخی با شجاعت و بدون محافظه‌کاری آنچه لازم دیدند گفتند و سیما هم به‌طور زنده آن‌ها را پخش کرد.

با توجه به اینکه جامعه ما عادت به گفت‌و شنود ندارد، این گفت‌وگوها چنانچه ادامه یابد، یکی از مهم‌ترین نتایج این حرکت است. درگذشته گفت‌وگو بیشتر شکل نصیحت کردن یا اعلام موضع، یا وعظ و خطابه داشت، اما به نظر می‌آید در شرایط جدید شنیدن هم در کنار گفتن جایی پیدا کرده است، حتی زنان و مادرانی بودند که با مأموران نظامی در خیابان وارد گفت‌وگو می‌شدند و آن‌ها را به آرامش دعوت می‌کردند.

#### ۶- نفی ریاکاری

جریانی بر این باور است که اگر مردم حتی با اجبار و تحمیل و بدون اعتقاد، تظاهر به دینداری کنند، این به نفع نظام و اسلام است. با این رویکرد طی سالیان پدیده‌ای در جامعه شکل گرفت که برخی به خاطر حفظ منافع و امرار معاش، آداب و مناسک دینی را در منظر عموم انجام می‌دادند، بدون آنکه به آن اعتقادی داشته باشند. از این رفتار دوگانه در ادبیات دینی با واژه‌هایی چون



### با توجه به اینکه جامعه ما عادت به گفت‌و شنود ندارد، این گفت‌وگوها چنانچه ادامه یابد، یکی از مهم‌ترین نتایج این حرکت است. درگذشته گفت‌وگو بیشتر شکل نصیحت کردن یا اعلام موضع، یا وعظ و خطابه داشت، اما به نظر می‌آید در شرایط جدید شنیدن هم در کنار گفتن جایی پیدا کرده است

ریا، تزویر یا نفاق یاد می‌شود که خود موجب رواج خلیقات ناپسندی چون دروغ‌گویی، تملق و چاپلوسی، دورویی و فریب دادن دیگری می‌شود. نمازخواندن در اداره و نخواندن در خانه، ریش گذاشتن بدون ریشه اعتقادی، زیارت خانه خدا و بی‌مهری به خلق خدا، تسبیح و انگشتر و پیشانی مهور منهای اخلاق و تعهد، حجاب رو به کاهش بدون اعتقاد نمونه‌های این پدیده است، اما در پی ماجرای مهسا، دیدیم این پرده فروفتاد. برخی که اعتقادی به حجاب نداشتند، دست از تظاهر و ریا برداشتند و یکرنگی پیشه کردند، حتی در برابر تهدید و تطمیع هم حاضر نشدند تظاهر کنند و برخلاف باورشان عمل کنند. اکنون متدینین باید انتخاب کنند که آیا دورویی و تظاهر به نفع امر دینداری است یا صداقت و یکرنگی؟ منافق دروغ‌گو هدایت‌پذیرتر است یا کافر راست‌گو؟

#### ۷- همدلی

عوامل مختلف دست‌به‌دست هم داده بودند تا افراد نسبت به مسائل پیرامون بی‌اعتنا شوند. هرکس فکر کند باید مواظب کلاه خودش باشد که باد نبرد. حتی برخی در واکنش به دفاع نادرست از انقلاب و جنگ، از واژه‌هایی چون ایشار، فداکاری، همبستگی و امثال آن چنان رویگردان شدند که آن‌ها را نوعی فریب می‌شمردند، اما در پی این جریان دیدیم همدلی بین مردم زیاد شد. مهربانی و همبستگی برجسته شد. با شعار کردستان برای زاهدان و تهران برای کردستان، نوعی همبستگی ملی شکل گرفت. می‌بینیم افراد نسبت به سرنوشت دیگری حساس‌اند و واکنش نشان می‌دهند، برای خبرسانی هزینه‌های هنگفتی را تقبل می‌کنند، استادان دانشگاه برای حمایت از دانشجویان، شغلشان را از دست می‌دهند و وکلای شجاع و آزاده‌ای پیدا می‌شوند که علی‌رغم مخاطرات پیش‌رو، از آسیب‌دیدگان دفاع کنند.

#### ۸- از خشم تا عقلانیت

روزهای اول شدت خشم کور و گرایش به انتقام‌گیری بالا بود، اما در ادامه، این موج به سمت عقلانیت و تدبیر سوگیری پیدا کرد. راهپیمایی سکوت در برخی نقاط راه افتاد و حرکت مدنی‌تر شد. شعارهای مرگ‌آفرین کمتر و شعارهایی که زندگی و آزادی را نوید می‌دادند ماندگارتر شد. تصور غیرواقعی سرنگونی زودرس جایش را به واقع‌بینی و درک شرایط عینی داد.

#### ۹- تلاش برای تغییر

در پی این حرکت، امید به تغییر افزایش یافت و اینکه نباید منتظر ماند دیگران برایمان بهشت بسازند. با تلاش شبانه‌روزی باید آن را ساخت. با تقویت این گرایش، تمایل به مهاجرت در آن مقطع کاهش یافت و این فرهنگ تقویت شد که بمانیم و وطن را بسازیم. هرچند پس از مدتی که فشار افزایش یافت، موج مهاجرت فزونی گرفت.

#### ۱۰- حجت مسلمانی

یک قرائت دینی داریم که نه حساسیتی به اختلاف طبقاتی دارد، نه برایش فقر و گرسنگی انسان‌ها مهم است، نه غارت بیت‌المال خورشان را به جوش می‌آورد، حتی رواج رباخواری که به نظر قرآن جنگ با خداست غیرت دینی‌شان را برنمی‌انگیزد؛ آن‌ها تنها حجت مسلمانی را چادر و حجاب زنان می‌شمردند. بیست‌وشش نهاد و سازمان دولتی را مسئول کرده‌اند که به طرق گوناگون تلاش کنند بانوان را به حجاب وادارند. انواع تبلیغات و وعظ و کتاب و جزوه و دیوانیسی در فواید حجاب منتشر کرده‌اند، اما این قرائت زیر سؤال رفت. برخی صاحب‌نظران استدلال کردند که اسلام ورای این‌گونه تصورات است. این قرائت ربطی به قرآن و اندیشه اصیل اسلامی ندارد. در مقابل، این استدلال که بی‌حجابی خانم‌ها موجب انحراف مردان می‌شود، این نگاه تقویت شد که چرا حرمت چشم‌چرانی را از یاد برده‌اید؟ شما که منحرف می‌شوی نگاه نکن. عفت نگاه هم حجت مسلمانی است. چنان‌که در آیه مربوط به حجاب (سوره نور) مقدم بر حجاب، پرهیز از چشم‌چرانی را تأکید کرده است.

#### ۱۱- رنسانس

فاصله گرفتن بخشی از جامعه از ریاکاری و دورویی، باعث شد بخشی از دینداران نیز در نگاه دینی و تفکر خود بازنگری کنند و به نقد رفتار حاکمان از منظر دینی بپردازند. اینکه در قرآن برای رعایت نکردن حجاب مجازاتی تعیین نکرده، اینکه حجاب و انجام مناسک با زور و تحمیل

آن‌ها فهماند که چنین نیست که همیشه وضع به صورت دلخواه پیش رود. جامعه همچون آتشی است زیر خاکستر که با یک باد برافروخته می‌شود؛ بنابراین باید فکری اساسی کرد و جامعه را از این حالت بیرون آورد. روشن شد که با فشار و رعب ممکن است اعتراض را خاموش کرد، اما این وضعیت پایدار نیست و می‌تواند کار به جایی برسد که از کنترل خارج شود. این جمله مرحوم فلسفی واعظ در ذهن سالمندان برجسته شد که بر سر نیزه می‌توان تکیه کرد، اما روی سر نیزه نمی‌توان نشست.

#### ۱۵- پاسخگویی نسل قدیم

جوانان به‌صحنه آمده تنها حاکمان را خطاب قرار نمی‌دادند، بلکه پدران خود و نسل گذشته را که دست‌اندرکار انقلاب ۵۷ بودند نیز مورد پرسش قرار می‌دادند و آن‌ها را هم در وضعیت پیش‌آمده مسئول و مقصر می‌شمردند. در بسیاری موارد از جمله معاشرت‌ها، ازدواج، حتی خوراک و غذا و پوشش با نسل گذشته تفاوت سلیقه دارند. با این رویکرد سیاست‌یون قدیمی و کهنه‌کار از مونولوگ بودن خارج شدند و تلنگری خوردند که باید نسبت به عملکرد گذشته خود پاسخگو باشند؛ لذا بحث‌های عمیق‌تر و مطالعات جدی‌تری لازم آمد و فضاهای روشن‌تری مقابل مردم گشوده شد.

#### ۱۶- تحرک در روحانیت

روحانیون و مراجعی که پیش از این به دلایلی کمتر به نظام انتقاد می‌کردند، احساس خطر کردند و رفتار و عملکرد مسئولان را از موضع دینی مورد نقد و اخطار قرار دادند.

#### ۱۷- فرهنگ مطالعه

در تداوم حرکت مشاهده شد فرهنگ مطالعه کمی رشد کرده و بالا می‌رود. افرادی ترغیب شدند مطالعه کنند تا برای پرسش‌هایشان پاسخی بیابند. هم درباره مسئله پوشش و تاریخ آن و هم درباره تاریخ معاصر و نظام شاهنشاهی و مقایسه دو نظام افراد کنجکاو شدند و در صدد مطالعه برآمدند. بحث بر سر قانون اساسی موجود بالا گرفت و بحث‌هایی جدی به میان آمد.

#### ۱۸- هوشیاری در برابر رسانه

سوءاستفاده برخی رسانه‌ها از این حرکت که احساسات پاک جوان‌ها را به بازی گرفتند و با جعل خبرها و ترفندهای رسانه‌ای چنین القا کردند که تا چند روز دیگر همه چیز دگرگون خواهد شد، خیانتی آشکار بود، اما یک نتیجه هم دربر داشت و آن ایجاد نوعی هوشیاری در میان مردم بود که گمان نکنند هرچه یک رسانه می‌گوید درست و مطابق واقع است. هر رسانه اهداف و منافعی دارد و در آن راستا اطلاع‌رسانی می‌کند؛ بنابراین به دانشی نیاز داریم که بتوانیم سره را از ناسره تشخیص دهیم.

#### ۱۹- به میدان آمدن دلسوزان

حرکت خیابان و اعتراض جوانان باعث شد برای مدتی اساتید، روشنفکران و فعالان قدیمی حاشیه امنی پیدا کنند و بتوانند سخنانی را بگویند که حاکمان مایل به شنیدنش نبودند. هرچند پس از مدتی مسئولان بی‌تدبیر و انتقام‌جو، به‌جای توجه به نصایح دلسوزانه و آینده‌نگری، حذف این استادان را در دستور کار قرار دادند و منافع کوتاه‌مدت خود را بر منافع ملی و درازمدت نظام ترجیح دادند. درحالی‌که این استادان دلسوز می‌توانند جهت اعتراضات و نارضایتی جامعه را در مسیری هدایت کنند که هزینه کمتر به بارآورد و از سوءاستفاده قدرت‌های خارجی ممانعت شود، اما با حذف آنان و افزایش بحران نارضایتی، با مردمی روبه‌رو خواهند شد که راهی برای مذاکره و تجدیدنظر باقی نماند. در همین راستا نقش کنشگران مرزی

با فلسفه دینداری در تضاد است، اینکه چرا در مقابل رباخواری، رشوه‌خواری و تورم بازدارندگی وجود ندارد، اما برای حجاب این قدر حساسیت نشان می‌دهند، درحالی‌که قرآن رباخواری را جنگ با خدا می‌داند و موضوعاتی از این دست در نقد وضعیت موجود منتشر شد. تحقیقاتی که درباره اصل حجاب و حدود آن انجام شده و نشان می‌داد فقه موجود از آن حقایق دور مانده، مورد توجه قرار گرفت و اندیشه‌های بسته را به چالش کشید. سبک زندگی بخش مهمی از مردم در حال تغییر است که از فقه رایج فاصله دارد. توجه به ارزش‌های تمدن و فرهنگ ایرانی زیاد شده، قرائت دینی رایج مورد پرسش قرار گرفته و نوعی هویت ملی و میهنی در حال شکل‌گیری است. برخی افراد مذهبی هم به این فکر افتادند که مگر در اسلام هیچ حکم دیگری به جز حجاب خانم‌ها نیست که حکومت این قدر بر این مسئله پافشاری می‌کند؟ چطور در مورد حیف و میل بیت‌المال یا رباخواری، یا قتل بی‌گناه و غیره چنین حساسیت و اهمیتی قائل نیستند؟ بازبینی متون دینی برای کشف حقیقت افزایش یافته و به نظر می‌رسد در میان بخش سنتی جامعه یک رنسانس در حال وقوع است.

#### ۱۲- خرافه‌زدایی

شاهد بودیم برخی متحجران که علم و عقل را نافی دینداری می‌دانند، مشکلات زیست‌محیطی و حوادث طبیعی را که علل علمی و مدیریتی دارد مثل تخریب در اثر زلزله، خشکسالی و کم‌آبی را به بدحجابی خانم‌ها ربط می‌دادند. آن‌ها به جای دست‌گذاشتن بر عامل سوء مدیریت و حکمرانی و لزوم اصلاح آن آدرس غلط می‌دادند و مدعی بودند در صورت بی‌حجاب شدن خانم‌ها عذاب عظیم از آسمان خواهد آمد.

#### ۱۳- ریزش

خبرها حکایت از این داشت که در میان مدافعان حکومت نظر واحد و یکپارچه‌ای حاکم نیست. برخی ملاحظت و نرمش با معترضان را مفیدتر و درست‌تر می‌دانستند. برخی در خانه خود یا آشنایان و فامیل با این نوع اعتراض و سبک زندگی متفاوت روبه‌رو بودند و درک می‌کردند با این پدیده که یک گرایش فرهنگی است، با زور و اسلحه نمی‌توان مقابله کرد. آن‌ها ضعف کار فرهنگی و خطای مسئولان امر را نیز مدنظر داشتند و با ادامه فشار و ارباب‌موافق نبودند.

#### ۱۴- هشدار!

حرکت جوانان، هم کنشگران سیاسی و هم حکومت‌گران را به شدت تحت تأثیر قرار داد و به



#### افراد و

#### شخصیت‌هایی

#### چون رضا پهلوی و

#### مهتدی و علی‌نژاد

#### با تشکیل انتلافی

#### ناهمگون و

#### شتابزده کوشیدند

#### رهبری حرکت را

#### از آن خود کنند و

#### به عنوان آلت‌ناتیبو

#### آینده معرفی

#### شوند، اما سادگی

#### و پاکی این جوانان

#### موجب باز شدن

#### مشت برخی

#### فرصت‌طلبان شد.

#### آنان که عجولانه

#### می‌خواستند از

#### فرصت استفاده

#### کنند، فرصت و

#### شانس خود را برای

#### مدتها از دست

#### دادند

قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ  
ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرمان) فروگیرند، و عفاف خود را حفظ کنند؛ این برای آنان پاکیزه‌تر است؛ خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

سوره نور

آن توجه شود، از هزینه‌ها کاسته و بر دستاوردها افزوده خواهد شد.

### ۱- تندروی

حرکت با اعتراض به خطای یک مأمور یا سازمان آغاز شد. خواستار پاسخگویی یک نهاد و نهایتاً مخالفت با حجاب اجباری یا گشت ارشاد بود، اما شتابان به شعارهای مرگ و نفی و کسی گم بشه و سال خون و سرنگونی رسید. از زن زندگی آزادی به مرگ و کشتار کشیده شد. اصل حجاب به اصل نظام تبدیل شد. درحالی‌که یک شعار بزرگ و نامحدود به صبر و تلاش درازمدت و همه‌جانبه‌ای، نیاز دارد و ظرف یک ماه و دو ماه عملی نیست، ضمن اینکه همان مطالبات مدنی اولیه را نیز که چه بسا قابل دسترسی است، مخدوش کرده و ناممکن می‌کند.

### ۲- حرکت عمودی به جای افقی

حرکتی به نتیجه می‌رسد و پایدار می‌ماند که از پایین جامعه باشد؛ یعنی بر بستر اجتماعی و فرهنگی و مناسبات اقتصادی سوار شود. برای برپایی یک نظام سیاسی مطلوب، باید زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی متناسب با آن را هم فراهم کنیم. جامعه‌ای که با فرهنگ دموکراتیک خونگرفته، نمی‌تواند یک نظام سیاسی دموکراتیک را تحمل کند. جامعه‌ای که اصناف و اتحادیه‌های مستقل کارگری و صنفی و صنعتی ندارد، طبعاً مقهور و محکوم سیاست‌های اقتصادی حاکمیت خواهد بود؛ بنابراین با صرف تغییر از بالا و رأس اتفاق شگرفی نمی‌افتد. در سال ۵۷ تصور این بود که اگر شاه کفن شود همه چیز وطن درست خواهد شد و دیدیم که نشد؛ بنابراین باید از آن تجربه درس گرفت و آن را تکرار نکرد.

### ۳- حرکت یک‌بعدی

هر حرکتی باید متناسب شرایط زمانی و مکانی خود و ناظر به وضعیت موجود باشد؛ یعنی از همه پتانسیل‌های موجود بهره بگیرد. تکیه بر یک جنبه، مثلاً اعتراض خیابانی و رها کردن جنبه‌های دیگر مثل کار فرهنگی و آگاهی‌بخشی، مذاکره و گفت‌وگو، اطلاع‌رسانی درست و مقابله با فضای مخدوش و سایر حرکت‌های مدنی چون تقویت تشکلهای و نهادها و نیز صندوق رأی، هزینه‌ها را افزایش و نتایج را کاهش می‌دهد. همان‌گونه که تکیه بر صندوق رأی بدون اینکه به‌طور مستمر روی آگاهی جامعه و سازمان‌دهی آن کار شود نتیجه‌ای نخواهد داشت.

برجسته شد و به صورت یک طرح و تئوری سیاسی مورد توجه قرار گرفت.

### ۲۰- جنبش محرومان

به قول دکتر پیران، محرومان و اقلیت‌ها برجسته شدند. دکتر خانیکی تعبیر «نادیده‌شدگان» را درباره این اعتراضات به کاربرد. مهسا زن بود، گرد بود و سنی بود و هرکدام از محرومیت‌های خاص خودش را تجربه کرده بود. این محرومان هرکدام به نوعی به صحنه آمدند. اعتراض زاهدان و کردستان و شهرهای دیگر نمایانگر این واقعیت بود. گرچه ماجرا از سوژه حجاب شروع شد، اما ابعاد دیگری یافت. عملکرد جریانی که با فرقه‌گرایی و تحت فشار قرار دادن دگراندیشان، تمامیت ارضی و وحدت ملی را مخدوش می‌کرد، موجب گسترش اعتراض مردمی شد که از این فرقه‌گرایی رنج می‌بردند.

### ۲۱- خوشه چینان

وقتی جوانان برای اعتراض به عملکرد گشت ارشاد به خیابان آمدند که یک اعتراض مدنی و مسالمت‌آمیز بود، برخی نیروها و افراد خارج‌نشین بر آن شدند بر این موج سوار شوند و از ظرفیت این جوانان به نفع خود بهره‌گیرند. کسانی مانند آقای جوانمردی از طریق رسانه و شبکه‌های مجازی ناجوانمردانه جوانان را به بمب‌اندازی و ترور و تخریب دعوت می‌کردند. درحالی‌که خود در خارج در کمال امنیت و رفاه زندگی می‌کردند، جوان‌های پاک و بی‌گناه را سنگر خود قرار می‌دادند و به میدان جنگ می‌فرستادند. افراد و شخصیت‌هایی چون رضا پهلوی و مهدی و علی‌نژاد با تشکیل ائتلافی ناهمگون و شتابزده کوشیدند رهبری حرکت را از آن خود کنند و به عنوان اکتوناتیو آینده معرفی شوند، اما سادگی و پاکی این جوانان موجب باز شدن مشت برخی فرصت‌طلبان شد. آنان که عجولانه می‌خواستند از فرصت استفاده کنند، فرصت و شانس خود را برای مدت‌ها از دست دادند.

**یک قرأت دینی داریم که نه حساسیتی به اختلاف طبقاتی دارد، نه برایش فقر و گرسنگی انسان‌ها مهم است، نه غارت بیت‌المال خونشان را به جوش می‌آورد، حتی رواج ربا خواری که به نظر قرآن جنگ با خداست غیرت دینی‌شان را برنمی‌انگیزد؛ آن‌ها تنها حجت مسلمانی را چادر و حجاب زنان می‌شمرند**

### ۲۲- تغییر نگاه

ایستادگی زنان در برابر تبعیض و هزینه دادن و پایداری‌شان به نوعی باور نسبت به آنان را تغییر داد. نگاه جنسیتی و مردسالار تا حدی کاهش یافت و زنان بیشتر به‌عنوان یک کنشگر اجتماعی دیده شدند. زنان حقوق و شخصیت خود را بیشتر باور کردند و مردان نیز نسبت به آن‌ها حرمت بیشتری می‌گذارند. قبلاً به بدحجابی و بی‌حجابی به‌عنوان یک عمل اخلاقی نگاه می‌شد، اما اکنون این کار به‌عنوان یک اعتراض و کنش اجتماعی دیده می‌شود.

### ۲۳- مقبولیت حق انتخاب

دیده شده زنانی که خود حجاب دارند یا مردانی که اصل حجاب را قبول دارند، هتک حرمت و تعرض به خانم‌هایی را که روسری ندارند بر نمی‌تابند. به نظر می‌آید حق انتخاب و اختیار انسان مقبولیت و پذیرش بیشتری یافته است، حتی حاکمیت هم به نوعی به آن تن داد و مقام رهبری گفتند نباید آن‌ها را ضد انقلاب و بی‌دین معرفی کرد.

### «ب: آسیب‌ها و کاستی‌ها»

این اعتراضات مثل هر حرکت دیگری طبعاً ناکامی‌ها و ضعف‌هایی هم داشت که اگر به



را ایفا می‌کرد، اما آن‌ها به جای تقویت این حرکت، دائم تحریک می‌کردند که بزَن و بکش، درحالی‌که حمایت و تقویت دلسوزانه این بود که کاستی‌ها را کم کنند و کنشگران را از مرحله سوزی، تندروی و افزایش هزینه باز دارند. آن‌ها به جای دلسوزی و همراهی، دنبال سربرازگیری و هژمونی خود بودند.

#### ۱۰- یک‌دست دیدن

کنشگران شناخت درستی از حاکمیت نداشتند و تفاوت جریان‌های داخل آن را مورد توجه قرار ندادند. بخش نیروهای امنیتی و نظامی را عمده کردند و همه را از آن منظر می‌دیدند، درحالی‌که بخشی که منافع اقتصادی دارند نگاه و رویکردشان به مسائل متفاوت است. همچنین آن‌ها که واقعاً به این نظام اعتقاد دارند، هرچند در اقلیت هستند، اما اهمیت ویژه دارند. ماهیت این جریان‌ها با هم متفاوت و واکنش‌شان نیز متفاوت است. برخورد با هر یک نیز روشی متفاوت می‌طلبد. مثلاً برای بخش اعتقادی باید رویکرد اقناعی و فرهنگی داشت. با شعار سیاسی یا فشار نمی‌توان آن‌ها را تغییر داد. این عدم شناخت از توانمندی و امکانات حاکمیت موجب این ساده‌اندیشی شد که گمان کردند در یکی دو هفته ناپود خواهد شد.

#### ۱۱- انتقال تجربه

درس گرفتن از تجارب گذشته امری است کاملاً علمی و عقلی که در فرهنگ جامعه ما کمتر مورد توجه است. کنشگران جوان هم از این امر بی‌نیاز نبوده و نیستند، اما به نظر می‌آید در این حرکت توجهی به تجارب گذشته نشده بود. این نقص به نسل انقلاب و نسل میانی هم مربوط است که نتوانستند تجربه ۵۷ و دهه ۶۰ و غیره را به نسل بعد منتقل کنند. هنوز هم هیچ جمع‌بندی و آسیب‌شناسی از اعتراضات ۸۸، ۹۴ و ۹۶ تدوین نکرده‌اند که جوان‌ترها از آن بیاموزند.

#### ۱۲- شعار آزادی و تمرین لازم

تجربه تاریخی نشان می‌دهد ما بارها توانسته‌ایم به آزادی دست یابیم، اما در نگهداری و پایداری آن ناتوان بودیم. آزادی را به هرج و مرج تبدیل کردیم و از آن میان دیکتاتوری شکل گرفته است. وقتی شعار آزادی می‌دهیم اولین رکن آن این است که برای مخالف خود حق آزادی و مخالفت قائل باشیم. نخواهیم همه مانند ما باشند، هرکس مثل ما نیست را مطرود و محکوم نکنیم؛ بنابراین برای رسیدن به آزادی باید تمرین کنیم فرهنگ و اخلاق خودمحموری را از مناسبات خود بزدااییم و این کار نیاز به ممارست دارد.

#### ۷- رهبری

فقدان یک رهبری و سازمان‌دهی ازجمله مسائلی بود که ارزیابی متفاوتی را به دنبال داشت. برخی این مسئله را نه یک نقص، بلکه حسن این حرکت می‌دانستند و بر این مسئله پافشاری می‌کردند که داشتن سازمان‌دهی متمرکز مربوط به جنبش‌های کلاسیک و سنتی است و این پراکندگی موجب تداوم آن و عدم امکان مقابله با آن است، اما به‌رحال اگر صرف اعتراض منظور نباشد و رسیدن به یک نتیجه مطلوب و خواست مشخص مورد نظر باشد، انسجام و سازمان‌دهی لازمه کار خواهد بود.

#### ۸- چه می‌خواهیم

برخلاف حرکت‌های مدنی و مطالبه‌محور که خواسته مشخص و تعریف‌شده‌ای دارند، ما در حرکت‌های کلان و تغییرات اساسی معمولاً بر نفی وضع موجود تکیه می‌کنیم، اما وضعیت مطلوب و آینده را به زمان محول کرده و تعریف مشخصی از آن نداریم. این کاستی در انقلاب ۵۷ بود که مردم بیش از آنکه بر نفی نظام شاهنشاهی تکیه می‌کردند بر روی آنچه می‌خواستند جایگزین کنند تمرکز و روشن‌بینی نداشتند. در این حرکت هم مشاهده شد کنشگران می‌دانند چه نمی‌خواهند، ولی در اینکه چه می‌خواهند توافقی ندارند و به آن نمی‌اندیشند. شعار اثباتی «زن زندگی، آزادی» هم که به شعارهای مرگ بر تبدیل شد، آن قدر کلی و تعریف‌نشده است که هرکس می‌تواند تفسیری متفاوت از آن به دست دهد، همچنان که اسلامی بودن در سال ۵۷ چنین ویژگی داشت.

#### ۹- مخدوش شدن کارکردها

اپوزیسیون خارج کشور اگر می‌خواست نقش مثبتی ایفا کند و به وظیفه ملی و میهنی خود عمل کند، باید نقش حمایتگر و پیروزی از داخل



**درس گرفتن از تجارب گذشته امری است کاملاً علمی و عقلی که در فرهنگ جامعه ما کمتر مورد توجه است. کنشگران جوان هم از این امر بی‌نیاز نبوده و نیستند، اما به نظر می‌آید در این حرکت توجهی به تجارب گذشته نشده بود. این نقص به نسل انقلاب و نسل میانی هم مربوط است که نتوانستند تجربه ۵۷ و دهه ۶۰ و غیره را به نسل بعد منتقل کنند**

#### ۴- منافع ملی و وحدت ملی

توجه داریم که در این گریه که نقشه ایران است، اقشار مختلف با عقاید و قومیت‌های متفاوت زندگی می‌کنند. ما همه سوار یک کشتی هستیم و نمی‌توانیم بخشی از مسافران این کشتی را به دریا بریزیم. این رویکرد به غرق شدن کشتی و نابودی خودمان یا میهنمان می‌انجامد. تنها راه این است که یاد بگیریم به عقاید یکدیگر احترام بگذاریم، به منافع ملی مشترک فکر کنیم. گفت‌وگو با مخالف را تمرین کنیم، به فکر طرد و گم شدن و کفن کردن یکدیگر نباشیم. همه در یک زمین زندگی می‌کنیم و منافع و خواست یک قشر یا جریان در راستای منافع ملی باید تأمین شود. این مهم در اعتراضات گذشته، کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

#### ۵- سیاه و سفید دیدن و بخش خاکستری

نگاه مطلق‌نگر و سیاه و سفید دیدن مسائل همواره ما را از دیدن واقعیات دور می‌کند. این حرکت خیلی سریع به سمت قطبی کردن جامعه سوق یافت، درحالی‌که بخش مهمی از جامعه ناراضی به آن نبودند. این بخش خاکستری و میانی نادیده گرفته شدند. آن‌ها تا زمانی که چشم‌انداز روشن و بهتری نسبت به وضعیت موجود نبینند، به تغییر کلان رضایت نمی‌دهند. آن‌ها به درستی نگران آینده‌اند و اینکه مخاطراتی پیش‌آید که وضعیت به مراتب ناهنجارتر دید آمد. در همین زمینه باید به اعتقادات و سنت‌های جامعه و عمق آن‌ها توجه کرد. نفی کلی و یکپارچه برخی اقشار بدون اینکه تفاوت‌ها و تضادهای درونی آن‌ها را ببینیم موجب انزوای کنشگران می‌شود. همچنین توقع از تمامی اقشار و تیپ‌ها و شخصیت‌ها که به خیابان پیوستند و یک کنش اعتراضی را پی بگیرند تا حدی بی‌توجهی به مراتب و تناسب‌های آدم‌هاست که هرکدام می‌توانند نقش خاص و متفاوت اما در یک جهت ایفا کنند.

#### ۶- نقش منفی خارج

محمور شدن خارج کشور به کمک رسانه‌های خاص که خواهان تغییر رژیم بودند، یکی از نقایص این حرکت بود. به‌ویژه اینکه آن‌ها خود دچار توهمات و خودمحموری‌هایی بودند که صلاحیت رهبری و هژمونی داخل را نداشتند. دخالت کردن آن‌ها از هویت ملی و اصالت حرکت می‌کاست و به متهم کردن و مخدوش کردن آن کمک می‌کرد. برخی از خارج‌نشینان آن قدر از منافع ملی و مطالبات مردمی غافل بودند که تقاضای تشدید تحریم‌ها یا حمله به ایران را داشتند.

## بازخوانی جنبش مهسا

بدرالسادات  
مفیدی

روزنامه‌نگار



**جنبش مهسا  
حامل این پیام  
بود که عامل دوام  
حکومت‌ها تولید  
رضایت، رفاه و امید  
به آینده در جوامع  
خود است و تا  
زمانی که حاکمان  
جمهوری اسلامی  
در سیاست و رفتار  
خود نسبت به  
نحوه اداره کشور  
تجدید نظر نکنند  
و از سیطره نگاه  
ایدئولوژیک و  
امنیتی بر شیوه  
حکمرانی خود  
فاصله نگیرند، هیچ  
رضایت‌مندی و امید  
به آینده‌ای را شاهد  
نخواهیم بود**

اینک یک سال از مرگ مظلومانه مهسا امینی پس از بازداشت توسط گشت ارشاد در شهر تهران می‌گذرد. او دختر جوان ۲۲ ساله‌ای بود که برای چند روزی از سقز به پایتخت سفر کرده بود. این سفر، اما به او وفا نکرد و به قول پدر بزرگش، تهران به او نخندید و پیکر بی‌جانش را تحویل آرامستان سقز داد. مرگ مهسا نقطه آغاز جنبش گسترده‌ای در سراسر ایران شد؛ جنبشی که به نظر می‌رسید جنس آن با اعتراضات سال‌های گذشته متفاوت است، هرچند در امتداد آن‌ها بود. پیش از این طی مقاطعی در سال‌های ۸۸، ۹۶، ۹۸ و حتی خیلی قبل‌تر در دهه ۷۰، یک سری اعتراضات خیابانی رخ داده بود که علت بخشی از آن‌ها بیش از هر چیز به معیشت مردم و بخشی دیگر البته به مطالبات سیاسی طبقه متوسط به‌ویژه دانشجویان برمی‌گشت.

لیکن دال مرکزی این جنبش که به نام «زن، زندگی، آزادی» شهره یافت، مسئله حجاب بود و معترضان را هم بیشتر نوجوانان و جوانان تشکیل می‌دادند. هرچند که در این سطح نماند و به سنین بالاتر کشیده شد و آن‌ها را هم به میدان آورد. ضمن اینکه از پایتخت و مراکز استان‌ها به حاشیه و شهرهای کوچک تسری یافت. نقش زنان و دختران به دلیل ناراضی‌تری بسیاری از آن‌ها نسبت به حجاب اجباری در فراگیری این جنبش، محوری بود و چنان‌که شماری از آن‌ها در اعتراض به مرگ مهسا امینی، برخوردهای سخت‌گیرانه گشت ارشاد و تحمیل حجاب، روسری از سر برداشتند و برخی در حرکتی نمادین روسری خود را آتش انداختند یا موهایشان را قیچی کردند. به همین خاطر برخی جنبش مهسا را شبه‌فمینیستی می‌خواندند. آنچه اما در این مقطع زمانی هویدا به نظر می‌رسید پرزنگ شدن شکاف بین نسلی بود و اینکه اکنون نسل انقلاب در اقلیت است.

به تدریج دانشگاهیان اعم از دانشجو و استاد که برای یک دوره طولانی از سیاست کناره گرفته بودند به میدان آمدند و جمعی از پزشکان، پرستاران، بازاریان، هنرمندان و ... که عموماً برخورد محتاطانه‌تری دارند، در کنار این جنبش قرار گرفتند؛ چراکه مطالبه اختیاری شدن حجاب به تنهایی منظور نظر معترضان نبود و بلکه آن‌ها تغییر سبک زندگی و عدم مداخله حکومت در آن را فریاد می‌زدند. در عین حال به نظر می‌رسید عوامل دیگری چون نابسامانی‌های اقتصادی، افزایش بیکاری، تحقیر و فقیر شدن طبقه متوسط، بی‌توجهی حاکمیت به حقوق اساسی ملت اعم از اقوام، اصناف و ... نیز در ایجاد و گستردگی این جنبش اعتراضی بی‌تأثیر نبودند و صرف محور گرفتن مسئله حجاب، در واقع نوعی فروکاست علت اعتراضات است؛ چنان‌که شعارهای معترضان خیابانی در ابتدا بیشتر حجاب اجباری را هدف گرفته بود اما بعدها سمت و سویی دیگر پیدا کرد.

اعتراضات در داخل کشور متوقف نشد و بلافاصله به سطح بین‌المللی کشیده شد. تجمعات و راهپیمایی‌های ایرانیان خارج از کشور در ابعاد گسترده، پدیده جدیدی بود که پیش از این در تاریخ سابقه نداشت. در حالی که تلاش اپوزیسیون خارج از کشور در سال‌های پیشین برای شرکت گسترده ایرانیان در راهپیمایی‌های اعتراضی علیه جمهوری اسلامی خیلی جواب نمی‌داد، این بار اما نقش آن‌ها در سازمان‌دهی این تجمعات و

گردهمایی‌ها بسیار پررنگ بود. شاید یکی از دلایل آن را بتوان افزایش مهاجرت ایرانی‌هایی دانست که بسیاری از آن‌ها در حال حاضر در شرایط آسیب‌پذیری زندگی می‌کنند و مسئول رانده شدن از وطن و قرار گرفتن در وضعیت نامطلوب خود را، حکمرانی غلط حاکمان جمهوری اسلامی می‌دانند. شکل‌گیری ائتلاف‌های موقت و اشتراک نظر میان گروه‌ها و جریانات مختلف از جمله سلطنت‌طلبان با محوریت رضا پهلوی، مجاهدین خلق، جمهوری خواهان، چهره‌های سیاسی منفرد و سلبریتی‌ها نیز در برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌های سراسر اروپا و امریکا به‌رغم داشتن اختلافات جدی بر سر رهبری آینده ایران، بسیار مؤثر بود؛ هرچند مدتی بعد این ائتلاف‌ها دوام نیاورد و از هم پاشید. در این میان رویکرد دولت‌های غربی و مجامع بین‌المللی علیه حکومت ایران نیز برخلاف احتیاط و پرهیزهای قبلی بی‌سابقه بود و همچنین حمایت بی‌نظیر سلبریتی‌های جهانی از جنبش مهسا چشمگیر بود.

اعتراضات خیابانی داخل کشور به‌رغم سرکوب و حضور گسترده لباس شخصی‌ها، به دلیل ویژگی پراکندگی و محله‌محوری آن بیش از چهار ماه به طول انجامید و متأسفانه نتیجه آن با صدها نفر کشته و زخمی، ده‌ها نفر آسیب‌دیده چشمی، هزاران نفر بازداشت، صدور احکام سنگین برای بعضی از معترضان و چند تن اعدامی، بسیار تلخ و پرهزینه بود.

### « ماهیت جنبش مهسا

در خصوص چیستی ماهیت جنبش مهسا تحلیل‌های مختلفی طی یک سال گذشته مطرح شد. تعبیری از شورش گرفته تا خیزش و انقلاب در وصف ماهیت این جنبش به کار گرفته شد. آنچه اما به‌وضوح قابل‌رؤیت بود اینکه یک جنبش اعتراضی توسط زنان، جوانان، نخبگان و اقوام در سراسر کشور شکل گرفته است. شعارهای آنان انقلابی بود، اما اینکه همه آن‌ها تغییر نظام را می‌خواستند مورد تردید است.

شاید بتوان گفت بسیاری از معترضان بیشتر از آنکه

## «سرنوشت جنبش مهسا»

این در حالی است که اکنون پس از گذشت یک سال به رغم خوابیدن اعتراضات به نظر می‌رسد کانون‌های بحران به جهت گسل‌های ایجاد شده در نحوه اداره کشور در حال بزرگ‌تر شدن هستند. مشکل اما اینجاست که حاکمیت به تصور اینکه نارضایتی‌ها را می‌تواند با به‌کارگیری شیوه‌های انتظامی، قضایی و امنیتی کنترل کند، حاضر به عقب‌نشینی و تجدیدنظر در رفتار خود نیست. هم‌اکنون بنا بر آمار رسمی تعداد ۲۸ میلیون نفر از جمعیت کشور به زیرخط فقر رفته‌اند. مشکل کم‌آبی شدید، آلودگی هوا، بیکاری روزافزون، افزایش تورم و گرانی، معضل در روابط خارجی، مهاجرت گسترده نخبگان، اعمال زور نسبت به مسائلی چون حجاب و اساساً سبک زندگی شهروندان، تهی‌کردن انتخابات از معنا و پاسخگو نبودن مقامات از جمله هزاران مسئله‌ای است که در کشور حل نشده باقی مانده است. مسائلی که بیش از هر چیز به سبب سیاست‌ها و راهبردهای نادرست، ساختارهای نامناسب و ناکارآمدی و شیوه غلط حکمرانی در ایران ایجاد شده است. جامعه نیز ناامیدتر از گذشته و با هراس از آینده زندگی خود را سپری می‌کند. به نظر می‌رسد تمام نهادهایی که یک جامعه می‌تواند بر آن استوار باشد از جمله نهاد دین، نهاد اخلاق، نهاد سیاست، نهاد اقتصاد و... در ایران دچار تزلزل شده و رو به فروپاشی است. حاکمیت اما انگار چشم‌های خود را بسته و گوش‌های خود را گرفته و به احساس نارضایتی و بیگانگی جامعه نسبت به خود بی‌تفاوت است و سرمستانه بر طبل پیروزی و غلبه بر اعتراضات می‌نوازد. اعتراضات سال گذشته و بلکه اعتراضات سال‌های قبل‌تر را شورش و بلوایی توسط عده‌ای اغتشاشگر می‌خواند و همه آن‌ها را قابل مهار می‌داند. غافل از آنکه چنین نگاهی نه تنها از عمق و گستردگی نارضایتی عمومی در ایران نمی‌کاهد بلکه برای حکومت نیز مشروعیت زایی به همراه نخواهد داشت.

در پایان اما به نظر می‌رسد جنبش مهسا حامل این پیام بود که عامل دوام حکومت‌ها تولید رضایت، رفاه و امید به آینده در جوامع خود است و تا زمانی که حاکمان جمهوری اسلامی در سیاست و رفتار خود نسبت به نحوه اداره کشور تجدیدنظر نکنند و از سیطره نگاه ایدئولوژیک و امنیتی بر شیوه حکمرانی خود فاصله نگیرند، هیچ رضایت‌مندی و امید به آینده‌ای را شاهد نخواهیم بود.



شاید بتوان گفت بسیاری از معترضان بیشتر از آنکه به دنبال براندازی نظام باشند، با توجه به تغییر ارزش‌ها و نگرش‌هایشان خواهان حذف حوزه نفوذ روحانیت و شاخص‌های مذهبی نسبت به رفتار خود بودند. در واقع آنان به تعبیر محسن گودرزی «شهروندان عاصی» و مستأصلی به نظر می‌آمدند که در پی بازپس‌گیری زندگی عادی خود به خیابان‌ها آمده بودند

به دنبال براندازی نظام باشند، با توجه به تغییر ارزش‌ها و نگرش‌هایشان خواهان حذف حوزه نفوذ روحانیت و شاخص‌های مذهبی نسبت به رفتار خود بودند. در واقع آنان به تعبیر محسن گودرزی «شهروندان عاصی» و مستأصلی به نظر می‌آمدند که در پی بازپس‌گیری زندگی عادی خود به خیابان‌ها آمده بودند. مزید بر این، ممنوعیت‌ها و سخت‌گیری‌های روزافزون حکومت به‌ویژه به لحاظ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نسبت به شهروندان، تشدید بحران ناکارآمدی در حاکمیت، نداشتن چشم‌اندازی برای زندگی بهتر و عدم برخورداری از رفاه نسبی به خصوص در مقایسه با کشورهای همسایه‌ای چون ترکیه و قطر... وضعیت را برای آنان تحمل‌ناپذیر کرده بود که در کمال تأسف، مرگ دختری کرد جرعه تبدیل این نارضایتی‌ها به شکل‌گیری جنبشی اجتماعی شد.

نکته پراهمیت در این جنبش در مقایسه با بسیاری از جنبش‌های جهانی و حتی در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر در ایران، بی‌سر بودن آن بود. رفتار معترضان نشان می‌داد آن‌ها خود را بی‌نیاز از رهبران رسمی می‌دانند. وضع به‌گونه‌ای بود که انگار جریان‌ات داخلی سیاسی آچمز شده‌اند و حتی اصلاح‌طلبان منتقد و معترض حکومت نیز در این جنبش قادر به نقش‌آفرینی نیستند؛ البته آنان پیش از این وقتی در اعتراضات سال ۹۸ شعار «اصلاح طلب، اصولگرا - دیگه تمومه ماجرا» مطرح شد، به نظر می‌رسید مسئله را خیلی جدی نگرفته بودند. جنبش مهسا اما نشان داد که آن اندک پایگاه اجتماعی باقی مانده آن‌ها نیز رو به افول است.

## «برخورد حاکمیت با جنبش مهسا»

در ابتدای شکل‌گیری جنبش نوعی دستپاچگی در مواجهه حکومت با معترضان وجود داشت و بعضاً مواضع دوگانه‌ای از سوی مسئولان دیده می‌شد. در میان اصولگرایان مدافع حاکمیت هم این دوگانگی به چشم می‌خورد. مسئله تا جایی پیش رفت که حتی زمه‌م طرح عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور توسط بعضی از اصولگراها به گوش می‌رسید. آنان معتقد بودند دولت توان جمع‌کردن موضوع را ندارد و از سوی دیگر نیروهای حکومتی در میدان خسته و رمیده شده‌اند. حاکمیت اما به‌هیچ‌وجه حاضر به مصالحه نبود. شاید اگر همان روزهای اول بابت مرگ مهسا امینی عذرخواهی می‌شد و با عاملان این رویداد تلخ برخورد قانونی صورت می‌گرفت، اعتراضات طرف چند روز پایان می‌یافت. حال آنکه نه تنها چنین اقداماتی انجام نشد، بلکه با شدت بیشتری با معترضان برخورد شد و جنبشی که در ذات خود خشونت‌پرهیز می‌نمود، عملاً به خشونت کشیده شد. به نظر می‌رسد رفتار حکومت معترضان را جری‌تر کرده، به طوری که حاضر به ترک خیابان نیستند. هر روز که می‌گذشت آنان در شعارهای خود بر مطالبات می‌افزودند و به تدریج خواسته‌هایشان رادیکال‌تر می‌شد. دیگر نه حاکمیت گوش‌های شنیدن داشت و نه معترضان! نبود نیروهای میانجی از جمله اصلاح‌طلبان که بابت اعمال سیاست یکدست شدن حاکمیت از سال‌های قبل روند حذف شدن از صحنه قدرت را طی کرده بودند، طرح موضوعاتی چون مدیریت بحران از طریق گفت‌وگو و آشتی ملی را نیز به چالش کشیده بود. درنهایت بعد از مدتی سردرگمی میان تصمیم‌گیرندگان حکومتی، بر سر جمع کردن مسئله به هر قیمتی که شده اجماعی شکل گرفت و سرانجام پس از چند ماه اعتراضات به تدریج رو به خاموشی گذاشت.

# کاوشی برای شناسایی لیدرهای معترضان

احمد هاشمی

روزنامه‌نگار



رئیس دولت سیزدهم در تبلیغات انتخاباتی مدام تکرار می‌کرد که ما وضعیت اقتصاد را به تحریم‌ها گره نمی‌زنیم. معلوم است که بدون ارتباط با اقتصاد دنیا نمی‌شود رشد کرد، اما واقعیت این است که در شرایط کنونی دعوی روحانی و رئیس‌جمهور محلی از اعراب ندارد. اقیانوس اقتصاد ایران ناکارآمدی و فساد و رانت است. در حال حاضر اگر روزی ۳ میلیون بشکه نفت ۲۰۰ دلاری هم صادر کنیم، کاری پیش نمی‌رود، چنان‌که در دوران احمدی‌نژاد آن درآمد سرشار به باد رفت و کاش فقط به باد می‌رفت؛ و لنگاری و بی‌برنامگی را رواج داد و باعث هدررفت منابع محدود سال‌های آینده هم شد. تا زمانی که اقتصاد ایران یک برنامه‌ریزی بلندمدت نداشته باشد و نگاه کارشناسی را جایگزین منافع بانندی و جناحی نکند، امیدی به بهبود اوضاع نیست. یک نمونه آشکار از وضعیت بحران‌زده، صنعت خودروسازی است. غم‌انگیز آنکه راه اصلاح مانند روز روشن است و اراده‌ای برای بهبود وضعیت وجود ندارد.

## «حراج جان انسان»

کتاب غریب‌دگی جلال آل احمد از آن کتاب‌هایی است که حتی خود نویسنده هم وقتی پس از انتشار آن را می‌خواند متوجه می‌شود چقدر بی‌اصل و بی‌معنی است! نویسنده در این کتاب سرفصلی دارد با عنوان «ماشین‌زدگی»؛ اینکه ما ایرانی‌ها «فرهنگ تکنولوژیک» نداریم، فناوری برای ما ایرانی‌ها امری غریب و وارداتی است و به جای اینکه با ماشین مانند ابزار برخورد کنیم، با آن رابطه عاطفی برقرار می‌کنیم و عاشقش می‌شویم. زمانی که آل احمد آن کتاب را نوشته، هنوز صنعت مونتاژ در کشور راه‌اندازی نشده بود، بنابراین منظور نویسنده از ماشین احتمالاً محصولات کارخانه بنز بوده است. از قضا این قسمت از کتاب غریب‌دگی زیاد نامربوط نیست، چون شما باید خیلی سنگدل باشید که شیفته آن پری‌پیکر بالابند نشوید. آل احمد باید محصولات امروز کارخانه‌های وطنی را می‌دید و تشر می‌زد که این فقط یک ماشین است و زیاد از آن خوشتان نیاید؛ و البته حیف این حلی‌های چرخ‌دار که نامشان را ماشین بگذاریم.

قیمت خودرو در سال ۱۴۰۰ رشد چشمگیری داشت. قانون ساده عرضه و تقاضا را همه می‌دانیم. کاهش عرضه؛ افزایش قیمت. خودرو در کارخانه بود و عرضه نمی‌کردند. بخشی از خودروهایی که در سال ۱۴۰۱ تحویل دادند تولید سال ۱۴۰۰ بوده است. چرا در آن بحبوحه رشد قیمت‌ها این خودروها را عرضه نکرده‌اند؟ قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند و کارخانه به شورای رقابت فشار می‌آورد که آیا رواست خودرویی را که در بازار ۶۰۰ تومان میلیون معامله می‌کنند من ۲۰۰ تومان میلیون بفروشم و کارخانه هم ضررده باشد؟ هر عقل سلیمی می‌گوید این روند اشتباه است، اما این قصه درازتر از این حرف‌هاست. اساساً قیمت‌گذاری دستوری کار اشتباهی است و اشتباه بزرگ‌تر انحصار در بازار است. واردات خودرو را آزاد کنید و کارخانه‌های وطنی را متخیر کنید با هر قیمتی که می‌خواهند بفروشند، آن وقت ببینید کسی یا یک سوم قیمت خودروهای تولید داخل را می‌خرد؟ بهانه می‌آورند که صنعت خودرو ورشکست می‌شود این همه آدم بی‌کار می‌شوند. ورشکست نمی‌شود، مجبور می‌شود روش تولید خود را اصلاح کند.

یک بار دیگر وضعیت خودروسازی در کشور را مرور کنیم. مدیریت ناکارآمد و استخدام‌های سفارشی باعث شده کیفیت و کمیت خودروسازی در کشور

کاهش پیدا کند. کارخانه ضرر هنگفتی می‌دهد و دولت مجبور است از گلوئی مردم بزند و به کارخانه دلار تزریق کند: خودرو گران و بی‌کیفیت و هدررفت منابع. این چه معامله‌ای است آخر؟ تحریم را بهانه می‌کنند. شما که گفته بودید سرنوشت کشور را به تحریم‌ها گره نمی‌زنیم. ما فرض می‌کنیم ۱۰ درصد و ۲۰ درصد روی تولید تأثیر بگذارد، ولی چطور قانع شویم خودرویی را که چندین عیب دارد بیشتر از قیمت جهانی خودروهای روز دنیا بفروشید و باز هم ضرر بدهید؟ یک جای کار می‌لنگد و همه می‌دانند ایراد از سوءمدیریت است.

خودرو را از کارخانه تحویل می‌گیرید. همان یک سال اول چندین بار برای رفع ایراد به نمایندگی مراجعه می‌کنید. این‌طور هم نیست که تا خودرو شما خراب شد پذیرش کنند و ایرادش را برطرف کنند. باید نوبت اینترنتی بگیرید. غالباً تا ده روز آینده هم وقت نمی‌دهند. تماس می‌گیرید با امداد خودرو. می‌گویند این ایراد شامل امداد فوری نمی‌شود. مراجعه می‌کنید به مکانیک. می‌گوید ایراد جدی است و خودرو یک جا می‌ایستد و دیگر حرکت نمی‌کند. فکر می‌کنید که اگر در سرعت ۱۰۰ کیلومتر در بزرگراه از کار افتاد چه اتفاقی رخ خواهد داد. چراغ «ایست» خودرو روشن می‌شود و مدام بوق می‌زند؛ یعنی حرکت نکن. تماس می‌گیری با تلفن امداد. می‌گویند هنوز هم شامل امداد فوری نمی‌شود. می‌توانم خودم به تعمیرگاه ببرم؟ نه، فقط تعمیرگاه‌های مجاز، و الا از گارانتی خارج می‌شود. زنگ می‌زنی به تلفن شکایات. شما بگو من چه کنم. پولش را می‌دهم همان مجاز خودتان درست





کند. می‌گوید خودرو گارنتی دارد و مجاز حق ندارد پولی بگیرد. آقا من الان سوار این ماشینم. ممکن است خطر جانی داشته باشد برایم. تو فقط بگو من چه کنم؟ می‌گوید تابلستان است و نمایندگی‌ها سرشان شلوغ است. می‌گویم نمایندگی‌ها را بیشتر کنید... نه! خودرو آشغال تولید نکنید که مردم هرروز در صف نمایندگی‌ها نباشند.

آیا مدیر خودروسازی مسئول خون کسی که با خودروی معیوب و غیراستاندارد تصادف می‌کند و جانش را از دست می‌دهد، نیست؟ چه پرسش نامربوطی. آیا شرکت تویوتا دیوانه است که به خاطر یک ایراد کوچک چندین هزار خودرو را از سراسر دنیا مرجوع می‌کند؟ از عواقبش می‌ترسند و اینجا هر لکنته‌ای را دست مردم بدهی زیانت هم دراز است؛ فعلاً بیا صد میلیون را بده و برو تا خبرت کنیم! واقعاً چه شد که این طور شدیم؟ ما مستحق این همه بلا نبودیم.

### «ابدیک روز»

من اگر جای مسئولان مملکت بودم به جای معترضان خیابانی مسببان اصلی اعتراضات مردم را دستگیر می‌کردم. حکم لیدری هم بهشان می‌دم که شامل عفو نشوند! چند نفر از اطرافیان‌تان را می‌شناسید که از تمديد اجاره خانه خود درمانده‌اند؟ یک آپارتمان چهل متری را در ارزان‌ترین نقطه تهران بیش از ۲ میلیارد تومان قیمت گذاشته‌اند. جوانی که اگر کار پیدا کند فوقش ۸ میلیون تومان حقوق می‌گیرد، چگونه هزینه سرپناه خود را تأمین کند؟ آنکه اعتراض می‌کند همین آدمی است که در دهه چهارم زندگی‌اش در رفع نیازهای اولیه‌اش مانده و نمی‌تواند ازدواج کند. صد بار گفتند ایران ظرفیت خانه ویلایی برای ۱۰۰ میلیون نفر را دارد، اگر این ظرفیت وجود دارد و حالا یک جوان بعد از بیست سال کار نمی‌تواند یک آپارتمان سی متری بخرد، فکر نمی‌کنید شما آقایان هم کمی تقصیر داشته باشید؟

روی هر کالایی دو قیمت زده‌اند، یکی تولیدکننده و یکی مصرف‌کننده و مغازه آن را با قیمت سوم می‌فروشند! الان ما باید از شما تشکر کنیم که قیمت تولیدکننده را روی کالا زده‌اید؟ فرقی به حال ما کرد جز اینکه گیج

شدیم که کدام را باید به فروشنده بپردازیم؟! آن کسی را که باعث این گرانی شده مؤاخذه کنید، آن‌که گرسنه است رانه، گیرم که صدایش بلند شد.

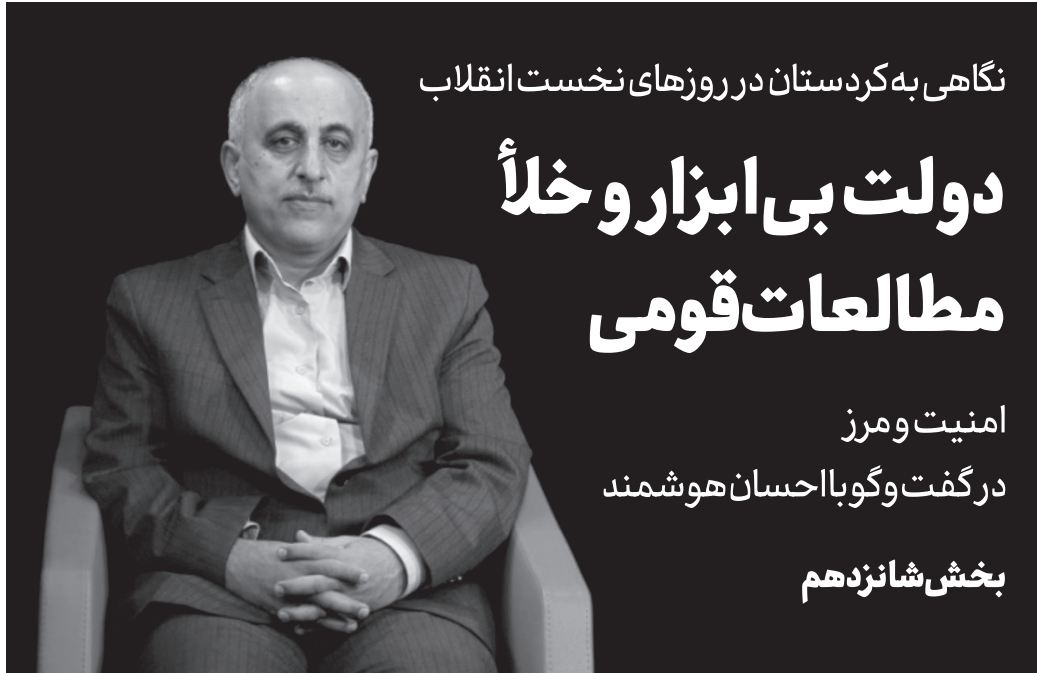
زمانی بود که دارو برای بیماران صعب‌العلاج کمیاب بود. حالا مریض‌های سهل‌العلاج هم در مضیقه‌اند. آقایی که از راه مسافركشی با موتورسیکلت روزگار می‌گذرانند می‌گوید حدود ۹۰ درصد درآمدش را خرج خرید داروهای بیماری ام.اس همسرش می‌کند. مسئول داروی مملکت را ببرید برای پرس‌وجو، نه آن معترضی که این فشارهای جانکاه را تحمل می‌کند. بگذارید دادش را بزند.

آن مسئول ضدامپریالیست که خانواده را فرستاده امریکا و اروپا، او را خبرش کنید و درباره آرمان‌های انقلاب توجیهش کنید. خواهد گفت فرزندم اختیاردار خودش است. این حرف‌ها را باور نکنید. بدون حمایت خانواده کسی نمی‌تواند در آن کشورها زندگی درست کند. این ملت انقلاب کردند که مملکت جای درستی شود برای زندگی همه، نه اینکه فرزند همان خانم یا آقای انقلابی هم اینجا را لایق زندگی نداند.

اگر کسی اعتراض کرد به زندگی تجملاتی صاحب‌منصبان، به او خرده نگیرید. نهج‌البلاغه را بخوانید و ببینید امام علی (ع) چه توصیه‌ای برای آن شرایط دارد؟ آیا فرد معترض را مؤاخذه می‌کند یا اموال نامشروع آن فرد را پس می‌گیرد. برادر، پس می‌گیرد، حتی اگر کابین همسرشان کرده باشند: «وَ اللَّهُ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ الْبَيْتَاءَ».



**روی هر کالایی دو قیمت زده‌اند، یکی تولیدکننده و یکی مصرف‌کننده و مغازه آن را با قیمت سوم می‌فروشند! الان ما باید از شما تشکر کنیم که قیمت تولیدکننده را روی کالا زده‌اید؟ فرقی به حال ما کرد جز اینکه گیج شدیم که کدام را باید به فروشنده بپردازیم؟! آن کسی را که باعث این گرانی شده مؤاخذه کنید، آن‌که گرسنه است رانه، گیرم که صدایش بلند شد**



نگاهی به کردستان در روزهای نخست انقلاب

## دولت بی ابزار و خلأ مطالعات قومی

امنیت و مرز

در گفت و گو با احسان هوشمند

بخش شانزدهم

در شماره پیشین  
نشریه چشم انداز  
ایران به مفهوم  
درهم تنیدگی  
ایرانیان پرداختیم.  
در باره زبان به طور  
علمی گفت و گو شد  
که بحث جدیدی  
محسوب می شود  
و اگر به خوبی تبیین  
شود مسئله اقوام  
هم حل خواهد  
شد. از طرفی برخی  
افراد مباحثی چون  
فدرالیسم را مطرح  
می کنند که با شرایط  
پیچیده ایران سازگار  
نیست. موضوعات  
این چنینی نیازی به  
بحث و گفت و گو  
بیشتری دارد. در این  
شماره نیز به ادامه  
مبحث کردستان  
در سال های آغازین  
انقلاب پرداخته ایم.

منجر شد که بسیاری از اصول اساسی در حوزه مطالعاتی قومی متناسب با شرایط ایران را نادیده گرفت. از جمله همین بحث درهم تنیدگی که در شماره پیشین در مورد آن صحبت کردیم، باید از طرف مؤسسه مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران مطرح می شد؛ اما مؤسسه مطالعات تحقیقات اجتماعی که افراد مختلفی از جمله امیر پرویز پویان که بنیان گذار چریک های فدایی خلق بود تا بنی صدر و دکتر پیمان و بسیاری دیگر از نیروهای سیاسی که آنجا مشاوره می دادند و کار پژوهشی می کردند و استادان مختلفی که در آنجا فعالیت می کردند گویی مسئله شان ایران نبوده است. مسئله شان سیاست و قدرت سیاسی بوده است. در نتیجه مطالعاتی که آنجا صورت گرفت لزوماً به این مباحث بنیادین نپرداخت، حتی بسیاری از نیروهای سیاسی که در قالب احزاب سیاسی و سازمان های مسلح تشکیل شدند، نه به عنوان آسیب شناسی تجربه سال ۲۵ که آسیبی بر پیکره همزیستی ملی ما بوده که راهی پیدا کنند به آن نگاه می کردند. اخیراً آقای شامخی صحبت کردند و خاطراتشان را به من دادند بخوانم، ایشان رفته بودند ظفار آموزش ببیند که راهی پیدا کنند تا در کوه های زاگرس، حال یا در منطقه بختیاری یا کردستان یا جای دیگری بتواند جنگ مسلحانه بکنند، نه اینکه آسیب شناسی بکنند که در آن دهه چه رخ داده است و آورده ها و هزینه های

با سپاس از شما که وقتتان را در اختیار نشریه چشم انداز ایران قرار دادید. از شماره ۱۳۸ ما بحث کردستان قبل از انقلاب را شروع کرده ایم و امیدواریم که ترکیبی از درهم تنیدگی در کردستان پس از انقلاب را برای ما بگویید. تشکر می کنم از نشریه چشم انداز ایران که در این مرحله، بیش از دو سال است درباره مباحث مربوط به استان های مرزی، حوزه های زبانی و تحولات منطقه ای و محلی فضایی را تعریف کرده است که ما در موردشان همفکری کنیم. امیدوارم درباره تمام مسائل پیش روی مملکت، اعم از فرصت ها و داشته ها و یا تهدیدها و مشکلات، امکان بحث و گفت و گو و تعامل فراهم شود. متأسفانه پیش و پس از انقلاب، ما از چنین توجه و تأمل ها و رویکردهایی در فضاهای فرهنگی و حتی علمی به صورت مشهودی برخوردار نبودیم. اگر به ارزیابی وقایع پیش از انقلاب بپردازیم، ماجراهای فرقه دموکرات آذربایجان و جمهوری مهاباد روی می دهند. وقتی که در جنگ دوم جهانی ایران اشغال شده است، منطق کار دانشگاهی و مطالعاتی و نیز منطق سیاست و حکمرانی ایجاب می کرد در سال ۱۳۲۵، هم دانشگاه ها هم مؤسسات مطالعاتی و هم احزاب و نیروهای سیاسی ایران باید تجربه بسیار ناگوار و غم انگیز آذربایجان و مهاباد را در دستور کار ارزیابی دائمی قرار می دادند، اما دریغ از حتی یک کار جدی و کارشناسی شده! مثلاً در سال ۱۳۳۷، دانشگاه تهران در پی تأسیس مجموعه نهادها و مؤسسات و پژوهشگاه های علمی در حوزه های مختلف بهداشت، درمان، جغرافیا و دیگر علوم، مؤسسه مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران را به ریاست آقایان احسان تراقی و غلامحسین صدیقی تأسیس می کند. اولین کارشان هم یک نشست پانزده روزه درباره بلوچستان به سفارش یک مؤسسه مشاوره آمریکایی بوده است تا برای توسعه بلوچستان کاری کنند، اما همان تجربه و تجارب بسیار فراوان دیگری که این مؤسسه و دانشگاه تهران داشته اند که بیشتر هم به سفارش نهادهای دولتی مثل سازمان برنامه و بودجه، وزارت مسکن و شهرداری ها بوده به مطالعاتی



برای کشور چیست. کمالینکه چریک‌های فدایی خلق و دیگر گروه‌های متعدد چپ به جای آنکه این تجربه را از منظر منافع ملی آسیب‌شناسی کنند ادبیاتی را در ایران رواج دادند تحت عنوان «حق تعیین سرنوشت لنینی» که بر مبنای گفتاری از استالین تحت عنوان «مسئله ملی» بود. به این معنی که بر حق جدایی تا جدایی کامل تأکید داشتند. این یک البته هم داشت که آن را نمی‌گفتند. طبق نظریه استالین البته به شرطی میسر است که در جهت منافع طبقه کارگر باشد که همان طبقه حاکمه است؛ البته این شرط را برای ایران به کار نمی‌بردند و این را برای شوروی می‌دانستند؛ لذا شروع کردند به رواج این ادبیات در فضای سیاسی کشور که ایران کشوری کثیرالمله است و نیازمند حل مسئله ملی است که نه تنها مانع فهم درست ما شد که به اشاعه و گسترش کج‌اندیشی در مورد مسائل قومی در ایران منجر شد.

پس دانشگاه کاری نمی‌کند، نیروی سیاسی هم که فضای رادیکالی را ایجاد می‌کند و مسلح هم است، می‌خواهد روایتی از تجربه‌ای متفاوت را به جامعه خودش القا کند. تجربه شوروی، درست است، چون روسیه پانصد سال است که قدرت گرفته و موفق شده است جاهای دیگر را اشغال کند و جوامعی که هیچ‌گونه پیوند تاریخی، همبستگی اجتماعی، رفت‌وآمد، اشتراکات زبانی و سنتی و آیینی و دینی و فرهنگی با هم نداشتند، از شرق دور، از آلاسکا تا این طرف در دل اروپا و تا قفقاز به روسیه ضمیمه می‌شوند، بدون اینکه این‌ها تجربه تاریخی چند هزارساله همزیستی داشته باشند. معلوم است که در آنجا ملت‌های مختلفی وجود دارند که باید برای اداره کردنشان بیندیشند.

درحالی‌که در کشور ما هزاران سال است ایرانیان با یکدیگر زیسته‌اند و درهم‌آمیخته‌اند و این تجربه روسیه نبوده و این تجربه روسیه را به نادرستی چپ‌ها وارد کشورمان کردند. این موجب می‌شود که در آستانه انقلاب، به محض اینکه انقلاب پیروز می‌شود و رژیم شاه سرنگون می‌شود و دولت موقت تأسیس می‌شود، چند اتفاق می‌افتد که ما را در شگفتی فرو برد و آن ناآگاهی نیروهای سیاسی نسبت به مسائل مبتلابه ایرانمان است. دولت موقت به نخست‌وزیری مهدی بازرگان تشکیل شده، صدر حاج سید جوادی وزیر کشور شده است و دیگران هم دارند مسئولیت‌هایی را می‌پذیرند، اما حدود چهار روز از کار دولت موقت می‌گذرد و هنوز هم در مورد استان بسیار مهم کردستان فکر نکرده‌اند که استاندار ندارد؛ یعنی چه؟ به این معناست که اساساً در اذهان ایشان مسائل مربوط به استان‌های مرزی یا مسائل قومی جایی در تئوری و فهمشان از مناسبات سیاسی ندارد و از موازنه نیروهای سیاسی جهانی و منطقه‌ای از جمله عراق، ترکیه و روسیه و غیره و اتفاقات داخل کشور شناخت جدی نداشتند. تنها کاری که انجام می‌شود، یکی دو ماه قبل آقای مهندس بازرگان آقای حبیب یکتا را از تبریز می‌فرستد تا با جلال طالبانی ملاقات کنند که آیا شما در کردستان شلوغ می‌کنید یا نه؟ که او هم گفته بود نه. جالب اینجاست که چند روز بعد از ملاقات حبیب یکتا با طالبانی، اتحادیه میهنی به یک پاسگاه در سردشت حمله می‌کنند. مشخص است اتحادیه میهنی هم یک نیروی سیاسی، هرچند عراقی است، می‌خواهد اهداف خودش را دنبال کند.

پس در مورد مسائلی که پیش می‌آید دولتمردان و نیروهای سیاسی ما حتی آقای طالبانی آمادگی لازم را ندارند. چرا می‌گوییم حتی آقای طالبانی؟ چون آقای طالبانی در ماجرای فرقه دموکرات آذربایجان، بعد



## ما داریم در ایران

### نفس می‌کشیم،

### سرنوشت ایران

### برایمان مهم

### است، چه اگر

### ایران نباشد،

### حکومت اسلامی

### و غیراسلامی،

### مارکسیستی و

### غیرمارکسیستی

### به درد نمی‌خورد،

### چون در کره مریخ

### که نمی‌شود

### حکومت یا قدرت

### را به دست گرفت،

### وقتی متوجه

### مخاطراتی که

### ایران دست به

### گریبان‌شان است

### نباشیم قاعدتاً

### یکی از خروجی‌های

### آن همینی است

### که شما به آن

### اشاره می‌کنید.

### دسته‌بندی‌های

### مکانیکی مسلمان

### -کافر و نجس-

### غیرنجس و مانند

### این‌ها بی‌آنکه

### به ملزومات و

### پیامدهای آن

### ناداشته‌ها یا

### این کرده‌ها آگاه

### باشیم، اما حتی

### اگر این‌ها هم

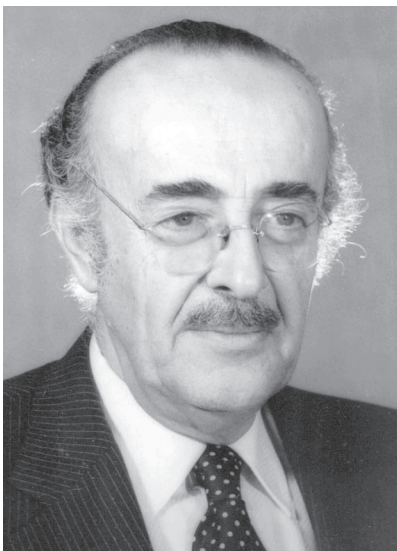
### نجس-غیرنجس

### نمی‌گردند

### اتفاقاتی که افتاد

### گریزناپذیر بودند

از خروج نیروهای شوروی از تهران عازم قزوین و بعد از ماجرای غلام‌یحیی از آنجا عازم زنجان می‌شود و برای قوام نامه می‌نویسد که در آن آقای قوام را به‌عنوان جناب اشرف و نخست‌وزیر خطاب می‌کند و از او تشکر می‌کند که این آدم، یعنی سرهنگ هاشمی که شخصیتی مذهبی و وطن‌پرست است را به‌عنوان فرمانده نیروی بازپس‌گیری تبریز منصوب کردید؛ یعنی نیروی خوبی را گذاشته‌اید. آقای طالبانی شاهد بوده است که فرقه دموکرات به‌خصوص غلام‌یحیی دانشیان چه جنایاتی انجام داده است و مهاجرینی که از شوروی به زنجان آمده بودند منشأ چه کارها و اقدامات بی‌رحمانه‌ای، از جمله کشتن و به زندان افکندن بسیاری از مردم زنجان بوده‌اند. آقای طالبانی باوجود این تجربه و اینکه در زندان هم با نیروهای سیاسی قوم‌گرا، به‌خصوص حزب دموکرات و کسانی چون غنی بلوریان و یوسفی کم و بیش آشنایی داشته‌اند، اما گویی برای هیچ‌کدام این مسئله اساسی نیست و تا شب عید، یعنی دقیقاً چهار روز اول دولت موقت، هیچ توجهی به آنچه در کردستان و بخش‌هایی از کرمانشاه و آذربایجان غربی رخ می‌دهد نشان نمی‌دهند. به‌جز اعزام هیئتی توسط دولت موقت به سرپرستی داریوش فروهر در شب ۲۹ بهمن به مهاباد، یعنی ۸ روز بعد از تأسیس دولت موقت. حال چرا مهم است؟ چون فردای اعلام رسمیت دولت موقت، یعنی ۲۳ بهمن، شهربانی مهاباد مورد هجوم قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود که پادگان



احمد صدر حاج سیدجوادی



ارتباط بودند یک پا هم در دنیای قدیم داشت، اساساً بی توجهی های فراوانی صورت گرفت که یکی از آن ها هم می تواند همچنین نجس بودن مارکسیست ها باشد؛ اما مسئله اصلی و مهم و بنیادین نجسی و پاکی نبود، بلکه نداشتن درک بود درست از جایی که در آن قرار داشتیم. ما داریم در ایران نفس می کشیم، سرنوشت ایران بریمان مهم است، چه اگر ایران نباشد، حکومت اسلامی و غیراسلامی، مارکسیستی و غیرمارکسیستی به درد نمی خورد، چون در کره مریخ که نمی شود حکومت یا قدرت را به دست گرفت، وقتی متوجه مخاطراتی که ایران دست به گریبانان است نباشیم قاعدتاً یکی از خروجی های آن همین است که شما به آن اشاره می کنید. دسته بندی های مکانیکی مسلمان - کافر و نجس - غیرنجس و مانند این ها بی آنکه به ملزومات و پیامدهای آن نداشتن با این کرده ها آگاه باشیم، اما حتی اگر این ها هم نجس - غیرنجس نمی کردند اتفاقاتی که افتاد گریزناپذیر بودند و به شکل دیگری رخ می دادند. چون یک پایه اساسی تئوری مارکسیستی در ایران بود. تئوری مارکسیستی دو پایه داشت: یک پایه اش مبارزه طبقاتی بود؛ و پایه دیگرش مسئله ملی بود. مسئله ملی ای که با ادبیات استالینی، تحت عنوان حق تعیین سرنوشت لنینی، وارد زبان فارسی شده و گسترش پیدا کرده بود. حداقل تا سال ۵۴، چند صد مطلب را حزب توده در ایران مورد نوشته بود و ده ها مطالب را چریک های فدایی خلق نوشته بودند. از بیژن جزینی تا صفایی فراهانی، هر کدام از چپ های عمده آن دوره را که نگاه کنید می بینید که بخشی از تئوری آن ها مسئله ملی و قومی در کشور است که می گویند

زمینه سازی ساواک از علما یک فتوایی گرفتند که هرکس خدا را قبول ندارد نجس است. گاهی حتی معاشرت هم با افراد چپ ممنوع شده بود. وقتی که نیروهای چپ می بینند در آینده جمهوری اسلامی جایگاهی ندارند می گویند که بهتر است ما یک منطقه ای را برای خودمان داشته باشیم، یا گنبد یا کردستان و ... پس در نقد و بررسی این را هم باید در نظر داشته باشیم.

از زاویه دیگری به موضوع توجه کنیم، چون اگر این اتفاق در زندان هم روی نمی داد مسائل کردستان ظهور و بروز داشت. در آسیب شناسی نیروهای مذهبی اعم از روحانی و غیرروحانی از این مهم تر این است که ایران فراموش شده بود. مفهوم و کلیتی به نام حوزه تمدنی ایران فراموش شده بود. به عبارتی دیگر، روایت رادیکال از مذهب که بخشی از آن پا در سنت داشت و بخشی دیگر پا در دنیای جدید، اعم از نوگرا و سنت گرا چون با قدرت سیاسی سروکار داشتند پس یک پا در دنیای جدید داشتند و چون با شریعت در



**وقتی شورای انقلاب و دولت موقت متوجه کردستان نیستند، به طریق اولی متوجه ارتش و اهمیت ارتش هم نیستند. متوجه خطرهای خارجی و گروه های مسلح هم نیستند. این هم یک عامل بسیار با اهمیت؛ یعنی شما با یک فرمانده ارتش صحبت می کنید که آنجا در خطر است، اما او نمی داند که باید چکار کند، آیا با کومله حرف بزند یا نزند**



داریوش فروهر و هیئت اعزامی به کردستان

ارتش را هم خلع سلاح کنند. فروهر به آنجا اعزام می شود، هم زمان با حضور فروهر در مهاباد، یعنی ۳۰ بهمن ۵۷، اعضای حزب دموکرات کردستان به رهبری قاسملو که از عراق به ایران برگشته بودند و غنی بلوریان هم که از زندان آزاد شده و به مهاباد برگشته بود در آن شهر مشغول سازمان دهی شده بودند. نیروهای جوان تر مارکسیست مثل عبدالله مهدی و دیگران هم تلاش می کنند پادگان را بگیرند و حزب دموکرات را تحریک می کنند که پادگان غارت بشود. روزی که فروهر وارد مهاباد می شود، پادگان خلع سلاح می شود و فرمانده پادگان، یعنی سرهنگ بزنجک پور، هم مورد هجوم و ترور قرار می گیرد و زخمی می شود، پس دولت موقت و دیگر نیروهای سیاسی آمادگی نداشتند. از آن طرف گروه های کردی چپ و دیگر سازمان های مارکسیستی آمادگی داشتند. چریک های فدایی خلق از پیش بر کردستان تمرکز داشتند. جزینی، صفایی فراهانی، مؤمنی، چوپان زاده و دیگران در مورد تئوری استالینی مسئله ملی، مسئله کردستان و مانند آن کتاب و جزوه نوشته بودند. ضرورت توجه به این مسائل را در اثرشان یادآوری کردند، به چریک ها و نیروهایشان گوشزد کرده بودند و با آمادگی وارد کردستان شدند. به دنبال آن ها گروه پیکار وارد شدند، گروه ژوبین رازانی، همین منصور حکمت که بعداً با کومله حزب کمونیست ایران را تأسیس کردند، وارد کردستان شدند، حزب کومله و دموکرات هم کارهایشان را انجام می دهند؛ یعنی دولت کاملاً بی توجه و مشغول انبوهی از مسائل پیش روی کشور است و آن طرف یعنی مارکسیست ها با سازمان دهی و تشکیلات کاملاً آماده است. نتیجه این عدم موازنه، نداشتن آن آسیب شناسی است که باید در دهه های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ انجام می دادیم، اما چون نیروی سیاسی ما درگیر قدرت بود و نیروی دانشگاهی هم درگیر کارهای آکادمیک بی ربط به مسائل ایران بودند یا حتی بخشی از دانشگاهیان هم چپ زده و مارکسیست شده بودند، شوربخانه فضا برای فعالیت هایی از این دست در کردستان و بعد در خوزستان و مقدار کمتری در بلوچستان و ترکمن صحرا مهیا شد. کردستان در این موقعیت گرفتار می شود. این موقعیت چند ویژگی دارد که باید به آن توجه کنیم.

« می گویند یک سوزن به خود بزنی و یک جوال دوز به دیگران. پیش از انقلاب جریان مذهبی نقشی در این واکنش های نیروهای چپ داشتند. به این معنا که در سال ۵۵ در زندان با





می‌کردند. به‌رحال در این وضعیت، ارتش بلا تکلیف، فرماندهانش را اعدام می‌کنند یا اینکه بقیه نگران اعدام یا زندانی شدن هستند و حتی تصور می‌شود که قرار است منحل شود. مثلاً مارکسیست‌ها بیانییه می‌دادند که ما ارتش را خلع سلاح و منحل می‌کنیم و به مردم آموزش می‌دهیم. این‌ها به قدری ساده‌اندیش بودند که نمی‌دانستند که آیا مردم عادی می‌توانند آموزش خلبانی F۱۵ و F۱۴ ببینند، یا آموزش ناو جنگی ببینند. مگر می‌شود کشور ارتش حرفه‌ای نداشته باشد و مردم را برای روز مبادا آموزش داد و مسلح کرد؟ یعنی مارکسیست‌ها و مجاهدین داشتند القا می‌کردند که مردم برای دفاع از دستاوردهای انقلاب مسلح شوند.

یک نکته اضافه کنم. ابراهیم یزدی به خود من گفت که وقتی ماجرای کردستان آغاز شد ما نگران بودیم که ارتش برود و نیروهای مسلح در کردستان را جمع کند، چون می‌تسیدیم ارتش برود و جمعش کند و تبدیل شود به قهرمان ملی و از آنجا فرمان را برگرداند و کودتای ۲۸ مرداد تکرار شود. حتی گروهی از دولتمردان علاقه‌مند به ایفاگری نقش ارتش در غرب کشور هم نبودند. این معادله را خیلی پیچیده می‌کند. در کردستان استاندار نداریم، گروه‌های چپ در آنجا مستقر شده‌اند، به ارتش هم که بدبینی داشتند و حتی ممکن است که منحل شود، پس چه کسی قرار است در این شرایط بحران‌زده از ایران و تمامیت ارضی و انسجام ملی دفاع کند؟ چیزی که سرهنگ توکلی به من گفت و بعد هم در کتاب خاطراتش که با عنوان پنج شکست آریا در امریکا منتشر کرده آورده است این بود که من با وجودی که استعفا داده بودم و مورد حمله احزاب و تندروها قرار گرفته بودم، رستم با قرنی ملاقات کردم و به او توصیه کردم که به حرف دولتمردان گوش نده و ارتش را مکلف کن که بتواند مسئله کردستان را با خونریزی کمتر جمع کند. توکلی می‌گفت در امریکا که آموزش می‌دیدم یاد گرفتم که اگر جنگ چریکی بشود، چون چریک نیروی منظم نیست و هر آن اراده کند ممکن است جایی باشد، روی این تپه، روی آن تپه و بعد هم برود شهری دیگر، ولی نیروی مسلح منظم نمی‌تواند این‌گونه باشد؛ لذا در برابر هر چریک باید بین ۱۵ تا ۵۰ نیروی مسلح داشته باشیم. به‌صورت وسیعی هم احزاب چپ مانند دموکرات و فدایی و پیکار و کومله دارند پادگان‌ها را غارت می‌کنند و مسلح می‌شوند، اگر گروهی از این‌ها چریک شوند مقابله با آن‌ها

## در کردستان استاندار نداریم، گروه‌های چپ در آنجا مستقر شده‌اند، به ارتش هم که بدبینی داشتند و حتی ممکن است که منحل شود، پس چه کسی قرار است در این شرایط بحران‌زده از ایران و تمامیت ارضی و انسجام ملی دفاع کند؟

صحبت می‌کنید که آنجا در خطر است، اما او نمی‌داند که باید چکار کند، آیا با کومله حرف بزند یا نزند. مثلاً سرهنگ صفری، فرمانده پادگان سنجک که کتیبه به جایش آمد، نمی‌داند باید چکار کند، به کومله نامه می‌زند که برادران محترم، مسئولان و مقامات چریک‌های فدایی برای مذاکره به پادگان بیایید، چون می‌تسند و نمی‌داند باید چکار کند، آیا باید با آن‌ها مذاکره کند یا نکند، جزو قدرت حاکم هستند یا نیستند، چون کسی نیست که به او خط‌مشی ارائه دهد. به‌جز چند نفر ارتشی، سرهنگ توکلی، قرنی و ظهیرنژاد کسی نیست. سرهنگ توکلی به همراه قرنی دارند انتخاب می‌شوند که فرمانده ارتش ایران بشوند. توکلی برای من روایت کرد که رستم پیش‌آیت‌الله خمینی و گفتم ارتش نمی‌تواند هم‌زمان دو فرمانده داشته باشد، توکلی همان کسی است که در روزهای اول بعد از انقلاب، وقتی که مارکسیست‌ها یا شاید ماشاالله قصاب معروف رفتند سفارت امریکا را اشغال کنند، با بلندگو اعلام کرد که من سرهنگ توکلی فرمانده ارتش هستم که همراه با ابراهیم یزدی و مهدوی کنی نیروهای مارکسیست اشغال‌کننده سفارت را از سفارت امریکا خارج می‌کنند. در این روزها که اعدام فرماندهان ارتش آغاز می‌شود، توکلی مصاحبه‌ای می‌کند با عنوان اینکه با اعدام فرماندهان شما دارید ناموس ارتش را از بین می‌برید. اول مجاهدین خلق و بعد دیگر گروه‌ها علیه توکلی شروع کردند بیانه دادن که توکلی دارد از طاغوتی‌ها حمایت می‌کند و نه تنها باید اعدام کنید که ارتش باید منحل شود و ارتش خلقی‌جانشین آن شود.

دولت موقت در آن زمان مقدمات تشکیل سپاه را فراهم می‌کند، مهندس توسلی اساس‌نامه آن را می‌نویسد به ابراهیم یزدی می‌دهد و سپاه پاسداران تشکیل می‌شود. هرچند دو گروه دیگر، طیف منتظری و طیف غرضی هم داشتند کار خودشان را در نیروهای مسلح، کمیته و سپاه

باید از آن استفاده کنیم، حتی اگر عقب‌تر برویم. پیش از حزب توده، حزب کمونیست ایران، دو روزنامه دارد که یکی در ایران منتشر می‌شود و یکی هم در اروپا، به روزنامه پیکار نگاه کنید که در اروپا منتشر می‌کنند، یک جایی از آن به قول خودشان به مسئله ملی اختصاص پیدا کرده است، یا در روزنامه ستاره سرخ که غیرقانونی در ایران منتشر می‌کردند بخشی به مسئله قومی اختصاص دارد.

« مسئله ملی که این‌ها می‌گویند دقیقاً چیست؟ می‌گویند ایران به‌مانند روسیه تزاری آن دوره و سپس شوروی سابق مجموعه‌ای متشکل از ملت‌هاست و نه اقوام که طبق آن نظریه حق دارند تا جدایی کامل بروند. مجاهدین خلق هم در این دوره انقلاب در این زمینه مواضعی دارند. چریک‌های فدایی خلق و دیگران هم دارند. می‌گویند البته گاهی می‌گویند منظور ما این نیست که توصیه کنیم جدا بشوید، اما این حق را دارید که جدا بشوید. این درک از ایران با مناسبات مردم ایران هماهنگ نیست. در تئوری استالین یک شرط هم دارد و می‌گوید به شرط آنکه در جهت منافع طبقه کارگر باشد، در ایران این شرط هم نیست. این شرط برجسته نمی‌شود، برای آن کتاب‌ها و مقاله‌ها نوشته‌اند، افرادی را آموزش داده‌اند. در شوروی سابق آموزش‌های فراوانی دیده‌اند. اعضای حزب توده که آنجا بودند برخی‌شان جدا شدند و مائوئیست شدند و مائوئیست‌ها آمدند الگوی مبارزات دهقانی را هم به آن اضافه کردند، ولی در چارچوب همان نظریه بود.

حالا در ایران انقلاب شده است، با این دو مشخصه ناآمادگی دولت و سیاستمداران و نیروهای انقلابی برای اداره کشور و آمادگی طرف مقابل برای برهم زدن قواعد بازی. اینجا یک ویژگی را در نظر بگیریم که خیلی مهم و اساسی است، رکن اساسی امنیت کشور در دوره بحران ارتش است، نیروهای مسلح یک کشور است، ژاندارمری و شهربانی است. در این روزها تمام سران ارتش و نیروهای مسلح یا دستگیر شده‌اند یا با این فکر که ممکن است دستگیر و زندانی و اعدام شوند مخفی شده‌اند. پس ارتش آماده هم نداریم. وقتی شورای انقلاب و دولت موقت متوجه کردستان نیستند، به طریق اولی متوجه ارتش و اهمیت ارتش هم نیستند. متوجه خطرهای خارجی و گروه‌های مسلح هم نیستند. این هم یک عامل بسیار بااهمیت؛ یعنی شما با یک فرمانده ارتش



ابراهیم یونسی

**ببینیم که در این فضا موازنه نیرو و چطور است. یک دولت بی ابزار، ارتش و دیگر ارکان دولت حضور جدی ندارند. یک گروه دیگر گروه مفتی زاده است که مذهبی هستند و نگاهشان به تهران است، تحت تأثیر منتظری و شریعتی و مطهری و باهنر و امثالهم هستند و با پیمان هم دوست هستند. هواداران این ها هم با کسانی مثل عزت الله سبحانی در ارتباط هستند، برادران نمکی و قصری و خیلی های دیگر با نیروهای تهران در ارتباط هستند. این ها افراد معمولی هستند، سیویل یا مدنی هستند، شخصی هستند**

بود می دهند. در حال جنازه به خاک سپرده می شود و همین رویدادها باعث ماندگاری بارزانی ها در منطقه می شود.

میدان این چنین است، دولت هم که ضعیف عمل می کند، کم کم برای آذربایجان غربی، جمشید حقگو را به عنوان استاندار معرفی می کند. برای کردستان هم قرار می شود ابراهیم یونسی را که از مارکسیست های سابق و افسران آزاد حزب توده است، در مقام استاندار منصوب کند. نویسنده محترمی است که سابقه چپ هم داشت و یک پا هم نداشت و معلول بود. ببینیم که در این فضا موازنه نیرو و چطور است. یک

و خودشان هم تمایل داشته اند که به کردستان برگردند. شاید انتظار دولت موقت این بوده که این ها به کردستان می روند و در مقابل دموکرات و کومله که در حال مسلح شدن هستند از انقلاب دفاع می کنند. قیاده موقت به کردستان برمی گردد، اما کل جریان افراطی مارکسیستی و چپ ایران، اعم از کرد و غیرکرد، چریک و غیرچریک، سازمانی و غیرسازمانی دشمن بارزانی ها هستند و متهم می کنند که ملامصطفی بارزانی عامل سیا و همکار ساواک است. همین باعث می شود که در اولین بیانیه گروه های سیاسی کرد که شامل دموکرات و کومله و عزالدین حسینی می شود، هشت ماده از رهبران انقلاب درخواست کنند که هشتمین ماده آن اخراج بارزانی ها از ایران و تحویلشان به دولت عراق است؛ یعنی وابستگان سیا و ساواک که از نظر آن ها بارزانی است تحویل دولت عراق شود. در همین روزها ملامصطفی بارزانی در آمریکا بر اثر سرطان فوت می کند. در اوایل اسفند فضا ملتهب است که با جنازه ملامصطفی می خواهند چکار کنند. جنازه به ایران منتقل می شود و در اقدامی معقول با احترام کامل توسط دولت به آذربایجان غربی برده تا در شهر اشنویه با حضور ده ها هزار نفر از مردم که برخی شان از عراق آمده بودند دفن شود. این نگرانی وجود دارد که ممکن است احزاب مسلح کرد و گروه های مارکسیست به جنازه بارزانی بی حرمتی کنند، چون در آن بیانیه خواسته بودند که آن ها را از ایران اخراج کنید. در این شرایط حزب دموکرات و کومله پیامی پر از فحاشی به ملامصطفی بارزانی که تازه درگذشته

در کوه ها کار آسانی نخواهد بود. به قرنی پیشنهاد می دهد که آن ها را سرکوب کند. به لحاظ نظامی، عملکرد یک نیرویی را که در قالب منظم فعالیت می کند در برابر یک گروه چریکی تئوری اش را بیان می کند. مقامات متوجه نیستند، توکلی هم به قرنی می گوید باید سرکوب کنی، چون اگر سرکوب نکنی دولتمردان کار ما را ضایع می کنند، این ها بلد نیستند کار از دست ما خارج می شود. اینک هزینه برخورد کم است، اما اگر از دستمان در برود با کشته شدن هزاران نفر هم با مشکل مواجه می شویم.

پس در این موقعیت که دولت موقت بی عمل است، گروه های مسلح سازمان دهی و تشکیلات دارند و ارتش هم که در آستانه انحلال است و عملاً وجود ندارد نمی داند در میدان چه خیر است. گروه های مارکسیستی عموماً به کردستان می روند، از گروه های ده نفره گرفته تا بزرگ تر مثل اتحادیه کارگران کمونیست، مبارزان کمونیست، طرفداران انور خوجه، طرفداران مائو، طرفداران شوروی، اشرف دهقان، چریک های فدایی، پیکار و همه عازم کردستان می شوند. پس این یک پای کار، گروه های کرد و گروه های مارکسیست غیرکرد فعال می شوند. دوم اینکه حزب توده هم شعبه کردستان را فعال می کند. تعدادی از کردهای مقیم شوروی که با پیشه وری فرار کرده بودند یا در دوره های قاضی محمد که برای آموزش نظامی به شوروی اعزام شده بودند هم به ایران برمی گردند. مثل علی گلاویژ یا قزلچی که به ایران برمی گردند تا ساختار حزب توده در کردستان را تأسیس کنند و با حزب دموکرات ایران رابطه برقرار کنند. یک نیروی دیگر هم کردهای عراقی هستند. شاه به دلیل نگرانی های امنیتی، وقتی که کردهای عراقی در سال های ۵۴ و ۵۵ به ایران پناهنده می شوند، گروهی از آن ها را در منطقه نگه می دارد و گروهی دیگرشان که اکثراً فرماندهانشان هستند را به کرج می آورد و بقیه را هم در شیراز، جهرم، مشهد، کاشان، ابهر و همه جای ایران پخش می کند. حال این گروه های کرد عراقی هم که تحت عنوان حزب دموکرات کردستان عراق منحل شده بودند به رهبری بارزانی ها تلاش می کنند که تجدید سازمان دهی کنند و به نام قیاده موقت، یعنی نیروی موقت، فعالیت کنند. قیاده موقت به رهبری ادريس، مسعود بارزانی و سامی عبدالرحمان تشکیل می شود. مشخص نیست آیا ابراهیم یزدی و دولت موقت و ارتش خواسته اند که آن ها بروند کردستان که به احتمال زیاد اسناد مؤید این است

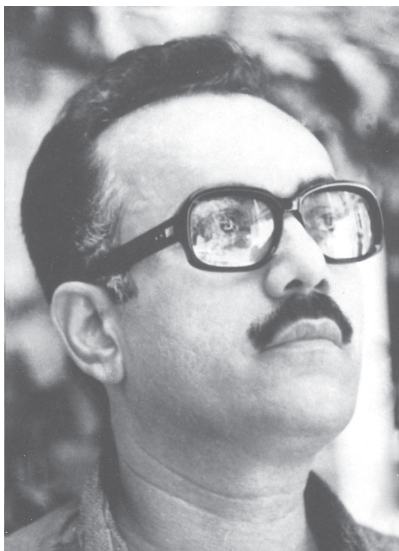


اسلامی و از طرف دیگر کمک به گروه‌هایی که ممکن است مقابل جمهوری اسلامی بایستند. پس به گروه‌های کرد و مارکسیستی کمک می‌کند. از همان ماه‌های اول کمک‌های ارتش عراق به این گروه‌ها آغاز می‌شود و گسترش پیدا می‌کند. در ماه‌های بعد زیباکلام در جایی می‌گوید وقتی به کردستان می‌روم فرمانده ارتش آذربایجان غربی، لشکر ۶۴ ارومیه، من را سوار هلیکوپتر کرد و از آسمان زاغه مهمات حزب دموکرات کردستان را به من نشان می‌داد و می‌گفت این سلاح‌ها ساخت امریکا و کشورهای غربی است و اسلحه سازمانی ارتش ایران نیستند، این‌ها عموماً سلاح‌های شرقی‌اند که فقط ارتش عراق از آن‌ها دارد. ضد هوایی و توپ و خمپاره و غیره به دست این‌ها رسیده است و دارد وارد ایران می‌شود که بعداً هم البته یک اتفاقاتی رخ می‌دهد. گروه‌های کوچک دیگری هم مثل سپاه زرگاری، مربوط به شیخ عثمان نقشبندی هم شکل می‌گیرند که بعداً در موازنه منطقه مؤثرند. در این وضعیت، موازنه نیروی سیاسی به تدریج می‌بینیم که سپاه هم شکل می‌گیرد و اقداماتی انجام می‌دهد و به کردستان می‌آید. در ارتش هم به ویژه در آذربایجان غربی، سرهنگ ظهیرنژاد نگرانی‌های ملی دارد، باز هم زیباکلام می‌گوید که به من گفت فکر نکنید من نگران جمهوری اسلامی هستم، من نگران ایران هستم و دارم با این‌ها مبارزه می‌کنم. میدان کم تکلیفش روشن می‌شود. مردمی که در شهرها و روستاها ساکن هستند بلاتکلیف، اسلحه‌های

سال ۵۶ یک بیانیه هم با هم امضا کرده‌اند، آقای طالقانی می‌گوید همین خوب است و به عنوان استاندار معرفی‌اش کنیم. تلاش نمی‌کنند که ظرفیت‌های دولت در منطقه را شناسایی کنند، از جمله نیروهای مفتی‌زاده را، بلکه همه نگاهشان به گروه‌های مارکسیستی است که چگونه بتوانند با آن‌ها تعامل کنند. این هیئت ضمن اینکه یک حسن نیتی در آن هست مبنی بر اینکه ما برای گفت‌وگو آمده‌ایم و نه برای جنگیدن، اما یک توهم به گروه‌های سیاسی منتقل می‌کند که احتمالاً این حکومت این قدر ضعیف و ناتوان است و خودش را در آستانه خطر می‌بیند که عالی‌ترین مقاماتش را فرستاده که با یک سری آدم‌های جوان و پراکنده گفت‌وگو کند و برای حل‌وفصل یک مسئله حرف بزنند. پس آن‌ها را دچار این وهم می‌کند که می‌توانند کارشان را پیش ببرند. از آن حملات و تلاش‌های این‌ها برای خلع سلاح پادگان‌ها و به دست آوردن سلاح هم نتیجه می‌دهد و سلاح‌های فراوانی به دست این‌ها می‌آید، اما یک نکته هم اضافه کنیم؛ حضور بارزانی‌ها و اتحادیه میهنی به غیر از اینکه ابعاد داخلی دارد ابعاد خارجی هم دارد. دولت عراق، به خصوص شخص صدام حسین که در این زمان معاون رئیس‌جمهور یا رئیس شورای انقلاب است و دارد کم‌کم البکر را کنار می‌زند که خودش رئیس‌جمهور شود، نگران می‌شود که نکند که این هرج‌ومرج به قدرت‌گیری دوباره بارزانی‌ها منجر شود و بیایند در خاک عراق و منشأ بی‌ثباتی و جنگ و درگیری بشوند. دولت عراق یک نگرانی دوم هم دارد که از این هم مهم‌تر است! نکند گفتار تهاجمی انقلابیون مبنی بر صدور انقلاب بر عراق تأثیر بگذارد، بنابراین عراق به دنبال راه حل است. از یک طرف گفت‌وگو با مقامات جمهوری

دولت بی‌ابزار، ارتش و دیگر ارکان دولت حضور جدی ندارند. یک گروه دیگر گروه مفتی‌زاده است که مذهبی هستند و نگاهشان به تهران است، تحت تأثیر منتظری و شریعتی و مطهری و باهنر و امثالهم هستند و با پیمان هم دوست هستند. هواداران این‌ها هم با کسانی مثل عزت‌الله سبحانی در ارتباط هستند، برادران نمکی و قصری و خیلی‌های دیگر با نیروهای تهران در ارتباط هستند. این‌ها افراد معمولی هستند، سیویل یا مدنی هستند، شخصی هستند. پس یک طیف مارکسیست‌ها هستند، یک طیف چپ‌ها هستند که چندصد هستند. یک طیف هم حزب دموکرات است. در این موازنه سازمان‌های مسلح برای توازن بخشی جمعی و بسط هژمونی نیاز به اسلحه بیشتر و سلاح‌های سنگین دارند، به خصوص که گروهی از آن‌ها الگوی مائویی هم در ذهنشان است. مثل فؤاد مصطفی سلطانی که رهبر اصلی کومله بود. کمانگر، مهتدی و دیگران تلاش می‌کنند تئوری مائویی را پیاده کنند. در نشریاتشان هم می‌گویند که ما سواد تئوریک نداریم، دچار فقر تئوریک هستیم و باید از دیگران کمک بگیریم و از دیگر چپ‌های ایران درخواست کمک می‌کنند. می‌خواهند تئوری مائویی را هم اجرایی کنند؛ یعنی شهر را با دهقانان و روستاییان محاصره کنند. غافل از اینکه مائو با یک کار سنگین تئوریک، با یک پشتوانه میلیونی و بعد از راهپیمایی چند هزار کیلومتری آغاز کرد، نه راهپیمایی یک یا چندروزه که از مرزها تا سنندج در راه باشید و بیابید سنندج را محاصره کنید. به هر حال شروع می‌کنند به سازمان دهی. در دولت هم از ارکان علمی دولت، مثل دانشگاه‌ها و مؤسسات مطالعاتی خبری نیست. از مشاوران دولت هم خبری نیست. دولت مجبور است خودش بیندیشند و تصمیم بگیرد.

در این فضا عالی‌ترین سفر مقامات جمهوری اسلامی برای حل یک مسئله در تاریخ جمهوری اسلامی شکل می‌گیرد. رئیس و اعضای شورای انقلاب به سنندج اعزام می‌شوند. محمود طالقانی، سید محمد حسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، ابوالحسن بنی‌صدر و دیگران به سنندج می‌روند. صدر حاج سید جوادی هم به عنوان نماینده دولت حضور دارد. در این شرایط متوجه می‌شوند کردستان استاندار نداشته است. این آقایان می‌گویند بدون استاندار چکار کنیم؟ آقای صدر حاج سید جوادی یونسی را پیشنهاد می‌دهد که در کمیته حقوق بشر هم بوده و در



احمد مفتی‌زاده

**در این وضعیت، موازنه نیروی سیاسی به تدریج می‌بینیم که سپاه هم شکل می‌گیرد و اقداماتی انجام می‌دهد و به کردستان می‌آید. در ارتش هم به ویژه در آذربایجان غربی، سرهنگ ظهیرنژاد نگرانی‌های ملی دارد، باز هم زیباکلام می‌گوید که به من گفت فکر نکنید من نگران جمهوری اسلامی هستم، من نگران ایران هستم و دارم با این‌ها مبارزه می‌کنم**



فراوان از پادگان‌ها غارت شده و دانه‌ای ۷۰۰ و ۸۰۰ و ۲ هزار و ۳ هزار تومان کنار خیابان به فروش می‌رسد. از طرف دیگر هرچه سازمان مارکسیستی هم در کشور است یا به کردستان رفته یا خودش را آماده حرکت کرده است.

چند روز پیش با شخصی در شمال مصاحبه داشتم. موضوع مصاحبه چیزی دیگر بود، اما یک اشاره هم به کردستان کرد و گفت من با کردستان آشنا هستم. تعجب کردم و گفتم سن تو به ماجراهای کردستان نمی‌خورد، زمان انقلاب ۱۶ یا ۱۷ سال بیشتر نداشتی! گفت بله من تحت تأثیر جریانی که طرفدار انور خوجه و آلبانی بودند قرار داشتم، در همان زمان از مازندران به کردستان رفتم و یک ماه هم در سفر ماندم. برای مبارزه مسلحانه رفته بودند که این چون آن زمان بچه بوده دوستان و خانواده او را از آنجا برمی‌گردانند، اما خیلی‌ها برنگشتند و در آنجا ماندند و جنگیدند. هر شخصی که ذره‌ای تحت تأثیر مارکسیسم بود معمولاً آمده بود به کردستان، از همه جای ایران، از شمال، مشهد، مازندران آمده بودند و در کردستان مستقر شده بودند. در این وضعیت کم‌کم واقعیت‌های منطقه خودش را نشان می‌دهد. دولت موقت استاندارها را می‌گذارد، نیروی مسلح روزه روز قوی‌تر می‌شود، حزب دموکرات یک میتینگ بزرگ ۱۰ هزار نفره در شهر نرده در موقعیت مناطق آذری نشین برگزار می‌کند. از نیروهای مسلح می‌خواهد که بیایند به نرده و خودی نشان دهند، در لابه‌لای این میتینگ یک تیر شلیک می‌شود که معلوم نیست چه کسی شلیک کرده است، اما به درگیری بسیار سنگینی در شهر نرده منجر می‌شود و مردم کرد و آذری شهر به جان هم می‌افتند و این درگیری چنان ابعادی می‌گیرد که ده‌ها نفر کشته می‌شوند و بخش بزرگی از مردم شهر آواره می‌شوند. هم‌زمان با این درگیری‌های سنندج هم اوج گرفته است، آقای طالقانی هم آمده‌اند شورای شهر را راه بیندازند. رأی‌گیری که می‌کنند از یازده نفر اعضای شورا هشت نفر از مذهبی‌ها انتخاب می‌شوند، با تقلب سه نفر هم از اعضای کومله انتخاب می‌شوند. دموکرات که هیچی، چون کومله‌ای‌ها مدعی بودند حزب دموکرات وابسته به حزب بعث است و به سنندج راهشان نمی‌دادند. برای برگزاری انتخابات هم هیئتی تشکیل می‌شود که دو نفر از مذهبی‌ها، یعنی گروه مفتی‌زاده، دو نفر از کومله و یک نفر هم که آقای مظفر پرتومه است و در امریکا از اعضای انجمن اسلامی دانشجویان و

از دوستان مذهبی آقای ابراهیم یزدی بود، از امریکا دعوتش می‌کنند و در کردستان به عنوان نماینده طالقانی حضور دارد. انتخابات را برگزار می‌کنند، اینکه کومله هم تقلب کرده اثبات می‌شود، اما به‌رحال شورا شکل می‌گیرد. با اعضای هشت نفر مذهبی و سه نفر کومله، یعنی افکار عمومی با کومله هم نیستند، ولی باز هم دولت متوجه پیام نمی‌شود، چون استاندار هم که آقای ابراهیم یونسی است با این گروه مذهبی خوب نیست. از آن طرف پادگان مهاباد هم غارت شده و شهرهای دیگر هم اتفاقاتی در حال رخ دادن است، اما تهران منفعل است. به‌عنوان نمونه یکی از این شهرها سردشت است. در شهر سردشت آقای به نام رحمان شمامی که از معتمدین شهر بودند خاطراتشان را با عنوان سردشت در گذرگاه انقلاب نوشته‌اند. این آقا از معتمدین و تجار



**رئیس و اعضای شورای انقلاب به سنندج اعزام می‌شوند. محمود طالقانی، سید محمد حسینی بهشتی، اکبر هاشمی رفسنجانی، ابوالحسن بنی‌صدر و دیگران به سنندج می‌روند. صدر حاج سید جوادی هم به عنوان نماینده دولت حضور دارد. در این شرایط متوجه می‌شوند کردستان استاندار نداشته است**



ژوزف استالین

سردشت بوده‌اند، سواد زیادی هم نداشته است، خواندن بلد بوده و کمی هم نوشتن. در دوران پهلوی رؤسای سازمان شیر و خورشید که بعد از انقلاب اسمش عوض شده و همان صلیب سرخ جهانی است، از میان معتمدین شهر انتخاب می‌شدند، یعنی معتمدین جمع می‌شدند، رأی‌گیری می‌کردند و یکی‌شان را به عنوان رئیس شیر و خورشید انتخاب می‌کردند که کارهای عام‌المنفعه و خیریه انجام دهد. کسی که رئیس می‌شد نه تنها حقوق نمی‌گرفت که باید ماهیانه معادل حقوق رئیس را هم به شیر و خورشید کمک می‌کرده است. آقای رحمان شمامی که در آن دوره رئیس صلیب سرخ بوده وقتی که بارزانی‌ها آواره می‌شوند به آن‌ها کمک می‌کند تا جابه‌جا شوند و برایشان اردوگاه می‌زند و آدم شناخته‌شده‌ای است. سال ۵۷ که انقلاب می‌شود به عنوان شورا انتخاب می‌شود. در شهر سردشت ایشان تا شهریور ۵۸ کاری را که یک ارتش و یک دولت نتوانستند انجام دهند به‌تنهایی انجام داده بود. پادگان سردشت را از غارت نجات می‌دهد، با فکر و برنامه‌های خودش. یک آدم کم‌سواد اما بسیار باهوش که از یک دولتمرد هم بهتر عمل می‌کند. در نظر داشته باشیم که مقرر حزب اتحادیه میهنی به رهبری جلال طالبانی در همان نزدیکی است، شهر مهاباد که در دست حزب دموکرات است در همان جوار قرار دارد، اما این طی یک فرآیند بسیار شنیدنی و خواندنی در کتاب خاطراتش با انتشار اسناد توضیح می‌دهد که چگونه توانسته سردشت را از دست این گروه‌های مسلح نجات دهد؛ یعنی کاری که روشنفکران بلد نبودند، چون در موردش فکر نکرده بودند که اگر کشور دچار بحران شد در این حوزه‌ها چه می‌توانیم انجام دهیم و هر روز باید در موردش فکر کنیم که چکار کنیم تا انسجام ملی ما آسیب نبیند، یک آدم عامی اما باهوش، شریف و انسان‌دوست این کارها را کرده است. خودش هم ترور می‌شود، اتحادیه میهنی به خانه‌اش حمله می‌کند که البته زخمی می‌شود و نمی‌میرد. خیلی هم آدم کردگرایی بوده است، اما چون آدم مصلحت‌اندیش و مآل‌اندیشی بوده درست عمل کرد. چیزی که در روشنفکران ما نسبتاً غایب بود، چون قربانی ایدئولوژی‌هایشان شده بودند و هرکدام در سیر سلوک آفاقی و انفسی خود بودند. به این ترتیب در میان گروه‌هایی که نام بردیم تلاش برای ایجاد هژمونی و موازنه قدرت جدید شکل می‌گیرد و درگیری‌ها بسیار سنگین می‌شود.





# شوراهای طالقانی راهکار توسعه متوزان

طرح آیت‌الله طالقانی درباره شوراهای شهر و روستا، در همان ابتدای انقلاب و پیش از برپایی مجلس خبرگان قانون اساسی به عنوان لایحه در پیش نویس قانون اساسی گنجانده شد، مورد موافقت تمامی آحاد ملت و به ویژه مورد اقبال احزاب گوناگون، حتی احزاب دارای صبغه قومیتی قرار گرفت. اکنون طرح آیت‌الله طالقانی و لایحه پیش نویس مندرج در پیش نویس قانون اساسی می‌تواند سندی راهبردی برای تحقق حقوق آحاد ملت به ویژه حقوق اقوام قلمداد شود. ضمن اینکه تضمین کننده وحدت ملی ایران زمین خواهد بود. اکنون که جریان‌هایی در داخل و خارج طرح فدرالیسم و یا حتی بانگ خودمختاری و تجزیه را برداشتند، این سند به خوبی تأمین کننده حقوق اقوام خواهد بود.



شهروندی اقوام ایرانی تلاشی باطل برای به حاشیه راندن اعتراضات بحق مدنی اقوام و آحاد ملت ایران، هم چنین موجب تفرقه و بدبینی افراد جامعه نسبت به هم میهنانشان شد که البته با هشیاری اکثریت مردم در داخل با شکست روبه‌رو شد.

لازم است یادآوری شود تداوم فشارهای اقتصادی و تورم بالا به دلیل طولانی شدن تحریم‌های اقتصادی، نبود آینده‌ای روشن برای نسل‌های جوان کشور و به رسمیت شناخته نشدن حقوق شهروندی، شرایط را به سمتی برده که اعتراض‌های مدنی جامعه به دلیل خشم بالای مردم از فشارهای مذکور بهانه به دست دشمنان این مرز و بوم داده، تا برای این سرزمین نقشه‌های شومی طراحی کنند. این در حالی است که در قرن بیست و یکم حتی برخی کشورهای

در پی فاجعه مرگ بانو مهسا امینی و اعتراض‌های بحق ملت ایران در طول یک سال گذشته که در راستای دستیابی به مطالبات فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و حقوق شهروندی بوده است، شوربختانه بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور با طرح مباحثی همچون خودمختاری و فدرالیسم نغمه شومی را علیه یکپارچگی و تمامیت ارضی ایران زمین کوک کردند که البته تا به امروز نتوانستند فراتر از فضای مجازی تأثیر مستقیمی بر مردم ایران داشته باشند. طرح نظریه فدرالیسم با سوءاستفاده از مطالبات

عطا ضمیری

پژوهشگر



تداوم فشارهای اقتصادی و تورم بالا به دلیل طولانی شدن تحریم‌های اقتصادی، نبود آینده‌ای روشن برای نسل‌های جوان کشور و به رسمیت شناخته نشدن حقوق شهروندی، شرایط را به سمتی برده که اعتراض‌های مدنی جامعه به دلیل خشم بالای مردم از فشارهای مذکور بهانه به دست دشمنان این مرز و بوم داده، تا برای این سرزمین نقشه‌های شومی طراحی کنند

همسایه با پذیرش حقوق شهروندی مردم خود و برنامه‌ریزی بلندمدت در مسیر توسعه پایدار گام برمی‌دارند.

با تکیه بر تجربه کشورهای توسعه‌یافته می‌توان گفت، قدرت تولید ملی آن کشورها به شکل هماهنگ و بدون تحت‌الشعاع قرار دادن علایق قومی، مذهبی و سیاسی بوده است. تنها با به‌کارگیری از ظرفیت تمامی نیروها و امکانات می‌توان به‌سوی پیشرفت و توسعه گام برداشت و رشد تولید ناخالص ملی را افزایش داد.

فردریک لیست، اقتصاددان آلمانی قرن هجدهم میلادی که از مدافعان اقتصاد ملی به‌جای اقتصاد کلاسیک بوده، معتقد است «تا زمانی که وحدت سیاسی شکل نگیرد، وحدت اقتصادی و تجاری نیز میان استان‌ها و ایالت‌های یک کشور شکل نخواهد گرفت».

فردریک لیست با مقایسه کشور انگلیس با ایتالیا در همان دوران معتقد بود اختلاف‌ها در ایتالیا مانع رونق و رفاه ملی در این کشور بوده که از طریق قدرت‌های خارجی و جنگ‌افروزی آنان دامن زده می‌شده است. به همین دلیل فردریک لیست همواره خواهان اتحاد آلمان بود و معتقد بود پیش از هر کاری باید وحدت ملی در کشور آلمان شکل بگیرد.

لازم است یادآوری شود وحدت ملی ایران نه به سبک استبداد دوره رضاشاهی و تمرکزگرایی و سانترالیسم مطلق در عصر پهلوی، بلکه تنها با استقرار حاکمیت ملی و برقراری حکومت مردم بر مردم امکان‌پذیر است.

تجربه موفق دولت ملی دکتر مصدق در بحث شوراهای محلی روستاها نشان داد حکومت ملی تنها از طریق تشکیل مجلس شورای ملی و انتخاب دولت مورد اعتماد جامعه میسر نیست، چراکه دولت ملی فقط می‌تواند مسائل کلی و امور مهم و مشترک جامعه را مورد توجه قرار دهد. در نتیجه تشکیل شوراهای محلی با اختیارات لازم موجب می‌شود که مردم به‌طور مستقیم امور مربوط به خود را در دست بگیرند و با توجه به شرایط و مقتضیات و سنن و آداب و رسوم منطقه‌ای و قومی خود در مسیر توسعه گام بردارند.

در رخداد انقلاب ملی ایران، آیت‌الله طالقانی مبتنی بر تجربه نهضت ملی دکتر مصدق، طرح شوراهای شهر و روستا را مطرح کرد. طرح آیت‌الله طالقانی ابتدا توسط نویسندگان پیش‌نویس قانون اساسی از جمله دکتر ناصر کاتوزیان در آن پیش‌نویس و همچنین به‌صورت لایحه مطرح شد. سپس در

تاریخ ۲۰ اردیبهشت سال ۱۳۵۸ در سطح عمومی رسمیت پیدا کرد. به باور نگارنده، می‌توان لایحه شوراهای شهر و روستا را سندی برای گفت‌وگوی ملی بین کنشگران ملی و فعالان مدنی و قومی دانست.

طرح شوراهای شهر و روستا آیت‌الله طالقانی شامل ۱۴ ماده بوده که به شورای انقلاب در سال ۱۳۵۸ پیشنهاد شد. به‌طورکلی به شرح فوق است:

**ماده ۱:** (شوراهای شهر و روستا) در چارچوب قانون به‌منظور تأمین مشارکت مردم هر ناحیه در اداره عمومی و اتخاذ تدابیر در حفظ و اشاعه فرهنگ زبان، سنن بومی و قومی در سراسر کشور تشکیل می‌شود.

**ماده ۲:** مدت زمان عمر شوراهای روستا و شهر تعیین کرده بودند.

از ماده ۳ تا ماده ۸ به آیین‌نامه داخلی و شیوه انتخاب و ترکیب اعضای شوراهای اشاره دارد.

**ماده ۹:** تقسیم‌کار بین شوراهای مشخص می‌کند و به شکلی که بیان شده نظارت بر کار شهردار و بخشدار به عهده شوراهای روستایی و شوراهای شهر و شهرستان‌هاست که منتخب مردم همان منطقه هستند.

**ماده ۱۰:** به شکلی منشور حقوق شهروندی بوده است که شامل ۶ بند مجزاست و حدود اختیارات و تصمیمات شوراهای هر ناحیه را مشخص می‌کند.

**ماده ۱۰ بند ۱:** امور فرهنگی - حفظ و اشاعه زبان، آداب و رسوم قومی و هنرهای بومی و محلی را در اختیار تصمیمات شوراهای محلی می‌سپارد.

**ماده ۱۰ بند ۲:** امور آموزشی - میزان کیفیت تدریس محلی و شیوه تعلیمات مذهبی، آموزشی، هنرها و صنایع بومی در دبستان و دبیرستان‌ها در حدود سیاست‌های عمومی آموزش کشور را در اختیار شوراهای محلی می‌سپارد.

**ماده ۱۰ بند ۳:** در مورد امور بهداشتی و درمانی کلیه آیین‌نامه‌های مربوطه به اماکن عمومی و فروشندگان غذایی، رستوران‌ها، اداره بیمارستان‌ها، نظارت بر کار پزشکان و داروفروشان را در حدود اختیارات شوراهای محلی می‌سپارد.

**ماده ۱۰ بند ۴:** در بخش توسعه عمرانی، اقتصادی استان کلیه امور کشاورزی، صنعتی و عمرانی آن استان را در حدود اختیارات و تصمیمات شوراهای محلی می‌سپارد. **ماده ۱۰ بند ۵:** وضع عوارض منطقه‌ای در سطح شهر و روستاها و راه‌ها و اتوبان‌ها در حدود اختیارات شوراهای محلی است.

**ماده ۱۰ بند ۶:** آیین‌نامه‌های خلافی برای تضمین مصوبات شوراهای تعیین کیفیت تخلفات رانندگی و گران‌فروشی در چارچوب اختیارات شوراهای محلی است. در ماده ۱۱ به بحث در مورد شورای استان اشاره می‌کند که شورای استان در کنار نظارت بر کار شوراهای محلی در سطح استان و ایجاد هماهنگی بین آن‌ها، نسبت به وضع آیین‌نامه‌ها در مورد اصول کلی شوراهای محلی بر عهده شورای استان است و صلاحیت منتخبان شوراهای ده، بخش و شهرستان‌ها با تأیید شورای استان قابلیت دارند.

**ماده ۱۲:** به صراحت اشاره می‌کند که آیین‌نامه‌های شوراهای بخش و شهر نباید با آیین‌نامه کلی شورای استان مخالف باشد و عالی‌ترین دادگاه استان می‌تواند در خصوص تعارض آیین‌نامه‌ها تصمیم بگیرد و در صورت لزوم، آیین‌نامه‌ای که برخلاف نظر شورای استان وضع شده را ابطال کند.

**ماده ۱۳:** در مورد وضع قواعد مربوط به سیاست عمومی دولت درباره صلاحیت شوراهای اشاره دارد و به صراحت بیان می‌کند «اصولی که باید برای حفظ حاکمیت ملی و نظم عمومی و مصالح ملی از طرف شوراهای محلی رعایت شود با مجلس شورای ملی است»؛ یعنی آیین‌نامه‌های شوراهای محلی در صورتی اعتبار دارند که با قوانین مملکتی مخالفی نداشته باشند.



**آنچه تجربه ۱۵۰ سال گذشته کشور ماست نشان می‌دهد این است که یکی از موانع گام برداشتن در مسیر توسعه پایدار، عدم دستیابی به یک وحدت ملی در بین مردم ایران بوده است و دستاورد ۱۵۰ سال گذشته اثبات کرده که هرگونه سخن از خودمختاری و فدرالیسم محکوم به شکست و سرکوب خونین شهروندان این مرز و بوم بوده است**



خروج از برجام فرصت را از بین بردند.

مدل مطلوب نگارنده در گفتمان حقوق شهروندی مبتنی بر دیدگاه‌های ملی‌اندیشی مهندس عزت‌الله سحابی است. در واقع دیدگاه‌های ملی‌اندیشی مهندس سحابی، بیانیه شوراهاى آیت‌الله طالقانی و متن دفاعیات مهندس مهدی بازرگان در دادگاه سال ۴۲؛ سه سند موجود برای گفتمان حقوق شهروندی است. ما به عنوان گفتمان ملی و مصدقی در داخل می‌توانیم بر پایه این اسناد طرح موضوع حقوق شهروندی با دیگر جریان‌ها وارد گفت‌وگو شویم.

بدون شک مدیران و مسئولان دولت‌های پیشین متوجه این نکته امروز هستند که نظارت استصوابی شورای نگهبان با مداخله خود شرایط کشور را در چارچوب گفتمان توسعه ملی و حقوق شهروندی به بن‌بست رسانده و تنها با نگاه امنیتی و خالص‌سازی به بقای خود ادامه می‌دهد، اما غافل از اینکه اگر هدف حکمرانی خوب بر پایه گفتمان توسعه پایدار باشد ما سال‌هاست که از مسیر درست خارج شده‌ایم.

من معتقدم در مرحله کنونی تقویت گفتمان حقوق شهروندی در بین نخبگان مهم‌تر از حضور بی‌انگیزه در انتخابات است و طرح گفتمان کمک به ایجاد خود گفتمان می‌کند و با گفتمان‌شناسی می‌توانیم امید داشته باشیم فضا برای گذار مسالمت‌آمیز میسر خواهد شد.

پی‌نوشت

## امروز بیش از هر زمانی نیاز است که کنشگران مدنی و نمایندگان اقوام ایرانی گفتمان حقوق شهروندی را پیش ببرند تا در آینده همه مردم ایران از هر قوم، مذهب و تفکر بتوانند ضمن دست‌یابی به حقوق اجتماعی خود، اجازه ندهند این مطالبات بحق شهروندان ایران مورد سوءاستفاده عناصر نامطلوب قرار گیرند

پیشنهاد می‌کند، بلکه عمده مشکل امروز جامعه را در نبود حاکمیت قانون و حقوق شهروندی مردم ایران می‌دانم. در همین راستا پس از بحران کردستان در زمان دولت مهندس مهدی بازرگان، پس از مطالعه اسناد به راهکار شادروان آیت‌الله طالقانی در مورد شوراهاى شهر و روستا رسیدم که معتقد بود مردم باید حاکم بر سرنوشت خویش باشند. طرح شوراها در واقع افزایش سطح مشارکت مردم در امور مدیریتی خود در مناطق مختلف کشور، با پذیرش حاکمیت قانون بود. شاید تحقق این هدف هنوز اتفاق نیفتاده، اما معتقدم طرح شوراها در دولت آقای خاتمی و اجرای آن توسط آقای مصطفی تاج‌زاده گامی به جلو بود.

در سال ۱۳۹۲ آقای روحانی با شعار حقوق شهروندی در فرآیند تکامل پروژه اصلاحات وارد صحنه شدند، اما پس از حل بحران هسته‌ای درست در زمانی که می‌خواستند از سیاست خارجی به سمت سیاست داخلی متمرکز شوند، دولت ترامپ با

در آخر در ماده ۱۴ اشاره می‌کند استانداران، فرمانداران و بخشداران منتخب شوراهاى محلی در دوران تصدی در شمار کارکنان وزارت کشور درمی‌آیند و تابع نظامات خاص دولتی خواهند بود. آنچه تجربه ۱۵۰ سال گذشته کشور ماست نشان می‌دهد این است که یکی از موانع گام برداشتن در مسیر توسعه پایدار، عدم دست‌یابی به یک وحدت ملی در بین مردم ایران بوده است و دستاورد ۱۵۰ سال گذشته اثبات کرده هرگونه سخن از خودمختاری و فدرالیسم محکوم به شکست و سرکوب خونین شهروندان این مرز و بوم بوده است. از سوی دیگر نارضایتی مردم از شیوه مدیریت کلان‌شهری و اموری اجرایی مناطق استانی به عدم مشارکت، عدم همدلی و همراهی مردم و اقوام ایران در طرح‌ها و اهداف توسعه‌ای کشور منجر شده است؛ بنابراین هر دو دیدگاه یعنی گفتمان اقتدارگرایی بر پایه سانترالیسم نظامی-امنیتی از یک سو و دیدگاه‌های فدرالیسم و خودمختاری، محکوم به شکست است و عملاً طرفداران هر دو گفتمان خواسته یا ناخواسته در مسیر باطل دشمنی با این آب‌وخاک گام برمی‌دارند.

در پایان باید این‌گونه بحث را به پایان ببرم که ایران متعلق به همه مردم این سرزمین است و به گفته شاعر بزرگ ایران زمین، سعدی، بنی‌آدم اعضای یک پیکرند و ایران پیکر مشترک همه ما مردم ساکن این سرزمین است؛ و سعادت این مردم در گام برداشتن در مسیر توسعه پایدار و حقوق شهروندی فرد فرد ملت ایران است. امروز بیش از هر زمانی نیاز است که کنشگران مدنی و نمایندگان اقوام ایرانی گفتمان حقوق شهروندی را پیش ببرند تا در آینده همه مردم ایران از هر قوم، مذهب و تفکر بتوانند ضمن دست‌یابی به حقوق اجتماعی خود، اجازه ندهند این مطالبات بحق شهروندان ایران مورد سوءاستفاده عناصر نامطلوب قرار گیرد تا به استقلال و تمامیت ارضی کشور و وحدت ملی ما خدشه‌ای وارد کنند؛ و از سوی دیگر به نام دفاع از تمامیت ارضی ایران مطالبات اجتماعی و مدنی مردم ایران به تعویق نیفتد.

امنیت بخشی از توسعه است، اما تمام اهداف اصلی توسعه نیست. امید آن داریم که در آینده نه‌چندان دور، ایران همچون دیگر کشورهای منطقه در مسیر توسعه پایدار گام بردارد.



در پایان آنچه گفتنی است نگارنده این سطور نه گرایش به حکومت متمرکزگرایانه<sup>۱</sup> به سبک استبداد سلطنتی دوره رضاشاه و نه ساختار فدرالیسم را

# لطف قانون را از یاد نبرید

محمدعلی دادخواه

حقوق دان



نگر جز خوب صد در صد نبینی / که گر بدبین شوی جز بد نبینی (بهار) گزارش پژوهشگران حکایت از آن دارد که در نگرش علوم و تقسیم‌های آن، حقوق در شمار علوم تکلیفی است که سازوکار آن چگونگی باید‌ها و نیاید‌های رخدادهای اجتماعی را روشن می‌سازد (ماله ۱۳۶۲). این اصلی‌ترین رسالت حقوق است که در صحنه اجتماع بروز و ظهور می‌کند. ناگفته نماند ادبیات نیز تعهد پیامگری مردمی دارد که باید همگام با تحولات، نیازها و ضرورت‌های اجتماعی زمینه‌های تغییر و مبارزه را فراهم سازد و درگیر و دار حوادث روزانه از پشتیبانی حق و ستیز بر باطل پا پس نکشد. با این حال، این خویشکاری ادبیات ویژگی برجسته آن به شمار نمی‌آید، اما نخستین تکلیف در حقوق، فرزند زمان خویش بودن و پاسخگویی به نیازهای روزآمد مردم است و در این راه چه بسا تفسیرهای شجاعانه‌ای از قانون صورت پذیرفته باشد که از مصادیق تفسیر غایی است؛ یعنی تفسیری که با توجه به هدف قانون و نیازهای اجتماع پذیرفته شده است، هرچند خلاف ظاهر و احیاناً خلاف نظر قانون‌گذار وقت بوده باشد. باید در بازتاب آرا و نظریات مراجع قضایی آینده‌بین و دورنگر بود. تأثیر «بی‌نهایت کوچک‌ها» یکی از موضوع‌های مهم اجتماعی است. بی‌گمان هرگزینش و نگرش قضایی آثاری به همراه دارد که می‌تواند پیامدهای مفید یا عقبه‌های زیان‌باری داشته باشد.

## «افزایش مهرورزی با تحقق عدالت اجتماعی»

از آن روی که برابر اصل ۱۵۶ قانون اساسی، دادگستری باید پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت باشد، نباید جلوه بیرونی دادگستری قهرآلود، خشن و بی‌مروت باشد، بلکه باید مردم امیدوار به رعایت انصاف و توجه به هر حق و امتیاز انسانی باشند؛ اصلی که هدف از وضع آن پایان بخشیدن به ظلم همیشگی بشر علیه بشر بوده است.

اگر مدیریت کلان جامعه در پی زدودن خشونت فراگیر اجتماعی گام نگذارد، این ناهنجاری هر روز فزون‌تر می‌شود؛ بنابراین باید دادگاه‌ها در تصمیمات خود شیوه‌ای را برگزینند که گرایش به مهر و لطف و شفقت داشته باشد. اگر مهمندی و نیک‌نگری در تصمیم‌های ارگان‌ها و نهادهای دولتی برجسته شود، سرمشقی خواهد بود تا مردم از آن بیاموزند و پذیرش و مدارا را در ذهن و زبان خود پرورش دهند.

برای نمونه در ادبیات شاهنامه می‌بینیم که پی و پایه آن پاسداری از حقوق انسانی است، در طول یورش‌های بنیان‌کن پابرجا مانده و آسیب‌های زمانه آن را از پای نیفکنده؛ زیرا پیام اصلی آن پاسداری از داد و مبارزه با بیداد بوده است. از آن رو است که برترین پهلوان آن، رستم، بزرگ‌ترین افتخار خود را مبارزه با ستم می‌داند.

زمین را سراسر همه گشته‌ام / بسی شاه بیدادگر کشته‌ام (فردوسی) موضوع دیگری که مورد توجه قرار می‌گیرد، مسئله اخلاق است. اخلاق عملی است که موضوع آن آدمی، احترام و حیثیت او است. در سایر علوم درباره جسم، گیاه و سایر موجودات هستی سخن گفته می‌شود اما در اخلاق، گفت‌وگو فقط درباره انسان و چگونگی رفتار انسان با انسان است.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند / قومی که گشت فاقد اخلاق مردنی ست (بهار) در همه مکتب‌های حقوقی بر این دریچه چشم می‌گشایند که حقوق و قانون باید در پرتو اخلاق تعیین و تصویب شود. بدین ترتیب فارغ از همه آنچه گفته شد، اخلاق ما را می‌خواند که اهتمام خود را مصروف آن کنیم که تا حد امکان در اعمال قانون، اخلاق را در نظر داشته باشیم. اخلاق و انصاف فرآیندهایی هستند که الزام ما به گسستن بندهای انسان در بند را و جبهه همت خود سازیم و هرگاه در جایگاهی قرار بگیریم که امکان رهایی زندانی از بند باشد، به حبس وی پای ن فشاریم.

بجاست این نکته را یادآور شوم که انگیزه نوشتن این مقاله بازخورد عینی و تجربه شخصی با آرا و نظریات دادگاه‌ها در زمانی است که پشت دیوارهای بلند اوین به سر می‌بردم. آن هنگام در بررسی آرای دادگاه‌ها به نتایجی که در پی می‌آید دست یافتیم. به نظر می‌رسد شیوه فعلی دادگاه‌ها (به ویژه دادگاه‌های تجدیدنظر و انقلاب) با ضرورت زمان، اصول حقوقی و دیگر مواردی که مقتن در ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی بدان نظر و توجه داشته بیگانه است زیرا ماده ۵۸ آن‌گونه که انگیزه تصویب و علت وضعش بوده مورد توجه قضایی قرار نمی‌گیرد و نهایتاً آنچه ضرورت اجتماعی و نیاز تدوین و برپا ساختن آن بوده در عمل به باد فراموشی سپرده شده و در نتیجه دستاوردهای ارزشمند آن پدیدار نشده است.

شیوه کنونی دادگاه‌ها که با وجود یکسان بودن گزارش شورای زندان، رئیس زندان، دادیار ناظر و دادستان، دادرسان بنا به میل خود برخی را قبول و برخی را مردود اعلام می‌دارند، تبعیض‌آمیز است؛ زیرا حدیث نبوی است که مردم همانند دانه‌های شانه هستند. بدین گونه رفتار دادگاه‌ها ناسازگار با اصل چهارم قانون اساسی و برضد اصول ۱۹، ۲۰ و ۴۰ قانون اساسی است که دادرسان نمی‌توانند برخلاف آن تصمیمی اتخاذ کنند. فزون بر همه این‌ها مغایر مواد ۲ و ۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر است که رعایت آن به موجب ماده ۹ قانون مدنی برای دادرسان الزامی است.

در آخرین قانون جزایی آلمان ماده ارزشمندی وجود دارد که «خودداری از ارائه کمک به مردم» را محکوم

انگیزه نوشتن این مقاله بازخورد عینی و تجربه شخصی با آرا و نظریات دادگاه‌ها در زمانی است که پشت دیوارهای بلند اوین به سر می‌بردم. آن هنگام در بررسی آرای دادگاه‌ها به نتایجی که در پی می‌آید دست یافتیم





می‌کنند و بدین‌گونه فراخوانی ملی را یادآور می‌شود که «اگر افرادی که توان کمک به دیگران را دارند در زدودن گرفتاری دیگران اهتمام لازم را به خرج ندهند، از نگاه قانون بزهکار به شمار می‌آیند».

این نگرش در بنیاد و بنیان فرهنگ ما پیش از این و بیش از این به چشم می‌خورد. گذشتگان ما از دیرباز یادآور شده‌اند:

اگر بینی که نابینا و چاه است

اگر خاموش بنشیند گناه است (سعدی)

شکرانه بازی توانا

بگرفتن دست ناتوان است (سعدی)

بر همین مبنا سروده‌اند:

ای که دستت می‌رسد کاری بکن

پیش از آن‌که تو نیاید هیچ کار (سعدی)

و گفته زیبایی دیگر سعدی نیز تأکیدی بر این مدعا است:

تو که محنت دیگران بی غمی

نشاید که نامت نهند آدمی

حق بهره‌مندی از حقوق موضوعی است که در یک قرن گذشته نخبگان و حقوق‌بانان بیشتر بر آن پای فشرده‌اند؛ سازوکارهای پیشین تاریخ حقوق نشان می‌دهد در برهه‌ای از زمان‌ها وضع قوانین و اجرای آن‌ها بر سازوکاری بوده است که پاسدار امتیازات همه انسان‌ها نبوده و چنین مصوباتی را به قول سیسرون به جای قانون، باید حکم زور نام نهاد.

میشل فوکو در کتاب مراقبت و تنبیه، تولد زندان یادآور می‌شود «در سال ۱۷۵۷ میلادی شخصی را به جرم سوء قصد نافرجام بر پادشاه نزد مردم آوردند و ابتدا بر دهان و پیکرش سرب مذاب ریختند و سپس چهار دست و پای او را به چهار اسب بستند و اسب‌ها را به چهار سوی مخالف دواندند.» (فوکو ۱۳۹۶)

در تاریخ تمدن اسلامی نیز می‌خوانیم حجاج بن یوسف ثقفی مخالفان خود را از سر در گل فرو می‌کرد و در اطراف بدن آنان دیوار بر می‌آورد. در روزگار ما به مدد بینش انسانی برای زندانی فقط محدودیت مکان و سلب آزادی آموشد منظور می‌شود و نگاه حقوق بشر، شکنجه، تحقیر و تذلیل زندانی را نمی‌پذیرد. امری که اصل سی‌وهشتم قانون اساسی بر آن پای فشرده است.

فاجعه آن جاست که در پاره‌ای از زمان‌ها، قوانین به اندازه کافی حقوق و امتیازات انسانی را پاسداری می‌کنند اما هنگام اعمال و اجرا نخبگان و دادرسان در اعمال آن حقوق و اجرای آن قوانین کوتاهی می‌کنند. در چنین سازوکاری بحث بهره‌مندی از حقوق برجسته می‌شود که باید به نخبگان (که

سهمی در وضع قوانین و مقررات دارند) یادآور شد عدم التزام به قوانین فاجعه‌ای بزرگ برای قانون، حقوق مردم و اجتماع است و به قول هانا آرنهت باید با مقاومت و ایستادگی، نخست در برابر ابراز حق و سپس در موضع بهره‌مندی و اجرای آن حقوق گام برداشت. به نظر می‌رسد تنها راه حل مقبول برای حل مشکل اجرائشدن نظر قانون‌گذار، توجه دادرسان به اصول، قواعد، آیین و نظام دادرسی باشد.

### «چشم‌ها را باید شست، مهربانانه باید دید»

اکنون به ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی بازگردیم و با یک تحلیل حقوقی به آن بنگریم. در نظام حقوقی ما، دادرس پس از اعلام نظر متصف به وصف قاعده فراغ می‌شود و برابر قانون جز در موارد عدولی که قانون تصریح کرده است به هیچ وجه حق بررسی دوباره پرونده و رسیدگی و اعلام نظر را پس از صدور حکم ندارد. این امر در آغاز آیین دادرسی مدنی که مرجع بر آیین دادرسی کیفری و مشرف بر آن است، ذکر شده است.

ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی اشعار می‌دارد: «هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد یا از اجرای آن جلوگیری



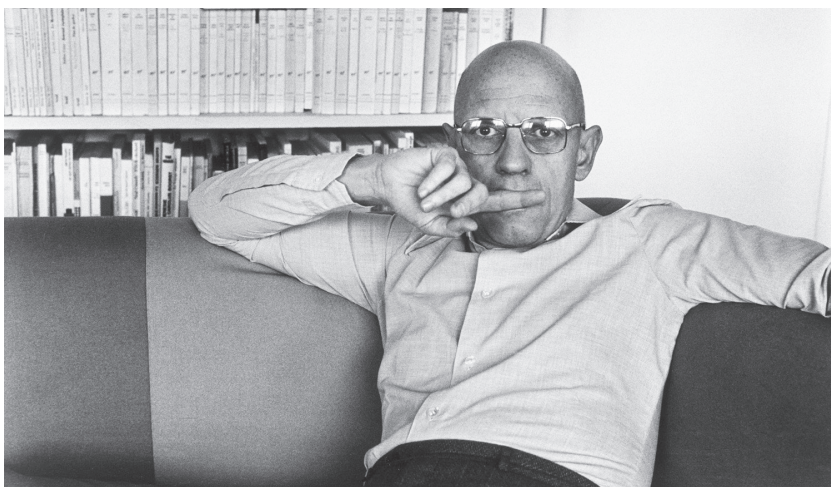
### در آخرین قانون جزایی آلمان ماده ارزشمندی وجود دارد که «خودداری از ارائه کمک به مردم» را محکوم می‌کند

کنند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده یا مرجع بالاتر» آن هم در مواردی که قانون معین کرده باشد. بر این مبنا در سازوکار تصویب تخفیف مجازات، قانون‌گذار ایران با چنین امری مواجه بوده و استفاده از واژه «می‌تواند» صرفاً به دلیل گشایشی‌تری در برابر قاعده فراغ دادرس و ماده ۸ قانون آیین دادرسی مدنی بوده است. صراحت و قاطعیت این ماده چنان است که تکلیف جدیدی را برای دادرسی که پیش از این پرونده را بررسی و نظرش را اعلام کرده، برپا می‌دارد. اکنون باید به هدف و انگیزه وضع قانون جدید پی برد و با گرایش انسان‌دوستانه و نگاه دادگرانه بر پرونده نگرست زیرا این بار محکوم (زندانی) کلاً از دسترس و دیدگاه دادرس خارج شده و تحت نظر جایگاه نظارتی قرار گرفته است.

قانون‌گذار با توجه به شرایط جدید و تحولی که احتمالاً در نگرش و اوضاع و احوال محکوم رخ داده است به خاطر ضرورت اجتماعی، قوام جامعه و حفظ حقوق زندانیان، موقعیت تازه‌ای ایجاد کرده است. در اوضاع و احوال جدید قانون‌گذار یادآور شده است که مرجع اجرای حکم (دادیار اجرای احکام و مسئولان محل نگهداری زندانی) با دقت و موشکافی، اوضاع و احوال زندانی را بررسی و مبادرت به تهیه گزارش کنند و گزارش خود را نخست در زندان به بحث و بررسی نشینند و سپس آن را برای دادیار ناظر زندان ارسال کنند تا دادیار موصوف با توجه به موارد زیر، نسبت به ادامه حبس یا آزادی محکوم تصمیم بگیرد.

الف. محکوم در مدت اجرای مجازات همواره از خود حسن اخلاق و رفتار نشان دهد.

ب. حالات و رفتار محکوم نشان دهد پس از آزادی،



میشل فوکو



زندانی، زندانی آزاد شود. مسئولیت فردی و مسئولیت اجتماعی دادرسان هنگامی بسیار حساس و مورد توجه است که حقوق اعلامی از ناحیه قانون برای افراد با هر انگیزه‌ای پایمال نشود. اگر قانون‌گذار آزادی مشروط را پذیرفته و چارچوب و تدوین و پذیرش آن را موکول به گزارش و تأیید شورای زندان و سپس پذیرش دادستان دانسته است، عدم پذیرش آن نادیده انگاشتن حقوق زندانی است.

از یاد نبریم قاضی در خصوص اسناد نمی‌تواند به وجدان خود مراجعه کند تا اقتناع وجدانی بیابد، بلکه باید بر مبنای اسناد تصمیم بگیرد. به همین علت قانون‌گذار صراحتاً یادآور شده است ارزیابی سند با دادگاه نیست و ضرورتی ندارد مانند شهادت، وجدان دادرس قانع شود (کاتوزیان ۱۳۸۷). از همین رو قانون‌گذار اعلام کرده است دادگاه نمی‌تواند به مفاد اسنادی که صدور آن از سوی کسی که سند به او نسبت داده شده محرز باشد، بدون دلیل ترتیب اثر ندهد (ماده ۳۷۵ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۱۸ (سابق)).

در بررسی و تجزیه و تحلیل حقوق و قانون ایران می‌بینیم قیای اخلاق بر بایدها و نبایدهای آن پوشانده شده است. اگر هنگام رسیدگی و اتخاذ تصمیم برخلاف آن عمل کنیم، حیرت عوام و تأسف خاص را به همراه خواهد داشت. پس چنین شیوه‌ای اگر اخلاق‌ستیز نباشد بی‌گمان اخلاق‌گریز است.

در اصول و ارکان فقه نیز چنان است که هرچه با کتاب همسو و همخوان نباشد آن را به دیوار بکوبند. نکته برجسته و صلاهی عمومی در کتاب و در سوره اعراف بیان شده است که «خذ العفو». در پی آن نیستیم که به صدها حدیث مؤید

**دگرگونی روابط اجتماعی و اقتصادی چنین می‌نماید که آنچه در گذشته تصویب و اجرا شده هماهنگ با نیاز و ضرورت‌های روز نیست و اصلاح و انطباق آن باید پاسخگوی نیازهای روز باشد. دادگاه‌ها نیز باید با ارائه نظرهای خود بر آن باشند تا با تعبیر و تفسیر گامی مؤثر در این زمینه بردارند و با تکیه بر قواعد و اصول پیشین، پاسخگوی ضرورت‌های زمان باشند. به قول گورویچ «حقوق دان پیوسته شراب نورا در جام کهنه می‌نوشد»**

نزدیکان زندانی که حاضر و ناظر بر کیفیت رفتار او بوده‌اند می‌توانند گزارش دهند نه دادرسی که از دور دستی بر آتش دارد.

اصل تفسیر مضیق (که در مسائل جزائی کاربرد فراوان دارد) در صورت مخالفت دادگاه با آزادی نادیده گرفته شده زیرا گزارش حاکی از آن است که زندانی صلاحیت، موقعیت و استحقاق آزادی را دارد و گزارش زندان متکی و مبتنی بر واقعیت‌های احراز شده است و به لحاظ قانونی هیچ دادگاهی حق ندارد واقعیت‌ابرازی را نادیده انگارد و آن را رد کند. این یک اصل حقوقی است و اصول حقوقی مفاهیمی فراقانونی هستند که نیاز به اثبات ندارند. سه دیگر، نظام حقوقی جهانی نیز همه دادرسان کیفری را به تفسیر به نفع متهم فرا می‌خواند. در این چارچوب باید با توجه به گزارش رئیس و شورای

دیگر مرتکب جرمی نمی‌شود.

پ. به تشخیص دادگاه محکوم تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زیان مورد حکم یا مورد موافقت مدعی خصوصی را بپردازد یا قراری برای پرداخت آن ترتیب دهد.

ت. محکوم پیش از آن از آزادی مشروط استفاده نکرده باشد.

واکنش سخت دادرسان در برابر این قانون کاملاً به دور از آن چیزی است که صراحت ماده ۵۸ بیان کرده و فلسفه تدوین و تصویب آن بوده است. در چنین ساختاری وقتی گزارش به دادستان می‌رسد، از منظر حقوقی ایجاد حق می‌کند. با عنایت به ماده ۱۹۸ قانون آیین دادرسی مدنی، در صورتی که حق یا دینی بر عهده کسی ثابت شد اصل بر بقای آن است مگر این‌که خلاف آن ثابت شود. در گذر اجرای آزادی مشروط، سخن از حق و تکلیف است زیرا «در برابر هر حق، تکلیفی نهاده شده است و حق در صورتی تحقق می‌یابد که تکلیف همراه آن رعایت شود». به مجرد اعلام زندان، تأیید دادستان و ارسال گزارش کار به دادگاه، حق برای زندانی ایجاد شده است؛ پس تکلیف دادرسان است که این حق را بپایند زیرا نمی‌توان حق ایجاد شده را نادیده انگاشت چون فقط صاحب حق می‌تواند از حق خود صرف‌نظر یا آن را اسقاط کند. این برجسته‌ترین ملاک تمیز حق از تکلیف است که صاحب حق می‌تواند حق خود را ساقط کند ولی مکلف نمی‌تواند تکلیف را ساقط کند.

### « توجه به اعتبار اسناد رسمی

در این نوشته، با توجه به اسناد رسمی ارائه شده از سوی رئیس زندان، شورای زندان و دادیار ناظر بر زندان و دادستان، دادگاه با توجه به قواعد و اصول حقوقی مکلف به پذیرش آزادی مشروط زندانی است؛ زیرا:

نخست آن‌که در مبنای استنباط و برداشت و تفسیر «اجتهاد در مقابل نص باطل است». دو دیگر گزارش رئیس اندرزگاه، شورای زندان و تأیید دادیار ناظر زندان و دادستان مربوطه، گزارش رسمی محسوب شده و با عنایت به صراحت قانون با توجه به ماده ۱۲۸۷ قانون مدنی باید نسبت به این سند رسمی مانند دیگر اسناد رسمی رفتار شود و هیچ میل و تفسیری از سوی دادرس در مقابل این گزارش رسمی پذیرفتنی نیست؛ زیرا قاضی محترم گمارده شده از سوی قانون بر زندانی، مدت‌های مدیدی از محکوم دور بوده و با توجه به قاعده «الاقرب فالاقرب»



## « از بیان تا عمل

شوریه‌بخانه ایران در میان ۹۹ کشور در سال ۲۰۱۵ نسبت به اجرای قانون خود رتبه ۸۸ را داشته است. بی‌گمان حقوق بخشی از نظام سیاسی است. قوانین نباید چه به صورت عمودی و چه به صورت افقی با هم تعارض داشته باشند. عدم اجرای قانون، اهداف و ارزش آن را نادیده می‌انگارد و رشد و ترقی و پیشرفت را تباه می‌کند. انتظار منطقی از یک نظام مکتبی و مذهبی آن است که بین نظریه‌های اجرایی و شیوه‌های اجرایی هماهنگی و توازن برقرار باشد. بدان‌گونه که آنچه در چارچوب مبادی اعتقاد و اصول مکتب گفته می‌شود هنگام عمل عیناً مشاهده شود. به قول سقراط قانون باید مافوق حکومت باشد و حکومت پیرو مطلق قانون. با توجه به اصل چهارم قانون اساسی که پای در رکاب شرع دارد، نظام حقوقی فعلی ایران نظامی دینی است. نگاه تساهلی و تسامحی در بیان فقیهان و کارشناسان بسیار برجسته و ارجمند است. اگر دستور دین نرم‌خویی، مدارا و آسان‌گیری با مشرکان است به طریق اولی باید با اهل کشور رفتاری نرم‌تر و گرم‌تر داشت. اگر این تساهل و تسامح که برای حاکمان وضع شده است در عمل به کار گرفته نشود چه نیازی به استنباط احکام و اجرای قواعد و اصول است؟ زیرا قاعده تسامح و تساهل در فقه امامیه در شمار اصلی‌ترین و کارآمدترین قواعد به شمار می‌آید تا آن جایی که این دستور کار، در کتاب و سنت و خبر بارها بیان شده است. پرسش این‌جا است که چرا هنگامی که «مقتضی موجود است و مانع مفقود» و سازوکار عفو و آزادی و بهره‌مندی از زندگی عادی برابر قانون فراهم شده است در اوج ناباوری، برخی دادرسان برخلاف اصول مورد استناد و قواعد کتاب و خبر از آن تن می‌زنند. از دیگر سو، می‌دانیم «یسر» معنای آسایش، رفاه و آسان‌گیری می‌دهد و در برابر «عسر» که به معنی تنگی و سختی و دشواری است قرار می‌گیرد. بیاییم واقع‌بین باشیم؛ بی‌توجهی به قانون و رعایت نکردن آن به ویژه از سوی کارگزاران، در حوزه سیاسی آرامش را به تشویش، در حوزه اجتماعی اعتماد را به تردید، در حوزه فرهنگی اخلاق را به ریا و در حوزه اقتصادی رفاه را به محرومیت دگرگون می‌سازد.

ناباورانه می‌بینیم در برخورد برخی دادرسان با متهمان خلاف این موضوع به چشم می‌خورد. در نظریه و مکتبی که سخن از شریعت و اسلام است، باید توجه به برخورد سهله و سمحه بیشتر باشد؛ یعنی برخورد حکومت به سادگی و سهولت انجام شود؛ اما در رخدادهای روزانه و تصمیم‌های متخذه می‌بینیم دادرسان دادگاه‌ها، مخصوصاً دادگاه‌های انقلاب، سخت‌گیرانه‌ترین تفسیر و برداشت را به کار می‌گیرند.

از یاد نبریم هیچ انسانی با دانش، حرفه یا ثروت متولد نمی‌شود اما آزاد و مختار پا به دنیا می‌گذارد. اختیار از ریشه «خیر» به معنای نیکی و خوبی است. پس بر دادرسان و دادبانان است که پاسدار نظام مبتنی بر اختیار و آزادی باشند که فقط در سایه برخورد منصفانه و عادلانه چنین نتیجه‌ای به دست خواهد آمد. دادرسی اسلامی باید در پرتو عفو و شفقت مبادرت به رسیدگی و اتخاذ تصمیم کند اما سوگمندان می‌بینیم در شیوه جاری نه تنها خیری مورد توجه نیست که عکس آن شیوه مرسوم و روال مقبول است. مگر بعثت پیامبر برای تکمیل مکارم اخلاقی نیست؟ مگر این گفته پیامبر نیست که «أَحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ»؟

بدی را بدی سهل باشد جزا

اگر مردی أَحْسِنَ إِلَى مَنْ أَسَاءَ (سعدی)

مگر این دستور شرع نیست که نیکی کنی بر کسی که به شما بدی کرده است و پیوندید با آن‌که از شما بریده است؟ اکنون احکام دادگاه‌ها را بنگرید.

موضوع بپردازم. به سخن صاحب‌المیزان که در این گفت‌وگو حجت بالغه است بسنده می‌کنم. سخن علامه با تکیه بر اخبار و احادیث آن است که «همواره بدی‌های اشخاص را که به تو بدی می‌کنند پبوشان و از حق انتقام که عقل اجتماعی برای بعضی بر بعضی دیگر تجویز می‌کند صرف‌نظر نما و هیچ وقت این رویه را ترک مکن.» (طباطبایی ۱۳۹۹)

حدیثی از پیامبر رحمت در خصوص این موضوع نقل شده است که «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي». به عبارتی در نهاد و نهم نگرش بر متهم و محکوم باید عفو و عفو و رأفت بر غضب و عقوبت مرجح باشد. موضوعی که هم‌اکنون در برداشت و سازوکار برخی دادرسان دیده نمی‌شود.

و در حدیثی دیگر است «وَلَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ بِاللَّكْئِ أَيْدَاءُ». در مسئله پیش رو، یقین عبارت است از گزارش مسئولانی که شبانه‌روز با زندانی دم‌خور هستند و شک، همان تردیدی است که دادرس بر این همه گزارش و نگرش وارد می‌کند و امر حادث را نادیده می‌گیرد و برخلاف اصل صحت و برائت و حلیت فقط به مجرمیت زندانی نظر می‌کند.

این اصل کلی را در رسیدگی قضایی از دست ندهیم که مبنای اتخاذ تصمیم دادرسان باید مبتنی بر دلیل باشد. از این رو، گزارش زندان‌بان و دادسرا دلیل است و در چارچوب منطق دلیل فقط با دلیل از بین می‌رود؛ لذا دادگاه نمی‌تواند بنا به میل و نظر شخصی خود دلیل را نادیده انگارد. در این چرخه دلیل‌ابرازی مرجع اداری و قضایی عبارت است از نگرش مستمر بر کسی که دست‌کم یک سوم طول مجازاتش را در برابر چشمان مأموران رسمی گذرانده است و در این آمدوشد، زندان‌بانان گزارش حالت و موقعیت جدید را به گونه‌ای که اثبات یک واقعیت انکارناپذیر است ارائه می‌دهند. در چنین شرایطی امتناع دادگاه و ناهمسویی با این گزارش‌های رسمی فاقد وجهت حقوقی و قضایی و مغایر فلسفه وضع ماده ۵۸ قانون مجازات اسلامی است. با توجه به منابع و مصادر مورد استنتاج و واقعیات و استدلال منطقی و قانونی باید دادگاه به موجب گزارش زندان و دادسرا اقدام کند. در این‌جا با همسانی شکل و ماهیت رویه‌رو می‌شویم. ماهیت همان شکلی است که مقامات گزارش‌دهنده زندان بدان دست‌یازیده‌اند؛ یعنی زندانی یک سوم زمان زندانی خود را سپری کرده، دیون خود را پرداخته و تاکنون از این تخفیف قانونی بهره‌نجمسته است، پس باید آزاد شود.



**حدیثی از پیامبر رحمت در خصوص این موضوع نقل شده است که «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي».**  
**به عبارتی در نهاد و نهم نگرش بر متهم و محکوم باید عفو و رأفت بر غضب و عقوبت مرجح باشد. موضوعی که هم‌اکنون در برداشت و سازوکار برخی دادرسان دیده نمی‌شود.**



و تعزیر را اجرا نکنند به نظرشان نمی‌رسد؛ اما در اوضاع و احوال جدید که گزارش و حکم دادگاه و تصمیم مقام قضایی و پرونده سازمان اداری زندان همه تصورات و توهّمات و تصدیقات دیروز را در هم شکسته است، چگونه می‌توان این همه تردید و انکار را نادیده گرفت و این قاعده را به کار نبرد. باز هم انصاف و قانون، قاعده و عرف، دادرسی را فرامی‌خواند که نسبت به اعلام و اعمال آزادی مشروط تردید و دودلی به خود راه ندهد. از یاد نبریم شخصیت قضایی عامل اصلی و اساس تشکیلات دادگستری است.

پاک کن دو چشم را از موی عیب

تابیبی باغ و سروستان غیب (مولوی)

در این نگرش باز هم به همان حقوق شرعی می‌نگریم؛ گفتیم پیام دین سهله و ستمحه است و دادرسان را فرامی‌خواند تا در اجرای قانون پیش داوری نداشته باشند. امری که در خصوص محکومان سیاسی می‌تواند نتایج مطلوبی را به همراه داشته باشد. بی‌گمان همه بر این باوریم که قضایی افسر ارتش نیست و مقام مافوقی پیش روی او قرار ندارد. ابزار کار او منابع حقوق، قواعد و اصول حقوقی است که وجدان و شرف وی را فرامی‌خواند تا چگونه مفر و راه‌گریزی برای زندانی‌ای بی‌باید که یک‌دوم یا یک‌سوم حبس خود را پشت سر گذاشته و اکنون دچار دگرگونی شده است و امکان بازگشت به اجتماع را دارد. برخورد دادرسی باید پرستارانه باشد. در چنین سازوکاری دادرسان، با وجدان و ذهن روشن به بررسی امروز یک پرونده می‌پردازند که این بار همه دلایل به نفع محکوم دیروز است؛ پس می‌تواند او را آزاد سازد.

### «فرزانی ما را فرامی‌خواند...»

این پرسش بجا و رواست که دادرسان ارجمند، شما که هنگام محکومیت متهمان اعتقاد جدی به قانون دارید چرا هنگامی که شرایط آزادی محکومان فراهم است به یک‌باره از آن باور و اعتقاد دور می‌شوید و به دلایل و مستندات ضابطان توجهی درخور نمی‌کنید؟ مگر نه این‌که با انشای همین مستندات بازپرس، دادیار، بازجو و ضابط متهم را محکوم کردید؟ حال همان بازپرس، دادیار، ضابط و دادستان گزارش می‌دهند زندانی امکان بازگشت به اجتماع را دارد. شخصیت، نوع جرم، مدت سپری شده از محکومیت وی و... همگی حاکی از آن است که تشخیص این جمع درست و مؤثر است. اکنون برخی دادرسان برخلاف همه اصول و موارد پیش‌گفته و گزارش‌های تازه از احوال و ویژگی‌های زندانی با آزادی او موافقت نمی‌کنند و بنا بر میل خود رأی می‌دهند نه مستندات ابرازی و اسناد زندان، شورای آن و دادستان که چنین شیوه‌ای برخلاف اصول و مطالعات جرم‌شناسی جهانی است.

بر مبادی این استدلال و استنتاج به نظر می‌رسد رویه دادرسان (که علی‌رغم گزارش رئیس زندان، مدیر زندان، دادیار ناظر زندان و دادستان مخالف آزادی زندانی هستند) از یک‌سو به دور از منطق حقوق بشر و نگرش انسانی و از دیگر سو به دور از وجاهت قانونی و فلسفه وضع ماده و شرح انور است. همپرسی این نوشته در همین زمینه است که علی‌رغم سازوکاری که برای زندانیان، به خصوص زندانیان سیاسی، فراهم است نگرش برخی دادرسان چنان است که بندیان را از بهره‌مندی از این حق دور می‌دارد. شیوه‌ای که به دور از رسیدگی عادلانه و منصفانه و مغایر با نظام قانون‌مدار است. گفت‌وگو بر سر تخفیف مجازات‌هایی است که قانون آن را اعلام کرده تا زندانیان از آن بهره‌مند شوند اما در عمل و اجرا با تبعیض و برداشت مغایر با قانون و نص مواد روبه‌رو هستیم. سخن معروفی از بزرگی وجود دارد که می‌گوید «فاجعه

داوری با شما که از این همه مروت، مهربانی، محبت و مردانگی چه مقدار در این احکام برجسته شده و مورد توجه قرار گرفته است؟ با مشاهده وضع موجود هر آدمی به یاد این گفتار سعدی می‌افتد که:

بزرگی سراسر به گفتار نیست

دو صد گفته چون نیم‌کردار نیست

همان‌گونه که گفته شد نظام حقوقی فعلی ایران نظامی دینی است. باید یادآور شد در چارچوب دستوره‌های شرع، اشتباه حاکم در عفو پذیرفتنی است اما اشتباه در مجازات پذیرفتنی نیست. به این نص صریح التفات کنید که می‌گوید: «فإنَّ الامامَ لَأَن يُحْطَىٰ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِن أَنْ يُحْطَىٰ فِي الْعُقُوبَةِ». به یاد داشته باشیم قانون کاهش مجازات حبس تعزیری و تخفیف مجازات همگی در راستای آزادی زندانی است و باید از هر موردی که مغایر با نظر قانون‌گذار است اجتناب کرد. دادرسی در وضعیت جدید با زندانی تغییر یافته‌ای روبه‌رو است و نباید تحت تأثیر محتویات پرونده‌ای که محکومیت زندانی را ایجاد می‌کرده است قرار گیرد. به قول هراکلیت «دو بار نمی‌توان در یک رود شنا کرد». انسان امروز، انسان دیروز نیست. از نگاه صرف حقوقی، اجتهاد در برابر نص باطل است. توصیه جرم‌شناسان آن است که پیوستگان حرفه دادگری باید مستقل باشند و نه تنها از منافع خود بگذرند که باید از هر تأثیر خارجی‌ای نیز به دور باشند.

در میان استدلال‌های ریز و درشتی که برای آزادی محکومان به چشم می‌خورد یک نکته بسیار برجسته است که هر دادرسی که مردد یا مصمم در این گزینش است از یاد نبرد اختیار مذکور نوعی الزام قانون‌گذار است برای زندانیانی که دچار تحول شده‌اند به گونه‌ای که مدیریت زندان و دستگاه دادسرا (بخشی از اجرا و قسمتی از کار قضا) نسبت به تحول زندانی همسو شده‌اند و تأیید دادگاه نوعی تشریفات است؛ البته گاه در چنین چرخه‌ای احتمال آن‌که متهمان سیاسی مورد بی‌مهری قرار گیرند وجود دارد که چنین کنشی قانون‌گریزی را تقویت می‌کند. در صورتی که رسالت دادگری ما را می‌خواند شخص پرونده را بررسی کنیم و از تلاش مداوم برای یافتن راه حلی درست که مسائل انسانی در آن ملحوظ باشد، دور نیفتیم.

بی‌گمان هنگام نگاه مجدد به پرونده، دادرسان معظم قواعد بنیادین رسیدگی کیفری را از یاد نبرده‌اند که هنگام صدور حکم به یاد می‌آورند «تدرء الحدود بالشبهات» و سپس هنگام اتخاذ تصمیم نهایی شاید شبهه‌ای که بتواند حد را بشکند



**آزادی مشروط را  
به گونه‌ای شرح  
باز تولید یک انسان  
جدید بدانند که  
پرونده‌ای در قلاب و  
قالبی نو برای ادامه  
زندگی توأم با آزادی  
زندانی تشکیل  
شده است**





### پی‌نوشت‌ها

۱. در مورد محکومیت به حبس تعزیری، دادگاه صادرکننده حکم می‌تواند در مورد محکومان به حبس بیش از ده سال پس از تحمل نصف و در سایر موارد پس از تحمل یک‌سوم مدت مجازات به پیشنهاد دادستان یا قاضی اجرای احکام با رعایت شرایط زیر حکم به آزادی مشروط را صادر کند:

الف- محکوم در مدت اجرای مجازات همواره از خود حسن اخلاق و رفتار نشان دهد.

ب- حالات و رفتار محکوم نشان دهد که پس از آزادی، دیگر مرتکب جرمی نمی‌شود.

پ- به تشخیص دادگاه محکوم تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زیان مورد حکم یا مورد موافقت مدعی خصوصی را بپردازد یا قراری برای پرداخت آن ترتیب دهد.

ت- محکوم پیش از آن از آزادی مشروط استفاده نکرده باشد.

انقضای مواعد فوق و همچنین مراتب مذکور در بندهای (الف) و (ب) این ماده پس از گزارش رئیس زندان محل به تأیید قاضی اجرای احکام می‌رسد. قاضی اجرای احکام موظف است مواعد مقرر و وضعیت زندانی را درباره تحقق شرایط مذکور بررسی و در صورت احراز آن، پیشنهاد آزادی مشروط را به دادگاه تقدیم نماید.

۲. ماده دوم- هر کس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز مخصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه حافر ذکر شده است، بهره‌مند گردد.

۳. به‌علاوه هیچ تبعیضی به‌عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخصی به آن تعلق دارد، خواه این کشور مستقل، تحت قیمومت یا غیر خودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده هفتم - همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به‌عمل آید به‌طور تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.

۴. مطابق ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی ۱۳۷۵ معتبر است.

دارد. در این موقعیت حساس، خرد و فرزندی آنان را فرامی‌خواند که به‌گونه‌ای کافی و وافی پرونده‌های در دست خویش را بکاوند و در این رهگذر، در پی فروکاستن رنج انسانی در چارچوب اصول، قواعد و قانون تصمیم بگیرند. در نظام حقوقی ما، قانون اولین منبع و پایه و مایه کار دادرسان است. در این بزنگاه حساس، دادرسان ارجمند باید در خصوص آزادی مشروط زندانیان به‌طور کلی از پیش‌داوری بپرهیزند و به ساختار جدید پرونده، یعنی گزارش زندان، اعلام نظر دادستان و نگرش دادیار ناظر اجرای احکام بنگرند. نظرهای کسانی را که اکنون با زندانی سر و کار دارند بشنوند و با درنگ، تأمل و سنجشگری نسبت به این بخش جدید زندگی زندانی دآوری کنند. آزادی مشروط را به‌گونه‌ای شرح بازتولید یک انسان جدید بدانند که پرونده‌ای در قلاب و قالبی نو برای ادامه زندگی توأم با آزادی زندانی تشکیل شده است.

نوشته را با سخن گهرگونه‌ای از سعدی به پایان می‌برم که خطابی ارزشمند و مشعلی روشنگر در برابر دست‌اندرکاران دادبانی و دادگری و دادگستری است:

کوته‌نظران را نبود جز غم خویش  
صاحب‌نظران را غم بیگانه و خویش (سعدی)

### منابع

#### Bibliography

۱. طباطبایی، محمد حسین. ۱۳۹۹. ترجمه المیزان فی تفسیر القرآن (ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی). دفتر انتشارات اسلامی.
  ۲. فوکو، میشل. ۱۳۹۶. مراقبت و تنبیه تولد زندان (مترجمان افشین جهان‌نیده، نیکو سرخوش. تهران: نشر نی).
  ۳. کاتوزیان، ناصر. ۱۳۸۷. قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی. تهران: میزان.
  ۴. ماله، آلبر. ۱۳۶۲. تاریخ جهان (ترجمه عبدالحسین هژیر - گروه مترجمان). تهران: دنیای کتاب.
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) ۱۳۱۸.
- قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب (در امور مدنی) ۱۳۷۵.
- قانون مدنی ۱۳۰۷.
- قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲.
- قانون کاهش مجازات حبس تعزیری ۱۳۹۹.
- اعلامیه جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸.

هنگامی رخ می‌دهد که کتاب باشد ولی کتاب خوان نباشد. با الهام از این سخن به نظر می‌رسد فلاکت وقتی است که قانون باشد ولی اجرا نشود.

در آخرین اقامتی که در زندان داشتم با پرونده‌هایی رویه‌رو شدم که زندان، دادسرا و دادستان موافقت خود را با آزادی مشروط زندانی‌ای که هیچ بدهی مالی نداشت و شاکی خصوصی‌ای نیز در پرونده نبود، اعلام کرده بودند اما دادگاه با آزادی وی مخالفت می‌کرد. این برخورد همه سازوکار زندان و دادسرا را بیهوده نشان می‌دهد. در صورتی که تصمیم دادگاه فاقد وجهت قضایی است و این کلام خداوند است در آیه ۳ سوره مؤمنون که در ویژگی‌های مؤمنان لغوی به چشم نمی‌خورد: «وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ». نپذیرفتن گزارش کارشناسانه زندان و دادسرا، لغو پنداشتن آن همه سعی و دقت و ممارست است. تردید نکنیم بینش، فراتر و ارزشمندتر از دانش است؛ زیرا بینش جست‌وجو در دانش است برای یافتن بهترین تفسیر و پای گذاردن در بهترین جایگاه. اکنون باید به تعمق پردازیم. تعمق یعنی ژرف‌نگری و عمیق‌تر بودن در فرآیندی که با این تکاپو می‌توان به واقعیت و حقیقت موضوع دست یافت.

دگرگونی روابط اجتماعی و اقتصادی چنین می‌نماید که آنچه در گذشته تصویب و اجرا شده هماهنگ با نیاز و ضرورت‌های روز نیست و اصلاح و انطباق آن باید پاسخگوی نیازهای روز باشد. این تغییر و دگرگونی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است که در گذر زمان، قانون باید فرزند زمان خود باشد. دادگاه‌ها نیز باید با ارائه نظرهای خود بر آن باشند تا با تعبیر و تفسیر گامی مؤثر در این زمینه بردارند و با تکیه بر قواعد و اصول پیشین، پاسخگوی ضرورت‌های زمان باشند. به قول گورویچ «حقوق دان پیوسته شراب نو را در جام کهنه می‌نوشد».

سخن من بر سر آن است که قانون هست و ضرورت وجود دارد، با این همه، ناباورانه برخی دادرسان از این همه صلاح و فلاح و مصلحت چشم می‌پوشند. این گروه از قاضیان باید به این فلسفه کلی توجه داشته باشند که هدف حقوق از پنجره اجتماعی، آگاهی از نیازهای جامعه و چگونگی پاسخ به آن‌ها است. دادرسانی که به این واقعیت انکارناپذیر توجه نمی‌کنند باید در شیوه کار و استنباط خود تجدیدنظر کنند.

بی‌گمان زندگی دادرسان از زندگی همه مردم که بدان مشغول هستند و می‌پردازند فراتر و پر مسئولیت‌تر است. بخش اصلی خویشکاری دادرسان، مصرف مراقبه و تأمل بر خود و چگونگی گزینش آرائی است که با حیثیت، جان و مال مردم پیوندی ناگسستنی



## ماهیت سازش بنیاد قانون اساسی: مداخله های سیاست و اجتماع

امیرحسین  
علینقی

حقوق دان



با توجه به اینکه موضوع ضرورت اصلاح قانون اساسی، اینجا و آنجا و به کرات، از سوی برخی صاحب نظران حقوقی و اهالی سیاست و اجتماع مطرح شده و به عرصه عمومی راه یافته است، مناسب دیده شد تا ضمن مقاله ای به یکی از زوایای مغفول در این موضوع اشاره کنم.

در شرایط جاری، یکی از استدلال های مهمی که در باب ضرورت اصلاح قانون اساسی، ارائه می شود، بر این مبنای نظری قرار می گیرد که در اصلاح قانون اساسی به دنبال متنی خواهیم بود که شفاف بوده و چندمعنا نباشد و در آن، تکلیف همه چیز، به دور از ابهام مشخص شده باشد یا اینکه گفته می شود باید قانون اساسی ای نوشت که دوگانه نباشد.

به نظر می رسد همین مفروض نظری، از جمله مفروضاتی است که نیازمند واریسی بیشتر باشد. آن گونه که خواهد آمد، نه تنها، قوانین اساسی گاه تار و مبهم اند، بلکه شاید همین تار بودن، بخشی از فضاقت آنها باشد؛ لذا، تمایل با شفافیت قانون اساسی، بدون توجه به این ضرورت و فضیلت، چه بسا گمراه کننده باشد. اهمیت این بحث، نه از آن روست که در مقام بررسی و نقد قانون اساسی موجود باشیم. بی گمان، قانون اساسی در اصول و مواضع متعددی از مسیر صواب به دور افتاده است که آن را نیازمند اصلاح می کند؛ لذا محور تمرکز ما قانون اساسی موجود نیست و متوجه آینده است.

اگر در سامان دهی به اصلاحات قانون اساسی، متوجه اهمیت و ماهیت سازش بنیاد قانون اساسی و الزامات این سازش محوری نباشیم، متن اصلاح شده قانون اساسی، با ضریب احتمال بالا، با یکی از این دوسر نوشت، مواجه خواهد شد: یا به سودای شفافیت، بخشی از جامعه را از چتر قانون خود خارج خواهیم کرد؛ و یا اینکه برای رسیدن به سازش های جدید، متن جدید را همراه با سطحی از ابهام خواهیم نوشت که از آن گریزی نیست. این در حالی است که گویا بنا بود در متن جدید، خبری از ابهام و چندمعنایی نباشد. در نتیجه بیم آن می رود سودای شفافیت قانون اساسی، ما را به همان نقطه ای برساند که اکنون هستیم؛ یعنی نیاز به اصلاح قانون اساسی اصلاح شده. توضیحات بیشتر را در متن آورده ام و از بیان مجدد آن ها خودداری می کنم. تأکید می شود شکاف های متعددی در قانون اساسی موجود کشورمان وجود دارد که بی گمان، نیازمند اصلاح و بازنگری است، اما این شکاف ها، در بیشتر مصادیق، شکاف هایی نیست که در کلام منتقدان آمده می آید. بیم آن می رود که اصلاح قانون اساسی، بدون توجه به ماهیت سازش بنیاد قانون اساسی و الزامات قهری آن، در نهایت به همان سرخوردگی منتهی شود که متوجه قانون اساسی ۱۳۵۸ و ۱۳۶۸ شد.



## « قانون اساسی و مداخلات سیاست

بیشتر حقوق‌دانان گرایش دارند مداخله سیاست و اجتماع را در آنچه قانون نامیده می‌شود نادیده بگیرند. به تعبیری، تمایل اصولی و نوعی حقوق‌دانان بر آن است که قانون اساسی را در سطح منازعات تفسیری حقوق‌دانان باقی نگه دارند.

این تمایل را می‌توان به چند علت نسبت داد: در قدم اول، شاید تمایل به یک نظریه ناب حقوقی که کمترین تأثیرپذیری را متغیرهای خارج از جهان حقوق داشته باشد، حقوق‌دانان را مشتاق کند تا خود را از واقعیت متکثر و پرهیاهوی جهان خارج که سرچشمه شکل‌گیری نظم حقوقی است، جدا کنند. همچنین می‌توان ادعا کرد که کم بودن متغیرهای تأثیرگذار در قانون، از متغیرهای مؤثر در تفسیر قانون خواهد کاست و در نتیجه، روند تفسیر حقوقی را با پیچیدگی کمتری مواجه می‌کند. مضاف بر این، دخالت دادن ملاحظات غیرحقوقی در آنچه قانون یا قانون اساسی نامیده می‌شود، نیازمند اشراف حقوق‌دانان به این ملاحظات است که ممکن است از سطح دانش آن‌ها، به علت تخصص صرفاً حقوقی‌شان، فراتر باشد. همچنان که مداخله دانشمندان سیاسی و جامعه‌شناسی نیز ممکن است به دخالت آن‌ها در امور تخصصی حقوقی تعبیر شود. احتمالاً به همین دلایل باشد که لاگلین، قوانین اساسی مدرن را «مستعمره حقوق‌دانان» می‌داند،<sup>۲</sup> لذا بعید نیست بتوانیم از تمایل وافر حقوق‌دانان، بر باقی نگه داشتن قوانین و خصوصاً قوانین اساسی، در قلمرو خود صحبت کنیم. از این زاویه، اصولاً در توصیف قوانین اساسی، به وجهی از قانون اساسی اشاره می‌شود که طی آن، به نحوی شفاف و قاطع، تکلیف مبادی اصلی درگیری بر سر ماهیت قدرت و تعهدات ناظر به آن مشخص می‌شود.<sup>۳</sup>

با این حال، واقعیت این است که نمی‌توان در خلأ کامل به دنبال حقوق گشت. حقوق را می‌بایست محصول اجتماع و زیست جمعی انسان‌ها و تعاملات و بده‌بستان‌های سیاسی و معطوف به قدرت بدانیم که تمام عناصر مثبت و منفی اجتماعات انسانی را، با خود همراه دارد. از آنجا که یکی از واقعیت‌های انکارناپذیر اجتماعات انسانی، تکثر و تنوع موجود در آن است، این تکثر و تنوع، لاجرم، در جهان حقوق نیز بازتاب خواهد یافت. اگر حقوق اساسی را سیاسی‌ترین و معطوف‌ترین شاخه حقوق به قدرت و سیاست بدانیم، طبیعی است که این تکثر و تنوع را می‌بایست در حقوق اساسی و قانون اساسی، بیشتر از دیگر شاخه‌های حقوق نظاره‌گر باشیم.



### لاگلین در مقاله‌ای

دیگر، این چنین

به طرح مسئله

می‌پردازد:

ایده قانون اساسی

به عنوان چارچوبی

برای تنظیم

منازعات سیاسی،

منعکس‌کننده این

احساس... است

که قانون اساسی

معامله‌ای است

که توسط نیروهای

سیاسی در یک

لحظه تاریخی

خاص انجام شده

است. در آن فرآیند،

بعید است که بر

سرازش‌های

نهایی توافق شود

وبهترین چیزی

که قانون اساسی

می‌تواند به دست

آورد، ایجاد رویه‌ای

است که از طریق

آن، اختلافات

می‌تواند به

گفت‌وگو گذارده

شود

در حضور این تنوع، یک احتمال مهم، عدم توافق بازیگران رقیب در موضوعی خاص است که ممکن است، در عدم توافق بر متنی مشترک، به عنوان قانون یا قانون اساسی، متجلی شود. در این حال، یک گزینه ممکن، اتمام گفت‌وگو و اصرار بر تصویب و قانون‌گذاری خواهد بود و گزینه دیگر، تلاش بر «سازش» از مسیرهایی است که احتمالاً شفافیت متن یا قانون را قربانی می‌کند؛ لذا، با مفروض گرفتن بستر منازعه و تکثر در حقوق اساسی، شاید انتظار شفافیت کامل از قانون اساسی، انتظاری واقعی و شدنی نباشد. از این زاویه، شاید بتوان قانون اساسی را معامله‌ای دانست که توسط نیروهای سیاسی در موقعیت خاص تاریخی انجام می‌شود؛ معامله‌ای که به علت ناتوانی در توافق بر سر برخی مسائل، دست از برخی از اصول قانون‌نویسی، مانند شفافیت و تک‌معنایی، برمی‌دارد. در این صورت، ابهامات به وجوهی مهم از مدیریت سیاسی تعارضات بازمی‌گردند.<sup>۴</sup> مارتین لاگلین که عبارت اخیر متعلق به اوست، در پاورقی همان صفحه، ضمن اشاره به تحلیل برخی صاحب‌نظران از معاهده اتحاد ۱۷۰۷، سکوت اتخاذشده توسط این پیمان در مورد پژوهش‌خواهی از آرای دادگاه عالی مدنی اسکاتلند نزد مجلس اعیان را، به نقل از همان صاحب‌نظران، این چنین مورد توجه قرار می‌دهد که «می‌توان پرسید آیا نویسندگان معاهده به عمد این مسئله مهم را حل نشده و بازرها کرده‌اند؟ واضح‌ترین پاسخ و احتمالاً صحیح‌ترین پاسخ این است که بله؛ به عمد چنین کرده‌اند. قوه حزم و احتیاط به ایشان می‌گفته که عاقلانه است جواب سؤال‌های خطرناک را که چه بسا مدت‌ها بروز نکند، به حوادث آینده واگذار کرد». لاگلین در مقاله‌ای دیگر، این چنین به طرح مسئله می‌پردازد:

ایده قانون اساسی به عنوان چارچوبی برای تنظیم منازعات سیاسی، منعکس‌کننده این احساس... است که قانون اساسی معامله‌ای است که توسط نیروهای سیاسی در یک لحظه تاریخی خاص انجام شده است. در آن فرآیند، بعید است که بر سر ارزش‌های نهایی توافق شود و بهترین چیزی که قانون اساسی می‌تواند به دست آورد، ایجاد رویه‌ای است که از طریق آن، اختلافات می‌تواند به گفت‌وگو گذارده شود... قانون اساسی ترتیبی از نظارت‌ها و توازن‌ها<sup>۵</sup> را ارائه می‌دهد که در آن شکاف‌ها و سکوت‌های مختلف، از تحمیل مصوبه‌ای در مورد موضوعات اختلافی، جلوگیری می‌کند.<sup>۶</sup>

نگارنده تأکید دارد تا به برخی عبارت‌های موجود در این نقل قول از لاگلین توجه ویژه شود: «معامله‌ای در یک لحظه تاریخی خاص»، «عدم توافق بر سر ارزش‌های نهایی»، «ایجاد رویه‌ای برای به گفت‌وگو گذاردن اختلافات»، «نقش سکوت‌ها» و «عدم تحمیل مصوبه‌ای در موضوعات اختلافی». این عبارت‌ها ما را با درک متفاوتی از قانون اساسی مواجه می‌کند که با ابتناء بر مفهوم مورد نظر لاگلین از «امر سیاسی»، قرابت چندانی با تلقی‌های رایج از قانون اساسی ندارد. این واقعیت ما را به وجهی از قانون اساسی آشنا می‌کند که برخلاف شفافیت و قاطعیت معنایی، می‌توان آن را «ایمانس»<sup>۷</sup> نام نهاد. برخلاف شفافیت، ایده ایمانس، دیدگاه مبهم‌تری از قانون اساسی، ارائه می‌کند. ایمانس‌ها راهی برای انطباق با فقدان یک حل‌وفصل قطعی و فراهم کردن ابزاری برای انطباق با مسائل حل‌نشده (چالشی) در ساختار قانون اساسی‌اند.<sup>۸</sup>

برخلاف توافق‌هایی که قابل تعیین و توصیف هستند، در سطح قانون اساسی، «ایمانس» شکلی از توافق ضمنی و غریزی برای چشم‌پوشی و



حتی پرورش ابهام در قانون اساسی، به عنوان یک راهبرد قابل قبول برای حل منازعه است. ابیانس‌ها به شکاف‌هایی در درون قانون اساسی اشاره دارند که برای اهداف مثبت و سازنده خالی باقی می‌مانند... آن‌ها مجموعه‌ای از توافقات ضمنی برای سازش در حفظ مسائل اساسی اقتدار سیاسی‌اند که قابل حل و فصل نیستند. ابیانس‌ها، در واقع، چتری بر مسائل حل‌نشده و معانی (شفافی) هستند که به تفرقه و برخورد منتهی می‌شوند؛ بنابراین، ابیانس‌ها به دلیل توانایی‌شان برای جلوگیری از شعله‌ور شدن آتش اختلاف در مناطقی که پتانسیل درگیری شدیدتر است، مهم هستند. آن‌ها به قدری محوری و بااهمیت‌اند که وقتی موضوع منافع رشدیابنده دیدگاه‌های رقیب و تعارضات ناشی از این منافع قرار می‌گیرند، نه تنها به یک بحران شدید قانون اساسی منتهی می‌شوند، بلکه خود جوهره آن بحران‌اند... بنابراین، ابیانس‌ها، نه تنها نشانه‌ای از انحطاط نیستند، بلکه وجود آن‌ها می‌تواند نشان‌دهنده وجود یک فرهنگ حقوق اساسی پیشرفته باشد که در جذب اصول متنوع و حتی متضاد حکمرانی، در یک همبستگی سیاسی با ابهام قابل مدیریت قانون اساسی، مهارت دارد. اگر قانون اساسی چنین ابزارهایی برای فرونشاندن تعارض نداشته باشد، قانون اساسی ضعیف و ناسازگاری خواهد بود.<sup>۱</sup>

به این ترتیب به نظر می‌رسد ضروری باشد تا مسئله «سازش» نیروهای سیاسی و اجتماعی در امر قانون‌گذاری و تبعات قهری آن را در ملاحظات خود از درک و تفسیر قوانین اساسی وارد کنیم. اگر چنین تغییری را در ملاحظات خود وارد نکنیم، آنگاه در تحلیل چرایی برخی تغییرات متنی و حضور یا حتی غیاب برخی واژگان در متن قانون اساسی دچار سردرگمی خواهیم شد. به عنوان مثال، یکی از این تغییرات، درج و تصویب عبارت «شخصیت‌های سیاسی-مذهبی» در اصل ۱۱۵ قانون اساسی، به جای واژه «مرد» است که این دومی، در رأی‌گیری انجام شده به تصویب خبرگان قانون اساسی در ۱۳۵۸ رسیده و به متن نهایی قانون اساسی راه نیافت. آن‌گونه که از روند بحث طی شده مشخص می‌شود، این ویژگی تنها محدود به قانون اساسی کشورمان نیست. در اینجا و آنجا، امروز و دیروز، می‌توان مصادیق دیگری از فرآیند منتهی به سازش در نیروهای رقیب را در مجالس قانون‌گذاری دید که نتیجه‌اش، تزریق سهمی از عدم شفافیت به قوانین، در نتیجه مذاکرات طرفین و عدم توافق نهایی بر موضوعی مشخص است. یکی از جالب‌توجه‌ترین و احتمالاً رؤیایی‌ترین مصادیق این موضوع را می‌توان در چالش میان مخالفان و موافقان برده‌داری در زمان تصویب قانون اساسی ایالات متحده مشاهده کرد که تأثیر آن در متن نهایی قانون اساسی این کشور، مثال‌زدنی است. اگر چنین باشد، آنگاه چاره‌ای نخواهیم داشت جز آنکه سطح انتظار خود از «قانون اساسی» را محدود کنیم و تناسب آن با ایستارهای جامعه مبدأ را در نظر داشته باشیم.

### « ضرورت سازش در کنار ضرورت شفافیت

به این ترتیب، به نظر می‌رسد اکنون می‌توان مسئله «ضرورت سازش» را در کنار اصل «ضرورت شفافیت» قوانین اساسی قرار داد. ضرورت‌هایی که گاه، مسیرهای مغایری را می‌پیمایند و کار تدوین و طراحی قانون اساسی را با دست‌انداختن مواجه می‌کنند. اگر شفافیت و تک معنایی یکی از اصول راهنما در تدوین قوانین اساسی است، «سازش بنیان» بودن این قوانین، گاه ما را به

لزوم تخطی از اصل شفافیت و تک معنایی رهنمون و مجبور به استخدام سطوحی ابهام در قانون اساسی می‌کند تا به تحقق سازش منتهی شود. آشکار است که این شیوه از تزریق ابهام به متون حقوقی، به قصد قربانی کردن معنای صریح، می‌تواند مورد انتقاد و تعرض باشد. این نقد، آنگاه می‌تواند قوت و قدرت بیشتری بیابد که ابهام موجود در متن، حسب برخی ظواهر، از سوی برخی از ارباب قدرت مورد سوءاستفاده قرار گیرد. بدیهی است که یکی از عوارض احتمالی ناشی از کنار نهادن شفافیت می‌تواند همین سوءاستفاده‌ها باشد که صدمات ناپسند است. با این حال، در ارتباط با ضرورت سازش میان رویکردهای سیاسی و اجتماعی رقیب، کماکان، ادله‌ای که پیش‌نهاده شد، قابل ارائه و توجه‌اند؛ لذا گمان می‌رود جدای از توجه به ضرورت شفافیت متون حقوقی، می‌بایست به موضوع ضرورت سازش میان رویکردهای سیاسی رقیب یا سازش بنیاد بودن امر قانون‌گذاری توجه کرد.

در اینجا، پرسش قابل طرح، این پرسش است که اگر بدون تلاش برای کسب سازش و تنها با اتکا به دارا بودن اکثریت، اقدام به تصویب قوانین، به‌ویژه قانونی ماندگار مانند قانون اساسی شود، چه عوارضی متوجه تمامیت جامعه خواهد شد؟ همچنین، پیش‌تر نیز، می‌توان پرسید آیا اتکای صرف به اکثریت برای به عقب راندن رویکردها و ارزش‌های اقلیت، در ارتباط با قانونی ماندگار مانند قانون اساسی، با مبانی نظریه حق منطبق است؟ این پرسش‌ها ما را به بررسی رابطه شفافیت و خشونت نزدیک می‌کند.

### « شفافیت و خشونت

در قسمت قبل، با اتکا به نظریه سازش، تلاش شد برخی شکاف‌های احتمالی بر دیواره شفافیت مورد انتظار از متون قانونی، به‌ویژه قانون اساسی، بررسی شود. نتیجه آن بررسی این بود که به نظر می‌رسد، گاه برای نائل شدن به سازش میان نیروهای مؤثر سیاسی و اجتماعی، چاره‌ای جز این وجود ندارد که سطوحی از عدم شفافیت معنایی و ابهام به متن تحمیل شود. اکنون این موضوع به آزمون گذارده می‌شود که نادیده گرفتن نیاز به سازش در طراحی و تدوین قوانین اساسی و تصویب قوانین اساسی به صرف در اختیار داشتن اکثریت، چه آثاری از زاویه اعمال خشونت احتمالی علیه برخی از گروه‌های اجتماعی، در پی خواهد داشت.



**به نظر می‌رسد  
ضروری باشد تا  
مسئله «سازش»  
نیروهای سیاسی  
و اجتماعی در  
امر قانون‌گذاری و  
تبعات قهری آن را  
در ملاحظات خود  
از درک و تفسیر  
قوانین اساسی  
وارد کنیم. اگر  
چنین تغییری را  
در ملاحظات خود  
وارد نکنیم، آنگاه  
در تحلیل چرایی  
برخی تغییرات  
متنی و حضور یا  
حتی غیاب برخی  
واژگان در متن  
قانون اساسی  
دچار سردرگمی  
خواهیم شد**

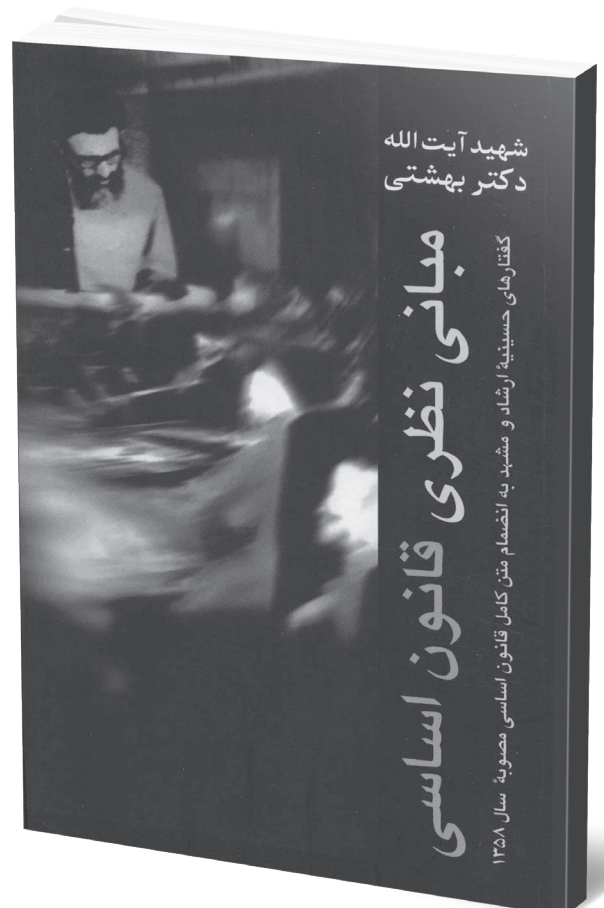


خاصی معتقد باشند و در مقابل، اقلیتی نیز، به افکار و اعتقادات دیگری مؤمن باشند، به چه دلیل، اکثریت حق دارد تا به صرف اکثریت بودن، با درج مبنای فکری و ایدئولوژیک خود در قانون اساسی، اصول فکری و عقیدتی گروه‌های اقلیت را نادیده گرفته و حذف کند؟ آیا صرف قرار گرفتن در موضع اکثریت، به گروه‌های اکثریتی، این حق را می‌دهد تا با اعلان «شفاف» مبنای نظری و عقیدتی خود در قانون اساسی، «حق حاکمیت» گروه‌های اقلیت را نادیده گرفته و حذف کنند؟ به‌گونه‌ای که در برخی خوانش‌ها از قانون اساسی، با قرار نگرفتن اقلیت در زمره دین یا ایدئولوژی رسمی، «اهلیت» آن‌ها در تعیین سرنوشت خویش دچار ابهام و خدشه گردد. در این زمینه، اتکا به مبنای نظری دموکراسی اکثریتی، توجیه‌پذیر نبوده و رضایت‌بخش نیست. علت این امر نیز آشکار است. دموکراسی اکثریتی، یک مدل تکنیکی است نه رویکرد نظری. «حق حاکمیت»، حقی برای همه انسان‌هاست و تنها متعلق به اکثریت نیست. به همین دلیل، بحث از دموکراسی اکثریت، بحثی در چارچوب نظریه حق حاکمیت نیست. در واقع، این تکنیک، تنها برای گریز از این واقعیت طراحی شده است که در یک جامعه، عملاً نمی‌توان امید داشت که تمامی مردم/ انسان‌ها بر یک امر اتفاق نظر داشته باشند. به همین دلیل، کاربرد آن نسبت به روندهایی مفید و قابل توصیه است که درازمدت نبوده و در آن‌ها، امکان جابه‌جایی اقلیت و اکثریت وجود داشته باشد تا از آن طریق، اکثریت جدید بتواند اراده خود را تبدیل به مصوبات الزام‌آور یا تصمیمات اجرایی نماید. این مهم، البته در نظام‌های انتخاباتی رایج قابل حصول است، اما نسبت به قوانین اساسی که فرض دوام یکی از بنیان‌های اصلی‌اش است، مفید فایده نیست. از این‌رو، تلاش برای کنار زدن دیدگاه‌های نظری اقلیت در فرایند تدوین و تصویب قوانین اساسی، منطبق با نظریه حق حاکمیت انسان نیست. در نتیجه، اگر دست ما در دفاع از مدل دموکراسی اکثریتی، به قصد دفاع از شفافیت قوانین عادی باز باشد؛ نسبت به قوانین اساسی که فرض دوام و عمر طولانی‌تر، یکی از فروض اولیه آن‌هاست، قابلیت اتکا ندارد. در نتیجه در انتخابات‌ها هر اقلیتی می‌تواند تبدیل به اکثریت شده و قوانین گذشته را تغییر دهد، اما همین اکثریت‌های پارلمانی، دست‌گشاده‌ای برای اعمال تغییرات در قوانین اساسی ندارند و در نتیجه، دموکراسی اکثریتی از ابزارهای کافی برای حمایت از حق حاکمیت ملی اقلیت پیشین در

لذا، فارغ از اینکه آیا انتظار شفافیت مطلق از قوانین اساسی، انتظاری مطابق با واقع هست یا نه؟ احتمالاً شاید بتوان مدعی شد که شاید آن شفافیت، حتی اگر ممکن نیز باشد، چندان مطلوب نباشد، زیرا که به حذف و نادیده‌انگاری بخش‌هایی از نیروهای اجتماعی از چتر فراگیر قانون اساسی منتهی خواهد شد. ویتگنشتاین بر آن است که لغات مانند عکس‌های تاری هستند و می‌پرسد که آیا همیشه لازم و مفید است عکس روشن را جایگزین عکس تاری کنیم؟ آیا عکس تاری دقیقاً همان چیزی نیست که ما گاه‌به‌گاه به آن نیاز داریم؟<sup>۱</sup>

۱. ملاحظات نظری و حقوق حاکمیتی انسان‌ها و گروه‌های اجتماعی قوانین اساسی، از منظر حقوقی، بر ستون‌های حق حاکمیت انسان بنا می‌گردند. ترجمان این حق در طراحی و تدوین قوانین اساسی آن است که تا آن حد که مقدور باشد، این قوانین می‌بایست تجمیع‌کننده اراده انسان‌ها و گروه‌های انسانی باشند. لذا اگر تمایل به شفافیت، به معنای نادیده‌انگاری یا حذف برخی از این اراده‌ها باشد، قانون اساسی خصلت تجمیع‌کننده خود را از دست می‌دهد و از این جهت، نمی‌توان ادعا کرد که با نظریه حق حاکمیت انسان منطبق است. اگر انسان‌ها دارای حق حاکمیت‌اند، به چه دلیل، تمایل به شفافیت و تک‌معنایی در قوانین اساسی، می‌تواند دارای این سطح از مطلوبیت باشد تا حق حاکمیت بخش‌هایی، هرچند اقلیت، از جامعه را به حاشیه براند؟

به‌عنوان مثال، اگر اکثریتی از مردم به نظام فکری، ایدئولوژیک یا ایمانی



اگر شفافیت  
و تک‌معنایی  
یکی از اصول  
راه‌نما در تدوین  
قوانین اساسی  
است، «سازش  
بنیان» بودن این  
قوانین، گاه ما را  
به لزوم تخطی از  
اصل شفافیت  
و تک‌معنایی  
رهنمون و مجبور  
به استخدام  
سطوحی ابهام  
در قانون اساسی  
می‌کند تا به تحقق  
سازش منتهی  
شود

مواجه شده و از همین معجزا، به شمول و گستردگی قوانین اساسی، لطمه می‌زند.

بر این اساس، جدای از ملاحظات نظری مربوط به حق حاکمیت گروه‌های اقلیت، ملاحظات عمل‌گرایانه مرتبط به گستردگی و شمول قوانین اساسی نیز، اقتضا دارد تا از شفافیتی که ناقض اصل شمول قوانین اساسی و همچنین حق حاکمیت گروه‌های اقلیت باشد، چشم‌پوشیم. در این صورت، شاید، تزییق سطوحی از ابهام به قوانین اساسی، چاره کار باشد. نظر به اهمیت موضوع، رابطه مسئله حق حاکمیت انسان و شفافیت را از زاویه حذف گروه‌های اقلیت از قانون اساسی مجدداً طرح می‌کنم.

اگر قانون اساسی به شیوه‌ای تدوین گردد که تنها بازتاب‌دهنده گفتمان اکثریت حاضر در زمان تدوین و تصویب قانون اساسی است، عملاً گروه‌های اقلیت را از زیر چتر خود خارج کرده و در پناه عبارت «اصل حاکمیت قانون» نسبت به حذف اقلیت از صحنه قانونی کشور، آن‌هم قانونی در سطح اهمیت و ماندگاری قانون اساسی، اقدام کرده است. جدای از فقدان مبانی نظری لازم برای این شیوه کنش، به نظر می‌رسد شفافیت مورد استفاده در این روش عملاً در خدمت خشونت، سرکوب و حذف اقلیت قرار گرفته است به‌رغم ظاهر قانونی‌اش، نسبتی با مبانی نظری حقوق ندارد. به همین دلیل، توجه به این نکته ضروری است تا شفافیت مورد انتظار از قوانین اساسی، به حذف گروه‌های اقلیت جامعه و اعمال خشونت علیه آنان منجر نگردد. در واقع، می‌توان مدعی بود که در این صورت، شفافیت ادعایی به‌مثابه ابزار سرکوب و اعمال خشونت علیه گروه‌های اقلیت عمل کرده و «اصل حاکمیت قانون» و ضرورت تبعیت از آن نیز چیزی جز پوششی قانونی برای این خشونت‌ها نیست.

از زاویه عمل‌گرایانه نیز می‌بایست به این واقعیت توجه کرد به هر میزان که گروه‌های اجتماعی را از شمول چتر قانون اساسی خارج کنیم، در عمل به آن‌ها اجازه داده‌ایم که خود را خارج از این قانون اساسی تعریف کرده و نه تنها از آن حمایت نکنند، بلکه با آن به مخالفت نیز برخیزند و به قواعد بازی و گفت‌وگوی مندرج در آن احترام نگذارند. به تعبیر دیگر، بی‌توجهی به ضرورت فراگیری محتوایی قانون اساسی، می‌تواند به پاشنه آشیلی برای قانون اساسی تبدیل شود تا آن‌ها که خود را از چتر قانون اساسی رانده شده می‌بینند، خود را مجاز به عمل برخلاف قانون اساسی بینگارند. تدبیر و ملاحظات

اعمال اصلاحات در قانون اساسی برخوردار نیست. اگر چنین باشد، به نظر می‌رسد که تحمیل شفاف دیدگاه‌های اکثریت به اقلیت از طریق قانون اساسی، با اصول نظری حاکمیت انسان منطبق نیست؛ البته در این زمینه، می‌توان از استدلال پیش‌گفته نیز فراتر رفت. حتی در قانون‌گذاری‌های عادی نیز نمی‌توان، به صرف قرار گرفتن عده‌ای در موضع اکثریت، فتوا به نادیده‌انگاری حقوق اقلیت داد و اقلیت را با حربه «اصل حاکمیت قانون» که ترجمانی از تمایلات و منافع اکثریت است، به حاشیه راند. تجزیه و تحلیل نهایی موضوع، به مراتب پیچیده‌تر از آن است که بتوان با استخدام عبارت «اصل حاکمیت قانون»، حق بخشی از مردم، هرچند اقلیت، در تعیین سرنوشتشان را نادیده گرفت؛ لذا اگر شفافیت و اصل حاکمیت قانون، در عمل، به معنای نادیده‌انگاری حق گروه‌های اقلیت جامعه در تعیین سرنوشتشان باشد، آنگاه می‌توان از حمایت بی‌قید و شرط از شفافیت و یا حتی اصل حاکمیت قانون (اکثریت)، دست‌شست. آنجا که بحث از آزادی و اهلیت انسان در تعیین سرنوشت خویش است، بازی با این آزادی، حتی اگر نسبت به اقلیتی از جامعه هم باشد، نیازمند توجیهات به‌مراتب قوی‌تری از ضرورت شفافیت متون حقوقی است.

۲. فراگیری قوانین اساسی؛ اقتضای وحدت سیاسی و ملاحظات عمل‌گرایانه اما در این زمینه، برخی ملاحظات عمل‌گرایانه نیز وجود دارد. قانون اساسی سند جمع شدن یک جامعه ملی زیر یک چتر، برای تدوین برخی از اصول مربوط به وحدت سیاسی یا ملی و همچنین قواعد بازی است. شرط موفقیت این سند این است که اکثریت هر چه بیشتری از بازیگران اجتماعی حاضر در جامعه ملی، زیر چتر قانون اساسی قرار گیرند و قواعد بازی را محترم شمارند. طبیعی است که این مهم، از طریق برخی قواعد شفاف، ولی تفرقه‌افکن، حاصل نخواهد شد. چگونه می‌توان با نادیده گرفتن برخی از گروه‌های جمعیتی حاضر در یک کشور، در مسیر وحدت سیاسی و ملی‌ای حرکت کرد که یک قانون اساسی به دنبال آن است. یکپارچگی ملی، مستلزم تلاش برای بیانی یکپارچه و غیرتفرقه‌افکن در گفتمان ملی است که قانون اساسی یکی از مصادیق آن است. از این زاویه، محتوای قانون اساسی، اقتضای شمولیت و فراگیری ملی دارد. اقتضای فراگیری و شمول قوانین اساسی در برخی مصادیق، با شفافیت همسو نیست، زیرا که برخی مصادیق شفافیت ممکن است با مخالفت برخی از نیروهای مؤثر اجتماعی



### می‌توان پرسید

### آیا اتکای صرف

### به اکثریت برای

### به عقب راندن

### رویکردها و

### ارزش‌های

### اقلیت، در ارتباط

### با قانونی ماندن

### قانون اساسی، با

### مبانی نظریه حق

### منطبق است؟

### این پرسش‌ها

### ما را به بررسی

### رابطه شفافیت و

### خشونت نزدیک

### می‌کند



مارتین لاکلین





عمل‌گرایانه اقتضا دارد تا اسناد و متون حقوقی مادر، به‌گونه‌ای تدوین شوند تا خود را از چنین فرجامی دور کنند. به همین دلیل است که می‌توان بر نصوص مبتنی بر تبعیض میان گروه‌های اجتماعی در قوانین اساسی، از زاویه مباحث طرح‌شده در این مبحث، با دیده تردید نگریست. نمی‌توان بخش‌های مؤثری از یک جامعه را مشمول تبعیض‌ها و تفاوت‌های قانونی، آن هم در سطح قانون اساسی قرار داد و در درازمدت، به انتظار همراهی و همکاری همین گروه‌های اجتماعی در روند عمومی و قانونی کشور نشست و سودای وحدت ملی در سر داشت. در این زمینه ارائه مثالی از قانون اساسی کشورمان می‌تواند مفید باشد.

در یادداشتی دیگر،<sup>۱۱</sup> به ابهام موجود در اصل ۱۱۵ قانون اساسی اشاره کردم که طی آن قانون اساسی، به قصد تجمیع دیدگاه‌ها در مجلس تدوین‌کننده قانون اساسی در سال ۱۳۵۸، مناسب دید تا به جای استفاده صریح از واژه «مرد»، از عبارت غیرصریح و ناشفاف «رجال مذهبی و سیاسی» استفاده کند. اکنون اما این بخش از اصل ۱۱۵ قانون اساسی را در تطبیق با بخش انتهایی همین اصل که در مقام بیان شروط ریاست جمهوری اعلام می‌کند که رئیس‌جمهور باید معتقد به «مذهب رسمی کشور» باشد مورد مطالعه قرار می‌دهیم تا تفاوت‌های میان شرط جنسیت و مذهب در قانون اساسی کشورمان آشکارتر گردد.

نگاهی به سوابق نشان می‌دهد که پیشنهاد اولیه برای شروط جنسیت و مذهب در قانون اساسی کشورمان، ذکر صریح هر دو شرط در قانون اساسی بود که شرط جنسیت، پس از کش‌وقوس‌های فراوان، با عدم همراهی بخش مؤثری از تدوین‌کنندگان متن قانون اساسی، از شفافیت دور شد. این در حالی است که به‌رغم مخالفت برخی نمایندگان، شرط مذهب، همان‌گونه که پیشنهاد شده بود، با شفافیت کامل، به تصویب نمایندگان رسید.

در میان نمایندگان، آقایان عضدی و میرمردزهی بر این نکته تأکید کردند که با تصویب قید شیعه بودن رئیس‌جمهور، عملاً پنج میلیون نفر از مردم ایران را از سیاست کنار خواهیم گذارد.<sup>۱۲</sup> در مقابل آیت‌الله منتظری با این بیان که مادر مقام بیان شرایط ریاست جمهوری هستیم گفت که نمی‌توانیم از ذکر این قید خودداری کنیم.<sup>۱۳</sup> نگاهی به عبارات نقل شده از مخالفان آشکار می‌کند که استدلال ایشان هم بر همان مبنایی استوار شده است که در طول بحث به آن پرداختیم؛ به این معنا که قید مذهب در شروط ریاست جمهوری، عملاً بخش‌های غیرمعتقد به مذهب رسمی کشور را از حق انتخاب شدن محروم و آن‌ها را از چتر قانون اساسی ایران خارج خواهد کرد. همان‌گونه که اشاره شد در همین نقطه می‌توان به طرح دو پرسش پرداخت: از زاویه نظری، آیا اکثریت حق دارند تا به صرف اکثریت بودن، دیگر بخش‌های غیرمعتقد به مذهب رسمی کشور را از حق انتخاب شدن محروم کنند؟ همچنین، از زاویه عملی نیز می‌توان پرسید که آیا چنین اقدامی به مصلحت قانون اساسی‌ای که طبق تعریف می‌بایست چتری فراگیر برای شهروندان یک کشور باشد، هست؟<sup>۱۴</sup>

به هر رو، نگاهی به روند وقایع در زمان تدوین قانون اساسی نشان می‌دهد که به‌رغم اینکه بیشتر مخالف‌های ثبت شده در صحن علنی مجلس متوجه قید مذهب بوده است، در عمل این مخالفت‌ها فاقد حمایت‌های لازم در جلسه بوده است. در مقابل دوگانگی و تکثر موجود در حاشیه قید جنسیت به مراتب جدی‌تر و مناقشه‌برانگیزتر بوده است. این امر نشان می‌دهد که برخلاف مخالفین قید جنسیت، مخالفین قید مذهب، از توان کافی برای تحت تأثیر قرار دادن اعضای مجلس برخوردار نبوده‌اند. به همین دلیل، محصول

نهایی این اصل در سوی جنسیت غیرشفاف و غیرصریح است، درحالی‌که در سوی مذهب، قانون اساسی ایران مسیر شفافیت را طی کرده است؛ شفافیتی که می‌توان مدعی شد به حذف بخشی از مردم ایران از حق انتخاب شدن منتهی شده است. اکنون اما می‌توان به بخشی از آثار این دوگانگی پرداخت. به نظر می‌رسد که تفاوت موجود میان قیود مرتبط با جنسیت (عدم شفافیت) و مذهب (شفافیت) در اصل ۱۱۵ قانون اساسی دربردارنده یک نتیجه قابل‌توجه است. از نظر نگارنده، صراحت موجود در قید مذهب، مگر از طریق اصلاح و تغییر قانون اساسی، قابل ارتفاع و حذف نیست. این در حالی است که حتی اگر قائل به آن نباشیم که قانون اساسی با صلاحیت زنان برای ریاست جمهوری موافقت کرده،<sup>۱۵</sup> حداقل می‌توانیم بر آن باشیم که قید جنسیت در قانون اساسی، ناشی از خوانشی است که از قانون اساسی به عمل آمده است. اگر چنین باشد، تغییر این امر و گشودن مسیر برای ریاست جمهوری زنان، نیاز به اصلاح قانون اساسی ندارد و از طریق تغییر خوانش صورت گرفته و انجام خوانشی جدید میسر خواهد بود؛ به این معنی که بدون نیاز به اصلاح قانون اساسی و تنها با تغییر خوانش از قانون اساسی، می‌توان در مسیر حق انتخاب شدن زنان به عنوان رئیس‌جمهور گام برداشت.

اگر بپذیریم که با توجه به خصلت دوام قوانین اساسی، حرکت به سمت تغییر و متمیم قانون اساسی، شبیه حرکت برای عمل جراحی و تن دادن به اکراه موجود در آن است؛ آنگاه مشخص می‌شود که یکی از کارکردهای عدم شفافیت قانون اساسی در جوامع متکثر، تعیین تکلیف مدلول واژگان مبهم، بدون نیاز به عمل جراحی، توسط جامعه‌ای است که در طول زمان ارزش‌ها و گرایش‌هایش دگرگون می‌شود. آنگاه که ایستارهای یک جامعه شخصیت‌های مذهبی و سیاسی را محدود به مردان می‌داند، لاجرم، برداشتن از این شخصیت‌ها در دایره مردان مصداق می‌یابد و آنگاه که مردان و زنان یک جامعه، در این وادی، تفاوتی میان مردان و زنان مشاهده نکردند، آنگاه مدلول شخصیت‌های مذهبی و سیاسی، تنها مردان نخواهند بود.

آیت‌الله بهشتی، نایب‌رئیس مجلسی که تدوین متن قانون اساسی ۱۳۵۸ را بر عهده داشت، در یک سخنرانی، به ابعادی از این موضوع، پرداخته است. او ضمن بیان اینکه در قرآن کریم آیه‌ای که با صراحت امکان ریاست جمهوری یک زن را نفی کند نداریم... (و تنها) چند روایت داریم که مفاد



**اکنون این موضوع به آزمون گذارده می‌شود که نادیده گرفتن نیاز به سازش در طراحی و تدوین قوانین اساسی و تصویب قوانین اساسی به صرف در اختیار داشتن اکثریت، چه آثاری از زاویه اعمال خشونت احتمالی علیه برخی از گروه‌های اجتماعی، در پی خواهد داشت**

8 - Michael Foley, Op. Cit. p 10

9 - Michael Foley, Op. Cit. p XI & XII

۱۰- نگار داوری، «دلالت چندگانه: ابهام و ابهام در زبان و ادبیات فارسی»، نامه فرهنگستان، شماره ۸، زمستان ۱۳۷۵، ص ۴۴

۱۱- جدای از ارجاع به مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در ارتباط با این اصل؛ نگاه کنید به یادداشت منتشره در کانال تلگرامی حقوق و اجتماع با عنوان «قانون اساسی: یک بستر و چند رؤیا-۸» در لینک زیر:

[https://t.me/alinaghi\\_ch/219](https://t.me/alinaghi_ch/219)

۱۲- مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد سوم، چاپ اول، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ص ۱۷۶۶ و ۱۷۶۹

۱۳- همان، ص ۱۷۶۷

۱۴- شاید اکنون که تجربه چالش‌های درازمدت حکومت ایران با برخی اقلیت‌های مذهبی و قومی کشور را در دست داریم، راحت‌تر بتوان در خصوص شمول و فراگیری اصل ۱۱۵ قانون اساسی قضاوت کرد.

۱۵- نگاه کنید به مقاله «حقوق اساسی ایران و مسئله ریاست جمهوری زنان» در: امیرحسین علینقی: مقالاتی در حقوق اساسی و اداری، نشر اینترنتی، ۱۳۹۹

۱۶- سید محمد حسینی بهشتی، مبانی نظری قانون اساسی، چاپ چهارم، تهران، بقیه، ۱۳۹۰، ص ۵۷

۱۷- همان، ص ۵۶



**به هر میزان که گروه‌های اجتماعی را از شمول چتر قانون اساسی خارج کنیم، در عمل به آن‌ها اجازه داده‌ایم که خود را خارج از این قانون اساسی تعریف کرده و نه تنها از آن حمایت نکنند، بلکه با آن به مخالفت نیز برخیزند و به قواعد بازی و گفت‌وگوی مندرج در آن احترام نگذارند**



آن‌ها فرمانروایی و زمامداری را از زن سلب می‌کند،<sup>۱۶</sup> چنین می‌گوید: در اینکه خانم‌ها می‌توانند رئیس جمهوری باشند یا خیر، در میان فقها، چه در میان مراجع و چه در میان فقیهان مجلس خبرگان، نظر یکسانی وجود نداشت... قانون اساسی ناچار بود مطابق با رأی اکثریت دوسوم کل نمایندگان که تقریباً به صورت معدل، نمایشگر رأی اکثریت دوسوم مردم ما باشند، تنظیم شود... و چون رأی نیاورد متن به صورتی تنظیم شد که ان شاء الله در آینده اگر این بینشی که «می‌تواند» گسترده‌تر شود، حمایت دوسوم مردم را به دست آورد، آن وقت راه برای این منظور هموار شود. دقت بفرمایید خواهان! شما می‌دانید که عملاً و برای مدت طولانی، جامعه ما وقتی می‌خواهد رأی بدهد، به آن مرحله‌ای که خواهری برای تصدی این‌گونه سمت‌ها فرصت و رأی کافی را به دست آورد نمی‌رسد. این مسئله‌ای است که از نظر زمان با آن روبه‌رو خواهیم بود. این بود که اصل به این صورت تنظیم شد. ابتدا اصل را طوری تنظیم کرده بودند که صریحاً می‌خواست بگوید از نظر اسلامی بانوان نمی‌توانند رئیس جمهور شوند که این رأی نیاورد، چون آراء مخالف حتی از فقهای حاضر در جلسه، زیاد بود؛ بنابراین این به این صورت درآمد که قانون اساسی به بن بست کشیده نشود ولی معلوم باشد که این مسئله در روند زمان باید همچنان مورد توجه قرار بگیرد.<sup>۱۷</sup> توضیحات آیت‌الله بهشتی اگرچه نکات قابل توجهی در زمینه چرایی عدم ذکر مردان / جنسیت در اصل ۱۱۵ ارائه می‌کند، با این حال، به این پرسش قابل طرح دیگر، پاسخ نمی‌دهد که چرا می‌بایست در قانون اساسی ایرانیان مسلمان (شیعه و غیرشیعه) و غیرمسلمان که به علت غلبه و اکثریت جمعیت شیعه، بعید است خروجی طبیعی و عملی‌اش در انتخابات ریاست جمهوری‌اش تا همان آینده قابل پیش‌بینی، غیر از یک مسلمان شیعه باشد، دیگر شهروندان، بر اساس نص، از حق انتخاب شدن در عرصه ریاست جمهوری محروم شده‌اند؟

### پی‌نوشت‌ها

۱- این مقاله بخشی از کتابی است که مؤلف با عنوان مباحثی در طراحی و تفسیر قانون اساسی در دست تألیف دارد.  
۲- مارتین لاگلین، مبانی حقوق عمومی، ترجمه محمد راسخ، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۱.

3 - Michael Foley, The Silence of Constitutions; Gaps, Abeyances and Political Temperament in the Maintenance of Government, p 9.

۴- لاگلین، پیشین، ص ۱۳۲

5 - Checks & Balances

6 - Martin Loughlin, The silences of constitutions, International Journal of Constitutional Law, Vol 16, No 3, 2018, P 928-9.

۷- Abeyance: این واژه را می‌توان در معادل‌هایی مانند بلاتکلیفی، تعلیق و وقفه معنایی به کار برد. با این وصف به نظر می‌رسد نتوان معادل فارسی دقیقی برای آن در موضوع بحث و منظور نویسنده اصلی پیدا کرد. در نهایت می‌توان گفت که منظور از ابیانس این است که چه با حضور لفظ (استعاره یا چندمعنایی) و چه بدون حضور لفظ (سکوت) با عدم تعیین معنا مواجه هستیم. به هر رو، به قصد جلوگیری از احتمال برداشت‌های متفاوت، ترجیح دادم از ذکر معادل فارسی برای این واژه صرف نظر کنم.



## کنشگر مرزی در وقت انسداد

میزگرد نقد و بررسی کتاب و نظریه «کنشگران مرزی» با حضور احمد میدری، مقصود فراستخواه و سمیه توحیدلو

کنشگران مرزی، عنوان آخرین کتاب دکتر مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس، دین پژوه و عضو هیئت علمی مؤسسه برنامه‌ریزی آموزش عالی است. این کتاب که محصول چند سال تأمل‌ورزی فراستخواه است و ایده مرکزی آن در این سال‌ها در فضای فکری توسط این اندیشمند مطرح و پروانده شده است، بر بازاریابی و معرفی نوع کمتر شناخته شده‌ای از عوامل توسعه و به‌روزی ایران تأکید دارد که در حد فاصل دولت و جامعه کوشیده‌اند صدای جامعه را در خط مشی‌ها و سیاست‌های حکومت‌های وقت بازتاب دهند و از منابع و امکان‌های قدرت برای تقویت جامعه تسهیلگری کنند. جلد اول این کتاب که در بهمن ۱۴۰۱ منتشر شده و بازه زمانی ۱۱۷۰ تا ۱۲۷۰ ه.ش را پوشش می‌دهد در مدت کوتاهی به چاپ چهارم رسیده است. در میزگرد پیش‌رو ایده‌های محوری کنشگران مرزی را با حضور نویسنده به بحث و نقادی احمد میدری، اقتصاددان و سیاستمدار ایرانی و سمیه توحیدلو، جامعه‌شناس و عضو هیئت مدیره انجمن جامعه‌شناسی ایران، نهاد ایم. توحیدلو پنج پرسش و نقد مندرج در این پرسش‌ها را مطرح کرده و بر این باور است کنشگران مرزی در این بخش از پژوهش فراستخواه چولگی به سمت قدرت و کنشگران دولتی دارند و این امر می‌تواند زمینه‌ساز توجیه فرصت‌طلبی باشد. میدری نیز بحث خود را با پرسش از اینکه کنشگران مرزی چه کسانی نیستند، آغاز می‌کند و بر این نکته تأکید دارد که کنشگر مرزی در صدد تقویت هم‌زمان جامعه و حکومت است. فراستخواه ضمن گفت‌وگو با حاضران در میزگرد به تبیین تفاوت کنشگری مرزی از حداقل چهار تیپ کنش دیگر پرداخته است: کنش انجمنی (تخصصی)، کنش سمنی، کنش مدنی و کنش حرفه‌ای و صنفی. از منظر فراستخواه کنشگران مدنی به دلیل محدودیت‌های متراکم در ایران می‌خواهند سریع به دموکراسی برسند، اما کنشگر مرزی دموکراسی عمیق می‌خواهد. فراستخواه دوازده محور مقایسه‌ای میان کنشگر مدنی و مرزی در این میزگرد را تشریح شده است. مشروح این میزگرد در ادامه تقدیم خوانندگان می‌شود.



« چشم انداز ایران: چند سالی است دکتر فراستخواه تز کنش گران مرزی در فضای عمومی را مطرح کرده است تا اینکه پارسال منجر به انتشار جلد اول کتاب کنش گران مرزی شد و استقبال خوبی از کتاب صورت گرفت و چند روزی است چاپ چهارم به بازار آمده است. برای بحث و گفت و گو درباره این کتاب و به طور کلی تز کنش گران مرزی این میزگرد را ترتیب دادیم. در ابتدا برای آغاز و مدخلی برای گفت و گو از دکتر میدری و دکتر توحیدلو این سؤال را مطرح می کنیم که مهم ترین و محوری ترین نکته ای که در تز کنش گران مرزی مورد توجه شما قرار گرفت و برایتان نوآورانه بوده، چه بوده و از سوی دیگر مهم ترین نقدی که می توان به این تز وارد کرد چیست؟

توحیدلو: از ویژگی های دکتر فراستخواه این است که هر بار پای صحبت ها و متن های ایشان می نشینم دقت نظر ایشان برایم آموختنی است. کتاب کنش گران مرزی برایم از چند جهت جذاب بود: نخست از زاویه روشی است. نوع ورود به مسئله تاریخ مهم است؛ دکتر فراستخواه در چند صفحه مقدمه خیلی جدی بحث روش را بیان کرده و صفحات درخشانی از کتاب را نوشته است. برای من به عنوان کسی که موضوعات را از منظر تاریخی می بینم و اینکه چگونه به تاریخ نگاه کرده و از آن سؤال کنیم برایم مقوله مهمی است، این مقدمه مفید بود. در حوزه تاریخ اصطلاحی هست که هر چه بخواهی می توانی از انسان تاریخ دریاوری. آن قدر در حوزه تاریخ موضوعات مختلف و حتی جمع نقیضین هست که هر چه از آن طلب کنید می توانید از آن دریافت کنید، ولی این زاویه که شما سؤالی کنید و برای سؤالتان شرط بگذارید کمتر در مطالعات تاریخی رایج است. در این کتاب نظریه های مربوط به فقدان، عقب ماندگی تاریخی و... در پرانتز نهاده شده و به اصطلاح اپوخه شده تا از منظر روایت دیگری به موضوع پرداخته شود. در این کتاب این اتفاق رخ داده و به همین دلیل از دل آن امیدواری و جسارت بیرون می آید که در ادامه به آن می پردازم.

ویژگی دوم کتاب، جسارت مفهوم پردازی و واژه سازی دکتر فراستخواه است. شما تا نامی بر چیزی نگذارید، هویت نمی گیرد. ایشان با مفهوم پردازی دقیق به موضوع مورد بحثشان هویت دادند. واژگان زیادی درباره وسط بازی، بینانیت، درمیان بودگی را در ادبیات رایج می بینید، اما امکان



### توحیدلو: انتشار

### این کتاب در شرایط

### فعلی جسارت

### می خواست؛ یعنی

### در شرایطی که

### هر نوع بینانیتی

### مورد سؤال است و

### گویی روی مرزهای

### حق و باطل حرکت

### می کنیم و باید

### تکلیف ها مشخص

### شود؛ سخن گفتن از

### کنش گران «مرزی»

### جسارت می خواهد.

### برای کسانی که

### فکر می کنند در

### شرایط فعلی

### خیلی روش ها به

### بن بست رسیده و

### به دنبال «چه باید

### کرد هستند؟» برای

### پاسخ به این چه

### باید کرد هزینه هم

### دادند، این کتاب

### امیدی می دهد

هویت دادن به مفهوم پردازی دقیق کمک می کند. مفهوم پردازی فقط ساختن واژه نیست. اینکه واژه از کجا آمده و چه اتصالاتی دارد هم مهم است. وقتی مخاطب عام کتاب را می خواند و شانزده نظریه را بررسی می کند می تواند هویت مفهوم کنش گران مرزی را درک کند و اتصالش به دستگاه های نظری و روشی را دریابد.

و در نهایت به لحاظ محتوایی از آنجا که خود مؤلف بارها یک عبارت را در ابتدا، میانه و انتها تکرار می کند: «کنش گران مرزی کسانی هستند که بین دیوان دولت و ایوان جامعه در تردد هستند». از این تکرار می توان دریافت کرد که چه چیز این مفهوم برای مؤلف مهم است. اینکه کنش گران مرزی چه فرآیندی داشته اند و چگونه شکل گرفته اند مهم است. این مفهوم دفعتی خلق نشده و در پی گفت و گو و نقادی شکل گرفته و مؤلف در عین گفت و گو با تاریخ، با خود این مفهوم نیز گفت و گو کرده است.

طرح و پردازش این مفهوم در زمان های مختلف مهم است. انتشار این کتاب در شرایط فعلی جسارت می خواست؛ یعنی در شرایطی که هر نوع بینانیتی مورد سؤال است و گویی روی مرزهای حق و باطل حرکت می کنیم و باید تکلیف ها مشخص شود؛ سخن گفتن از «کنش گران مرزی» جسارت می خواهد. از سویی این نظریه به افرادی امیدواری می دهد که فکر می کنند به عنوان یک کنش گر باید کاری انجام دهند. برای کسانی که فکر می کنند در شرایط فعلی خیلی روش ها به بن بست رسیده و به دنبال «چه باید کرد هستند؟» برای پاسخ به این چه باید کرد هزینه هم دادند، این کتاب امیدی می دهد مبنی بر اینکه در تاریخ ترین زمان ها هم همیشه امکان انداختن یک نور حتی به اندازه یک نفر است. از سوی دیگر کسانی که ماندند و اثر گذاشتند و اسمشان از خلال سالیان متمادی به ماندگاری شناخته می شود، به ما این را نشان می دهد که باید بدانید تاریخ چه چیزهایی را برجسته می کند. اصرار در کتاب مبنی بر اینکه کنش گران مرزی هزینه کنش گری را پرداختند و در تاریخ ماندند، از کارکردهای مطالعه کتاب به لحاظ عملی است.

پرسش هایی در مواجهه با این کتاب مطرح است. ما وقتی از جامعه و دولت حرف می زنیم و دنبال این هستیم که کنش گران مرزی را بین این ساحت ها ببینیم - هر چند در کتاب پنج ساحت شامل دولت، دین، بازار، نهادهای اجتماعی و مردم مطرح کرده و مرزهای مختلفی را در کتاب به



سمیه توحیدلو



تصویر کشیدید، اما اینکه مرز دقیقاً چیست سؤال اولیه من بود؟ برداشت من از فرمایش شما جایی بود که جامعه به دولت می پیوندد. این نقطه غیرشفاف است. کنش گران در جامعه و دولتمردانی که در پیوند با جامعه هستند چگونه به هم می رسند؟ در کتاب، مرزها مدام در حال جابه جا شدن هستند؛ گاهی بین دنیای قدیم و جدید مرز است؛ جایی بین دین و سنت با تجدد؛ فضاهاى مختلف و افراد مختلف دیگر هم به عنوان محل تشخیص مرز مطرح می شوند. من برداشتم از مرز، محل تقاطع جامعه با دولت است؛ یعنی جایی که نیروهای اجتماعی می توانند بر سیاست گذاری اثر بگذارند.

پرسش بعدی این است که اگر سطوح فضاهاى مرزی پنج گانه که در کتاب مشخص کردید و یک سمت دولت و سمت دیگر جامعه است را در نظر بگیریم، برخی سطوح مرزی (سطوح اول و دوم) نزدیک تر به جامعه و برخی (سطوح چهارم و پنجم) نزدیک به دولت هستند. حال اگر شرایطی پیش بیاید که این درمیان بودگی منحصر به طیف چهار و پنج شود و در میانه قرار نگیرد، اینجا نقش کنش گری مرزی چگونه است؟ این سطوح مرزی با توجه به شرایط امروزی چگونه است؟ برداشت من از کتاب چولگی سطوح کنش مرزی به سوی قدرت بود (تأکید بیشتر روی سطوح چهار و پنج). هرچند در انتهای کتاب بحث چسبندگی به قدرت را به عنوان یکی از محدودیت های کنش گران مرزی مطرح کردید، اما این بینانیت کجای این سطوح می تواند باشد؟ اگر کنش گر مرزی به سمت یکی از این دو سر طیف گرایش یابد، چطور می تواند ادعای نمایندگی سوی دیگر را بکند؟ سؤال دیگر من درباره کتاب این است تمایز مفهومی کنش گران اجتماعی با مثلاً کنش گر دولتی چیست؟ فرق کنش گر مرزی دولتی با حکمران خوب چیست؟ کنش گر اجتماعی که پایه ظهور و بروزش را در جامعه بگذارد چه کسی است و چه تمایزی با کنش گر مرزی دارد؟ اگر این دو (کنش گر دولتی و اجتماعی) از هم جدا شوند کسی که در این میان قرار است رفت و برگشت کند چگونه متمایز می شود؟ گاهی در تعریف شما از کنش گران مرزی به نظر می آمد که کنش گر مرزی همان حکمران خوب است؛ مثل عباس میرزا که اساساً در میانه نیست.

مسئله دیگر این است که کنش گر، کنش و شیء مرزی در کتاب تلفیق شده است. به نظر می آید آنجا که کنش گر مرزی مدنظر است افرادی هستند که در یک نهاد مثل جامعه هستند و با نهاد دیگری مانند قدرت گفت و گو می کنند، ولی وقتی وارد عملکرد و اشیا می شویم این معنادار نیست. تدقیق این ها می توانست فضای مفهومی و نظری را برای ما بهتر کند.

سؤال پایانی من این است که ما وقتی از فضای مرزی حرف می زنیم دو نهاد دولت و جامعه داریم، اما جامعه را با نهادهایی مختلف می شناسیم و اگر قرار باشد رابطه بین دولت و جامعه را ببینیم، به غیر از افراد، نهادهای درون جامعه مهم است که یکی از نهادهای مهم آن نهاد دین است و یکی از جاهای خالی این کتاب نسبت بین نهاد دین و دولت است. در دوره مشروطه طبقه بندی های مختلف بیشتر مبتنی بر تعیین نسبت با نهاد دین است. تمایز بین شیخ فضل الله، طباطبایی، محلاتی و آخوندزاده بر اساس نهاد دین است و این هاست که مشروطه و قانون و متمم و مفاهیم دیگر دوره را می سازد؛ بنابراین نهاد دین مهم است. تمایزی که نائینی، آخوند و محلاتی دارند در مفهوم پردازی های مدرن بسیار متفاوت است؛ پس نهاد دین در جامعه پرزنگ می شود و از قضا ارتباطش با نهاد دولت یا

قدرت هم مهم است. چند نهاد دیگر هم هست. نهاد بازار تا حدودی در کتاب دیده می شود، اما جز امین الضرب و پسرش بازتاب پرزنگی در کتاب ندارد. نهاد دیگر هم صنوف است. طبیعتاً در جامعه ای که مدرن نیست و نهاد مدنی شکل نگرفته است و قدرت های محدود دارد جمع ها و گروه های اجتماعی را داریم. این نهادها در کتاب کم رنگ بوده اند. مجلس تجار، شورای معارف، کتابخانه ملی، لژ فراماسونری، انجمن میکده و آدمیت این ها مبدع حرکت ها بودند و این ها در نهاد جامعه و در ارتباط با دولت بودند و در کتاب دیده نشده و به جای آن شاهزاده و صدراعظم دیده شده است.

میدری: پیشنهاد می کنم به این سؤال بپردازیم که کنش گر مرزی چه کسی «نیست»؟ اگر کسی در دولت کار کند و خدمات زیادی هم انجام بدهد، اما باعث نشود که در جامعه چیزی رخ بدهد این کنش گر مرزی است؟ آن کنش گر در جامعه چه کاری باید بکند تا بگوئیم کنش گر مرزی است؟ فرض کنید کسی که آمده پیشخوان دولت را راه انداخته یا پلیس +۱۰ را ایجاد کرده، طبعاً خدمت کرده است، آیا کنش گر مرزی هست یا نه؟ پاسخ من به این سؤال این است که کنش گر مرزی فردی است که به دنبال تقویت جامعه مدنی و دولت است. در سوی جامعه مدنی، خواهان تقویت صدای مردم، سازمان دهی بیشتر نیروهای مردمی و خودبستگی مدنی است و در سوی دولت، به دنبال تقویت کارکردهای ضروری دولت، مانند امنیت داخلی و خارجی و نظام قضایی بهتر است، مثلاً شرایط صدور مجوز برای انجمن خبرنگاران و نهادهای کارگری را تسهیل کرده است یا سامانه شکایت برای شهرداری را راه اندازی کرده است که این هم باعث تقویت صدای مردم شده و هم ناکارآمدی های شهرداری را کاهش داده است. به نظر می رسد کنش گر مرزی به هر دو حوزه جامعه و دولت خدمت انجام می دهد.

اگر کسی بخواهد در جامعه کاری انجام دهد، ولی به سمت تضعیف دولت برود، این هم کنش گری مرزی نیست. به طور مثال کسی که بانک های خصوصی را راه انداخته است - در شرایطی که ما بانک مرکزی داریم که نمی تواند روی این بانک ها نظارت کند- اینجا بخش خصوصی رشد کرده، اما قدرت دولت را تضعیف کرده و به منافع بخش عظیمی از جامعه هم ضربه زده است. ممکن است فردی نهادهای صنفی را تقویت کند، اما این نهادها حقوق یک گروه را به زبان بقیه



#### فراستخواه:

#### کنش گر مرزی

#### گاهی به جای لابی،

#### چانه زنی و بگومگو

#### می کند و افشا

#### می کند. در یک

#### موقعیت خاص

#### کنش گران مرزی

#### با خروج از ساختار

#### به تغییر ساختار

#### کمک می کنند.

#### گاهی کنش گران

#### مرزی به این

#### نتیجه می رسند

#### که ساختار اصلاً

#### قابل اصلاح نیست

#### پس برمی گردند

#### و به جامعه

#### قدرت می دهند.

#### برخی کنش گران

#### مرزی زمینه های

#### پوست اندازی و

#### تغییر حکومت

#### بدون تحمیل

#### هزینه به جامعه را

#### فراهم می کنند

افراد جامعه، تقویت کنند. گاهی نهادهای صنفی حقوق مجموعه یا گروه متنوعی را نمایندگی می‌کنند؛ مثل اتاق بازرگانی که حقوق طیف وسیعی از جامعه شامل صنعتگران، فعالان اقتصادی مالی، بازرگانان، کشاورزان را مدنظر دارد، ولی در مقابل، به‌طور مثال کانون صنفی‌ای تأسیس می‌شود که صرفاً به دنبال توزیع منابع بیشتر به نفع اعضای خود و به زبان سایر گروه‌هاست. این کنش نیز نمی‌تواند در قالب کنش‌گری مرزی جای بگیرد.

کنش‌گر مرزی باید بتواند کارآمدی دولت و تقویت جامعه را با هم پیش ببرد. کارآمدی دولت هم باید تصریح شود که چیست. کارآمدی چند ویژگی دارد: نخست اینکه، قدرت مالیات‌ستانی افزایش باید و حاکمیت قانون برقرار شود؛ از سوی دیگر دولت بتواند نقش هماهنگی منافع متعارض را داشته باشد. بار مقررات زائد را کاهش دهد. دولت باید نظم و امنیت داخلی را هم برقرار کند. برای تقویت جامعه شاخص‌ها از منظر اقتصاددانان این است که تعداد سازمان‌های مدنی چقدر است. چقدر سازمان‌های فراگیر به وجود آمده است. به‌طور مثال در سوئد در بحران ۱۹۲۹ سازمان‌های مدنی فراگیر و نه بخشی، پیشگام حل بحران بودند؛ برخلاف اینکه کشاورز، دامدار و بازرگان جداگانه به دولت فشار آوردند، اتحادیه‌های فراگیر با هماهنگی درونی مزیت را برای کل کشور ایجاد کردند و این شیوه به خروج از بحران ۱۹۲۹ در سوئد کمک کرد. به همین دلیل رشد سوسیال‌دموکراسی آنجا سرعت بهتری داشته است؛ بنابراین برای حل تعارض‌های درونی در جامعه به سازمان‌های فراگیر نیاز است. پس کنش‌گر مرزی؛ یعنی کسی که هر دو حرکت را انجام دهد. با این تعریف، روشنفکران و نیروهای فعال در جریان مشروطه که تمام بحثشان بر سر توزیع قدرت است، نه تقویت جامعه و دولت، کنش‌گر مرزی نیستند. این نیروها به دنبال این هستند که جامعه مدنی را از طریق بازتوزیع قدرت از دولت و نه توانمندسازی توأم تقویت کنند. برداشت من این است که این‌ها کنش‌گر مرزی نیستند. سؤال محوری من تا اینجا این است که کنش‌گر مرزی چه کسی نیست؟

**فرارستخواه:** بهترین موهبت برای یک نویسنده مخصوصاً دانش‌آموزی مثل من این است که کتاب او خوانده شده و مورد نقد قرار گیرد. خانم دکتر فرمودند که یک ابهام در مورد مرز است. در مباحث نظریه سیستم‌ها آمده که مرز میان سیستم و محیط را مسئله مشخص می‌کند. در کلاس دانشگاه علامه طباطبایی در دهکده المپیک بحث سیستم بود، پنجره اتاق را باز کردم و صدای بزرگراه همت در کلاس پیچید. به دانشجویانم گفتم ببینید الان که من پنجره را باز کردم، مرز بین خرده‌سیستم کلاس و محیط حمل‌ونقل شهری خود را نشان داد. نویز در یک سیستم آموزش عالی مسئله‌ای است که به ما کمک می‌کند مرز میان سیستم‌های دانشگاهی و طرح‌های توسعه شهری را متوجه شویم و بهبود ببخشیم. مرز یک خط مشخص بین یک دوتایی محض و انتزاعی مثلاً میان حق و باطل نیست، بلکه یک مفهوم فازی و خاکستری و یک پیوستار (continuum) و لغزنده است و حسب شرایط و موقعیت‌ها فرق می‌کند؛ یک امر پروبلماتیک است و بر اساس مسئله‌هاست. نمی‌شود گفت مرز میان دولت و جامعه «اینجا» است و نه جای دیگر، بلکه خیلی کشدار است و حسب مسائل مشخص می‌شود، حتی یک کنش‌گر می‌تواند در مرزهای مختلفی بر حسب مسائلی که دنبال می‌کند تردد و کنش‌گری و خلاقیت داشته باشد. از همین جا به ملاحظه دوم می‌رسم. فرمودید کنش‌گر مرزی چگونه از کنش‌گر دولتی

یا حکمران خوب متمایز می‌شود. من کنش‌گر مرزی را ذات‌گرایانه (essentialistic) نمی‌بینم که گویی کسی آنجا همواره کنش‌گر مرزی هست یا آدم دولت است. کنش مرزی از طریق اجرا و عملکرد (پرفورمنس)، شکل می‌گیرد. مثلاً آقای دکتر میدری می‌تواند در ساحتی یک کنش‌گر مدنی یا محلی مستقل باشد، اما یک جایی نیز عملکرد مرزی در پیش بگیرند و در یک موقعیت دیگر عملکرد دولتی محض داشته باشند. پس بیشتر اینجا اجرائیت معنا می‌یابد. روی دو کلمه کلیدی تأکید می‌کنم: یکی اجرائیت و جزئیات؛ و دیگری موقعیت و شرایط. اساساً نمی‌شود گفت کنش‌گر مرزی یک برجسب خوب یا بد برای افراد خاصی برای همیشه باشد! برای مثال علی‌اکبر سیاسی، وقتی انجمن جوان را تشکیل داد کنش‌گر مرزی نبود، این انجمن فعالیت‌های مستقل شهری، علمی و فرهنگی و هنری و مدنی داشت و سیاسی جوان به‌عنوان یک کنش‌گر مدنی فعالیت می‌کرد. بعد که رضاشاه به قدرت می‌رسد در گفت‌وگوهایش با علی‌اکبر سیاسی می‌گوید آنچه شما می‌گویید ما می‌کنیم. پس علی‌اکبر سیاسی بر حسب شرایط و موقعیت‌ها خصوصاً در سنین بعد ایام خود، به تدریج یک کنش‌گر مرزی تمام‌عیار می‌شود.

اما اینکه خانم دکتر عزیز نقد کردند که چرا مرزها مدام در حال جابه‌جا شدن هستند به نظر این جانب مرزهای میان جامعه با دولت چنان‌که گفتم بر حسب مسائل و شرایط جابه‌جا می‌شوند و نیز اشاره کردند در کتاب، گاهی مرز میان جامعه با دولت است و گاه میان دنیای جدید و قدیم با میان سنت و تجدد. باید بگویم برای این است که دولت در ایران به‌طور خودفرموده نماینده دنیای قدیم و سنت و دین می‌شد و نظام قدرتش را بر این‌ها متکی می‌ساخت؛ بنابراین کنش‌گران مرزی نیز می‌کوشیدند در مرزهای دنیای جدید ایرانی و تجربه‌های مدرن جهانی با قالب‌های قدیمی و سنتی و دینی دولت در ایران تعامل و تقلا می‌کردند داشته باشند

یک ایراد هم به «شیء مرزی» داشتید. بله توضیح داده‌ام که فقط ما نیستیم با اشیا کار می‌کنیم. اشیا نیز با ما کارهایی می‌کنند. در کتاب بحثم را با نظریه کنش‌گر شبکه actor-network theory مقایسه کردم. اشیای فنی مانند دستگاه چاپ یا حتی اشیای باستانی و نیز مثلاً تلگراف، بر حسب ارتباط با شبکه کنش‌گران و actant ها و بر اساس ارتباط «انسان-شیء-انسان» یا «اشیا-مردمان-



**میدری: کنش‌گر مرزی فردی است که به دنبال تقویت جامعه مدنی و دولت است. در سوی جامعه مدنی خواهان تقویت صدای مردم، سازمان‌دهی بیشتر نیروهای مردمی و خودبسندگی مدنی است و در سوی دولت به دنبال تقویت کارکردهای ضروری دولت**





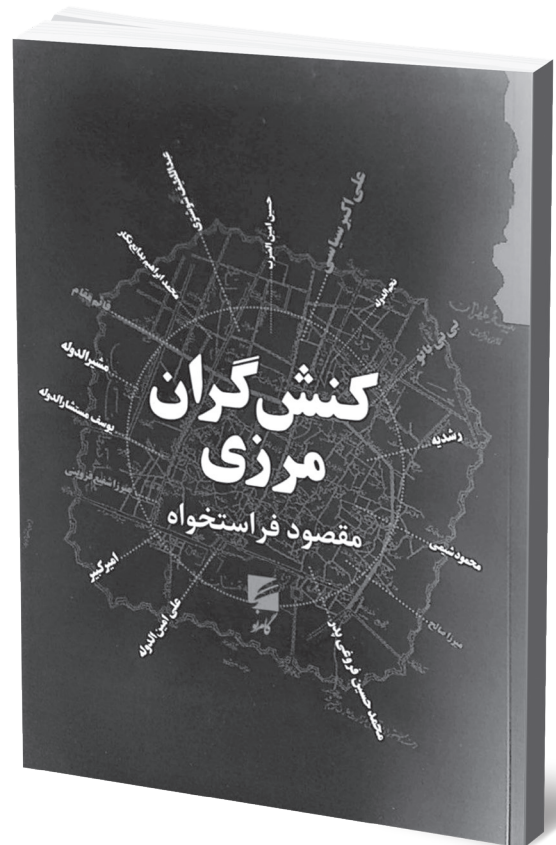
علاوه بر کارهای معمول وظیفه‌ای، چندین نوع کنش می‌توانند داشته باشند. چهار نمونه را ذکر می‌کنم: نخست کنش انجمنی و تخصصی. انجمن‌ها جماعات علمی تولید می‌کنند و مرجعیت علمی را از طریق مقالات شکل می‌دهد. در آن‌ها تأکید بر حقیقت‌گرایی است و وفاداری به حقیقت علمی. نتیجه کار این انجمن‌ها نشر دانش است؛ دوم کنش سمنی دانشگاهیان است، یعنی سازمان مردم‌نهاد تشکیل می‌دهند و در جامعه کار می‌کنند و اینجا به جای جماعات علمی، جماعات یادگیری از طریق عمل ایجاد می‌کنند؛ مثلاً با کودکان کار یا زنان سرپرست خانوار کار می‌کنند و از طریق عمل یاد می‌گیرند که چگونه مسائل آن‌ها را حل کنند. در سازمان مردم‌نهاد تأکید بر انسان‌گرایی است. نتیجه این کار نیکوکاری دانش می‌شود و دانش را به سوی فعالیت‌های خیریه، انسان‌دوستانه و خیر عمومی می‌برد؛ سوم، کنش مدنی و محلی دانشگاهیان هست؛ اینجا جماعات گفتمانی و هویتی ایجاد می‌شود. ویژگی‌اش این است که مردم‌گراست؛ کارش هم فشار دانش است و از طریق کنش مدنی، نوعی فشار دانش بر سیستم دولت ایجاد می‌کند، مثلاً به صورت علمی می‌گوید محیط زیست از دست می‌رود و فشار می‌آورد که دولت از آن حفاظت کند؛ و چهارمین سنخ، کنش حرفه‌ای و صنفی است؛ به طور مثال کانون صنفی استادان دانشگاهی یا مجمع صنفی استادان تأسیس می‌کند. این‌ها تولید جماعات هم سود و هنجارگرا می‌کند. منافع صنف را دنبال می‌کنند. ذی‌نفع‌گرا هستند و به جای فشار دانش، توسعه کدهای اخلاقی در دانش و هنجارهای علمی صورت می‌گیرد و مسائل صنفی پی‌جویی می‌شود.

من تا اینجا چهار صورت متنوع از کنش دانشگاهیان را مثال زدم. اکنون می‌گویم یک شکل متنوع دیگر از کنش در ایران، کنش مرزی بوده است. مثلاً کنش مرزی دانشگاهی چیست؟ آن‌ها با کنش مرزی، اجتماعات خط‌مشی یا جماعت سیاست‌گذاری تولید می‌کنند؛ دانشگاهیان و پژوهشگران سیاست، می‌خواهند کاری کنند که در سیاست‌گذاری مؤثر باشند. تسهیلگری و روان‌سازی به نفع جامعه از طریق دانش انجام می‌دهند. کارشان تبدیل دانش به تصمیم و تولید سیاست است؛ می‌خواهند سیاست تولید کنند. در نتیجه یک پایشان در دولت و یک پایشان در دانشگاه و نهادهای تحقیقاتی است.

اشیا؛ فضاها و عملکردهای مرزی تازه‌ای شکل می‌دهند و این چنین بود که مطبوعات مدنی راه می‌افتند یا تاریخ جدید ایرانی ساخته می‌شود یا مشروطه را انقلاب تلگراف‌ها می‌نامیم. هم‌اکنون اینترنت در ایران هم کنش مدنی (در شبکه‌های اجتماعی مجازی) و هم کنش مرزی (در سطوح کارشناسی و اداری و مدیریتی دولت) دارد و در مجموع می‌بینیم جامعه آن‌قدرها در برابر دولت دست بسته و اسیر نیست، مدام نه‌تنها مقابل دولت مقاومت می‌کند، در دولت چکه نیز می‌کند و برای دولت مسئله و چالش ایجاد می‌کند. از سوی دیگر نکته مهمی گفتید که جای چیزهای مثل دین و بازار خالی است؛ البته مقداری بحث شده و در ادامه در دوره مشروطه و پس از آن بحث بیشتر می‌شود صنوف عمدتاً پس از انقلاب مشروطه و پهلوی اول شکل می‌گیرد و به ویژه بعد از انقلاب ۱۳۵۷ این نهادها توسعه می‌یابد و به طور طبیعی در این مجلد کتاب کمتر جای بحث داشت. دکتر میدری عزیز ملاحظات باارزشی داشتند و برای من و خواننده تأمل ایجاد می‌کند؛ اینکه کنش‌گر مرزی چه کسی نیست؟ در پاسخ گفتم کنش مرزی خیلی سیال است و باید به آن فازی نگاه کرد؛ این طوری نیست که منطق دوتایی داشته باشد؛ یعنی «یا هست یا نیست» یا کسی کنش‌گر مرزی هست یا نیست؛ این طوری نیست. اصولاً دوتایی‌ها معمولاً ما را در معرض مغالطات و اشتباهات منطقی قرار می‌دهند. یک تأکید من در مبحث کنش‌گر مرزی این بود و هست که ساحت کنش بسیار وسیع و متنوع است

به طور مثال، نهاد علم و دانشگاه را در نظر بگیریم: اعضای هیئت علمی

**فراستخواه: دکتر  
میدری عزیز  
ملاحظات باارزشی  
داشتند و برای من  
و خواننده تأمل  
ایجاد می‌کند؛ اینکه  
کنش‌گر مرزی چه  
کسی نیست؟ در  
پاسخ عرض کردم  
که کنش مرزی  
خیلی سیال است  
و باید به آن فازی  
نگاه کرد؛ این طوری  
نیست که منطق  
دوتایی داشته باشد  
یعنی «یا هست یا  
نیست» یا کسی  
کنش‌گر مرزی  
هست یا نیست؛  
این طوری نیست.  
اصولاً دوتایی‌ها  
معمولاً ما را در  
معرض مغالطات و  
اشتباهات منطقی  
قرار می‌دهند**



تمایز سنخ‌های کنش‌گری دانشگاهی

سنخ کنش	کارکرد	ارزش	نتیجه
کنش انجمنی (تخصصی)	تولید جماعات و مرجعیت علمی	حقیقت‌گرایی	نشر دانش
کنش سمنی	تولید جماعات یادگیری از طریق عمل	انسان‌گرایی	نیکوکاری دانش
کنش مدنی	تولید جماعات گفت‌وگویی و هویتی	مردم‌گرایی	فشار دانش
کنش حرفه‌ای و صنفی	تولید جماعات هم‌سود و هنجارگرا	ذی‌نفع‌گرایی	تولید هنجارها و کدهای اخلاقی
کنش مرزی	تولید اجتماعات خط‌مشی (سیاست‌گذاری)	عمل‌گرایی	تبدیل دانش به تصمیم و سیاست عمومی

پس ببینید یک عضو هیئت علمی می‌تواند کارمند دانشگاهی باشد یا عملکرد سازمانی؛ یعنی درس می‌دهد و پروژه‌های تخصصی را بر عهده می‌گیرد و در بدترین حالت پیمانکار دانش یا سوژه سر به زیر می‌شود، اما یک دانشگاهی می‌تواند طیف متنوعی از کنش‌های خودآگاه اخلاقی را نیز داشته باشد. تنوع کنش‌گری ایرانی هم مهم است؛ انسان ایرانی با صور خیال خویش چون مضامین و تنگناها و بی‌ثباتی و ناپایداری برایش زیاد بوده است، در نتیجه به عرصه‌های متنوعی از عمل رسیده است تا بتواند مسئولیت خودآگاه خویش را انجام دهد. در همه این عرصه‌ها هم به نحوی حضور داشته باشد، کنش‌گر تخصصی، مدنی، سمنی، صنفی و حرفه‌ای باشد. در این میان کنش‌گری مرزی نیز یکی از صورت‌های متنوع کنش در زمین دشوار ایرانی است.

کنش مرزی نوعی نام‌گذاری است به نژادی از کنش. سعی کرده‌ام آن را مفهوم‌سازی کنم و فرآیند شکل‌گیری و ابعاد و علل و زمینه‌ها و صورت‌ها

**میدری: گاه تعریف حداقلی از بحث مطرح است که شما می‌گویید این کنش در کنار دیگر کنش‌هاست، اما گاهی این بحث مطرح می‌شود که شاید این کنش رزمی بقای تمدن ایرانی در طول تاریخ باشد؛ اینکه ایرانی باقی مانده به دلیل این رفتار ایرانیان بوده است. این رفتار که بیشتر می‌توان آن را در گروه کنش‌گر مرزی قرار داد، رفتار مسلط ایرانیان تا آستانه مشروطه بوده و ما وقتی می‌خواستیم حکومت‌ها را اصلاح کنیم با این رویکرد بوده است**

و آثار آن را توضیح نظری بدهم. به گمانم جامعه به‌غایت سیاسی ما از این کنش در حد بهینه استفاده نکرده است. صنعت سیاست بر ما غالب شده است؛ همان‌طور که صنعت فرهنگ داریم، شاهد نوعی «صنعت سیاست» هم هستیم! «یا با ما یا بر ما»، «چند روز زندان رفتید؟» و این قبیل گزاره‌های ایدئولوژیک و استفاده از برجسب شلاقی «وسط‌باز»، همه محصول صنعت سیاست است، ولی ما در ایران برای بهره‌وری سرمایه انسانی کنش‌گران و برای بقا و توسعه پایدار نیاز داریم از همه انواع ابتکارات کنش و صور وسیع خیال ایرانی برای حل مسائل این سرزمین رنج‌دیده مثل رفع تبعیض، توسعه، آزادی، دموکراسی، عدالت و برابری حقوق، ایران برای همه ایرانیان و اقوام و زبان‌ها و مذاهب و بخت‌های زندگی همه شهروندان استفاده کنیم.

من سعی کردم انسان‌شناسی عاملیت ایرانی را توسعه دهم. ما یک نوع مردم‌نگاری عاملیت ایرانی داشته‌ایم که عرصه عاملیت را تنگ می‌دید من می‌خواهم بگویم این عامل (agent) ایرانی یک دوتایی نیست؛ یعنی قرار نیست یا باید با دولت بجنگیم یا عمده سر به زیر دولت بشویم. انواع عاملیت‌ها در ایران هست که یکی از آن‌ها، کنش‌گر مرزی است و اصلاً هم مانع کنش‌های دیگر نیست و می‌تواند با کنش‌های دیگر جمع شود. من این‌ها را از هم جدا کردم. مثلاً کنش‌گری مدنی و مرزی چه تفاوت‌هایی می‌تواند با هم داشته باشند؟ کنش مدنی زبان جدلی دارد، اما کنش مرزی زبان فنی دارد. من کنش‌گر مدنی هستم با دولت در جدل هستم و می‌خواهم آن را محکوم کنم، اما کنش مرزی زبان فنی دارد. کنش مدنی محاجه‌گر است، اما کنش مرزی متقاعدساز است و نمی‌خواهد حق و باطل را حکم بکند. در کنش مدنی دانش خطاب‌ه‌ای است و بیشتر کنش‌گران مدنی سخنرانی‌هایشان جنبه خطابی دارد، اما در کنش مرزی دانش خبرگی حضور دارد و خطاب‌ه نیست؛ مسئله کارشناسی می‌شود. کنش مدنی گفتمان‌ساز است؛ کنش‌گر مدنی به دولت می‌گوید «از سر راه من کنار برو!»، کردار گفتمانی دارد و معطوف به قدرت است، اما کنش مرزی معنا‌ساز است و به دولت می‌گوید در راه حل من یا بهتر است بگویم در این پاسخ متفاوت من به مسائل تأمل کند؛ مثلاً در گفت‌وگو با یک مسئول دولتی تلاش می‌کند گشایش آیین‌نامه‌ای، قانونی، سیاستی ایجاد کند. کنش مدنی بازخواست‌کننده است، اما کنش مرزی بازاندیشانه است. کنش



احمد میدری



یک نهاد داشته باشید بعد با نهاد دولت گفت و گو کنید. مثلاً به شکل تاریخی در دارالفنون، مدرسه سیاست و... افرادی ساخته می‌شوند که با دولت هم در ارتباط‌اند. واقعیت این است که در آن دوره به دلیل کمبود سواد هر کسی سواد دارد وزیر می‌شود و یک درهم‌آمیختگی طبیعی است؛ ولی به تدریج به دلیل افزایش سواد، کارشناسان دولت هم زیاد می‌شوند. از این رو تمایز کنش‌گر اجتماعی مستقر در نهاد علم از دولت بیشتر خواهد شد. کنش‌گر مرزی پایگاهش در جامعه است و تلاش می‌کند که قدرت و دولت را تحت تأثیر قرار دهد. ممکن است این تلاش طوری شود که فرد وزیر و معاون وزیر شود، اما سریع به نقطه خودش برمی‌گردد. چرا این مهم است؟ این مفهومش در فضای فعلی مهم می‌شود. درجایی که قرار است کنش‌گران مرزی مؤثر بایستند.

با توجه به توضیحات شما و مصادیق درون کتاب، من اگر بودم عنوان کتاب را کنش مرزی می‌گذاشتم. وقتی شما تمایز نقش و عملکرد دارید و روی عملکرد تأکید دارید، پس کنش مهم است نه کنش‌گران، اما وقتی روی کنش‌گران می‌ایستید این بحث و مناقشه طرح می‌شود که کنش‌گر کیست؟ و کنش‌گر کجا را مبدأ حضور خود می‌داند، ایوان جامعه یا دیوان دولت؟

برای روشن کردن آنچه گفتیم به یک نمونه اشاره می‌کنم: ماجرای رشديه و امین‌الدوله. فهم من از آن بازه می‌گوید ما یک رشديه داریم که در تبریز مدرسه می‌سازد. بعد به تهران می‌آید مدرسه اولش را خراب می‌کنند؛ با کمک امین‌الدوله مدرسه دوم را می‌سازد. بعد جمع تشکیل می‌دهد، نوشته‌هایش را پاره می‌کند و... این رفت و برگشت بین امین‌الدوله و رشديه هست. شما رشديه را کنش‌گر مرزی جدی‌تری ندیدید! اما امین‌الدوله دیدید! من جساراً نظرم برعکس است. امین‌الدوله حکمران خوبی است و رشديه کسی است که زبان حکمران را یاد گرفته است و زبان مرزی دارد و بلد است در شورای معارف بنشیند و آن‌ها را اقتاع کند. ده بار مدرسه‌اش را ببندند و او باز دایر می‌کند. رشديه انواع مسائل را دارد. قبول دارم عملکرد ساختن کنش مرزی ساختن مدرسه در آن احوال است.

فراستخواه: هم در کتاب کنش‌گران مرزی وهم حتی در کتاب استادان استادان چه کردند رشديه را به عنوان یک کنش‌گر مرزی به تفصیل شرح داده‌ام. گذشته از این شما فرضتان این است که کنش‌گر مرزی بیشتر کسانی هستند که از جامعه به دولت

مدنی تولید اجتماعات سیاسی (politics) می‌کند، اما کنش مرزی تولید اجتماعات سیاستی (policy) می‌کند و با سیاست ارتباط دارد. کنش‌گر مدنی تولید جماعت‌های فشار می‌کند، اما کنش‌گر مرزی تولید جماعت‌های خط‌مشی می‌کند. کنش‌گر مدنی تغییرگر و تحول‌آفرین است، اما کنش‌گر مرزی عمل‌گرا و کارآفرین است - هرچند ممکن است تحول هم از درونش ایجاد شود. آنجا زبان، زبان تحریک است؛ ولی زبان کنش مرزی، زبان تشریح است. کنش‌گر مدنی با ضمیر اجتماعی و سیاسی جامعه در ارتباط است، اما کنش‌گر مرزی با ضمیر مدیریتی و سیاسی در ارتباط است و می‌خواهد به آن نفوذ کند. کنش‌گران مدنی به دلیل محدودیت‌های مترکم در ایران می‌خواهند سریع به دموکراسی برسند، اما کنش‌گر مرزی دموکراسی عمیق می‌خواهد و می‌گوید در جامعه هم تکه‌هایی از دولت است و برعکس، در دولت هم تکه‌هایی از جامعه هست و با گفت و گو بین دولت و جامعه و نهادهای جامعه است که دموکراسی عمیق شکل می‌گیرد؛ چون کنش‌گر مرزی متقاعدسازی و اثرگذاری و هنجارسازی می‌کند و فضا ایجاد می‌کند.

#### کنش‌گر مرزی

#### کنش‌گر مدنی

زبان جدلی (محکومیت)	زبان فنی (موقیت)
مواجه‌گر / تولید صف‌بندی	متقاعدساز / تولید توافق
دانش خطابه‌ای	دانش خبرگی
گفتمان‌ساز	معناساز
بازخواست‌کننده	بازاندیشانه
تولید اجتماعات سیاسی	تولید اجتماعات سیاستی
تعویض‌گرا و تحول‌آفرین	عمل‌گرا و کارآفرین
زبان تحریک	زبان تشریح
ارتباط با ضمیر مدنی و سیاسی جامعه	ارتباط با ضمیر مدیریتی و سیاستی
در پی دموکراسی سریع	در پی دموکراسی عمیق
در معرض رادیکالیسم و آوانگاردیسم	در معرض محافظه‌کاری و کنسرواتیسم
ایدئولوژی‌گرایی و هژمونیک	اکسپرت‌گرایی و هژمونیک

البته نقد کنش مرزی نیز در کتاب مورد تأکید من است مثلاً کنش‌گران مرزی بیشتر در ایران فعالیت تولید کردند و کمتر ظرفیت و نهاد ایجاد کردند. من با احصایی که داشتم دریافتم کمبود ما در کنش‌گری مرزی این است که زبان‌بخشی به جامعه، تولید ظرفیت و تولید فضا به نفع بخش اجتماعی و محلی و مدنی کم بوده است و بیشتر تولید فعالیت‌های مفرد بوده است و بقیه که در کتاب می‌خوانید.

توحیدلو: دولت یک نهاد بزرگ است که تعداد زیادی تکنوکرات و بوروکرات دارد، ولی افرادی که در جایگاه‌های بالاتر هم نشستند دارد. در این کتاب از عملکرد شاه، شاهزاده، صدراعظم گفته می‌شود. این‌ها اگر خدمتی به جامعه می‌کنند و هرگونه فضایی را تغییر می‌دهند و ورود به حوزه مرزی می‌کنند، حکمرانی خوب است؛ یعنی وظیفه را انجام می‌دهند. من می‌گویم چون دولت بزرگ است این دولت را طیفی می‌بینیم که برخی جاها هسته سخت دارد و برخی جاها کمتر. در فضای فعلی کسی که چسبیده به قدرت است اگر کار خوبی بکند، دارد وظیفه‌اش در قالب حکمرانی خوب را انجام می‌دهد.

اما در مثالی هم که درباره دانشگاه زدید، به نظر می‌رسد شما باید پایی در



### فراستخواه:

### من سعی کردم

### انسان‌شناسی

### عاملیت ایرانی را

### توسعه دهم. ما

### یک نوع مردم‌نگاری

### عاملیت ایرانی

### داشته‌ایم که

### عرصه عاملیت

### را تنگ می‌دید

### من می‌خواهم

### بگویم این عامل

### (agent) ایرانی

### یک دوتایی نیست

### یعنی قرار نیست

### یا باید با دولت

### بجنگیم یا عمل

### سربه‌زیر دولت

### بشویم. انواع

### عاملیت‌ها در ایران

### هست که یکی از

### آن‌ها، کنش‌گر

### مرزی است



می‌روند و می‌آیند، اما من فرضم این نیز بود که کنش‌گران علاوه بر این، کسانی هم بودند که از دولت به جامعه می‌آیند و می‌روند. اصل داستان در کنش مرزی، بینانیت و تردد و تعامل و گفت‌وگو و حل مسئله است. **توحیدلو:** برای همین قدرت را بیشتر دیده‌اید. نکته من بیشتر همین است. **فراس‌خواه:** توجه به قدرت برای این است که ماهیت کنش مرزی اساساً فهم واقعیت قدرت و رئال‌پلتیک است. هر حرکتی از سمت آدم‌های درون دولت به جامعه به قصد پی‌جویی مسائل و مطالبات اجتماعی، برای ظرفیت‌سازی و تسهیل‌گری برای مردمان کف جامعه صورت بگیرد کنش مرزی است و از سوی دیگر فعالیت کنش‌گران اجتماعی به درون دولت با هدف تحصیل فرصت، منابع، امکانات برای جامعه و تأثیر گذاشتن روی سیاست‌ها، نیز کنش مرزی است. خیابان میان دولت و جامعه، یک طرفه نیست. حالا این دو مسیر ممکن است حسب موقعیت جابه‌جا شوند. مثلاً امین‌الدوله از دولت استعفا می‌دهد و به سمت جامعه می‌رود یا فروغی مغضوب می‌شود و به سمت تحقیقات مستقل و اجتماع و فرهنگ ایرانی می‌رود. این دوسویگی را باید در نظر بگیریم. اگر می‌خواهیم فقط کنش‌گران مدنی را در نظر بگیریم که تعریفشان مشخص است، اما کنش‌گر مرزی کارش تردد و رفت‌وآمد است و تحرک عاطفی، اخلاقی، شخصیتی، قدرت بینانیت و انعطاف، صلاحیت‌های گفت‌وگویی، نوعی پراگماتیسم و نتیجه‌گرایی در آن‌ها هست و در یک تردد و سفر هستند؛ البته گاهی چولگی به این سمت و آن سمت هم پیدا می‌کنند. محمد بدایع‌نگار گزارش‌های انتقادی در اقتصاد دوره پیشامشروطه می‌نویسد. این‌ها کسانی بودند که کتاب و منشی بودند، اما آن قدر ولوله در سازمان دولت به نفع جامعه انداخته است و گزارش انتقادی نوشته که ستودنی است و همه را مشروح در کتاب آورده‌ام. یا میرزا شفیع کلاهدوز قزوینی نیز همین‌طور است با امیرکبیر ارتباط دارد، کتابچه در تنظیمات دولتی و رفاهیت رعیتی مسمی به قانون می‌نویسد و بعد از قتل امیرکبیر باز فعالیت می‌کند. امین‌الدوله کیست؟ امین‌الدوله از خاندان سینکی در نهادی از نهادهای اجتماعی آمد. این خاندانی است که هم پدر؛ یعنی مجدالملک وهم پسر؛ یعنی علی امین‌الدوله آدم‌های فکوری هستند و به دلیل قابلیت‌هایی عقلانی

و کارشناسانه و کاربلدی که دارند جذب سیستم شدند و توانستند در سیستم هم جای پا داشته باشند و چه کارهای مرزی که به سود ایران نکردند. میرزا یوسف مستشارالدوله در دولت بود با انواع کنش‌های مرزی از یک کلمه قانون تا راه‌آهن، اما مغضوب و زندانی شده، غریب‌مانده و درگیر انواع گرفتاری‌ها شده است یا خود قائم‌مقام و امیرکبیر که اصلاً کشته شده‌اند! البته برخی هم آمدند دیدند این رفت‌وبرگشت بین دولت و جامعه هزینه دارد، چسبندگی به قدرت پیدا کردند و در دولت ماندگار شدند و کنش مرزی آن‌ها رنگ باخت و تبدیل به عمده دولت شدند.

**میدری:** کنش‌گر مرزی شرطش این است که خط‌مشی و رفتار دولت را تغییر می‌دهد. خیرین مدرسه‌ساز کنش‌گر مرزی نیستند، بلکه کنش‌گر مدنی‌اند، اما شما فرض کنید کاری کنید می‌خواهیم اتباع در ایران مدرسه بروند و باید رفتار دولت تغییر کند، این تغییر رفتار دولت شرط قرار گرفتن در زمره کنش‌گران مرزی است.

**توحیدلو:** حرف من این است که مشکلی نیست که کنش‌گر مرزی در دولت باشد و برود و بیاید، اما برخی فقط در آن سمت دولت مستقر هستند و فقط گاهی کنش مرزی دارند. اگر دایره کنش‌گر مرزی را بزرگ و مثبت بگیریم، از دلش یک سری فرصت‌طلبی و رانت درمی‌آید که مثبت نیست. **فراس‌خواه:** کار ما تحلیل است و نه قضاوت در این و آن. کنش‌گران مرزی هم محدودیت‌ها و معرض‌های معرفتی و اخلاقی و عملی خودشان را دارند و در کتاب بحث تحلیلی و نه قضاوتی شده است. مهم این است که کار ایران فقط با کنش مرزی پیش نمی‌رود، بلکه توسعه پایدار ما با صورت‌های متنوع کنش‌ها از جمله کنش مرزی میسر می‌شود.

**توحیدلو:** اصلش تغییر رفتار دولت به نفع جامعه است.

**فراس‌خواه:** البته نه به‌عنوان قهرمان‌های جدید. از نظر اخلاقی و روش کار و حتی نتایج کار می‌شود کنش‌گران مرزی را بررسی کرد؛ حتی می‌شود شکستشان را تحلیل کرد که در کتاب این کار شده است؛ البته در دوره پیشامشروطه داده‌ها اندک‌اند و برای همین نیز بحث کنش مرزی اتفاقاً خودش را در دوره پهلوی اول و دوم و بعد از انقلاب بیشتر نشان می‌دهد؛ چون جامعه تفکیک نهادی می‌یابد. در دوره‌ای که این کتاب موضوع بررسی قرار داده، سواد مردم یک درصد است و در مشروطه ۳ درصد می‌شود. نرخ شهرنشینی پایین است.

==

**توحیدلو: حرف من این است که مشکلی نیست که کنش‌گر مرزی در دولت باشد و برود و بیاید، اما برخی فقط در آن سمت دولت مستقر هستند و فقط گاهی کنش مرزی دارند. اگر دایره کنش‌گر مرزی را بزرگ و مثبت بگیریم، از دلش یک سری فرصت‌طلبی، رانت و... درمی‌آید که مثبت نیست**



مقصود فراس‌خواه



کتاب نخست، درباره دوره‌ای است که جامعه خیلی ساده است و تفکیک چندانی نشده و دولت استبدادی است و تمام فعالیت‌های مرزی مؤثر در بنای جدید مشروطه می‌شوند. شما از منظر امروزی به دوره پیشامشروطه نگاه می‌کنید. گویی به‌طور ضمنی در ذهنتان این هست که در قیاس جامعه امروزی است که جامعه دیروزی را می‌بینید، می‌گویید این جامعه نهادهایی دارد، اما کدام جامعه؟ وقتی سراغ بازه زمانی این کتاب می‌روید می‌بینید هرچند قشربندی به وجود آمده و نهادهایی که کوشیدم به میان بیاورم، اما هنوز خیلی ساده است. چقدر فعالیت‌ها در آن دوره مفرد، کم و تُنک بوده، اما ما می‌خواهیم بر اساس ظرفیت‌های جامعه ایران نشان دهیم مشروطه به یک باره رخ نداد! یک دوره‌ای از تلاش‌ها بوده که در کنار انواع کنش‌ها، کنش مرزی هم در آن بسیار مؤثر بوده است. مشروطیت نتیجه بخش مهمی از فعالیت‌های کنش‌گران مرزی بوده است. نوشتن قانون، الزام به دولت، متقاعدسازی قدرت به مشروطیت، فراهم کردن مقدمات، مدرسه سیاسی و... از جمله عملکردهای کنش‌گران مرزی بودند؛ البته انجمن‌های صنفی و مدنی هم سهم مهمی داشتند، اما کنش‌گران مرزی در تسهیل‌شدن مشروطیت کمک کردند. آیا فکر نمی‌کنید شما یک مقدار جامعه پیش از مشروطه را به قیاس جامعه امروزی بیش برآورد می‌کنید؟

**میدری:** اگر عمل فرد صرفاً در جهت تقویت دولت باشد، این کنش‌گر مرزی نیست، ولی اگر کاری کرده باشد که نهادهای مدنی در ایران گسترش یابد، کنش مرزی است. مثلاً کسی که در دولت است، اما دغدغه توانمند شدن جامعه را دارد؛ مثلاً قانون ثبت سازمان‌های مردم‌نهاد در ایران را تغییر داده است، این کنش‌گر مرزی است که باید هر دو بال را تقویت کند؛ چه شروع کنش او جامعه باشد و چه دولت.

**فراستخواه:** بله. با شما کاملاً موافقم. امیرکبیر این کار را کرده و از طریق دولت برای جامعه فرصت ایجاد کرده و دولت و جامعه را بهبود بخشیده است؛ البته این امیرکبیر از خود دولت نوییده؛ از جامعه آمده، اما کنش مرزی‌اش از مسیر دولت به جامعه بوده است، اما کسانی هم بودند مانند قزوینی و خیلی‌ها که مثال‌های متعددش در کتاب آمده است از جامعه به دولت آمدند. کسانی می‌توانستند هم‌زمان ظرفیت‌های دولت و جامعه را در جهت توسعه قانونی شدن گسترش دهند، کنش‌گر مرزی هستند. خانم دکتر توحدلو عباس میرزای نهایی را می‌بینند؛ کسی که همه‌کاره دربار بود. در حالی که توضیح داده‌ام عباس میرزا، عباس میرزا نبود، بلکه او عباس میرزا شد. عباس میرزا را فضاهای مرزی عباس میرزا کردند. من ساخته شدن عباس میرزای جوان را در مکان‌های مرزی میان ایران و دوره جدید، میان سنت و تجدد، میان قدیم و جدید توضیح داده‌ام. او از دل چالش نسلی به وجود آمده است؛ یک نسل از شاهزاده‌ها که غیر از شاهان بودند و ارتباط با صوفیان، فرانسوی‌ها و خارجی‌ها و روشنفکران و... داشتند؛ یعنی عارفان، معلمان خارجی، قائم مقامان ادیب در دربار و... روی آن‌ها تأثیر گذاشتند. عباس میرزا وقتی یک شاهزاده قدرتمند می‌شود تحت تأثیر فرآیندی اجتماعی بوده که عملکرد مرزی داشته و یا حداقل فرصت‌های کنش‌گری مرزی را برای دیگران تسهیل کرده است. با منطق خانم دکتر باید این افراد را حذف نکنیم و بگوییم این‌ها تنها حاکمان خوب هستند! اما من از کسانی بحث می‌کنم که در دولت نگاه به جامعه دارند و وارد عرصه جامعه می‌شوند و تصمیم‌هایی را برای تغییر دولت به نفع جامعه به راه می‌اندازند، اما در عین حال دو روایت از کنش‌گران مرزی هست: یکی نخبه‌گرا؛ و دیگری اجتماع‌گرا. من همه جا توضیح داده‌ام

که ترجیحاً قائل به قرائت اجتماع‌گرا و عام‌گرا از کنش‌گر مرزی هستیم. در ایران روایت اجتماع‌گرای کنش‌گران مرزی مهم‌تر است تا روایت نخبه‌گرا. در دوره قاجار، اما هنوز اجتماع توسعه لازم را نیافته است و بیشتر نخبه‌ها بودند، درحالی‌که امروز نخبگان معمولی به عرصه آمده‌اند و کنش‌گران مرزی را علاوه بر مکان دولت، می‌توانیم در مکان ان‌جی‌اوها و نهادهای محلی و مدنی و صنفی و حرفه‌ای و شهری و علمی و پژوهشی و کارشناسی و مدیریتی نیز ببینیم.

**میدری:** شما چند ویژگی را بین کنش‌گر مدنی و مرزی مقایسه کنید. دو سه تا ویژگی آخر برایم سؤال برانگیز است. مثلاً اینکه گفته می‌شود کنش‌گر مرزی زبان فنی دارد برایم سؤال است؛ زیرا بسیاری از شعرای ما که در گروه کنش‌گر مرزی قرار می‌گیرند با عموم مردم صحبت می‌کردند هرچند ملوک هم مورد خطاب قرار می‌دادند.

**فراستخواه:** منظور این است که کنش‌گر مدنی زبان معطوف به قدرت دارد، اما کنش‌گر مرزی گفتمان «خود در برابر دیگری» ایجاد نمی‌کند، بلکه ارتباط و گفت‌وگو و سپهر معانی مشترک و توافق ایجاد می‌کند.

**میدری:** اگر فرض این باشد که کنش‌گر مرزی پایگاه مردمی ندارد و فقط به لابی با قدرت گرایش دارد، باید در مورد آن بحث کرد به‌طور مثال، فردوسی یک کنش‌گر مرزی است و پایگاه مردمی دارد. سعدی همین‌طور است. این‌ها معناسازی کردند.

**فراستخواه:** بله، ولی در کردورهای دولت هستند و به‌طور مثال با سلطان محمود گفت‌وگو دارند. ابوریحان بیرونی با دربار در ارتباط است.

**میدری:** چرا می‌گویید گفتمان‌ساز نیستند؟ **فراستخواه:** چون «خود و دیگری» را برجسته نمی‌کنند. حقیقت را در میان می‌بینید بیش از جابه‌جایی قدرت، به موفقیت و نتایج عملی می‌اندیشند و تولید سپهر معنایی مشترک میان دولت و جامعه.

**میدری:** ممکن است کنش‌گر مرزی نقد قدرت داشته باشد؛ سعدی نقد قدرت هم دارد، اما آن چنان وفادار به نظام است که نظام را در تقابل با خود نمی‌بینید.

« چشم‌انداز ایران: اگر اجازه بفرمایید از دریچه تز کنش‌گران مرزی به وضعیت امروز ایران نگاه کنیم یا برعکس از زاویه شرایط امروز به ارزیابی این نظریه بپردازیم. از دل کنش‌گران مرزی چه پلی



**فراستخواه: در شرایط فعلی در ایران کنش‌گران مرزی بیش از تصرف مکان سیاسی و تغییر رژیم به تعمیق گذار دموکراسی از طریق توسعه فضاهای مرزی میان جامعه و دولت در جهت تغییر سیاست‌ها و اصلاحات اساسی ساختاری و قانونی و حقوقی و رویه‌ای کمک می‌کنند. چراکه به نظرشان اصرار به اینکه مکان سیاسی را به هر قیمتی تصرف کنیم و تغییر رژیم بدهیم؛ برای امروز جامعه ایرانی بسیار پرهزینه و غیرقابل کنترل ملی است**

می توان به مباحث امروز جامعه زد؟ در دل نظریه کنش‌گران مرزی مفروضات تلویحی وجود دارد؛ مثل اینکه حکومتی که کنش‌گران مرزی می خواهند در آن اصلاح به وجود بیاورند، اصلاح‌پذیر است و می شود قابلیت‌هایش را فعال کرد و ظرفیت‌هایش را به نفع بهبود جامعه استفاده کرد. از سوی دیگر فرآیند اصلاح تدریجی است و در دل کنش‌گران مرزی وفاداری به اصلاح تدریجی نهفته است، ولی امروز و تحت شرایط خاصی در تاریخ ایران نسبت به اصلاح‌پذیر بودن حکومت سوءظنی در بطن جامعه شکل گرفته است و بخشی از جامعه‌پذیرای این رویکرد نیست. این بخش معتقد است حکومت اصلاح‌ناپذیر است. از طرفی بخشی از جامعه به دنبال دگرگونی ساختاری دفعتی است تا اصلاح تدریجی. به ویژه بعد از اعتراضات نیمه دوم سال ۱۴۰۱ اصلاحات ساختاری دفعتی هواخواهانی در میان ایرانیان یافته است. نقطه مقابل کنش‌گران مرزی، کنش‌گر صفر و یکی است. کنش‌گری که می‌گوید این است و جز این نیست. این قضاوت تاریخی هم هست که چه کسی تحول در ایران رقم زده است؟ کنش‌گران مرزی بودند یا کنش‌گران اکستریم (حد نهایی) و صفر و یکی؟ چه کسی سیر تاریخی در ایران را پیش برده است؟ به نظر می‌رسد در حافظه جمعی ایرانیان این رویکرد غالب است که تحولات عمده تاریخ معاصر را کنش‌گران صفر و یکی پیش بردند. شما در کتاب روایت بدیلی ارائه می‌دهید که گویی کنش‌گران مرزی ایفای نقش کلیدی کردند. به طور خلاصه سؤال این است که رویکرد کنش‌گران مرزی با توجه به شرایط امروزی شناسی برای طرح الگوی بدیل برای کنش‌گری دارد؟

فراستخواه: بحث جناب دکتر رضوی عزیز خیلی مهم است. یک نگاه به تغییر و توسعه در ایران درازمدت و در اعماق مناسبات میان ملت و دولت و طی فرآیندی از توسعه ملت - دولت توجه دارد و گذار به دموکراسی و مسیر توسعه را در سایه تعامل شبکه‌ای کنش‌ها و از طریق گفت‌وگو و تعامل می‌بیند، اما یک نگاه دوم گویا از فرط خستگی یا رنج‌هایی که متحمل می‌شود می‌خواهد کار را در یک کارزار عاجل سیاسی یک‌سره بکند و بیشتر به فکر تعویض رژیم است نه تعمیق گذار و نه اصلاحات همه‌جانبه درازمدت مناسبات میان دولت - ملت. باید دانست هر دو نگاه و هر کدام از کنش‌گران چه مدنی و مرزی، ظرفیت‌ها و محدودیت‌ها و معرض‌های خاص خود را دارند بافت رفتاری خاص خود و نقطه کور خودشان را دارند. هر تپ از این ایدئال‌تایپ‌ها (نمونه‌های آرمانی) چالش‌های خاص خودش را دارد. من سعی کردم نمونه‌های آرمانی کنش‌گران ایرانی را بسط دهم و تنوع امر ژئال را تفهم بکنم. این یک انسان‌شناسی تازه از عاملیت و کنش ایرانی است. در ایران کنش‌گرانی تعریف شده بودند بیشتر از جنس قهرمان‌ها و ضد قهرمان‌ها. تاریخ کلان متمرکز بر این دو قطب حق و باطل (ملت و دولت) بود من به تاریخ میان و تاریخ خرد آمدم و سعی کردم جزئیات را بیشتر بکاوم و این چنین است که تپ کنش‌گر دیگری از پوستوی تاریخ درآورده‌ام و بر آفتاب کرده‌ام. کنش‌گران قبلی سر جای خود هستند و مهم‌اند، اما کنش‌گران مرزی را هم از سایه درآورده‌ام و ایدئال‌تایپ کنش ایرانی به معنای وبری کلمه را توسعه داده‌ام. حال هریک از این کنش‌گران یک بافت رفتاری متفاوتی دارند و یک نوع نقطه کور متفاوت دارند. مثال عرض می‌کنم. کنش‌گران مدنی امکان رادیکالیسم دارند که دکتر رضوی توضیح دادند؛ یک نوع آوانگاردیسم، اکس‌تریم شدن و رادیکالیسم در کنش مدنی ایرانی زمینه‌اش وجود دارد، اما در کنش‌گران مرزی نیز زمینه کنسرواتیسم و محافظه‌کاری وجود دارد و بخشی از تغییرات

به موقع را ممکن است کنش‌گران مرزی به تأخیر بیندازند یا چسبندگی به قدرت پیدا کنند یا شریک مافیاهای مالی و رانت‌ها شوند. من تصور می‌کنم کنش‌گر مرزی بدیل هیچ کنش دیگری نیست. کنش‌گر مرزی می‌خواهد امکان کنش دیگری را در کنار کنش‌های جاری فراهم کند. این نشان دادن امکان یک نوع کنش دیگر است که وقتی همه می‌خواهند انقلاب کنند، از جمله جبهه ملی‌ها؛ غلامحسین صدیقی می‌آید و علامت سؤال‌ی ایجاد می‌کند و کنش مرزی در پیش می‌گیرد؛ مثلاً سعی می‌کند در یک برهه با شاه مذاکره کند و به شاه می‌گوید باید تحولات جامعه در نظر گرفته شود تا با هزینه کمتری مطالبات اجتماعی تحقق یابد؛ بنابراین یک نوع امکان تازه‌ای از کنش را کشف می‌کند و سعی می‌کند از این امکان در حد بهره‌وری استفاده کند. دولت برای کنش‌گران مرزی، یک «دیگری» بالذات و برای همیشه نیست و بخشی از کلیتی به نام ایران است. در او خوب و بد هست، درست مثل خود ما و جامعه انواع ضعف و قوت داریم.

میدری: فرمایش شما درست است، اما وقتی کتابی نوشته می‌شود، چطور خوانده‌شدنش مهم است. گاه تعریف حداقلی از بحث مطرح است که شما می‌گویید این کنش در کنار دیگر کنش‌هاست، اما گاهی این بحث مطرح می‌شود که شاید این کنش‌گری رمز بقای تمدن ایرانی در طول تاریخ باشد؛ اینکه ایرانی باقی مانده به دلیل این رفتار ایرانیان بوده است. این رفتار که بیشتر می‌توان آن را در گروه کنش‌گر مرزی قرار داد، رفتار مسلط ایرانیان تا آستانه مشروطه بوده و ما وقتی می‌خواستیم حکومت‌ها را اصلاح کنیم با این رویکرد بوده است، اما در تعریف سیاست رویکردهای مختلفی طرح می‌شود؛ گاهی سیاست به معنای مصالحه (compromise) است و گاهی سیاست، نبرد است. سؤال اصلی این است که این کنش‌گر مرزی در شرایط امروز ایران می‌تواند به اصلاح حکومت منجر شود یا اینکه نه مبارزه سیاسی باید دنبال شود؟ حال امروزه شکل انقلابی مبارزه سیاسی کنار گذاشته شده و شکل اصلاحی آن دنبال می‌شود، اما به هر حال «مبارزه» است نه مصالحه. ممکن است در مبارزه سیاسی حتی انقلاب مدنظر نباشد، یعنی بگوید من نمی‌خواهم انقلاب کنم، اما جابه‌جایی قدرت بدون خشونت می‌خواهم. مطالبه در هر حال جابه‌جایی قدرت است! اما کنش‌گر مرزی نمی‌خواهد ساخت قدرت را در کوتاه‌مدت عوض کند.



**توحیدلو: عده‌ای بر این باورند که باید بود و نگذاشت بدتر شد و باید ماهیت را حفظ کرد. باید کنش مرزی کرد و با حکومت لابی کرد. فضای اصلاح‌طلبی دچار همین نقد است. برخی اما این جمله کلیدی را که شما گفتید بیان می‌کنند و می‌گویند شما باید جایی کنار بکشید و در جای دیگری بایستید و گفت‌وگو کنید**





اصلاح‌پذیر نیست، پس برمی‌گردند و به جامعه قدرت می‌دهند.

میدری: این کنش‌گری مدنی است. فراستخواه: گفتم یک کنش‌گر مرزی می‌تواند در موقعیت متفاوتی کنش‌گر مدنی بشود و بالعکس. حتی در کتاب توضیح داده‌ام چگونه برخی کنش‌گران مرزی زمینه‌های پوست‌اندازی و تغییر حکومت بدون تحمیل هزینه به جامعه را فراهم می‌کنند. بخشی از تغییرات در مشروطه تغییرات ساختاری بود که نتیجه زحمات کنش‌گران مرزی و با فشار از سوی کنش‌گران مدنی بود. کنش‌گران مرزی قهرمان‌های تازه‌ای برای ما نیستند و اتفاقاً همیشه هم موفق نمی‌شوند گاه شکست می‌خورند و گاه اشتباه می‌کنند. به‌طورکلی من می‌گویم بقای ایران با تنوع کنش‌ها بوده است. قدرت تفکر ایرانی با این بی‌ثباتی و حوادث و مشکلاتی که تاریخ ایران داشته ادامه یافته و سعی کرده تنوع کنش ایجاد کند. به تعبیر زنده‌یاد بازگان نوعی سازگاری داشته و وقتی از این طریق نتوانسته حرکت کند، از طریق دیگری حرکت کرده است. آقای میرحسین موسوی در دهه ۶۰ رجل دولتی بود. بعد خارج شد

فراستخواه: ما نمی‌توانیم به‌طور پیش‌بینی و ذات‌باور کنش‌گر مدنی را معطوف به رفتار خشونت‌آمیز بدانیم. کنش‌گر مرزی تنها کنش‌گری نیست که خشونت‌پرهیز است؛ کنش‌گر مدنی، صنفی، اجتماعی هم می‌تواند خشونت‌پرهیز باشد. با چرخش‌های پارادایمی می‌بینیم کنش‌گران مدنی نیز به این نتیجه می‌رسند که باید خشونت‌پرهیز باشند. الان تغییرات گفتمانی، اجتماعی و سیاسی باعث شده که کنش‌گران مدنی هم می‌خواهند خشونت‌پرهیز باشند. پس اگر کنش‌گر مرزی را یکی از کنش‌های ایرانی در شبکه کنش‌ها در نظر بگیریم، یک امکان خلق کرده‌ایم. من فرضم این است که گاهی پیشرفت کنش‌گر مرزی از طریق بحران ساختار رخ می‌دهد. تا زمانی که ساختار دچار بحران نمی‌شود، کنش‌گران مرزی را تحویل نمی‌گیرد و حرف‌های آن‌ها را نمی‌پذیرد، اما وقتی ساختار با بن‌بست و بحران مواجه می‌شود (از جمله تحت فشار کنش‌گران مدنی تحول خواهد)، اینجاست که گشودگی دولت نسبت به کنش‌گران مرزی نیز بیشتر می‌شود. پس باید به شبکه انواع کنش‌ها توجه کنیم و در یک صورت کنش، متحجر و متصلب نشویم.

میدری: سؤال این است چه زمانی کنش مدنی با اشکال مختلف آن و چه موقع سیاست مصالحه داریم. کنش‌گر مرزی یک جور مصالحه است. فراستخواه: نه به معنای مطلق کلمه، این یک مسئله تجربی است. کنش‌گر مرزی گاهی به‌جای لابی، چانه‌زنی و بگومگو و افشا می‌کند. در یک موقعیت خاص کنش‌گران مرزی با خروج از ساختار به تغییر ساختار کمک می‌کنند. گاهی کنش‌گران مرزی به این نتیجه می‌رسند که ساختار اصلاً

میدری: سؤال اصلی این است که این کنش‌گر مرزی در شرایط امروز ایران می‌تواند به اصلاح حکومت منجر شود یا اینکه نه مبارزه سیاسی باید دنبال شود؟ حال امروزه شکل انقلابی مبارزه سیاسی کنار گذاشته شده و شکل اصلاحی آن دنبال می‌شود، اما به‌رحال «مبارزه» است نه مصالحه



و مدتی مدید کنش‌گر مرزی بود. از فرهنگستان هنر تا ورود به انتخابات دهه ۸۰. سپس کنش‌گر مدنی شد. در آخرین بیانیه‌ای که داده است به این نتیجه رسیده که نمی‌شود اصلاحات کرد؛ به معنایی از ساحت کنش مرزی نیز فاصله گرفته و به کنش مدنی چشم دوخته است. این استنباط و تحلیل ایشان از قضایاست، درحالی‌که خیلی‌های دیگر هنوز هم در سطوح کارشناسی و مدیریت‌های پایه و میانی و دانشگاه‌ها و نهادهای علمی و صنفی و حرفه‌ای و سازمان‌های مردم‌نهاد و محلی و مانند آن همچنان به کنش‌گری و تقلای برای تسهیل و تعمیق دموکراسی شدن ایران در یک دوره درازمدت و غیرخطی ادامه می‌دهند. نباید با آمدن و رفتن کسی، باب کنش مرزی برای دیگران گشوده و سپس بسته شود. این راهی است که همواره برای عاملان ایرانی گشوده است.

**توحیدلو:** عده‌ای بر این باورند که باید بود و نگذاشت بدتر شد و باید ماهیت را حفظ کرد. باید کنش مرزی کرد و با حکومت لابی کرد. فضای اصلاح‌طلبی دچار همین نقد است. بخش زیادی از اصلاح‌طلبان می‌گویند شما باید باشید و لابی کنید؛ چون در غیاب شما از این بدتر می‌شود. برخی اما این جمله کلیدی را که شما گفتید بیان می‌کنند و می‌گویند شما باید جایی کنار بکشید و در جای دیگری بایستید و گفت‌وگو کنید. اینجا کلیدواژه جامعه مطرح است. این تأکید من روی اینکه پایگاه کنش‌گران مرزی جامعه است، به همین دلیل است. نقد گروه دوم به گروه اول که مدام در حال مصالحه با دولت هستند، این است که شما کی می‌خواهید بپذیرید که دولت شما را نمی‌خواهد و باید جدا شوید؟ شما به دلیل چسبندگی قدرت فقط می‌خواهید مدام مصالحه کنید؛ بنابراین این نقد جدی است که به دسته اول وارد می‌شود. وسط‌بازی در اینجا نقد و این خط جدی می‌شود. من دوست دارم این حرف شما را بیشتر بفهمم که کجا کنش‌گر مرزی فکر می‌کند که باید از ساختار جدا شود؟ گاهی برخی مجبور به استعفا یا ترک می‌شود، اما کجا کنش‌گر مرزی به عنوان فاکت از ساختار دولت جدا می‌شود و این را خدمت به جامعه می‌داند؟

**فراستخواه:** نمی‌شود به این سؤال پاسخ نظری داد، چون مسئله‌ای موقعیتی و اجتهاد راهبردی در ساحت عملی و تجربی است. یک حکم ایدئولوژیک نیست.

**میدری:** ما باید در این باره از بستر ایران بیرون بیاییم. بحث من بر سر این است که انواع کنش‌ها داریم و کنش مرزی هم یک طیف متنوعی دارد. از بحث شرایط ایران بیرون بیاییم. این سؤال را مطرح کنیم که چه زمانی کنش خیابانی، چه زمانی دست به اسلحه بردن و چه زمانی کنش مرزی؟ این را باید به صورت نظری پاسخ بدهیم و خیلی شاید ربطی به ایران نداشته باشد؛ چون این سؤال جامعه‌شناسی و علوم سیاسی است و ربطی به شرایط خاص ایران ندارد!

**فراستخواه:** در هر حال باب کنش‌گر مرزی باز است. من در کتاب شرح دادم گاهی که ساختار دولت فروریخته است مانند زمانی که اعراب به ایران حمله می‌کنند. کنش‌گران مرزی کیان دولت را حفظ کرده‌اند و سعی کرده‌اند آن را با نهاد عقلی جدیدی در قالب وزارت دنبال کنند. پس کنش‌گران مرزی در هر شرایطی امکان کنش دارند. در شرایط فعلی در ایران کنش‌گران مرزی بیش از تصرف مکان سیاسی و تغییر رژیم، به تعمیق‌گذار دموکراسی از طریق توسعه فضاهای مرزی میان جامعه و دولت در جهت تغییر سیاست‌ها و اصلاحات اساسی ساختاری و قانونی و حقوقی و رویه‌ای کمک می‌کنند، چراکه به نظرشان اصرار به اینکه مکان

سیاسی را به هر قیمتی تصرف کنیم و تغییر رژیم بدهیم؛ برای امروز جامعه ایرانی در شرایط داخلی و منطقه‌ای و بین‌المللی کنونی بسیار پرهزینه و غیرقابل کنترل ملی است و استراتژی درست، اخلاقی و مفیدی نیست، پس قائل به این‌اند که ما باید برای ظرفیت‌سازی برای جامعه در طولانی مدت کار کنیم. در ما تکه‌هایی از حکومت هست و در حکومت هم تکه‌های از ماست. در بسیاری از ساختارهای دولت اعم از نهاد دانشگاه و مراکز سیاست‌پژوهی... آن‌ها می‌توانند بر دولت تأثیر بگذارند؛ در جامعه هم به لحاظ معرفتی، سیاسی، صنفی، اخلاقی ضعف‌هایی هست و سازمان اجتماعی توسعه نیافته است. در نتیجه ما باید به یک حرکت درازمدت و برای توسعه سازمان اجتماعی، مدنی، محلی، صنفی، حرفه‌ای، شهری، مردم‌نهاد و... فکر کنیم، در عین حال باید نقد قدرت صورت بگیرد؛ یعنی کلیت دولت-ملت در فرآیند طولانی از گذار توسعه پایدار پیدا کند. کنش‌گران مرزی ضمناً تسهیلگر حرکت‌های مستقل مدنی نیز هستند و به نقد و تحول سیاست‌ها و ساختارها زمینه‌سازی می‌کنند.

**میدری:** من می‌گویم باید قواعدی داشته باشیم جدا از شرایط امروز. آیا در علوم اجتماعی و سیاسی به این مسئله پرداخته شده که چه زمان شما باید به سمت تغییر رژیم بروید؟ این در فلسفه سیاسی هست چرا نباید در سطح نظری به این سؤال بپردازیم؟

**فراستخواه:** برای تغییر یک جامعه و حکومتی که حقوق بشر را زیر پا می‌گذارد شبکه‌ای از کنش‌ها لازم است. گویا غیر این چاره‌ای نداریم. کنش‌گران ایرانی سی‌مرغ‌اند که سیمرغ نیز خودشان هستند. ما نیازمند شبکه‌ای از کنش‌ها شامل کنش اجتماعی و اخلاقی، مقاومت مدنی، اخلاقی، اجتماعی، فرهنگی، سازمانی، تخصصی و آکادمیک هستیم و شبکه‌ای از کنش‌ها لازم است تا بتواند سیمرغی شود و در طولانی مدت امکان‌هایی مانند عدالت، آزادی، انسانیت، اخلاقی شدن ساختار و سیستم‌های اجتماعی، حقوق بشر نهادینه شود. این حرکت طولانی مدت است. در این حرکت تنوع کنش‌ها اعم از دولتی، صنفی، محلی، راهبردی، سیاسی، مرزی و مدنی هستند. ایرانی‌ها بر اساس حافظه تاریخی خویش، صور خیالشان وسیع است و می‌شود از شکل‌های مختلف عمل به عنوان یک امکان در مقابل پارادایم فقدان استفاده کند. کنش‌گر مرزی متعلق به پارادایم امکان است؛ یعنی می‌شود از تمام



**فراستخواه:**  
**کنش‌گران ایرانی**  
**سی‌مرغ‌اند**  
**که سیمرغ نیز**  
**خودشان هستند.**  
**ما نیازمند شبکه‌ای**  
**از کنش‌ها شامل**  
**کنش اجتماعی و**  
**اخلاقی، مقاومت**  
**مدنی، اخلاقی،**  
**اجتماعی،**  
**فرهنگی، سازمانی،**  
**تخصصی و**  
**آکادمیک هستیم**  
**و شبکه‌ای از**  
**کنش‌ها لازم**  
**است تا بتواند**  
**سیمرغی شود و**  
**در طولانی مدت**  
**امکان‌هایی مانند**  
**عدالت، آزادی،**  
**انسانیت، اخلاقی**  
**شدن ساختار**  
**و سیستم‌های**  
**اجتماعی، حقوق**  
**بشر... نهادینه**  
**شود**



درهای بسته گشایش ایجاد کنیم از دیوارها روزنی بگشاییم. ما می‌توانیم از طریق تفکر، اخلاق، قدرت عمل، استراتژی خلاق و... امکان‌های تازه ایجاد کنیم. ما می‌توانیم از دل محدودیت‌ها خلق امکان کنیم. **میدری:** مخاطب از شما سؤال می‌کند که کنش‌گر مرزی باعث مشروعیت بخشی به سیستم می‌شود. چرا من دست به جنبش اجتماعی نزنم؟ چرا با دولت همکاری کنم؟

« چشم‌انداز ایران: کسی که چنین ایده‌ای دارد می‌تواند کنش مدنی کند. **فراستخواه:** بله. عالم امکان وسیع است هر کسی هر کنشی در جهت برقراری عدالت و حقوق و تغییر در ساختار انجام دهد، می‌تواند در شبکه کنش‌ها سهیم بشود.

« چشم‌انداز ایران: می‌شود گفت با تحلیل مشخص از شرایط مشخص، کدام کنش مؤثرتر است، اما به صورت کلی و پیشینی نمی‌شود گفت کدام کنش بهتر است.

**میدری:** در جلسه‌ای مخاطبی به دکتر فراستخواه گفت کنش‌گر مرزی درد امروزی ما را دوا نمی‌کند.

**فراستخواه:** اساساً کنش‌گر مرزی قرار نیست به عنوان نسخه معجزه‌آسا درد ما را برای همیشه دوا کند؛ کنش‌گری مرزی، فقط یکی از انواع کنش است با ظرفیت‌ها و محدودیت‌هایش.

**توحیدلو:** این فرض هست که کنش مرزی اجازه تغییر در ساختار نمی‌دهد. مسئله بخشی از جامعه با وسط‌بازی و جنبش‌های اصلاحی همین است! **فراستخواه:** اساساً چنین دیدگاهی در نظریه کنش‌گران مرزی نیست. کنش مرزی مانع کنش مدنی نمی‌شود، بحث بر سر تنوع کنش‌هاست و بهره‌وری انسانی و برهم‌افزایی است. ما مهندس می‌شوی عزیز را داریم که از کار سیاسی چریکی به کار مدنی و فرهنگی و اجتماعی رسیده است و ممکن است در جایی کنش‌گری مرزی هم در پیش بگیرد و با کسانی تعامل و گفت‌وگو بکند که یک پایشان در دولت و پای دیگرشان در جامعه است یعنی می‌خواهند جامعه را توانمند کنند و از سوی دیگر از طریق تغییر آیین‌نامه‌ها و تغییر و توسعه ساختارها برای جامعه ظرفیت ایجاد کند. کنش‌گر مرزی یک بدیل نهایی برای عمل نیست؛ یک نسخه ایدئولوژیک نیست، بلکه یک شکل از عمل ایرانی است که کمتر مورد توجه بوده است و من سعی کردم در کتاب این را برجسته کنم و بگویم تبارشناسی‌اش چیست، در گذشته چه مسیری طی کرده و چه امکان‌هایی خلق کرده است.

**میدری:** سیاست هنر شناختن تغییرات ممکن است. آیا اصلاح و بهبود از راه کنش‌گری مرزی ممکن است یا نیست؟ این سؤال را به طور نظری باید پاسخ دهیم؛ البته این سؤال کلی است و صرفاً معطوف به ایران نیست. اجازه دهید با یک مثال سؤال را روشن کنم. پس از جنگ جهانی این بحث مطرح شد که آیا با توجه به روابط نابرابر جهانی باید سیاست‌های درهای بسته اقتصادی را دنبال کرد یا درهای باز. پاسخ امانوئل والرشتاین این بود که توسعه در تقابل با هسته اصلی قدرت جهانی امکان‌پذیر نیست؛ حال سؤال این است که بسط جامعه مدنی در تقابل با هسته اصلی قدرت امکان‌پذیر است یا با همکاری؟

**فراستخواه:** بله، از تقابل با هسته قدرت به شرط پرهیز از خشونت می‌شود بهبود جامعه را به دست آورد. البته این به معنای این نیست که

چریک‌هایی نظیر حنیف نژاد که به مشی قهرآمیز رسیده بودند، نمی‌فهمیدند و ما می‌فهمیم! بلکه چرخش‌های پارادایمی و تغییر زمانه است. به هر حال یکی از صورت‌های کنش، کنش مرزی است و جایگزین کنش‌های دیگر نیست؛ بلکه مکمل کنش‌های دیگر است. کنش‌گران مرزی کنش‌گر مدنی را نفی نمی‌کند و نادیده نمی‌گیرد و تنوع کنش‌ها در شبکه اجتماعی همواره لازم است، اما اینکه در هر شرایطی کدام کنش اولویت و کارایی دارد بر اساس تجربه و تحلیل راهبردی تعیین می‌شود.

**میدری:** آلبرت هیرشمن سعی می‌کند به قواعدی دست پیدا کند که چه زمانی اعتراض، چه زمانی خروج و چه زمانی وفاداری اولویت دارند (کتاب *اعتراض، خروج و وفاداری*، نشر شیرازه، ترجمه مالجو). من می‌گویم جدا از شرایط ایران باید به این سؤال نظری پاسخ دهیم. برخی از نظریه‌ها برای شما ذهن را طبقه‌بندی می‌کنند. در اقتصاد کسب‌وکار گفته می‌شود هر چه سر بنگاه می‌آید از پنج وجه خارج نیست و مصداقش را باید خودتان پیدا کنید. اقتصاددانان سعی کردند به این مسئله نور بیندازند. پس اینکه چه زمانی جنبش اجتماعی، کنش‌گری مرزی، مقاومت مدنی جواب می‌دهد، به لحاظ نظری قابل طرح است.

**فراستخواه:** من به راهکارهای نظری فقط جهانی به صورت بسته‌بندی شده و آماده به‌منظور پاسخ نهایی برای همیشه به این سؤال معتقد نیستم و می‌گویم تجربه‌های محلی و موقعیتی هم مهم‌اند. جهانی-محلی بیندیشیم و عمل بکنیم. ما نمی‌توانیم یک نسخه جهانی برای براندازی یا اصلاح در همه جای دنیا بدهیم. کارهای کسانی چون عجم اوغلو یا رابینسون و بقیه که روی مورد‌های مختلف ملت‌های جهان کارهای تجربی می‌کنند مهم است و دکتر میدری به آن‌ها به قدر کافی و بیشتر از من آشنا هستند. مسیرهای توسعه در عین شباهت‌های خانوادگی بسیار متنوع و موردی هستند شما ممکن است بر حسب موقعیت‌تان امکان کنش مرزی بیشتری داشته باشید؛ در عین حال کنش مدنی و اجتماعی هم دارید. ایران را شبکه‌ای از کنش‌ها می‌سازد. به لحاظ نظری نمی‌توان گفت چه ترکیبی از کنش‌ها برای همیشه تاریخ ایران مؤثر است. این‌ها حسب موقعیت تغییر می‌کند. تحلیل موقعیتی و راهبردی و تجربی لازم داریم. همه کنش‌ها در شبکه کنش‌ها می‌توانند برای تغییر جامعه ایران مفید باشند.

فراستخواه: کنش مرزی مانع کنش مدنی نمی‌شود، بحث بر سر تنوع کنش‌هاست و بهره‌وری انسانی و برهم‌افزایی است. ما مهندس می‌شوی عزیز را داریم که از کار سیاسی چریکی به کار مدنی و فرهنگی و اجتماعی رسیده است و ممکن است در جایی کنش‌گری مرزی هم در پیش بگیرد و با کسانی تعامل و گفت‌وگو بکند که یک پایشان در دولت و پای دیگرشان در جامعه است



# بازیگران میدان‌های نادیده

نگاهی دوباره بر نظریه و کتاب «کنش‌گران مرزی»

## شهرام حلاج

پژوهشگر معاملات  
دولتی و طرح‌های  
عمرانی کشور



به نام «او» و با یاد همه آنان که در راه تعالی «و» توسعه، قدمی «یا» قلمی برداشته‌اند

پیش‌تر نوشته‌ام که کتاب کنش‌گران مرزی به بسیاری خوانندگان -از جمله من- نشان می‌دهد که با متن و نظریه‌ای مواجه هستم استوار بر پنج بنیاد «دانش، دقت، درایت، دلیری و دلسوزی» [روزنامه شرق، ۲۲ اسفند ۱۴۰۱]. از آن هنگام تاکنون، گفت‌وگوها، نقدها و فراتدهایی درباره این کتاب و نظریه در جریان بوده است که پیگیری آن‌ها بیش از پیش نشان می‌دهد که در این کار هر «پنج دال» یادشده گرد آمده‌اند. در این نوشتار با تدقیق و تفصیل بیشتر به معرفی این کتاب و نقد آن می‌پردازم. کتاب کنش‌گران مرزی درباره «مسئله ایران» است و واقعیت این است که «مسئله ایران» ابعاد گوناگون و گستردگی بسیاری دارد و برای این مسئله، بدون هریک از این پنج بنیاد، نمی‌توان راهی درست یافت یا چاره‌ای درست ساخت. «مسئله ایران» ابعاد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، ذهنی و علمی دارد که هریک از این خوشه‌های نامبرده، خودش اجزا و ابعاد فرعی دارد که در درازای تاریخ طولانی و گسست سرزمینی و تنوعات فرهنگی و معرفتی، پیچیده‌اند. هرگونه تقلیل‌گرایی و نادیده‌انگاری این ابعاد پیچیده، سبب خطاهای جدی خواهد شد. جا دارد به یاد آوریم سخن پندآموز و هشدارآمیز منتقد اجتماعی امریکایی، منکن (۱۸۸۰-۱۹۵۶) را که: «برای هر مسئله پیچیده‌ای، پاسخی وجود دارد ساده، روشن و غلط»<sup>۱</sup>.

از این رو، پرداختن درست به «مسئله بسیار پیچیده ایران» محقق لازم دارد که قبلاً بسیار کوشیده باشد تا خودش را به سطح غموض و پیچیدگی این مسئله پیچیده نزدیک سازد و نه اینکه مسئله را زیاده ساده بکند. محقق لازم است که بکوشد تا به یک سطح خاص یا تنها به یک روش خاص یا نظر خاص یا گروه خاص چسبندگی نیابد و همچنان نو شود تا بتواند سطوحی نو را در نظر آورد.

شیوه دانش‌ورزی فراستخواه نشان می‌دهد وی دقت و هشجاری دارد که گرفتار ماندن در دیدگاه یا ابزارهای یک رشته محدود، محدودیت‌های خاص آن رشته را به دید و دریافت محقق نیز تحمیل خواهد کرد و نظر یا نظریه محقق را به صورت ساختاری، دچار محدودیت یا دچار نوعی خطای سیستمی خواهد ساخت. شیوه فراستخواه که می‌تواند از هریک از ابزارها، دیدگاه‌ها یا نگرش‌ها با دقت و درایت کمک بگیرد، اما در هیچ‌یک از آن‌ها محصور نشود، یادآور آن انعطاف یا چابکی است که تحت عنوان «Cognitive Flexibility»، به عنوان یکی از ده مهارت بنیادی در فهرست مهارت‌های پیشنهادی اجلاس جهانی اقتصاد (World Economic Forum) در آغاز دهه ۲۰۲۰ توصیه شده است. آن مرجع توضیح می‌دهد که این انعطاف یا چابکی، مانند توانایی ورزشکار ژیمناستیک است که بتواند از روی یک دستگاه (مانند پارالل) به دستگاه دیگر (مانند خرک) برود و باز به آسانی از این دستگاه (خرک) به دستگاه دیگر (دار حلقه) رفته و میان آن‌ها آموشد یا رفت‌وآمد کند. چسبندگی به هریک از زوایا و جنبه‌های «مسئله ایران»

آفت نظریه‌ای مانند «کنش‌گران مرزی» می‌شود؛ پس پرهیز از این چسبندگی، ضرورت کار و مزیت این پژوهشگر بوده است. البته همواره و در نقد هر پژوهشگری باید در نظر داشت که محدودیت‌های طبیعی و ناگزیر وی -مانند هر پژوهشگر و نظریه‌پرداز دیگر- در جای خود باقی است. ذکر مزیت‌های مشی و مسیر فراستخواه برای توجه به مزیت‌های نسبی نگرش و روش وی است و نه انکار ضرورت تداوم نقد و تکامل مشی وی. می‌توان نخست مقدمات و لوازم نقد آرای وی را نیز فراهم ساخت و سپس با نقد دقیق و عمیق آثارش، به وی و به تحلیل بهتر مسئله ایران یاری کرد. پس از این مرور بر «کیستی آفریننده اثر»، به بررسی «چگونگی آفرینش اثر» پردازیم:

به نظر برای بررسی چگونگی هر تحقیق، توجه به نقطه عزیمت آن بسیار مهم و راهگشاست. قبلاً گفته‌ایم که خود نویسنده در سطور آغازین اثر توجه ما را جلب می‌کند به اینکه «کنش‌گران مرزی» پاسخی است به «مسئله ایران». اگر به یاد آوریم که یک سال پیش از انتشار کتاب کنش‌گران مرزی کتابی دیگر از فراستخواه به چاپ و انتشار رسیده است، دقیقاً با همین نام: مسئله ایران (نشر آگاه - زمستان ۱۴۰۰)، آنگاه چالش و تنش ذهنی نویسنده بیشتر روشن می‌شود. چه بسا فراستخواه نیز گفته است که در پی این بوده است تا پاسخی بیابد برای جامعه‌ای که از نظر وی: مدام خرگوش آزمایشگاهی نظریات از پیش ساخته می‌شده است. یا به بیان دیگر وی: جامعه‌ای که مدام «اوراق» می‌شده است. در حدی که نویسنده این سطور از پیگیری آثار فراستخواه طی سه دهه دریافته است، سیر مطالعاتی وی از روشمندی و جامعیت توأمی برخوردار بوده است. روش جامعی که می‌تواند الهام‌بخش یا راهنمای کسانی باشد که در موضوعات مشابه دست به تحقیق می‌زنند. در حدی که یافته‌ام: موضوعات مطالعاتی وی شامل است بر زبان قرآن، تاریخ اسلام، تاریخ ایران، تاریخ معاصر، تاریخ تمدن، تاریخ علم، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، ذهن، تفکر نقاد، گفت‌وگو، آموزش و پرورش، آموزش عالی، دانشگاه



و سرگذشت آن، روش تحقیق و گراند تئوری (Grounded theory). «گراند تئوری» به عنوان روشی مورد استفاده در کتاب و نظریه «کنش گران مرزی» در فارسی دارای برابرنهادهایی است مانند: «نظریه برخاسته از داده‌ها»، «نظریه زمینه‌ای» یا «نظریه بر پایه».

اما «کنش گران مرزی» به «مسئله ایران» چگونه پاسخ می‌دهد؟ پژوهشگر در همان صفحات نخستین می‌گوید که ما بسیاری مواقع دائم می‌شنویم: فلان امکان را نداریم، فلان ساختار را نداریم و فلان ابزار را نداریم، فلان بستر را نداریم و نداریم و نداریم. سپس می‌پرسد: علی‌رغم این همه فقدان، پس ایران چرا مانده است؟ و چگونه مانده است؟ نویسنده در این مسیر نیز فقط به حل مسئله قناعت نمی‌کند، بلکه نخست مسئله را تشدید می‌کند. او می‌پرسد: اگر این همه شکاف‌های سترگ هست، پس چرا ایران از بین نرفته است؟ اگر این همه چالش هست، پس چرا ایران همچنان وجود دارد؟ ایران با چه سازوکار یا سازوکارهایی باقی مانده است؟

فراستخواه گزارش می‌کند در یک مسیر طولانی مدت، با خوانش خرد تاریخ یا خوانش زندگی و زیست افراد در تاریخ، با تأمل در جزئیات تاریخ ایران، بارها به یک تیپ یا یک گونه از اشخاص برخورد است؛ مجموعه‌ای افراد تکرارشونده که در یک روش و کنش، همانند یکدیگر بوده‌اند. همه آنان به درجاتی در کنار قدرت حضور یافته‌اند، بارقه‌هایی از «امکان» یا «سرمشق امکان» را جست‌وجو و نیز پیدا کرده‌اند و بلکه خودشان به طریقی فضایی ساخته‌اند و به تناسب موقعیت خودشان، آثاری بر چند و چون اعمال قدرت گذاشته‌اند. محقق تصریح می‌کند که در این سرزمین پرتلاطم و پرخطر، نهادهای مدنی یا سازمان‌های اجتماعی چشمگیر نبوده است. این سازمان‌ها یا ساختارها، مهم، اما مفقود بوده‌اند. پژوهشگر در همین وضعیت «دقت» کرده است و کنش‌های جایگزینی به چشمش آمده است که این نقص ساختاری را جبران کرده‌اند. او پس از برخورد با نخستین نمونه‌ها از این تیپ در لابه‌لای روزگاران تاریخ ایران، دیگر چشم از آنان برنداشته است؛ بنابراین صفحات تاریخ را بیشتر جست‌وجو کرده است و شواهد دیگر و دیگری هم یافته است و رفته‌رفته وجود یک نوع کنش را در



**فراستخواه  
تلنگرمان می‌زند  
که حواسمان را  
جمع کنیم که  
در سیطره تاریخ  
«قهرمانان و  
ضدقهرمانان»  
نمانیم.  
هشیارمان  
می‌سازد که در  
ظلمات جتاریت  
خودکامگان و  
سلاطین از یک‌سو  
یا شاید در شدت  
نور جان فشانی  
پیشوایان و  
شهیدان در سوی  
دیگر، گویا چهره  
گروهی دیگر از  
کنش گران به  
چشم‌مان نیامده  
است**

تاریخ ایران «استقراء» کرده است: «کنش مرزی». سرانجام دیدن، ثبت کردن، دسته‌بندی و صورت‌بندی کردن همین کنش‌ها و کنش‌گران، نظریه‌ای را برساخته و راهی برگشوده است از «تاریخ فقدان» به سوی «تاریخ جبران»؛ البته تا پیش از این پژوهش، همه این کنش‌ها و کنش‌گران در تاریخ ایران بوده‌اند، اما گویا کسی لازم بود تا آن رسم و راه کنش‌گری مرزی را به خودآگاه جمعی ما درآورد و در محافل دانش و اندیشه به بررسی و شناسایی بیشتر بگذارد. تا بلکه ما، آن گروه از کنش‌گران را به خودآگاه جمعی خویش آوریم و به ارزیابی و آسیب‌شناسی و پندآموزی و راهجویی بگذاریم.

فراستخواه در آغاز این کشف، پیش از یک دهه قبل، تلنگری خورده است که آن را جدی گفته است و اکنون ما را تلنگر زده است که حواسمان را جمع کنیم تا در سیطره تاریخ «قهرمانان و ضدقهرمانان» نمانیم. هشدارمان می‌دهد که از این دوگانه با «ثبوت» فابرویم و فواتر از «ثبوت»، بلکه «بینانیت» را فهم و مشاهده کنیم. این پژوهشگر هشیارمان می‌سازد که از یک سو در «ظلمت جتاریت خودکامگان و سلاطین» و شاید از دیگر سو در «شدت نور جان فشانی پیشوایان و شهیدان»، گویا چهره گروه سومی از کنش‌گران، هیچ‌به‌چشم‌مان نیامده است. گویا چهره کنش‌گران فضاهای خاکستری، فضاهای مرزی، یا چهره کنش‌گران مرزی را نادیده گرفته‌ایم. گویا بخشی از تاریخ خویشتن را درست و دقیق ندیده‌ایم [روزنامه اعتماد، ۱۸ شهریور ۱۴۰۲]. گویا ایران خودمان را تنها از روزه دید دیگران و با دریافتی دور دیده‌ایم. فراستخواه قائل است که اگر شکیبایی بوزیم و این کنش‌گران را یکی یکی بجوییم و هریک را از نگاهی عمیق‌تر و نزدیک‌تر ببینیم و غبار فراموشی، تعجیل و «کلی‌نگری» (که فرق دارد با «کل‌نگری») را از رویشان بروییم و جزئیاتی از چهره این کنش‌گران را ببینیم، آنگاه خطوط چهره مشترک میان این گروه از کنش‌گران برایمان معنی‌دار می‌شود. کنش‌گرانی که معمولاً در همین جریان روزمره دوران‌ها و نیز گاهی در بزنگاه‌های روزگار، آثاری فراوان داشته‌اند، اما در روایت‌های تاریخ «کلی‌نگر» یا در همه‌مجاذلات ثنوی و هیاهوی شعارهای ایدئولوژیک، صدای این کنش‌گران و صلابت روش ایشان به گوشمان نخورده است. پس برای فهم بهتر «مسئله ایران»، اکنون وقت آن است که ما گوش و چشم خود را به نوعی دیگر از کنش‌های تکرارشونده باز



کنیم؛ از این کنش‌های تکرارشونده، الگویی را استقرا کنیم. کنش‌هایی که نخ تسبیح میان آن‌ها، «رفتار مرزی» است؛ حضور در مرز ایوان جامعه و دیوان دولت و رفت‌وآمد میان این ایوان و آن دیوان است. فراسخوخواه با «نظریه بر پایه شواهد تاریخی ایران»، یا «نظریه برآمده از بستر تاریخی ایران» و استقرای نمونه‌های مکرر، قواعد مشترک و قواره‌هایی در کنش‌های این گروه از کنش‌گران را کشف و صورت‌بندی کرده است. کتاب کنش‌گران مرزی معرفی و بازنمایی همین اشخاص و رفتارهایشان است.

شایسته است در کنار اینکه به «نظریه کنش‌گران مرزی چیست؟» نیز دقت می‌پردازیم به اینکه «نظریه کنش‌گران مرزی چه چیزی نیست؟» نیز دقت و توجه کنیم و تفاوت و مرز آن را با مفاهیم مشابه و نزدیک روشن کنیم. نخست باید گفت: این نظریه بنا ندارد ایدئولوژی دیگری باشد افزون بر دیگر ایدئولوژی‌ها. همچنین این نظریه دعوت به اعتدال و میانه‌روی نیست. نظریه «نه دولت و نه ملت» یا «کمی دولت و کمی ملت» نیست. علی‌رغم همه شباهت‌های ظاهری، اما مرادش آن نیست که حد وسط خوب است [روزنامه شرق - ۲۲ اسفند ۱۴۰۱]. بلکه بر آفرینش فضای سوم، بر فراهم ساختن فضاهای مرزی و «میدان‌های میانی» یا بر کشف فرصت‌ها در «بینانیت» تأکید دارد. تأکیدش بر آفرینش یا «برساختن میدان‌های تازه» و گذشتن از میدان‌های کهنه و «رایج» است. درست به همین دلیل، بر مهارت‌های انسان مختار و خلاق در آفرینش فضا و رفتارهای مرزی ویژه خود وی تأکید دارد. کنش‌گر مرزی البته انسانی «خلاق» یا «مخترع» و دست‌کم «کاشف» هست، اما انسان «فرهمند»، «همه‌فن‌حریف» و «فهرمان» نیست؛ «همه‌کاره» نیست؛ «تافته جدا بافته» نیست. کسی است مانند من و تو. حتی اصلاً کنش‌گر مرزی خود من و تو هستیم. کافی است به خود آیینم و با رُجِع بَصَر و نگاه مجدد به پیرامون خود بنگریم و فرصت‌ها و میدان‌ها را کشف کنیم.

اینک وجه سوم بررسی کتاب: پس از «کیستی» و «چگونگی»، به «چیستی» ساختار و محتوای کتاب کنش‌گر مرزی پردازیم.

کتابی که اکنون در دست ماست، نخستین جلد از مجموعه سه جلدی است و از نظر ظاهری، در قطع وزیری و در ۶۰۴ صفحه تنظیم شده است. آن را انتشارات «گام نو» در زمستان ۱۴۰۱ به بازار کتاب رساند؛ ظرف دو هفته نایاب شد و ظرف هفت ماه به چاپ چهارم رسید.

جای بهبود شکلی و صفحه‌آرایی در چاپ‌های آینده این کتاب، کاملاً باز است. در کتابی این چنین، با موضوع غامض و مباحث چندلایه، هنر طراحی و صفحه‌آرایی، اهمیت مضاعف دارد. از جمله شماره‌بندی زنجیره‌ای، می‌توانست به شکلی بهتر پیوندهای مطالب را نشان دهد و خواننده را در رهگیری شاخه‌های اصلی، فرعی و فرعی‌ترین درخت شاخه در شاخه، یاری کند. برخی اسامی و اعلام را در «نمایه» انتهای کتاب نیافتم. از آنجاکه برخی شخصیت‌های کتاب دارای نام‌ها و القاب گوناگون هستند، جا دارد در «نمایه»، تمامی نام‌ها یا القاب هر شخص فهرست شود. اساساً در چنین کار گسترده‌ای باید نمایه‌سازی استواری انجام شود. امیدوارم همگام با توسعه محتوا و عمق نظریه و کتاب و نیز ترویج و گسترش مباحث آن، ناشر معتبر کتاب نیز به توسعه و ارتقای شکل عرضه کار طی چاپ‌ها و ویرایش‌های آینده همت کند [روزنامه اعتماد، ۱۸ شهریور ۱۴۰۲].

از نظر ساختاری: کتاب دارای یک «مقدمه» در ۱۰ صفحه است. سپس در ۳۴ صفحه «تصویر کلی از بحث» ارائه می‌شود. پس از آن، طی نزدیک ۵۰

صفحه «سطح نظری بحث» تشریح می‌شود. در واقع تا اینجا و در نزدیک ۱۰۰ صفحه، بنیان‌های کار ارائه می‌شود. از اینجا به بعد با «پس‌زمینه‌های تاریخی کنش‌گران مرزی» به مصادیق تاریخی وارد می‌شویم. سپس طی حدود ۳۰۰ صفحه و در ۱۳ فصل با دسته‌بندی‌های موقعیتی، زمانی یا موضوعی کنش‌گران مرزی مواجه می‌شویم. در فصل هفدهم «الگوهای کنش مرزی در دوره پسامشروطه» را می‌خوانیم. فصل هجدهم کتاب «کنش‌گران مرزی؛ از کرد و کار تا گرفت و گیر» نام دارد که به نوعی می‌توان گفت پس از طی مراحل واگرایی بحث و ذکر مصادیق متنوع (از جنبه‌های موقعیتی، زمانی یا موضوعی)، این فصل به سوی هم‌گرایی و جمع‌بندی حرکت می‌کند. در پایان کتاب، فهرست منابع در قریب ۳۰ صفحه و سرانجام نمایه نیز در حدود ۳۰ صفحه و در دو ستون درج شده است. این ساختار شکلی کتاب است.

از نظر دادگانی، کتاب پس از بیان دغدغه یا مسئله اصلی نویسنده، به این موضوع می‌پردازد که این نوع کنش‌گری چرا به وجود می‌آید و چه موجباتی داشته است؟ کتاب دلایل یا عللی برای پدید آمدن این روش کنش‌گری برمی‌شمارد. از جمله بزرگی دولت یا بزرگی اقتصاد دولتی را یکی از علل می‌داند. استقلال دولت از درآمد مالیاتی و اتکای دولت به رانت‌ها و منابعی کمیاب، مانند نفت، جایگاهی بی‌بدیل به «دولت» و بنابراین نقشی مهم به «کنش‌های مرزی» می‌دهد. همچنین وی هزینه بالای تغییر را دلیلی دیگر می‌داند. دلیل دیگر را موقعیت خاص منطقه‌ای و بین‌المللی ایران برمی‌شمارد. در چنین بستری که مستعد و شاید نیازمند کنش‌گران مرزی است، نویسنده به خوانش تاریخ خرد و روایت یا توصیف آن می‌پردازد و راه توصیف فریه و بسط و تشریح ابعاد گوناگون زندگی مردمان فلات ایران را پیش می‌گیرد. بسیاری نمونه‌ها را برمی‌شمارد. یک نمونه از بسیاری کنش‌گران مرزی تاریخ ایران که در این کتاب معرفی شده است میرزا جعفر مهندس‌باشی است. سرشاری دادگانی کتاب و ذکر نمونه‌های پرشمار در آن، سبب می‌شود خواننده دریابد که «میرزا جعفر» تنها یکی از صاحبان لقب «مشیرالدوله» بوده است. به طرز مشابه خواننده در این کتاب می‌بیند که القاب دیگری نیز در تاریخ ما تکرار شده‌اند. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که خواننده غیرمتخصص اگر در مطالعات تاریخی خود این نکته را نداند، ممکن است اشخاص متعدد و مختلف دارای لقب مشابه را



**حتی پس از رونمایی از چهره کنش‌گران مرزی، هنوز با نام و یاد دلیران جانفشان و پاک‌باز، همچنان خون در رگ‌هایمان گرم خواهد شد. مگر نه اینکه شهیدان پیش از آنکه شهیدانه مرده باشند، شهیدانه زیسته‌اند؟**





اجتماعی به جایی نمی‌رسد و منشاء تأثیرات درازمدت و مصدر پایداری نمی‌شود» [کنش‌گران مرزی-ص ۵۳۹]. این جمله یا هشدار پایانی، در واقع نمود و نماد توجه نویسندگان به گونه‌های دیگری از کنش و کنش‌گری و نیز عرصه‌های دیگر کنش‌گری است.

همین مراقبت برای حزم عالمانه و پرهیزکاری علمی در برابر میل به ساده‌انگاری، سبب می‌شود متوجه شویم که این پژوهش و نظریه، گرچه محدودیت‌های ذاتی هر پژوهش را با خود دارد اما به دلیل سبک کار و روش و نگرش نظریه‌پردازان، از غنای نسبی بالایی برخوردار است. دقت در همین نکات ما را متوجه می‌سازد که کلمات، عبارات و گزاره‌های این اثر را جور دیگر باید دید. ما را متوجه می‌سازد که با وجود نسبیت و نقدپذیری مسلم این کتاب، باید سرشاری یا غنای پشت کلمات آن را دید و دریافت. باید هوشیار بود که این نظریه یا تبیین، تبیینی است نه تنها سرزده از سه دال «دانش، دقت و درایت» بلکه برآمده از دو دال مکمل و ضروری یعنی «دلیری و دلسوزی» نسبت به «مسئله ایران».

نویسنده در ضمن این تبیین، بارها تصریح می‌کند: «کنش‌گر مرزی» یگانه کنش‌گر جامعه ایران نیست و بلکه یک‌گونه از کنش‌گران است، در کنار دیگر کنش‌گران. البته کنش‌گری است که شاید بیش از دیگر کنش‌گران از «پروورش گفت‌وگویی» برخوردار باشد؛ بیش از دیگر کنش‌گران، از «مهارت کشف و ساخت پیوندهای تازه» برخوردار باشد. توجه به این نکات، نگاه ما را به سوی نوعی از منش و نگرش برمی‌گرداند: «منش مرزی» و «نگرش مرزی» برای آفرینش و برساختن «فضاهای مرزی». کاملاً جا دارد که این نگرش و منش را در جای خود بیشتر بررسی کنیم؛ اما نکته مهم دیگر این است که: کنش‌گر مرزی حتی در میان دیگر کنش‌گران، شاید کنش‌گر برتر هم نباشد.

کنش‌گر مرزی جایگزین کنش‌گران حماسی یا جان‌نثاران و قهرمانان نیست. با در نظر گرفتن کانتکست فراستخواه، یعنی در نظر گرفتن زمینه دیگر کارهای فراستخواه، اعم از دیگر کارهای قلمی و نیز کارهای قدمی وی، به خوبی می‌توان فهم کرد که ما در عین شناسایی قدر «کنش مرزی»، همچنان به قله‌های درخشان کنش‌های قهرمانانه نیاز داریم. ما همچنان در برابر رخدادهای ناگهان هستیم و در گرماگرم واکنش‌های گوناگون زیست می‌کنیم. ما همچنان

با هم خلط کند و در فهم پی‌آیند یا توالی رخدادهای یا نقش و جایگاه آن اشخاص دچار خطا شود. القصد، در معرفی «میرزا جعفر تبریزی» (که بعدها به «مهندس باشی» و «مشیرالدوله» ملقب می‌شود) در این کتاب بیان می‌شود که: وی در همان فضای مرزی حاصل از کنش‌های عباس میرزا، بخت سفر به اروپا را یافت. میرزا جعفر به عنوان یکی از پنج نفر که در دومین اعزام محصل به اروپا می‌روند (از جمله میرزا رضا مهندس باشی)، چند سال به تحصیل مهندسی در انگلیس می‌پردازد. [کنش‌گران مرزی - ص ۱۸۰] میرزا جعفر پس از بازگشت به ایران، در مهندسخانه تبریز به کار علمی و حرفه‌ای مهندسی قدرت یا قوت و کیفیت می‌دهد و «بدایع الحساب» می‌نویسد [کنش‌گران مرزی-ص ۱۹۰]. میرزا جعفر بعدها و در زمان ناصرالدین شاه از سوی این شاه مأمور نخستین دوره ریاست «شورای دولت» برای تدبیر دولت، همگرایی میان بخشی و حکمرانی عقلانی و نخستین گام‌های تفکیک قوای ایران بود [کنش‌گران مرزی-ص ۲۵۹]. نویسنده در این سیر مثالی، نشان می‌دهد که میرزا عفر یک نمونه از کسانی است که بارها دست به کنش مرزی می‌زند و در «فضاهای مرزی» به نقش‌آفرینی و اثربخشی می‌پردازد. بدین ترتیب با جست‌وجوهای پیگیرانه، فرازوفرودهای کنش‌گران مرزی را نیز نشان می‌دهد.

کتاب پس از معرفی بسیاری از کنش‌گران مرزی، در واپسین و هجدهمین فصل، با تفصیل و دقت، بر محدودیت‌ها و موانع کنش‌های مرزی نیز مذاقه می‌کند. موانع و محدودیت‌های کنش‌گران مرزی را برمی‌شمارد. موانعی متعدد و متنوع در زیر عنوان‌هایی مانند: «جسبندگی کنش‌گران مرزی به بوروکراسی دولتی»، «تولید فعالیت به جای نهادسازی و توانمندسازی»، «بوروکراسی دولت، روح خلاقیت و چالاکی از کنش‌گران می‌ستاند»، «لختی، ماندگاری و فرمالیسم»، «فقدان ظرفیت‌های جذب در حکومت»، «دشواری بازی در زمین گل‌آلوده» و «قدرت دانشی و کارگذاری از عهده قدرت حکومتی و رانتی برنمی‌آید».

یکی از مزایای این کتاب آن است که محقق به کژکارکردی‌ها یا بدکارکردی‌های کنش‌های مرزی هم توجه داشته است و آن‌ها را برشمرده است. محقق نشان می‌دهد تمام آنچه گاه به عنوان کارکردهای کنش مرزی برمی‌شمارد، گاهی نیز دچار انحراف شده است. مثلاً کنش‌گر مرزی، گاه به تداول قدرت غلتیده است به جای کارکرد «ایجاد» ساختارهای کارآمد. گاهی به تشکیل جرگه‌ها و حلقه‌های قدرت مشغول شده است به جای «امداد» و تقویت کارایی یا مشروعیت دولت. گاهی به توجیه قدرت پرداخته است به جای «اصلاح» قدرت و بسا انحراف‌های دیگر.

جا دارد در کنار آنچه نویسنده به تفکیک و تفصیل به عنوان کژکارکردی «کنش مرزی» آورده است، من خواننده، نگرانی خود از کژکارکردی «نظریه» را نیز ابراز کنم. دغدغه‌ای که در سطور بعدی این نوشتار تشریح خواهم کرد. البته فراستخواه، به عنوان محقق که فضیلت انصاف می‌ورزد و راه حزم عالمانه می‌پیماید، هم‌زمان که کنش‌گران مرزی را از لابه‌لای صفحات تاریخ می‌جوید و برمی‌کشد، بارها یادآوری می‌کند که کنش‌گر مرزی انسان فرهمند و ویژه نیست؛ بلکه کنش‌گری است که در هر صورت و با هر نیت، از طریق مجموعه‌ای از راهبردها یا کنش‌ها در گرماگرم شدوآمد میان جامعه و قدرت، سبب ثبات و دوام ایرانمان شده است. حتی بسیار جالب توجه و بسیار مهم است که دقت کنیم، کتاب فراستخواه درباره اهمیت دولت و کنش‌های پیرامون آن، با این جمله پایان می‌یابد: «هیچ نوع سرمایه‌گذاری در سازمان دولت، بدون سرمایه‌گذاری در سازمان



**فراستخواه با  
نظریه بر پایه  
شواهد تاریخی  
ایران، یا نظریه  
برآمده از بستر  
تاریخی ایران  
واستقراری  
نمونه‌های مکرر  
در تاریخ کشور،  
قواعد مشترک  
وقواره‌هایی  
در کنش‌های  
این گروه از  
کنش‌گران را کشف  
و صورت‌بندی  
کرده است. کتاب  
کنش‌گران مرزی  
معرفی و بازنمایی  
همین اشخاص و  
رفتارهایشان است**

به «سرمایه‌های نمادین»، یعنی انسان‌های سرشناس، سرافراز و ماندگار نیاز داریم؛ به زنان و مردانی که مرزهای شهرت و افتخار را درنوردیده باشند و در لحظات دشوار کنش‌های جمعی و شاید زمانی در سلول انفرادی، همچنان برای ما الهام‌بخش باشند. گشایش دریاچه کنش‌گران مرزی، به معنای پایان یا اعلان انقضای دیگر کنش‌ها و مشخصاً کنش‌های حماسی نیست. بی‌گمان برخی از ما، حتی پس از رونمایی از چهره کنش‌گران مرزی و برخاستن به احترام ایشان، هنوز با نام و یاد دلیران جانفشان و پاک‌باز، همچنان خون در رگ‌هایمان گرم خواهد شد. مگر نه اینکه شهیدان پیش از آنکه شهیدانه مرده باشند، شهیدانه زیسته‌اند؟ پس چنین شهیدانی، همچنان در فرای همه کنش‌گران و روندگان خواهند درخشید و الهام خواهند بخشید.

ملاحظه یا نکته دیگر در خوانش و پیرایش من از نظریه، این است که فراستخواه خودش درایت می‌ورزد که گاهی نظریات با درک عامه‌پسند تأویل می‌شوند؛ بنابراین خودش می‌خواهد که: از همین آغاز مراقبت کنیم تا این نظریه عامه‌پسند نشود. او این نگرانی را به روشنی ابراز می‌کند: «تأویل عامه‌پسند نظریه‌های بزرگ بسیار مهم است و من در مورد نظریه کنش‌گران مرزی نیز این ترس را دارم که نوعی بدفهمی و سوء تأویل اجتماعی از آن به دست داده شود که از عمق نظریه و پیچیدگی‌های تئوریک آن بکاهد» [اعتماد- ۶ اسفند ۱۴۰۱].

فراستخواه به صراحت از ما می‌خواهد: «از همین آغاز از نظریه مراقبت کنیم» اما من (به عنوان یکی از خوانندگان و مشتاقان این نظریه) در فضای کنونی، بسیار بیش از آنکه نگران «سوء تفاهم» نسبت به نظریه باشم، نگران «سوء استفاده» از این نظریه هستم. در «سوء استفاده» عنصر «سوء نیت»، جدی است. پس من از فراستخواه - و خوانندگان و علاقه‌مندان این بحث - می‌خواهم: «از همین آغاز در برابر عنصر سوء نیت، اولاً از نظریه و ثانیاً از ایران - بیش از پیش - مراقبت کنند» [اعتماد - ۱۸ شهریور ۱۴۰۲].

در کنار این مراقبت، مراقبت از شخص «کنش‌گر مرزی» را نیز لازم می‌دانم. نخستین مراقبت از شخص کنش‌گر مرزی، مراقبت همدلانه دیگران از وی است و دومین، مراقبت نقادانه خود وی از خودش یا نوعی محاسبه نفس از دیدگاه اخلاقی است. اکنون هر دو را مختصراً شرح می‌دهم:

کنش‌گر مرزی از آنجاکه در مرز دولت و جامعه، میان دیوان و ایوان تردد می‌کند، بسیاری از ساکنان دو سوی مرز، یعنی از یک سو صاحبان کرسی دیوان و از سوی دیگر، ساکنان صحن ایوان با سوء ظن به وی نگاه می‌کنند. کنش‌گر مرزی را بسیاری اوقات در دیوان دولت، غیرخودی و نامحرم می‌دانند و چون از خواص نیست پس گوششان را بر دانش و دلسوزی وی می‌بندند. در سوی دیگر، در ایوان جامعه، وی را «وسط‌باز» و محافظه‌کار می‌نامند و لیچار بارش می‌کنند؛ به وی زخم زبان می‌زنند و با وی بسیار طلبکارانه برخورد می‌کنند. گاهی برخی از مردم رنجیده، تاوان یک تاریخ پر از ستم و استبداد را یک باره از وی طلب می‌کنند. به این ترتیب، کنش‌گر مرزی که در میان شکاف دولت و ملت کوشش می‌کند، عملاً با دو نیش و کنایه غیرخودی از یک سو و وسط‌باز از سوی دیگر این شکاف، تحقیر و تحدید می‌شود؛ در میدان بینانیت، از هر دو طرف این دعوا چوب می‌خورد و هرچه فضا رادیکال‌تر و طرفین دعوا عصبی‌تر و بیشتر اهل خشونت شوند، شمار و شدت چماق‌هایی که بر سر کنش‌گر مرزی می‌خورد، بیشتر می‌شود. وقتی اپوزیسیون بودن چنان مد یا فشن شود که صاحبان مناصب چند دهه، از فردای بازنستگی خود اپوزیسیون شوند و وقتی حرف‌های

هرچه تندتر و عصبی‌تر هر شخص، پوشش مناسبی برای پنهان کردن بی‌عملی آن شخص شود، آنگاه شمار و شدت این چماق‌ها بیشتر و بیشتر می‌شود. در این فضا، همدلی با کنش‌گر مرزی، خودش کنشی سازنده است. در فقدان همدلی دیگران، گاه کنش‌گر مرزی خودش باید بر شانه خود بزند و خود را نوازش کند که: عزیز دل! شکیبای باش و به فهم صادقانه خودت پایبند بمان. اما گذشته از این مراقبت همدلانه، مراقبت نقادانه از کنش‌گر مرزی هم لازم است. چون کنش‌گر مرزی همواره در معرض خطر لغزشی خاص است. این خطر درست از همان ویژگی نشئت می‌گیرد که «کنش‌گر مرزی» در مرز میان جامعه و دولت است؛ صداالته دولت و قدرت همواره وسوسه‌انگیز و هم‌نشین ثروت و چرب و شیرین دنیاست. فراستخواه نیز به این وسوسه توجه و تأکید می‌کند: کنش‌گر مرزی گاهی به جای «امداد» یا توانمندسازی دولت، به تشکیل جگره‌ها و حلقه‌های قدرت مشغول شده است. همین وسوسه شخصی، تمایل به آن سوء استفاده پیش‌گفته از نظریه و انحراف در «نظریه کنش‌گران مرزی» را تشدید می‌کند. این خطر انحراف یا تحریف عامدانه، سوای آن تقلیل عامه‌پسندانه است. پس باید به جد نگران بود که: یقه سفیدان سودجو به جای آنکه با نور معرفتی حاصل از این نظریه، پله و نرده برای بالا بردن اینای ملت بسازند، با تور منفعتی حاصل از آن، پوشش و پرده برای پنهان کردن امیال خویشتن بدوزند. یقه سفید سودجو با تو چه می‌کند؟ تو را بر در نشاند او به طراری که می‌آید/ تو منشین منتظر بر در که آن خانه دو در دارد. پس هشیار باید بود در برابر هر یقه سفید دودره که هم از منافع پوزیسیون بهره می‌جوید و هم با پز اپوزیسیون جلوه‌فروشی می‌کند؛ بنابراین ما در مجموع نیازمند دست‌کم «چهار مراقبت کلیدی» هستیم:

شایسته است هم مراقب شخص کنش‌گر مرزی باشیم تا نه دیگران دلش را بشکنند و نه او خودش پایش بلغزد و نیز هم‌زمان مراقب نظریه کنش‌گران مرزی باشیم تا نه آن را مبتذل سازیم و نه به توجیهی برای سوء استفاده و سودجویی مبدل سازند.

#### پی نوشت

1. For every complex problem there is an answer that is simple, clear & wrong.

H.L.Mencken

«کنش‌گر مرزی»  
 که در میان شکاف  
 دولت و ملت  
 کوشش می‌کند،  
 عملاً با دو نیش و  
 کنایه «غیرخودی»  
 از یک سو و  
 «وسط‌باز» از سوی  
 دیگر این شکاف،  
 تحقیر و تحدید  
 می‌شود. وی در  
 میدان بینانیت،  
 از هر دو طرف  
 این دعوا چوب  
 می‌خورد



# کنش گران مرزی در عصر پایان قهرمانان

امکان سنجی کنش گری مرزی جمعی

«کنش گران مرزی» عنوان نظریه مبتکرانه دکتر مقصود فراستخواه، جامعه‌شناس و نواندیش دینی، برای بازیابی و معرفی گونه‌ای از کنش گری ایرانی از دوردست‌های تاریخ ایران تا امروز است. کنش گران مرزی بدو یک مفهوم بود، اما با فرآوری‌های نظری-تاریخی بعدی مبدع آن را یافته که در قامت یک نظریه برد متوسط بر ساخت و مطرح شود. این مفهوم/نظریه لااقل شانزده سال در پروژه فکری فراستخواه جریان داشته و گام به گام تکامل یافته تا به سرفصل فعلی رسیده است.

کنش گران مرزی اجمالاً به طیفی از کنش گران اشاره دارد که در حد فاصل جامعه و دولت به پرسه زنی و تلاشگری مشغول اند؛ به تعبیر فراستخواه پایسی در ایوان جامعه و پایسی در دیوان دولت دارند؛ از منابع و فرصت‌های درون سیستم، امکانی برای توسعه و تکامل جامعه خلق می‌کنند، صدای جامعه را در خط مشی‌ها و سیاست‌های درون دولت بازتاب می‌دهند و توانمندسازی جامعه را از رهگذر نهادسازی و در پیوند با منابع و امکان‌های دولت پی می‌گیرند. کنش گران مرزی خود سطوح مختلفی دارند؛ از کسانی که در جنب و حاشیه قدرت و فاصله بیشتر با جامعه مرادده دارند و سخن می‌گویند تا کنش گرانی که در پیوند تنگاتنگ با جامعه، در کار تعدیل و تحدید قدرت، تصمیم‌سازی و سیاست‌سازی اصلاح هستند. تفصیل چپستی و چگونگی عملکردهای مرزی در جلد اول کتاب فراستخواه بازتاب یافته است (گام نو، چاپ چهارم، شهریور ۱۴۰۲). در مدت کوتاهی که از انتشار کتاب می‌گذرد (قریب به هشت ماه) معرکه‌ای از آرا و نقدها و نظرات حول آن پدید آمده و این نشان از جدی بودن این نظریه و پویایی فضای فکری در مواجهه با نظرات مبتکرانه دارد. در شرح و تفصیل و گاه سنجش و نقادی کنش گران مرزی در این مدت سخن زیاد و مکرر گفته شده است. در این نوشته کوتاه به سهم خود به عنوان یک دانش‌آموز جامعه‌شناسی مشارکت مختصری در این مباحث می‌کنم، به این امید که این مختصر، تکرار مکرر نباشد.

کمال رضوی

پژوهشگر

## «از ابتکار فردی نخبه‌گرایانه به ابتکارات جمعی

محور تز کنش گران مرزی فراستخواه (لااقل در جلد اول آن که انتشار عمومی یافته) ابتکارات فردی نخبگان است. این تز به ما می‌گوید چگونه طیفی از نخبگان گاه به مرارت و دشواری و گاه با دست‌انداز کمتر، در کار بازتابانیدن صدای جامعه در سیاست‌های حکومت بوده‌اند. گو اینکه این ابتکارات فردی بعضاً و بلکه اغلب به نهادسازی و سازمان‌یابی‌های جمعی نیز منجر شده است، اما نقطه عزیمت و خاستگاه کنش گری مرزی، عمل کنش‌گر منفرد است. چنین است

که در این کتاب، چهره‌های بزرگی چون عباس میرزا، امیرکبیر، امین‌الدوله، رشیدی، امین‌الضرب و ... پیش‌روی خواننده قرار می‌گیرند؛ و نیز چهره‌هایی که گرچه کمتر شناخته شده هستند (نظیر شوشتی، بدایع‌نگار، محمود شیمی و امثالهم) اما کنکاشی اولیه نشان می‌دهد این‌ها نیز «سرآمدان» عصر خود بوده‌اند که از خوب یا بد روزگار کمتر در افواه عمومی



مطرح شده‌اند. با این وصف، کنش‌گران مرزی تا اینجا نظریه‌ای نخبه‌گرا و مبتنی بر ابتکارات فردی عاملان است. فراستخواه ابایی ندارد از اینکه این نظریه را «بازبایی عاملیت ایرانی» عنوان کند؛ در واقع این امر، وجهی جدایی‌ناپذیر از خود نظریه است که در مواجهه با ساختارهای متصلب و تاریخ‌نشدن‌ها و بن‌بست‌ها، کنش‌گران مرزی با ابتکار و پویایی و خلاقیت، روزه‌ها و راه‌هایی برای اصلاح تدریجی و بهروزی جامعه و اهلی کردن قدرت گشوده‌اند؛ بنابراین طبیعی است که در میانه دوگانه مرسوم عاملیت-ساختار، این نظریه بر وجه عاملیت تأکید دارد، اما سخن ما در اینجا نه نادیده گرفتن ساختار، بلکه مغفول ماندن عاملیت‌های «جمعی» است. امروز و با پایان یافتن عصر ابرمردها و قهرمان‌ها ما با کنش‌گران خرد مرزی مواجه هستیم؛ کنش‌گران بی‌نشان نظیر تحصیلکردگان مدارج عالی، اهالی علم و هنر و مهندسی و فناوری که از درون جامعه به ساختار قدرت سرریز (و به تعبیر فراستخواه «چکه») کرده‌اند و به سهم و مدار خود دست‌اندرکار بهسازی ساختارهای متصلب قدرت هستند. این کنش‌گران خرد مرزی، ابتکارات کلان یا دایره تأثیر در حد کنش‌گران مرزی پریژواک را ندارند، اما هستند و به اعتبار بود و سرمایه و داشته‌های خود، به ساخت و ساز هم مشغول‌اند. این وجه از کنش‌گران خرد مرزی از نظر فراستخواه دور نبوده است؛ چنان‌که در فراز پایانی گفت‌وگوی درباره اصلاح دینی در شرایط امروز (مجله چشم‌انداز ایران، شماره ۱۴۰)، به این کنش‌گران مرزی خرد و تأثیر آن‌ها اشاره کرده است، اما آنچه تا حدی در این تز مغفول مانده، ابتکارات کنش‌گری مرزی جمعی در زمانه‌ای است که امکان ظهور آبرکنش‌گران مرزی منفرد تا حدود زیادی منتفی است. نمود این کنش‌گران مرزی جمعی را کجا می‌توان یافت؟ حول این پرسش می‌باید تأمل و کنکاش کرد، اما همان‌گونه که در ساحت کنش‌گری مدنی، شاهد پیدایش سازمان‌های جمعی داوطلبانه و غیرانتفاعی هستیم و از دل این سازمان‌ها نیز شاهد شکل‌گیری شبکه‌ها هستیم، می‌توان نمود این کنش‌گری جمعی را در عملکردهای مرزی نیز دنبال کرد. در سمن‌ها و انجمن‌های داوطلبانه گاه فرد مؤسس و مبتکر است که محوریت یافته و انجمن مدنی حول او تبلور می‌یابد، اما گاه نیز چنین نیست، بلکه نفراتی چند از افراد دغدغه‌مند هستند که محور عمل جمعی قرار می‌گیرند. این امر به‌ویژه در تأسیس شبکه‌های سازمان‌های مردم‌نهاد در دوران متأخر هویداتر است؛ شبکه‌هایی که نمونه متکامل آن‌ها موجودیت‌های جمعی است که در قالب «شبکه شبکه‌ها» مشغول



**محور تز کنش‌گران مرزی فراستخواه ابتکارات فردی نخبگان است. این تز به مای گوید که چگونه طیفی از نخبگان گاه به مرارت و دشواری و گاه با دست‌انداز کمتر، در کار بازتابانند صدای جامعه در سیاست‌های حکومت بوده‌اند. سخن مادر اینجا مغفول ماندن عاملیت‌های «جمعی» است. امروز و با پایان یافتن عصر ابرمردها و قهرمان‌ها ما با کنش‌گران خرد مرزی مواجه هستیم**

فعالیت هستند و بیش از آنکه بر محور کنش‌گر مدنی منفرد بچرخد، بر همکاری و هم‌افزایی طیفی از نیروهای جمع‌الجمعی، جمعی و فردی متکثر مبتنی‌اند. این شبکه‌ها گرچه شبکه مدنی خوانده می‌شوند، اما با ادبیات فراستخواه، عملکرد مرزی نیز دارند؛ چراکه جدا از خاستگاه غیردولتی و اجتماعی که پی می‌گیرند، با نقاد و مطالبه‌گری بعضاً در صدد اصلاح خط‌مشی‌ها و سیاست‌های دولت در مواجهه با بحران‌ها نیز هستند و دیوار حائل میان خود و حکومت نمی‌کشند؛ در جاهایی وارد گفت‌وگو با نهادهای حاکمیتی شده و می‌کوشند اگر گوش شنوایی باشد بر سیاست‌های جاری تأثیر بگذارند. نمود دیگری از این کنش‌گری جمعی، بنیادهایی هستند که در سیستان و بلوچستان می‌کوشند تا طیفی از تشکل‌های مردم‌نهاد و خیریه، نهادهای حکومتی و دستگاه‌های اجرایی مسئول در توسعه استان را به گفت‌وگو و هم‌افزایی با یکدیگر دعوت و تا حد ممکن به یکدیگر نزدیک کنند. در نمونه‌های ذکرشده، ردپای کنش‌گران محوری منفرد در سامان‌یابی فعالیت آن‌ها مشهود است، اما این شبکه‌ها چیزی ورای فعالیت منفرد شخصیت‌های محوری هستند و موجودیت و اثری «جمعی» دارند. نظریه کنش‌گران مرزی در تبیین و تجویز برای امروز ایران ناگزیر از چرخش از ابتکارات فردی به بازبایی نمونه‌ها و نمودهای کنش‌گری مرزی جمعی است. مثلاً به‌عنوان یک پاسخ اولیه ممکن است بتوان روی نقش اندیشکده‌ها، مؤسسات مطالعاتی-حمایت‌طلبی (Advocacy) و نظایر این‌ها تمرکز کرد که در صدد ایجاد فضاهایی واسط میان جامعه و دولت برای اصلاح و بهبود سیاست‌ها هستند.

**« دین در میانه ایوان جامعه و دیوان دولت**

نظریه کنش‌گران مرزی برهم‌کنش دو ساحت جامعه و حکومت را محل بررسی خود قرار می‌دهد، اما در

شرایط تاریخی و بلکه امروزی ایران، ما با ساخت سه‌ساحتی «جامعه-دین-حکومت» مواجه هستیم. درست است که در یک جامعه انفکاک‌یافته به لحاظ نهادی، دین، نهادی در بطن جامعه است که کارکردهای اجتماعی و فرهنگی خود را دارد؛ اما در جامعه ایرانی با عدم انفکاک‌ها و آمیزش‌های دین با قدرت از یک سو و با ساحت‌های متکثر اجتماعی از سوی دیگر، هر نظریه‌ای ناگزیر از تعیین نسبت خود با دین است. چنان‌که اگر در سرنوشت بسیاری از کنش‌گران مرزی بازبایی شده توسط فراستخواه نیز عمیق شویم، خواسته و ناخواسته اصطلاحی با نهاد دین داشته‌اند و ناگزیر از تعیین تکلیف با میدان دین و کنش‌گران آن بوده‌اند. به‌علاوه نمی‌توان از نظر دور داشت که یکی از مهم‌ترین ساحت‌های نبرد و منازعه میان جامعه و حکومت در ایران امروز، ساحت دین است. در چنین جغرافیای نهادی و انسانی‌ای، هر نظریه‌ای در فهم جامعه و حکومت، خواسته و ناخواسته با دین در اشکال متنوع حکومتی و جامعه‌ای آن مواجه است؛ چنان‌که کنش‌گران مرزی نیز هم از آن حیث که در حال گفت‌وگو با حکومتی آمیخته با دین هستند و هم از آن حیث که در حال کارسازی برای جامعه‌ای آکنده از نیروها و نمادهای دینی هستند، برای اثرگذاری در مقیاس کلان با مقوله دین مواجه‌اند؛ در غیر این صورت دایره اثرگذاری آن‌ها محدودتر از قبل می‌شود؛ البته می‌توان به تجربه طیفی از کنش‌گران مرزی اشاره کرد که بی‌آنکه با دین و نهاد رسمی آن گلاویز شوند، نقش خود را ایفا کرده‌اند و اثر خود را نهاده‌اند. به‌علاوه افزودن ضلع سوم دین به دو ضلعی حکومت و جامعه در این نظریه، می‌تواند برخی از تیپ‌ها و نمودهای کنش‌گری مرزی را بیرون از دایره واری قرار دهد؛ چراکه این نمونه‌ها و نمودها بی‌سروصدا از کنار دین گذشته‌اند و آن را نقیاً یا اثباتاً در پروژه خود دخیل نکرده‌اند، اما در جنب نظریه کنش‌گری مرزی جای گشودن پرنانتری برای کنش‌گرانی که در مثلث و محدوده پرمخاطره حکومت-دین-جامعه در ایران امروز قدم می‌زنند، خالی است. این نکته را به‌عنوان یک افزوده دیگر بر این نظریه در تحلیل و تبیین شرایط امروز ایران می‌توان مدنظر قرار داد. زیده کلام اینکه کنش‌گری مرزی اگر قرار باشد از حد ابتکارات منفرد (و گرچه ارزشمند اما محدود در تنگناهای ساخت قدرت) فراتر رفته و به راهبردی برای تغییر و تعمیق‌گذار دموکراتیک در ایران منجر شود، ناگزیر از ارتقا به کنش‌گری مرزی جمعی از یک سو و تعیین تکلیف با پدیده دین در حد فاصل جامعه و حکومت است.



# سبک شریعتی

و نگاهی به برخی از آرای منتقدان او



در سمناری که در سی امین سال درگذشت شریعتی با نام «شریعتی، دیروز، امروز، فردا» برگزار شد، سه تن از سخنرانان جلسه، سه تصویر رمانتیک و خطابه خوان از شریعتی ارائه دادند: علی طهماسبی او را «شاعر قبیله» خواند که «زبان گزنده و طعن کارساز او، نه تنها از هجای شاعر قبیله کم نمی آورد، بلکه بسیار قوی تر و برنده تر از آن است» (چکیده مقالات، ۷). حاتم قادری او را «دموستنس» نامید و «سخن و قلمش را آمیزه‌ای از اعتقادات و عصیان‌گری درونی» وی خواند (همان، ۴۰) و محمد جواد کاشی او را یک «خطیب» خواند و البته، خطیبی که کاشی از آن سخن می‌گفت تفاوت بسیار داشت با خطیبی که قادری چهره او را ترسیم می‌کرد. خطابه در تعبیر دکتر کاشی «در فضایی میان خرد و حس و عاطفه» می‌نشیند و خطیب حتی «تأمین‌کننده شرط بنیادین آزادی در روایت منتسکیو» است و این خطابه «کمتر، دل‌مشغول دقت تام و تمام زبانی و کلامی» می‌شود! (همان، ۴۲) از این میان، قادری در سال‌های بعد نیز بارها شریعتی را یک خطابه خوان و نویسنده‌ای - به تعبیر خودش - با ختم رمانتیک خوانده است. در این سال‌ها، قادری مسئله خطابه‌خوانی و رمانتیسیم شریعتی را به اصطلاح غلم کرده و با خود به همه جا کشیده است و یک بار هم بر سر آن با یکی از مفسران اندیشه شریعتی - هاشم آقاچری - به مناظره نشسته است.

## محمود درگاهی

پژوهشگر



در سال‌های اخیر نوعی حساسیت و کنجکاو در باره سبک شریعتی پیدا شده است که قدری غریب و نامتعارف می‌نماید؛ زیرا معمول این است که این‌گونه پرسش‌ها و کنجکاو‌ها در برابر نویسندگان حرفه‌ای - مثلاً داستان‌نویسان - نشان داده شود، نه در برابر یک روشنفکری که در زمینه‌هایی مانند دین‌شناسی یا مسائل اجتماعی و سیاسی و تاریخی می‌نویسد؛ مثلاً می‌توان از سبک نوشتارهای هدایت، آل احمد، چوبک، علوی، احمد محمود، دولت‌آبادی، ودها نویسنده دیگر پرسید، اما هیچ‌گاه کسی از سبک زرین کوب، اسلامی ندوشن، مصطفی رحیمی، آریان‌پور، مسکوب، شایگان و سرروش نمی‌پرسد. این است که گمان می‌رود این پرسش از سبک شریعتی، پرسشی است حساب‌شده و پیش از هر چیز به انگیزه دست یافتن به یک پاسخ مطلوب و معین پیش آورده می‌شود و احتمالاً آن پاسخ این است که سبک شریعتی، یک سبک رمانتیک است؛ و با این حساب، شریعتی تبدیل می‌شود به یک آدم رمانتیکست، و رمانتیسیم هم دلیلی است بر بیگانگی با واقعیت‌های زندگی و مسائل اجتماعی و حقایق پیش‌رو! اگر این کنجکاو به چنین پاسخی دست یابد، آنگاه کار داوری درباره شریعتی هم به فرجام خود خواهد رسید و نتیجه کار چنین خواهد شد که شریعتی یک تیب رمانتیک است، آن هم رمانتیک در معنی خیالاتی و احساساتی آن! در نتیجه، هرچه او گفته یا نوشته، همه از سر خیال‌اندیشی و ایده‌پردازی و بلندپروازی‌های غیرواقعی بوده است! چنان‌که برخی از منتقدان او چنین کرده‌اند و او را یک خطیب و آثار او را مجموعه‌ای از خطابه‌ها خوانده‌اند! خطابه‌خوان هم که پیش از هر چیز به زیبایی کلام و اثرگذاری آن بر روی احساس و عاطفه مخاطبان خود می‌اندیشد و نه به استدلال و تحلیل و اقناع عقلانی! چنین تعبیری از اندیشه شریعتی چند سالی است در میان منتقدان و حتی برخی از مفسران اندیشه او نیز رواج یافته است.

« ایجاد حالت رمه‌گی در جامعه؟

در این مناظره، قادری مسائلی را پیش آورده است که قدری تأمل برانگیز است و جای تردید و پرسش بسیار دارد. قادری که در نقد شریعتی همیشه یک‌تبه به قاضی می‌رود در انتقاد از خطابه خوانی او می‌گوید: «خطابه کمکی به جامعه ما نمی‌کند، ما نباید کاری کنیم که جامعه ایران، در حالت مهدکودکی خود باقی بماند. باید کاری کنیم که مردم بیندیشند، هرچند که اندیشیدن کار سختی است... آیا کسی که سخنرانی شریعتی را گوش دهد، واقعاً به اندیشیدن وادار یا برانگیخته شده است؟ شریعتی قصد این دارد که بگوید اندیشه من بهتر از همه است. چطور می‌شود یک نفر بگوید بین الف و ب، الف درست است؟ [آن هم] بدون پژوهش! خطابه فرصت تعقل و تأمل را از مخاطب می‌گیرد. خطابه، یکی از کارویژگی‌هایش، عملاً کمک کردن به ایجاد حالت رمه‌گی در جامعه است. چون جنم رمانتیک در شریعتی خیلی زیاد بود؛ گزاره‌های معرفتی‌اش را از این کانال عبور می‌داد و در نتیجه، فضا برای تأمل و اندیشه‌ورزی کم می‌آمد» (مناظره قادری و آقاجری، متن الکترونیکی).

اما ماجرا به همین دعوی‌ها محدود نمی‌شود؛ قادری در این مناظره ادعاهای نادرست و عجیب و غریب دیگری هم می‌کند و هیچ دانسته نیست که این‌ها را از کجا آورده است! او شریعتی را یک خرده‌بورژوازی رمانتیک و عصیانگر می‌خواند و در ارباب مخاطب را از تبعات خطابه‌های او و در نتیجه، آفتی برای جامعه می‌داند که شریعتی هم از آن به همین مقصود استفاده کرده است. می‌گوید: «خطابه، تولیدگر ارباب است و شریعتی تولید نوعی ارباب می‌کرد!»

در این سلسله اتهاماتی که قادری بر شیوه کار شریعتی بسته است، هیچ اثری از استدلال و ارجاع و استناد، دیده نمی‌شود. این است که قضیه قدری هم با تحریف حقیقت ماجرا پیش رفته است! پس باید از او پرسید آیا حقیقتاً شریعتی ایران را در حالت مهدکودکی و رمه‌گی نگه داشت و دینداری در ایران بعد از شریعتی هیچ تفاوتی با ایران پیش از او نکرد؟ اگر چنین است، پس آن همه روشنفکر دینی که همه اجزا و عناصر اندیشه دینی را به پرسش کشیدند و فاصله بسیار با نسل‌های پیش از خود گرفتند، از کجا درآمدند؟ آیا حقیقتاً کارنامه دین در ایران پس از شریعتی با آنچه پیش از او بود، هیچ تفاوتی نکرد؟ پس از شریعتی، اندیشه دینی تعطیل شد یا گسترش یافت؟ در رکود افتاد یا رونق گرفت و در پرسشگری و چون‌وچرا فرو رفت؟ شریعتی که می‌گفت حق بودن



**شریعتی به جای ساختن مهدکودک و تولید رمه و گله، به جامعه مخاطب خود، توصیه می‌کند که «همواره حتی در عقاید درستش تجدید نظر کند، نه اینکه همواره شک داشته باشد؛ نه، حتی در عقایدی که در صحتش هیچ شکی ندارد، حتی در عقایدی که تجربه و عمل نشان داده است که صحیح است، هر چند یک بار، بنشیند و تجدید نظر کند»**

یک دین به کثرت پیروان آن نیست، بلکه به حضور آن در میدان اندیشه جهانی است، رمه می‌ساخت، یا آنان که افزایش مسلمانان جغرافیایی را نشانه توفیق دین دانسته‌اند؟ آیا شریعتی که برخلاف عادت‌های جاری در جامعه مؤمنان، دین را برای انسان می‌دانست و نه انسان را برای دین، و مذهب را راهی در پیش روی انسان و برای رفتن، و نه هدف و مقصد و معبد، نسل‌های معاصر خود را متوقف می‌کرد؟ وقتی می‌گفت: «هر جا، در هر ملتی، هر مذهبی، هر حزبی و هر جامعه‌ای که وحدت علمی و وحدت قالب‌های اعتقادی به وجود آید، علامت این است که یا در آن جامعه استبداد فکری و اعتقادی وجود دارد، یا نه، مرگ گریبان‌گیر اندیشه و فکر شده، از این دو خارج نیست!» (مجموعه آثار، ص ۲۶، ۱۶۹) راه تفکر را می‌بست یا آن را می‌گشود؟ قادری به‌گونه‌ای از خطابه خوانی شریعتی سخن می‌گوید که گویی شریعتی از مادر خطابه‌خوان به دنیا آمده و در سرتاسر زندگی خود نیز جز خطابه خوانی کار دیگری نکرده است! درحالی‌که مروری بر سرگذشت شریعتی و شیوه کار او نشان خواهد داد که او نه خطابه‌خوان بود، نه در سخنرانی‌های خود تولید ارباب می‌کرد و نه آن سخنرانی‌ها فرصت تعقل و تأمل را از مخاطب می‌گرفت و نه سخنرانی‌ها شکل کار او بود و در نتیجه این‌ها همه مدعیات قادری است! او این هم شرح ماجرا:

شریعتی پیش از آنکه به سخنرانی در حسینیه ارشاد رو آورد، معلم بود و در دانشگاه مشهد تدریس می‌کرد. گزارش‌هایی که برخی از دانشجویان او از شیوه کلاس داری و رفتار دانشگاهی او داده‌اند، سرتاسر حاکی از تلاش‌های بی‌شائبه او برای تبدیل فضای کلاس به فضای گفت‌وگو و مناظره، و تغییر رسم و رسوم دانشگاهی و برداشتن دیوار رُعب و هراس از میان استاد و دانشجو و مشارکت دادن

دانشجویان در چرخاندن درس و کلاس است و از این چشم‌انداز، او هیچ شباهتی با استادان رسمی دانشگاه نداشته است. برخلاف عرف معمول در دانشگاه‌ها که جرئت پرسش را از دانشجو می‌گیرد تا اندازه سواد استاد ناشناخته بماند، شریعتی «دوست داشت در محیط علمی مورد انتقاد قرار گیرد و حتی خود به استقبال انتقاد می‌رفت... چنان‌که بعضی از دانشجویان انتقاداتی به او داشتند و آن را مطرح می‌کردند و او پاسخ می‌داد» (آملی، ۳۱). در کلاس درس از دانشجویان می‌خواست که گفته‌هایش را چشم‌وگوش بسته نپذیرند و از آن انتقاد کنند و اگر مخالف آرای او هستند، آن را رد کنند. «می‌گفت اگر در کلاس، کسی مراراً نکند، خوشم نمی‌آید» (همان، ۳۳)؛ و «وقتی به او اعتراض می‌کردند، بسیار شاد می‌شد» (همان، ۳۴). با استفاده از این موقعیت‌ها بود که دانشجویان «در بحث با او تندی می‌کردند و حتی می‌توانستند بگویند که تو اشتباه می‌کنی!» (همان‌جا)، اما او همه این انتقادات را با روی باز می‌پذیرفت و پیوسته به این سخن‌ولتر استناد می‌کرد که «من دشمن عقاید تو هستم، اما جانم را می‌دهم تا تو حرفت را بزنی» (همان، ۳۲). مطابق با این گزارش‌ها، با آنکه شریعتی در کار معلمی، یک سر و گردن از همه استادان آن دانشگاه بالاتر بود و درخشش او در کلاس‌های درس، کار دیگران را از رونق می‌انداخت و دانشجویان از احاطه او بر موضوعات درس‌ها، روایت‌های شگفت‌آوری کرده‌اند، اما برخلاف رسوم دانشگاهی و بدون هیچ ادعایی «در حیاط دانشکده می‌ایستاد و با دانشجویان بحث و گفت‌وگو می‌کرد و دانشجویان با او به چالش برمی‌خاستند» (همان، ۳۳) و شریعتی همه آن‌ها را تحمل می‌کرد و «این گفت‌وگوها همیشه، پس از کلاس در محوطه دانشکده ادامه می‌یافت» (همان، ۳۶).

این شیوه کلاس‌داری، بعد از آمدن به ارشاد در سخنرانی‌های او نیز همچنان تداوم پیدا کرد. در ارشاد نیز برخلاف آنچه قادری می‌گوید نه تنها هیچ‌گاه تولید ارباب نمی‌کرد، بلکه همیشه جلسات سخنرانی‌ها را نیز با پرسش و پاسخ و انتقاد و پیشنهاد می‌چرخانید. اگر امروز متن درس‌های او در دانشگاه مشهد موجود نیست تا به آن‌ها استناد شود، متن سخنرانی‌های ارشاد در برابر ماست. در این سخنرانی‌ها، شریعتی بارها به مخاطبان خود اصرار می‌کند که «شما می‌توانید برای فهم مسئله‌ای که در درس مطرح می‌شود، حتی در وسط درس سؤال کنید و قید رسمیت را برنیزید» (م، آ، ۲۵۶/۱۸). شریعتی کجا گفته است که اندیشه من بهتر از همه





حاتم قادری

است. عادت کردن به تفکر، بزرگ‌ترین نیاز جامعه ماست! ... متأسفانه مدت زیادی است که قدرت اندیشیدن از جامعه ما گرفته شده، ایمان دارد اما اندیشه ندارد و ایمان بدون اندیشیدن، یک تعصب کور است و اگر واقعیت آن ایمان، یک حقیقت مسلم هم باشد، وقتی وارد ذهن کسی می‌شود که ذهنش منجمد است؛ آن حقیقت هم منجمد خواهد شد و خواهد مرد! این است که جامعه ما، به خصوص جامعه مذهبی ما، خیلی زیاد به اندیشیدن و نفس اندیشیدن، احتیاج دارد و عادت کردن به اینکه بپرسد چرا؟ و هرچه می‌شوند بتواند [در برابر آن] اعتراض، سؤال، نقد، ارزیابی، و خوب و بد کند و بتواند به‌گونه‌ها هر سخنی، خطاب کند که: دلیلش را بیآور و سندت را نشان بده و منطق سخن و عقیده‌ات را برای من روشن کن. اگر به این مرحله رسید، به مرحله‌ای که کلاس بتواند بگوید: چرا؟ جامعه بتواند بگوید: چرا؟ مرحله‌ای بسیار بزرگ و عامل و ضامن پیشرفت جامعه خواهد بود» (م، آ، ۵/۱۸۸).

او به جای ساختن مهدکودک و تولید رمه و گله، به جامعه مخاطب خود توصیه می‌کند «همواره حتی در عقاید درستش تجدیدنظر کند، نه اینکه همواره شک داشته باشد؛ نه. حتی در عقایدی که صحبتش هیچ شکی ندارد، حتی در عقایدی که تجربه و عمل نشان داده است که صحیح است، هر چند یک بار، بنشیند و تجدیدنظر کند» (همان، ۱۵۶).

حال، قادری نشان دهد از کجای این رفتار و گفتار و اخلاق و اعتقاد، ارباب و استبداد فکری درآورده است؟ شریعتی در اینجا چیزی را طرح می‌کند که حقیقتاً حیرت‌آور است و نشانه پیش‌تر بودن او از روزگار خود است و آن نفی چیزی است که امروزه «روایت از بزرگان و کور بودن در برابر آن روایت‌ها» می‌خوانند و آن را آفتی خطرناک برای عقل و اندیشه می‌دانند و نسل امروز را در برابر آن هشدار می‌دهند تا در گزند اندیشه یا اعتقاد خود، اتکا به روایت از بزرگان نکنند و حتی دین را به دلیل اتکا به گفته‌های بزرگان و پیشوایان اعتقادی، مخالف با آزادی انسان‌ها، و برابر با تعبد و تعطیل چون‌چرا می‌شمارند (برای نمونه، رک: ملکیان، ۳۶۶). شریعتی دهه‌ها پیش از آنکه این اندیشه‌ها در ایران راه پیدا کند و رایج شود و پیش از آنکه روشنفکران ایرانی خبری از آن داشته باشند، از اتکا به نقل و روایت در اثبات حقانیت اندیشه و اعتقاد، پرهیز می‌دهد، حتی اگر آن روایت، روایتی از قرآن باشد! «ما همه اندیشه‌هایمان نقلی است، حتی

است؟ و از میان الف و ب، الف درست است؟ او برخلاف این دعوی‌های بی‌اساس بارها از مخاطبان خود می‌خواهد که سخنانش را برابر با «این است و جز این نیست» نگیرند! در آغاز اسلام‌شناسی ارشاد تأکید می‌کند اگر گهگاهی، اینجا و آنجا، سخن از خود می‌گویم بدین معنی است که «اولاً نظر شخصی من است، ثانیاً این است و جز این نیست نمی‌گویم، ثالثاً حرف همین اکنون من است» (م، آ، ۳۵/۱۶۴). برخلاف بسیاری از منتقدان شریعتی که ابتدا او را با تحریف و تهمت، کوچک می‌کنند تا آسان‌تر به مقصود برسند و -به اصطلاح- پنبه‌اش را بزنند، شریعتی مخاطبان مجلس را عادت می‌دهد که هر اندیشه مخالفی را ابتدا ارزیابی و شرح کنند و بد و خوب آن را نشان دهند، و بعد از آن، اگر توانستند آن را رد کنند، چنان‌که خود او چنین می‌کرد: «معلمی که بخواهد از اول موضوع درسش [=موضوعی که با آن مخالف است] وارد کند، معلم نیست؛ بلکه آدم ضعیفی است که می‌ترسد مکتب مخالفش را درست و روشن و آگاهانه طرح کند» (همان، ۲۶۱). این است که در درس‌های اسلام‌شناسی، وقتی به نقد مارکسیسم می‌رسد آن را با استناد به مارکسیسم رایج و افواهی که در تعبیر شریعتی، مارکسیسم عامیانه و دولتی است، ارزیابی نمی‌کند، بلکه شکلی از مارکسیسم را ارزیابی می‌کند که تا آن روز در ایران، شناخته نبود (م، آ، ۱۷/ درس هفدهم). در این ارزیابی، ابتدا اعتبار مارکسیسم را بالا می‌برد و به جای آنکه از نقطه ضعف‌های مارکسیسم عامیانه و افواهی استفاده کند، متن چاپ شده دست‌نوشته‌های مارکس را که هنوز ترجمه‌ای به زبان فارسی نداشت، اساس داوری قرار می‌دهد، متنی که حدود سه دهه بعد از اسلام‌شناسی ارشاد ترجمه شد و مترجم آن در مقدمه آن نوشت: «نزدیک به هفتاد سال است که این اثر به زبان اصلی در غرب منتشر شده، اما در هیچ‌یک مباحثات نظری مخالف و موافق، جای خود را باز نکرده است و در مباحث سیاسی و اجتماعی ما جایی نداشته است» (مرتضوی، ۸). بی‌خبر از آنکه شریعتی این متن را حدود سه دهه پیش از او شرح و تفسیر کرده بود!

شریعتی نه تنها راه را بر اندیشیدن نمی‌بندد، بلکه با اصرار و به هر وسیله‌ای و در هر فرصتی از همه می‌خواهد که بیندیشند و فکر کنند و کار اندیشیدن را سرسری و آسان نگیرند: «آنچه را که من در این‌گونه برنامه‌ها و بحث‌ها، اساساً بیشتر از خود موضوع اهمیت می‌دهم، «عادت کردن به تفکر»

قادری شریعتی را  
یک خرده بورژوازی  
رمانتیک و  
عصیانگر  
می‌خواند و ارباب  
مخاطب را از  
تباعات خطابه‌های  
او و در نتیجه،  
آفتی برای جامعه  
می‌داند که  
شریعتی هم از آن  
به همین مقصود  
استفاده کرده  
است. می‌گوید:  
«خطابه، تولیدگر  
ارباب است و  
شریعتی تولید  
نوعی ارباب  
می‌کرد!»



اگر نقل از بابا و ننه و عمه مان باشد، آن خود ملاک حق می‌شود و اگر جمله‌ای عربی باشد که در این صورت اصلاً یک تکیه‌گاه منطقی و یک دلیل بزرگ می‌شود! اصلاً منطقی ما را به صورت منطقی نقلی و استنادی درآورده‌اند [و نه استدلالی]. این است که من حتی از نقل قول شخصیت‌های بزرگ و ائمه و حتی خود قرآن کم استفاده می‌کنم؛ برای اینکه اول، برای مستقل شدن و اندیشیدن و زمینه‌سازی فکری، تمرینی باشد تا بعد مستقلاً به سراغ قرآن برویم» (۲۱۷/۱۸).

افزون بر این‌ها، قادری می‌داند که یک سر سخنانی‌های ارشاد وصل می‌شد به زیرزمین ارشاد و کلاس‌های گفت‌وگو و میزگردهای پرسش و پاسخ و گروه‌های تحقیق و پژوهش، و شریعتی ابهامات پیش‌آمده در سخنانی‌ها را در این کلاس‌ها و میزگردها روشن می‌کرد و تعدادی از این میزگردها و جلسات پاسخ‌گویی در میان آثار او منتشر شده و مانده است، درحالی‌که در سخنانی‌های آن روزها چنین رسمی معمول نبوده است! افزون بر این، سخنانی تنها بخش از کار شریعتی در ارشاد بود، او برای تغییر رسم و راه مساجد سنتی و ایجاد رسمی تازه در کار آن‌ها، در کنار سخنانی، هم تئاتر و نمایش برگزار می‌کرد، هم کتابخانه تأسیس می‌نمود، هم گروه‌های تحقیقاتی تشکیل می‌داد، و هم... طرح او در حسینیه، «ایجاد یک کتابخانه و به ضمیمه آن، یک مرکز اطلاعات و آمار و اسناد علمی اسلامی و شیعی درجه اول و تأسیس یک دانشگاه ملی در رشته‌های علوم انسانی، به خصوص روان‌شناسی، تربیتی، فلسفه، اقتصاد، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی و تاریخ و...» (۱۳۳/۱).

### «شناساندن سارتر و اگزیستانسیالیسم از خلال یک مثال کلیشه‌ای؟»

قادری با چشم بستن بر همه این قرینه‌های روشن و آشکار، و شاید بی‌خبر از همه آن‌ها، افزون بر تحریف تمام قضایا، نسبت‌های ناروایی هم بر اندیشه شریعتی می‌بندد که اگر به آثار شریعتی مراجعه می‌کرد، بی‌تردید در کار خود تجدیدنظر می‌کرد. این شیوه کار قادری در نقد شریعتی شبیه روش‌های مرحوم سید جواد طباطبایی است، درحالی‌که خلق و خوی قادری با خلق و خوی طباطبایی تفاوت بسیاری دارد! می‌گوید: «شریعتی از یک مثال قدیمی و کلیشه‌ای سارتر که گفته بود اگر یک افلیج در مسابقه در اول نشود مقصر خودش



**حتی اگر سرتاسر نوشته‌های شریعتی هم  
رمانتیک بوده باشد، رمانتیسم شریعتی، هیچ‌گاه  
به رؤیاپردازی و بیگانگی با مسائل و معضلات  
زندگی نمی‌کشد؛ زیرا او وقتی که به سراغ جامعه و  
واقعیت‌های زندگی می‌آید، دغدغه‌های درونی و  
گرایش‌های خصوصی خود را بیرون درمی‌گذارد تا  
در رویارویی با اقتضائات روزگار بیراهه نرود**

است، سارتر را توضیح می‌داد». آیا حقیقتاً شریعتی چنین کرده است؟ آیا قادری نمی‌داند که شریعتی در اسلام‌شناسی ارشاد، یک درس کامل را به شرح و تفسیر اگزیستانسیالیسم اختصاص داده است؟ و مسائل اصلی آن را با زبانی ساده - به اصطلاح - حل کرده و در گلولی دانشجو ریخته است؟ و در مقاله «انسان، اسلام، و مکتب‌های مغرب زمین» شرح و تفسیر کاملی از انسان‌شناسی اگزیستانسیالیسم داده و چندین مبحث کوتاه یا بلند در آثار دیگر خود در این زمینه دارد؟

تردیدی نیست که اگر اشارات شریعتی به اگزیستانسیالیسم از مجموعه آثار او بیرون آورده شود، حداقل یک جلد کتاب کامل می‌شود. قادری می‌توانست پیش از آمدن به این مناظره و پیش آوردن این‌گونه دعوی‌ها، دست‌کم یک بار به فهرست موضوعات آثار شریعتی مراجعه کند و بسامد نام سارتر و مکتب اگزیستانسیالیسم را در آن‌ها ملاحظه نماید و ببیند که کمتر جلدی از مجموعه آثار او هست که در آن، نام سارتر و مکتب اگزیستانسیالیسم، چندین بار نیامده باشد و شریعتی در آن آثار نکته‌ای از اندیشه او نگفته باشد. قادری می‌تواند یک‌یک این اندیشه‌ها را بررسی و نقد کند و آنگاه همه را کنار بگذارد، اما نمی‌تواند بگوید که شریعتی با یک مثال قدیمی و کلیشه‌ای سارتر، اندیشه او را توضیح داده است؛ زیرا که این دعوی، نادرست است. من هم صداقت و وارستگی قادری را می‌ستایم، هم صراحت و شجاعت او را. با این وصف، مسئله این است که اگر نسل جوان امروز - که اغلب کتاب نمی‌خواند - شریعتی را با همین یک جمله بشناسد و آنگاه گمان کند که او همه‌کس و همه‌چیز را با یک چنین جمله‌ای توضیح می‌دهد، آیا قادری احساس مسئولیت نمی‌کند؟

### «سبک شریعتی چیست؟»

برای شناخت یا تعیین ویژگی‌های سبک شریعتی، پیش از هر چیز باید آثار او را طبقه‌بندی و تفکیک کرد. شریعتی آثار گوناگونی دارد که در شکل‌های متفاوت فراهم آمده است. بعضی از آن‌ها نوشتار است و بعضی دیگر، گفتار. گفتارهایش یا سخنرانی و خطابه است، یا درسگفتار و تدریس و یا گفت‌وگوهای محفلی و خانگی. نوشتارهایش هم، برخی تحقیق و پژوهش علمی است، مانند اسلام‌شناسی مشهد، برخی گزارش حال یا تفسیر موضوعی خاص است، مانند کویر و حج و نیایش و حُرّ و... و برخی دیگر، نگارش خودبه‌خود، که از ناخودآگاه و ضمیر پنهان او جاری می‌شود و بیرون می‌ریزد، مانند هبوط و گفت‌وگوهای تنهایی؛ و البته فقط در این دو نوع اخیر از نوشته‌هاست که می‌توان از سبک شریعتی پرسید؛ زیرا که سبک اصلی کار شریعتی در این دسته از آثار او بروز می‌کند.

با این حساب، مجموعه این آثار در شش شاخه «خطابه» یا سخنرانی، «درسگفتار»، «گفت‌وگو»، «تحقیق و پژوهش»، «نگارش خودبه‌خود»، «ترجمه»، جای می‌گیرند و هریک از آن‌ها مختصات ویژه‌ای دارند که با مختصات آثار دیگر متفاوت است. نمی‌توان همه این انواع ناهمگون را در یک رده سبکی قرار داد و آنگاه سخن از سبک شریعتی گفت. صبغه اصلی هریک از آثار او، برآمده از نوع آن آثار است.

خطابه‌ها و سخنرانی‌ها را باید با اصول و موازین خطابه ارزیابی کرد و تحقیق و پژوهش را با اصول و موازین پژوهش و الی‌آخر. سبک هبوط و گفت‌وگوهای تنهایی، هیچ شباهتی با سبک اسلام‌شناسی و تاریخ ادیان ندارد، همچنان که سبک تاریخ تمدن با سبک نیایش متفاوت است. یک جا تحلیل و ارزیابی وجه غالب آثار اوست، و در جای دیگر واژه‌ها و جمله‌ها از درون شریعتی می‌جوشد و سرریز می‌شود و سبکی می‌آفریند که از آن به جریان سیال ذهن و سورئالیسم یا نگارش خودبه‌خود تعبیر می‌کنند. این آثار شریعتی، اصیل‌ترین نمونه‌های جریان سیال ذهن در زبان فارسی است. اصالت این آثار مانند اصالت غزل‌های مولوی در کلیات شمس است و مانند آن غزل‌ها، به شکل طبیعی و بدون تمرین و خیز برداشتن پدید آمده و بر روی کاغذ جاری شده است! یعنی بدلی و ساختگی نیست و حتی از نوع بازی‌های مضحک سورئالیسم سفارشی هم نیست، یعنی مطابق با دستورالعمل پیشوایان سورئالیسم



مصنوعی ساخته نشده است (رک: سید حسینی، مکتب‌های ادبی، ۴۴۳ تا ۴۵۱).

چیزی که هست، این است که تخیل خلاق و قدرت هنری شریعتی بسیاری از خطابه‌ها و نوشته‌های او را سرشار از احساس و عاطفه و تصویرهای زیبا و رمانتیک کرده است و حتی استدلال‌ها و ارزیابی‌های او نیز، از نوع خشک و خالص آن نیست و رنگ عاطفه و خیال در لابه‌لای یکایک آن‌ها موج می‌زند. با این وصف، در تبیین سبک او نمی‌توان تنها سخن از رمانتیسم گفت و چنان‌که آوردم تعدادی از آثار او سبکی متفاوت از سبک رمانتیک دارند.

با این وصف، حتی اگر سراسر نوشته‌های شریعتی هم رمانتیک بوده باشد، رمانتیسم شریعتی، هیچ‌گاه به رویاپردازی و بیگانگی با مسائل و معضلات زندگی نمی‌کشد؛ زیرا او وقتی که به سراغ جامعه و واقعیت‌های زندگی می‌آید، دغدغه‌های درونی و گرایش‌های خصوصی خود را بیرون در می‌گذارد تا در رویارویی با اقتضائات روزگار بیراهه نرود و چیزی را برگزیند که به کار زندگی مردم می‌آید، چنان‌که خود می‌گوید: «من اگر خودم بودم و خودم، فلسفه می‌خواندم و هنر. تنها این دوست که دنیا برای من دارد، خوراکم فلسفه است و شرابم هنر و دیگر بس؛ اما جامعه‌شناسی را برگزیدم تا به استطاعت اندکم شاید کاری برای مردم کرده باشم» (م، ۱۰/۲۴۶).

بدین‌گونه او نخستین پله واقع‌گرایی را پشت سر می‌گذارد و التهابات درونی و عاطفه و احساس خود را تعطیل می‌کند تا بر آنچه مردم‌گرایی و مسئولیت‌رشنفکری می‌نامد، آسیب نزنند، اما بدیهی است که مردم‌گرایی و مسئولیت هم در تعبیر شریعتی، چیز دیگری است و با توده‌باوری، و نیز با پروپولیسمی که لاسکی آن را برابر با رمانتیسم خوانده است، (لاسکی، ۱۹) هیچ شباهتی ندارد، زیرا مقصود او از مردم «رئوس و نفوس نیست» (م، آ: ۲۳۵/۴). مردم در نظر شریعتی «یعنی آن‌ها که می‌توانند تکیه‌گاه استوار یک هنرمند یا نویسنده آزاد و سرکش باشند، آن عده از افراد یک جامعه که هم به آگاهی و تشخیص رسیده‌اند و هم در هیچ‌یک از قالب‌های تحمیلی رایج و تعیین شده سیاسی، مذهبی، و روشنفکرانه شکل نگرفته‌اند» (همانجا).

افزون بر این دقت‌هایی که او در تعیین مخاطب‌های خود نشان می‌دهد، در تشخیص اقتضائات جامعه و شروع حرکت اجتماعی خود نیز، یک رئالیست تمام‌عیار است و در این کار، درس‌های ارزشمندی به جریان‌های سیاسی زمانه

### شریعتی از اندیشیدن به انقلاب سیاسی زودرس و تغییر مهره‌های قدرت، پرهیز داشت و در هر فرصتی، در شکل‌های مختلف تکرار می‌کرد که «انقلاب، بیش از هر چیز، مستلزم یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر است و برای این کار باید دو نسل و سه نسل کار بکنند و بعد به نتیجه برسند، زیرا اگر در عرض ده سال به نتیجه برسیم، باز می‌گردیم به ده سال عقب‌تر!»

خود می‌دهد. در بازگشت به خویش، روشنفکران زمانه خود را از بیگانگی با ویژگی‌ها و واقعیت‌های جامعه ایران هشدار می‌دهد و با تحلیل یکایک این واقعیت‌ها، و تفاوت آن‌ها با ویژگی‌های جامعه غرب، که شماره آن‌ها را به حدود چهل ویژگی می‌رساند؛ هوشیاری سیاسی و وقوف خیره‌کننده‌ای را به نمایش می‌گذارد (رک: م، آ: ۵۹/۴ تا ۷۲)؛ بنابراین حتی اگر وجه غالب گفتارها و نوشتارهای او صبغه رمانتیستی آن باشد، باز هم شریعتی رئالیست‌ترین روشنفکر ایران معاصر بوده است! روی همین واقع‌گرایی بود که در سال ۴۴، پس از ناکام ماندن ترور شاه به دست شمس‌آبادی، وقتی که «در محافل روشنفکران مخالف، حادثه با صورت گسترده‌ای مورد بحث قرار می‌گرفت و اکثر آنان از عقیم ماندن نقشه ترور، خشمگین و متأسف بودند؛ دوستان شریعتی از وی در مورد این واقعه نظرخواهی کردند، و در کمال ناباوری با این استدلال او مواجه شدند که: مملکت بسیار خوشبخت بود که گلوله شمس‌آبادی به هدف نخورد، زیرا جامعه ما، نه از لحاظ فکری و نه از لحاظ ذهنی، به مرحله‌ای نرسیده است که بتواند آنچه را که قرار است پس از شاه روی کار بیاید، بپذیرد. عجله کردن، نتیجه‌ای جز فاجعه نخواهد داشت!» (ره‌نما، ۱۹۸) آن‌هایی که فضای سیاسی این سال‌ها را دیده، و یا شرح آن را در کتاب‌ها و نشریه‌ها خوانده‌اند؛ می‌دانند که گفتن چنین سخنی چقدر اعتبار و آبروی سیاسی یک روشنفکر را لکه‌دار و مشکوک می‌ساخت، و شریعتی در ترسیم واقعیت جامعه ایران چه فداکاری شگفتی نشان داده است! در این روزها شریعتی فقط سی و دو سال داشته است!

تأمل بر روی چنین واقعیت‌هایی بود که او را از اندیشیدن به انقلاب سیاسی زودرس و تغییر مهره‌های قدرت، پرهیز می‌داد و در نتیجه، در

هر فرصتی، و به ویژه در روزهای آخر زندگی، در شکل‌های مختلف تکرار می‌کرد که: «انقلاب، بیش از هر چیز، مستلزم یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر است» (م، آ: ۱۶۷/۲)؛ و برای این کار «باید دو نسل و سه نسل کار [فرهنگی] بکنند و بعد به نتیجه برسند، زیرا اگر در عرض ده سال به نتیجه برسیم، باز می‌گردیم به ده سال عقب‌تر! من همه انقلاب‌های زودرس را نفی می‌کنم» (م، آ: ۵۰۰/۲۰)؛ زیرا «برای سیاست‌بازی، برای خدمت به خلق، و... همیشه وقت هست، اما برای فراگیری، وقت همین الان است و می‌گذرد. بی‌مایه فطیر است و آدم بی‌سواد، سیاستش هم قیل‌وقال‌های بی‌ریشه است. ارزش و عمق هر کاری به میزان خودآگاهی، رشد شخصیت، و سرمایه و غنای فکر و فرهنگ آدمی وابسته است» (م، آ: ۸۰/۱)؛ و «این رسالت را روشنفکران راستین و بزرگانندیش، نه با تفنگ و داد و قال و سیاست‌بازی‌های رایج و سطحی، و تغییر رژیم‌ها و عوض کردن آدم‌ها و خلق ماجراها و حادثه‌ها، آغاز می‌کنند، نه با مشغولیت‌های روزمره و مبارزه‌های باب روز و چپ‌گرایی‌های آخرین مدل... نه با ترجمه و تقلید و نقل قول از مارکس و انگلس و لنین و مائو و بکت و برشت و رژی دبره بلکه با ابلاغ و سلاحش کلمه...» (همان، ۹۸)؛ او سال‌ها پیش از آنکه در ایران سخن از انقلاب و حکومت دینی پیش آمده باشد؛ در پاسخ به این پرسش که حکومت مذهبی چیست؟ با جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از تجربه خلافت‌ها و حکومت‌های دینی تاریخ می‌گوید: «حکومت مذهبی رژیمی است که در آن، به جای رجال سیاسی، رجال مذهبی مقامات سیاسی و دولتی را اشغال می‌کنند؛ به عبارت دیگر، حکومت مذهبی یعنی حکومت روحانیون بر ملت. آثار طبیعی چنین حکومتی، یکی استبداد است؛ زیرا روحانی خود را جانشین خدا و مجری اوامر او در زمین می‌داند و در چنین صورتی مردم حق اظهارنظر و انتقاد و مخالفت با او را ندارند!... در جامعه اسلامی عامل حکومت مذهبی وجود ندارد» (م، آ: ۱۹۷/۲۲)؛ و برای روزگار خود به چیزی غیر از دموکراسی نمی‌اندیشد؛ تا جایی که دموکراسی را «مترقی‌ترین و اسلامی‌ترین شکل حکومت می‌داند» (م، آ: ۴۸/۵).

« به دلیل محدودیت صفحات مجله، چاپ بخش‌هایی از مقاله به همراه منابع و ارجاعات آن مقدور نشد. خوانندگان محترم برای مطالعه متن کامل به سایت چشم‌انداز ایران مراجعه فرمایند.

# واکاوی سند لایحه برنامه هفتم توسعه

## بخش دوم

مرتضی نیب‌ساری:

در شماره قبل،  
فرهاد توانا، دکتر و

پژوهشگر مسائل  
اقتصادی، به

واکاوی سند برنامه  
هفتم پرداختند.

در این شماره،

درباره راهکارهای  
پیش‌بینی‌شده

اصلاح ساختاری و  
نظام بودجه‌نویسی

و بودجه‌ریزی و  
موضوع کسری

بودجه و جایگاه  
زنان در سند برنامه

هفتم و توسعه  
فرهنگی، اجتماعی و

اقتصادی به گفت‌وگو  
نشسته‌ایم.

« تجربه حداقلی دویست سال اخیر آشکار کرده ضروری‌ترین مسئله ایران مشکل و معضل «توسعه‌نیافتگی» در همه ابعاد و اشکال سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است. در حال حاضر با وجود بی‌ثباتی‌های مشهود و نابرابری حاکم موجود در کجا قرار داریم و ادامه این روند ما را به چه سمت و سویی خواهد برد؟

به نظر می‌آید برای پاسخگویی به این پرسش اساسی، بیش از پیش بایستی بر ضرورت درک و فهم از مفهوم توسعه همت گماشت و سپس در انتخاب نحوه چگونگی خروج از این وضعیت غیرقابل‌پذیرش به سمت شرایط مطلوب اقدام کرد.

« در بخش قبلی مختصری از تاریخچه هفتادساله برنامه‌ریزی توسعه در ایران و همچنین در مورد لایحه برنامه هفتم توسعه و هدف‌گذاری و شاخص‌های اقتصادی از جمله رشد اقتصادی، تورم، نقدینگی، سرمایه‌گذاری، اشتغال و میزان اتکای دولت به درآمدهای نفتی به آن پرداخته شد. حال با توجه به اظهارات رئیس سازمان برنامه و بودجه در جلسه رونمایی از لایحه اعلام شد که یکی از اهداف مهم برنامه «اصلاحات ساختاری» است. این امر مهم در برنامه چگونه دیده شده؟

پیش از ورود به بحث ابتدا بگویم اولاً مراد از امر توسعه سر و سامان دادن به تشکیلات و امور سازمان‌ها و اصلاح ساختارها و کاهش معضلات و مشکلات موجود در جامعه است که نتایج مثبت آن منجر به مطلوب شدن شرایط کشور و بهتر شدن حال مردم خواهد بود، اما نکته مهم این است که امکان دستیابی به توسعه به‌راحتی میسر نیست، مسیری است بسیار سخت و دشوار، ضمن اینکه پیوسته امکان دست‌یابی به این مهم در حال محدودتر شدن هر چه بیشتر است.

به نظر می‌رسد پیش از هر اقدامی می‌بایست به یک «گفتمان مشترک جمعی» درباره امر توسعه‌خواهی در ایران برسیم. بدیهی است در صورت ناکامی، مشکلات و بحران‌ها بیشتر و عمیق‌تر هم خواهد شد. نکته مهم دیگر این است که سیاست‌گذاران امروز بیش از هر زمان دیگری احساس ناتوانی در اتخاذ تصمیم مناسب در حل مسائل را دارند. ملاحظه می‌شود سیستم به جای پیشرفت از درون در حال سست شدن، گسست و ازهم‌پاشیدگی و با یک پسرفت نگران‌کننده‌ای روبه‌روست. آینده قابل‌اتکایی را در مقابل خود نمی‌بیند، لذا حاکمیت بیشتر از هر زمان به حفظ ظواهر و نمایش می‌پردازد و علی‌رغم وجود بحران‌های متعدد و متفاوت مشاهده می‌شود که در اکثر سطوح تصمیم‌گیری و اجرا دچار بی‌تعادلی و ناکارآمدی است. همچنین به دلیل «خوگرفتگی» از کنار بحران‌ها به‌راحتی عبور می‌کند، گاهی حتی ملاحظه می‌شود چندان هم آزرده‌خاطر نمی‌شود!

یکی از همین ظواهر حاکمیتی نظام برنامه‌ریزی است، چه برنامه‌های پنج‌ساله توسعه و چه نظام بودجه‌ریزی سالانه در ایران. با توجه به نوع عملکرد گاهی احساس می‌شود برنامه‌ریزی به‌نوعی به دولت تحمیل شده، در نتیجه

دولت مجبور به تنظیم‌گری و تدوین این‌گونه برنامه‌ریزی‌های ظاهری است. شما دقت کنید همین نحوه تأخیرات سه‌ساله غیرقانونی تدوین لایحه برنامه هفتم توسعه چگونه انجام شد.

اما در پاسخ به پرسش شما در مورد اصلاحات ساختاری. در فصل دوم لایحه ماده ۲۱ تا ۵۵ موارد اصلاحی زیر مورد نظر دولت:

« نحوه بودجه سنواتی دولت؛

« رابطه مالی دولت با درآمدهای نفتی؛

« نحوه مشارکت و واگذاری پروژه‌های دولتی؛

« تملک دارایی‌های دولت و نحوه واگذاری و فروش آن‌ها؛

« بسترسازی در جهت «مولدسازی دارایی‌های و اموال» دولت.

ملاحظه می‌شود در این فصل بیشتر ماده‌ها در راستای تأمین منابع لازم ناشی از کسری بودجه‌های سنواتی دولت است.

در فصل سوم از ماده ۵۶ تا ۶۲ به‌غیر از ماده ۵۶ که در مورد مهار تورم و هدف‌گذاری ادعایی تک‌رقمی ۹/۵ درصدی در پایان برنامه است، مابقی درباره اصلاحات سیستم بانکی و ناترازی‌های بانک‌ها و بانک مرکزی در طول برنامه است که به آن پرداخته شده است.

در فصل چهارم نیز تحت عنوان صندوق‌های بازنشستگی تأمین اجتماعی، سهم کارفرمایان و بیمه‌شوندگان است که در حد بضاعت و محدودیت‌ها می‌توان در مورد آن‌ها بحث کرد.

« اکثر کسانی که در زمینه توسعه ایران کار کرده‌اند روی این نکته تأکید دارند که بهترین و مؤثرترین تصمیم برای برون‌رفت از دورهای باطل توسعه‌نیافتگی اصلاح نظام بودجه‌ریزی در کشور است. با توجه به اصلاحات ساختاری عنوان شده در لایحه برنامه هفتم توسعه ارزیابی شما چیست؟

وقتی به لایحه برنامه هفتم توسعه نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم نازل‌ترین و پست‌ترین سطح نگرش نسبت به برنامه‌نویسی صورت گرفته. انگاری دولت مشابه یک بنگاه اقتصادی در سطح خرد است. برنامه پنج‌ساله به‌عنوان یک

و تنظیم برنامه وجود دارد که می‌توان نمونه‌های زیادی را نشان داد. مثلاً در مورد بودجه سالانه، در ماده ۲۵ عنوان شده که به دولت اجازه داده می‌شود لویح بودجه سنناتی را به روش بودجه‌ریزی غلطان در قالب سندهای مالی میان مدت سه‌ساله تهیه و ارائه کند. درست برخلاف ماده ۲۱ (تبصره الف و ب) و بند ب ماده ۳۵ همین لایحه؛ یعنی دستگاه‌ها به‌صورت سه‌ساله برنامه خود را تنظیم کنند. پس در اینجا برنامه پنج‌ساله چه می‌شود؟! در ماده ۳۳ نام وزارت اقتصاد و دارایی قرار است به وزارت تأمین مالی و خزانه‌داری تبدیل و تغییر داده شود. چه مشکل‌گشایی از این تغییر حاصل خواهد شد؟ همان‌طور که گفتیم فقط به‌ظاهر امر توجه شده و از محتوا و کیفیت خبری نیست.

نمونه دیگر ماده ۴۳ است، عنوان می‌شود که از اول سال اجرای برنامه تمامی شرکت‌های دولتی علاوه بر پرداخت مالیات علی‌الحساب مکلف‌اند حداقل ۵ درصد سود سهام سالانه خود را به‌صورت علی‌الحساب ماهانه به حساب درآمد عمومی واریز کنند. این یعنی از شرکت‌های دولتی قبل از پایان سال مالی و پیش از مشخص شدن تراز سود و زیان و حسابرسی قانونی به‌صورت علی‌الحساب مالیات و سود سهام در هر ماه اخذ شود. دانشجویان ترم اول حسابداری نیز می‌دانند چقدر این عمل خلاف کارشناسی و رویه‌های قانونی است. بینید متوسط سود شرکت‌های دولتی در سال‌های گذشته نزدیک به ۳ درصد بوده که اغلب ناشی از تورم موجود است. اخذ این ارقام بر چه اساس و میزانی خواهد بود؟ درحالی‌که اکثر شرکت‌های دولتی با مشکل کمبود منابع مالی روبه‌رو هستند. دوشیدن بیش از حد و زودتر از موعد مقرر، کمبود منابع مالی را بیشتر دامن خواهد زد. سناریوی بعدی این خواهد بود که شرکت‌ها را برای کسری منابع به سمت بانک‌ها و اخذ وام روانه خواهند کرد. در ادامه با بیشتر شدن ابعاد مشکلات، شرکت‌های دولتی را در لیست فروش و واگذاری قرار خواهند داد مشابه تجربه سال‌های قبل با شدت بیشتر ببینید. عمق و حجم ناکارآمدی و عمل ضد توسعه‌ای تا چه میزان و وسعتی حاکم شده است؟ مشابه این نمونه‌دها برابر در لایحه وجود دارد. سردرگمی، بلا تکلیفی و بیهوده‌گویی در این لایحه موج می‌زند. اگر اندک امیدی هم وجود داشت این بود که بتوان موضوع در مجلس پیگیری و اصلاح شود؛ اما بایستی اذعان نمود که با توجه به تأخیرات به‌وجودآمده زمان کوتاهی برای مجلس باقی مانده، به‌طور مثال تکلیفی است که همین ماده ۴۳ برای سال اول

▄▄  
**مراد از امر توسعه  
سروسامان دادن  
به تشکیلات و  
امور سازمان‌ها و  
اصلاح ساختارها و  
کاهش معضلات  
و مشکلات موجود  
در جامعه است  
که نتایج مثبت آن  
منجر به مطلوب  
شدن شرایط کشور  
و بهتر شدن حال  
مردم خواهد بود،  
اما نکته مهم این  
است که امکان  
دستیابی به  
توسعه به‌راحتی  
میسر نیست،  
مسیری است  
بسیار سخت و  
دشوار، ضمن  
اینکه پیوسته  
امکان دستیابی  
به این مهم در حال  
محدودتر شدن هر  
چه بیشتر است**

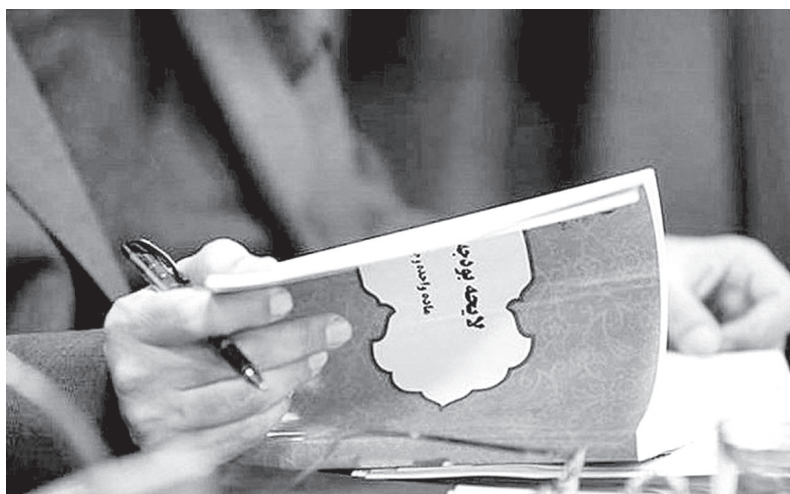
نظام برنامه‌ای بالادستی نسبت به سایر برنامه‌هاست و بایستی با یک نگاه کلان و توسعه‌محور تدوین شود، نه به شکل یک سند درآمد-هزینه؛ بهتر بگوییم دخل و خرج دولت. اینکه ما در چه شرایطی قرار داریم؟ چه میزانی از اهداف مورد نظر در سند چشم‌انداز دیده شده؟ برای رسیدن به اهداف تعیین شده چگونه بایستی اقدام نمود؟ برنامه بودجه‌نویسی سالانه بر اساس کدام اهداف کمی در چارچوب به تفکیک سالانه چگونه پیاده و اجرا گردد؟ و این‌گونه نگرش یعنی توسعه‌محوری و نکته کلان در این لایحه در نظر گرفته نشده است.

در ماده ۲۱، آورده شده بودجه کل کشور به‌صورت دومرحله‌ای تدوین می‌شود. در مرحله اول، لایحه برنامه سالانه و جداول کلان شامل منابع و مصارف بودجه عمومی در مجلس بررسی و تصویب و ابلاغ می‌شود و در مرحله دوم دولت مکلف است بر اساس تصویب مرحله اول بودجه دستگاه‌های اصلی را جهت تصویب به مجلس برساند. این تنها تغییر شکلی نسبت به سال‌های گذشته در تدوین بودجه‌نویسی است که عملاً به کمتر شدن نقش مجلس منتج خواهد شد. گفتنی است در تبصره ۲ همین ماده آورده: «اجرای حکم این ماده در خصوص دستگاه‌هایی که مستقیماً زیر نظر مقام معظم رهبری اداره می‌شوند، منوط به اذن معظم له است».

بی‌جهت نیست که صاحب‌نظران اتفاق نظر دارند در واقع برنامه‌نویسی بودجه‌های سالانه مهم‌ترین ابزار سنجش و شاخصی است که الگوی رفتاری و ماهیت روابط بین حکومت و مردم را به خوبی نشان می‌دهد. بهتر است عنوان شود، در واقع این لایحه یک برنامه توسعه نیست، بلکه نوعی تنظیم‌گری است برای مقابله با چالش‌های موجود که دولت با آن درگیر است؛ لذا فقدان یک الگوی مناسب بر اساس توسعه‌محوری در سند برنامه لایحه کاملاً مشهود است.

«معمولاً دولت‌ها برای پیاده‌سازی اهداف مورد نظر خود «اصلاحات ساختاری» را به نحوی تنظیم می‌کنند که در اجرای برنامه خلل و تداخلی به وجود نیاید؛ به‌عبارت دیگر نوعی توازن، هماهنگی و هم‌افزایی در نظر گرفته می‌شود. در این لایحه این نگرش اصلاحی برای رسیدن به هدف برنامه چگونه پیش‌بینی شده است؟

ملاحظه می‌شود یک سردرگمی در تعیین اهداف و بی‌برنامگی در تدوین





برنامه یعنی سال ۱۴۰۲ در نظر گرفته است، در صورتی که نیمه اول آن در حال سپری شدن است و برنامه هنوز به تصویب نرسیده است. از طرف دیگر در ماه‌های پایانی دوره فعلی مجلس قرار داریم و زمانی باقی نمانده است، به راستی یکدستی در حاکمیت چه‌ها که نمی‌کند! قرار است تمام کارها را در اختیار دولت باشد و دولت هم هر کاری که خواست به صورت خودجوش انجام دهد. وقتی مجلس این برنامه را بپذیرد به معنای این است که به این قانون تن داده و آن‌ها را به رسمیت شناخته است.

«واقعیت از این قرار است دولت به دلایل متعدد در تأمین منابع با مشکلات عدیده‌ای روبه‌روست. به‌طور مثال بر اساس قانون بودجه ۱۴۰۱ تعداد طرح‌های عمرانی که باید در انتهای سال به پایان می‌رسید برابر ۱۱۷ طرح بود که عملاً از این تعداد ۱۰۵ طرح عمرانی مجدداً در قانون بودجه سال ۱۴۰۲ آورده شد. حالا هم استدلال و هدف دولت از طرح‌های «مشارکت و فروش و واگذاری» و همچنین طرح «مولدسازی دارایی‌های و اموال» نیز در راستای تأمین منابع لازم برای اتمام طرح‌های عمرانی و رفع کسری بودجه می‌باشد. غیر از این راهکار، مسیر معتبر دیگری برای رفع کسری بودجه وجود دارد؟ به چند نکته باید توجه کرد: اولاً وضعیت طرح‌های عمرانی در حال حاضر چگونه است و چرا دولت‌های گذشته نه فقط دولت آقای رئیسی قادر به حل این مشکل نشدند؟ ملاحظه می‌شود معمولاً در تدوین بودجه‌های سنواری دائماً ردیف‌های جدید اضافه و از آن طرف به سختی و مشقت ردیفی حذف می‌شود. قدمت طول عمر طرح‌های عمرانی در ایران به‌طور میانگین بعد از انقلاب بین ۱۶ تا ۱۷ سال است. این طرح‌ها وابستگی شدیدی به منابع و از سوی دیگر با افزایش هزینه‌ها و تورم مستمر روبه‌رو بوده‌اند. اخیراً مرکز پژوهش مجلس گزارشی بر اساس برنامه ششم توسعه و سهم اعتبارات عمرانی ارائه کرده که نکات قابل توجه و تأمل برانگیزی دارد که در این گزارش آمده:

- ۱- قرار بود اعتبارات عمرانی در بودجه ۲۳ درصد باشد که بیشترین رقم اختصاصی در سال اول ۱۷ درصد بوده.
- ۲- تمرکززدایی از بودجه عمرانی طبق برنامه ششم توسعه، قرار بود بخش بیشتری از تصمیمات عمرانی به عهده استان‌ها باشد بدین شکل که ۳۰ درصد بودجه تخصیصی از محل تملک دارایی‌های سرمایه‌ای استانی باشد که به دلیل عدم دستیابی به درآمدهای پیش‌بینی شده عملاً پیاده نشد. به‌طور مثال این رقم برای سال ۱۴۰۲ حدود ۱۷ درصد در نظر گرفته شده. تجربه سال‌های اخیر به خوبی نشان می‌دهد برآوردهای پیش‌بینی شده برنامه‌ها از محل فروش اموال و دارایی‌ها تحقق نیافته.
- ۳- بنا بر این گزارش، نیمی از اعتبارات عمرانی در قالب ردیف‌های متفرقه توزیع شده که خود نشان‌دهنده نظارت ناپذیری، بی‌انضباطی مالی گسترده، کاهش شفافیت و سردرگمی مجریان بوده.
- ۴- طولانی شدن و اتمام‌ناپذیری پروژه‌های عمرانی است. شاهد هستیم که تعدادی از این پروژه‌ها قدمت بیش از بیست سال را دارند. ملاحظه می‌شود فقط کمبود منابع مانع اصلی نیست.

«بالاخره راهکار مناسب چیست؟ دولت برای تأمین منابع با توجه به حجم کسری بودجه مسیر دیگری را در مقابل خود دارد؟ از دو نمونه تاریخی برای ادامه بحث استفاده کنیم. اول تجربه میرزا تقی خان امیرکبیر که در قامت صدراعظمی با عیار تدبیر، کیاست و

نظارت توانست در کمتر از دو سال با اصلاحات خود از جمله جلوگیری از ریخت‌وپاش‌های شاه و صاحب‌منصبان درباری و مستمری‌بگیران و حمایت از تولید ملی خلاصه با نظم امیری کمر بر مدیریت هزینه بست و به وضعیت مالی کشور سروسامانی ببخشد. حکومتی که به شدت از مصیبت کمبود منابع مالی از جمله پرداخت غرامت ناشی از جنگ با روسیه در شرایط افلاس مالی قرار داشت. امیرکبیر برای نخستین بار بر اساس تحت نظارت مستقیم خود در سال ۱۲۶۷ تمامی عایدی و مصارف را از طریق خزانه در دفاتر معین ثبت و ضبط نمود، به طوری که در فرصت کوتاهی خزانه دولت با افزایش منابع روبه‌رو شد. تأسّف بار اینکه پس از قتل امیر مجدداً شرایط قبلی حاکم شد.

تجربه تاریخی دوم عملکرد دولت ملی مرحوم دکتر مصدق است که علی‌رغم تحریم‌ها و تخاصم دولت‌های بیگمار خارجی و مخالفت‌های داخلی با تأکید بر قانون و منافع ملی در جلوگیری از فساد، نظارت، پیگیری و شفافیت توانست در آن شرایط، بحرانی با تکیه بر اقتصاد ملی اقدام کند. شما این را با ادعای مسئولان حاکم کشور در سال‌های اخیر مقایسه کنید. به‌طور نمونه ادعای دولت در لایحه بودجه سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ دولت آقای رئیسی که با افتخار اعلام کردند در لایحه بودجه‌های ارسالی به مجلس هیچ‌گونه کسری بودجه‌ای در نظر گرفته نشده، ولی در عمل با کسری بودجه‌های آشکار بیش از ۴۰۰ همت مواجه شدیم. اضافه شود کسری بودجه ناآشکار و آلوده در فساد و رانتی که به مراتب با ضریب اهمیت بالاتر و مؤثرتر در اقتصاد ایران نقش خود را ایفا می‌کند. حال اگر سؤال شود آن ادعا چیست و این کسری از کجا سر برآورده است؟ می‌گویند لایحه دولت کسری نداشته این مجلس بوده که مصارف را بیش از حد بالا برده! مشابه استدلال تمامی سال‌های دولت آقای احمدی‌نژاد. شما پس از تصویب برنامه هفتم توسعه نیز این استدلال را مجدداً خواهید دید.

برگردیم به سؤال، به درستی دولت تحت تنگنای مالی قرار دارد، اما اراده‌ای هم از سوی دولت برای کاهش هزینه‌ها هم در کار نیست. با وجود افزایش هزینه‌ها در صورت کاهش درآمدها اولین قربانی کمبود و کسری در بودجه پروژه‌های عمرانی خواهند بود، لذا شما در لایحه برنامه هفتم توسعه مشاهده می‌کنید تمام تلاش دولت در خصوص روش تأمین منابع برای رفع چالش‌های هزینه‌ای و مصرفی دولت بنا شده.



### ملاحظه می‌شود

### یک سردرگمی در

### تعیین اهداف

### و بی‌برنامگی در

### تدوین و تنظیم

### برنامه وجود

### دارد که می‌توان

### نمونه‌های زیادی

### را نشان داد. مثلاً

### در مورد بودجه

### سالانه، در ماده

### ۲۵ عنوان شده

### که به دولت اجازه

### داده می‌شود

### لوايح بودجه

### سنواری را به روش

### بودجه ریزی غلطان

### در قالب سندهای

### مالی میان مدت

### سه‌ساله تهیه و

### ارائه کند. درست

### برخلاف ماده ۲۱

### (تبصره الف و

### ب) و بند ب ماده

### ۳۵ همین لایحه؛

### یعنی دستگاه‌ها

### به صورت سه‌ساله

### برنامه خود را

### تنظیم کنند. پس

### در اینجا برنامه

### پنج‌ساله چه

### می‌شود؟!

بودیم که چگونه دچار کسری بودجه آشکار و پنهان شدیم، حتی دولت با دست‌کاری در اسناد مالی نیز نتوانست با آن حجم درآمدهای نفتی موضوع را لاپوشانی کند.

« از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۴۰۰ بر اساس داده‌های موجود بیش از ۳۳۰۰ میلیارد دلار درآمدهای ارزی (نفتی و غیرنفتی) داشته‌ایم، چند کشور در دنیا با چنین درآمدهای ارزی روبه‌رو بوده‌اند؟

گزارش تفریح بودجه دیوان محاسبات در سال ۱۳۹۶ (در گزارش ریز ارقام تخصیصی کامل آورده شده) نشان می‌دهد بیش از ده‌ها میلیارد دلار فقط از طریق کانال فساد و بی‌کفایتی دولت از بین رفته. باز هم توجیه کنیم که با کمبود منابع مالی روبه‌رو هستیم؟ به تعداد زیادی از گزارش‌های رسمی مشابه و قابل استناد در این بخش می‌توان اشاره کرد.

واقعیت این است فلسفه مبنایی فروش اموال و دارایی‌های دولتی در ایران و در سطح جهانی ارتقای کارایی اقتصاد ملی است. نه اینکه کانالی باشد برای خاصه‌خرچی‌ها و مصارف جاری و

**بتر است عنوان  
شود، در واقع  
این لایحه یک  
برنامه توسعه  
نیست، بلکه نوعی  
تنظیم‌گری است  
برای مقابله با  
چالش‌های موجود  
که دولت با آن  
درگیر است؛ لذا  
فقدان یک الگوی  
مناسب بر اساس  
توسعه محوری در  
سند برنامه لایحه  
کاملاً مشهود است**

« به نظر شما واگذاری دارایی‌ها و اموال تحت عنوان «مولدسازی» اساساً می‌تواند گروه‌گشای این مشکل باشد؟

نه. به هیچ وجه، برای تأمین منابع مورد نیاز و جبران کسری بودجه نایستی که چوب حراج بر دارایی‌های ملی نسل‌های حال و آینده آن‌ها به این شکل مفتضحانه بزنیم. در صورتی که اعتقاد درست این است که مدیریت صحیح دارایی‌ها خودبه‌خود به مولدسازی منجر می‌شود اما با شتاب‌زدگی و عجله‌ای که دولت در پیش گرفته این تصمیمات باعث غلبه درآمدزایی بر مدیریت صحیح اموال می‌شود. همان‌طور که ذکر شد کسری بودجه ایران در حال حاضر برمی‌گردد به عملکرد غیرمسئولانه حاکمیت و اسراف بیش از حد و تخصیص منابع به غیرمولدها. جداول سالانه و تخصیص ردیف‌های بودجه عمومی را ملاحظه بفرمایید، چه میزان ریخت و پاش صورت می‌گیرد؟ چندین سازمان و نهاد متفاوت و غیرهمنام به‌صورت موازی در ساختار حاکمیت وجود دارند که منابع را می‌بلعند. در داخل شرکت‌های دولتی معروف به حیاط خلوت‌ها و خامت اوضاع بیش از حد تصور است. می‌بینیم در متن لایحه هیچ برنامه و نگاه اصلاحی در این موارد دیده نمی‌شود.

پس در ابتدا می‌بایست بر اساس قانون، برنامه تخصیصی منابع را هدایت، نظارت، کنترل و سامان داد و مدیریت نمود. همان کاری که امیرکبیر و دکتر مصدق در زمان خود با ایستادگی در مقابل کج‌روی‌ها و زیاده‌طلبی‌ها انجام دادند قدم دوم برمی‌گردد به اقدام در همبستگی ملی و حمایت از اقتصاد ملی در حمایت از تولید و تولیدکنندگان داخلی و بیرون آوردن آن‌ها از حاشیه. این دو موضوع یکی کاهش هزینه و مصارف و دوم حمایت از تولید ملی راهکار بی‌بدیل در جهت جلوگیری از کسری بودجه است.

در حال حاضر اما با پدیده‌ای به نام «مولدسازی دارایی‌ها و اموال» مواجه شده‌ایم که طبق پیشنهاد وزارت اقتصاد و دارایی و سازمان برنامه و بودجه در ۱۴۰۱/۱۰/۳۱ به تصویب سران قوا رسیده که از اساس غیرقانونی است. تصویب مصوبه‌ای در تاریخانه با ایرادات متعدد که تماماً به لایحه برنامه هفتم توسعه انتقال پیدا نموده. بر اساس این مصوبه هیچ نهاد قانونی حتی مجلس و نمایندگان، قوه قضائیه هیچ نهاد و سازمانی نمی‌توانند به موضوع ورود کنند. همه ارکان و دستگاه‌های ذی‌ربط مکلف به اطاعت محض هستند. کسی نمی‌تواند به‌عنوان معترض مانع اجرای مصوباتی شود که درست در اختیار هیئت هفت نفره قرار است سیاست‌گذاری کند، حتی این هیئت می‌تواند تمامی قوانینی را که به نحوی مخالف این مصوبه باشد به مدت دو سال بی‌اثر نماید و به محاق ببرد. این هیئت می‌تواند قیمت تعیین شده کارشناسی را نیز تغییر دهد. با این سیاست‌گذاری‌ها در آینده قطعاً شاهد تعمیق و گسترش هر چه بیشتر فساد در درون حاکمیت خواهیم بود.

« وزن بالای سیاست‌گذاری در جهت درآمدزایی در لایحه برنامه هفتم توسعه کاملاً مشهود است. همان‌گونه که گفته شد گویی لایحه برنامه برای جمع‌آوری منابع مورد نیاز و چالش‌های پیش‌روی دولت تنظیم شده است. از سوی دیگر ما با تجربه‌های اجرایی در مورد خصوصی‌سازی، فروش و واگذاری اموال و دارایی‌ها به‌عنوان پیشران در برنامه‌های توسعه در کشورهای مختلف روبه‌رو هستیم. پس نگرانی از این بابت برای چیست؟

گفته می‌شود چالش اصلی ایران در حال حاضر کمبود منابع مالی است. پرسش مهم در این زمینه این است که ما واقعاً با کمبود منابع در کشور روبه‌رو هستیم؟ کسب درآمدهای نفتی بیش از ۷۰۰ میلیارد دلاری دوره آقای احمدی‌نژاد را فراموش کرده‌ایم؟ در همان حکومت یک‌دست نیز شاهد



اساس تجربه ناموفق گذشته پیشاپیش ناکارآمدی و غیرعملیاتی بودن لایحه برنامه هفتم توسعه و اثرات ضد توسعه‌ای آن را می‌توان در حال حاضر پیش‌بینی کرد.

« همان اندازه که عدالت اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای در امر توسعه‌یافتگی ایفا می‌نماید. میزان مشارکت جمعی مردم از جمله حضور زنان عاملی است تعیین‌کننده. نگاه سند لایحه برنامه هفتم توسعه در مورد «جایگاه زنان» و نقش آن چگونه است؟

سند لایحه دولت بیشتر بر نقش زنان در بعد خانواده تأکید دارد تا جایگاه مستقل زنان. در متن لایحه کمتر از ده بار کلمه «زنان» آورده شده که دو بار آن مربوط به نحوه بازنشتگی زودتر از موعد زنان پرداخته و مابقی همان‌طور که اشاره شد در مورد نقش زنان در خانواده است. قطعاً هر دو مفهوم اشاره‌شده یعنی «مشارکت جمعی» و «عدالت اجتماعی» از مهم‌ترین عوامل زیربنایی و اساس استحکام در نظام‌های توسعه‌گرا محسوب می‌گردند.

مشارکت به نوعی حداکثرسازی و هم‌افزایی ظرفیت‌های بالقوه انسانی در کشور است. خصوصاً مشارکت زنان شاخص بسیار مهم و تمایزدهنده در امر توسعه‌گرایی است. اینکه شما به هر دلیل و بهانه‌ای بخواهید مانع حضور نیمی از مردم کشور در تعیین سرنوشت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بشوید عملی است غیرعقلایی، ظالمانه و ضد توسعه‌ای.

شاخص‌های توسعه در ایران در مقایسه با میانگین‌های جهانی به خوبی نشان‌دهنده عدم دستیابی از ظرفیت‌های موجود از توان بالقوه زنان کشور است.

بر اساس گزارش سال ۲۰۲۳ «شکاف جنسیتی» رتبه ایران از میان ۱۴۶ کشور عدد ۱۴۳ است. رتبه ایران در انتهای برنامه چهارم توسعه ۱۲۸ و در پایان برنامه پنجم توسعه ۱۴۱ بوده. این روند کاهش از میانه‌های دهه ۸۰ شدت بیشتری یافت به این معنا که سیاست‌گذاران اقدام مثبتی در جهت پوشش و حذف این عقب‌افتادگی و پر نمودن این شکاف جنسیتی را از خود نشان نداده‌اند.

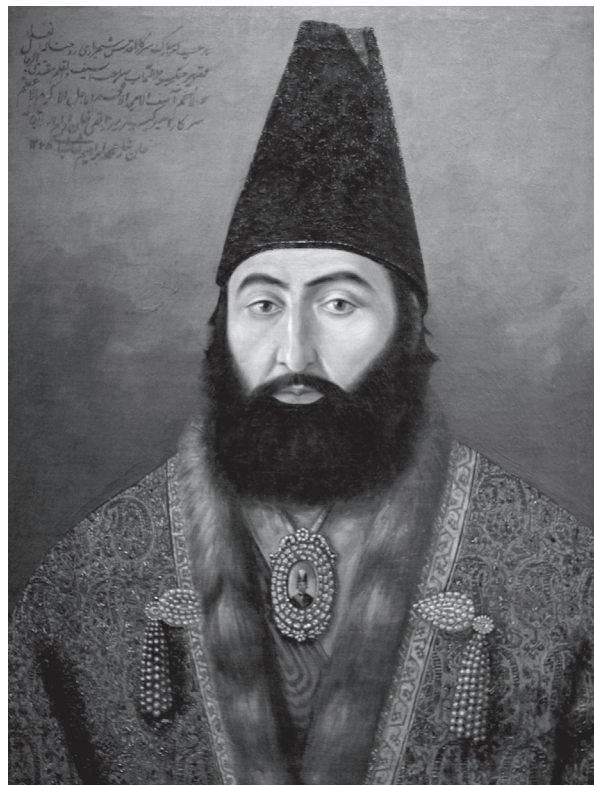
همچنین مشارکت اقتصادی زنان در حوزه اشتغال در حال حاضر ۱۴ درصد است که جزو پایین‌ترین نرخ‌های اشتغال زنان جهان است. علی‌رغم مناسب بودن نسبی شاخص‌های توسعه در بخش‌های آموزش و بهداشت و درمان، شاهد این

پول‌پاشی دولت‌ها. تجربه واگذاری اموال و دارایی‌ها در جهان عمدتاً به دو صورت انجام گرفته: نمونه اول تجربه چین در سیاست واگذاری با اضافه کردن سهم بخش خصوصی از رقم ۲۰ درصد به ۸۰ درصد بود که به تقویت اقتصاد ملی منجر شد، اما نمونه دوم برخلاف آن در کشورهای بلوک شرق و شوروی سابق (به جز لهستان) پیاده شد بدین صورت که اموال و دارایی‌ها به شرکت‌های خصوصی واگذار شد. ولی در اقتصاد ملی رشدی حاصل نگردید. به جای آن مافیای قدرت تجدید قوا کرد و به شکل جدید و نوظهور در عرصه اقتصاد تسلط یافتند. در ایران نیز عملاً شاهد بودیم که مشابه الگوی کشورهای شرقی اعمال شد با این تفاوت که بخش‌هایی از این جابه‌جایی‌های اموال و دارایی‌ها عمدتاً به سمت به اصطلاح خصولتی‌ها سوق داده شد. در نظر داشتیم که رشد بخش خصوصی را از طریق واگذاری‌ها انجام دهیم، نتیجه حاصل جابه‌جایی‌ها به تجربه تلخ خصوصی‌سازی مانند نیشکر هفت‌تپه، آذراب اراک، ماشین‌سازی تبریز، کشت و صنعت مغان منجر شد.

از سال ۱۳۹۶ تمرکز دولت بر استفاده هر چه بیشتر از این دارایی‌ها قرار گرفت، به طوری که در بودجه‌های سنواتی کسب درآمدهایی از محل واگذاری‌ها در نظر گرفت؛ لذا با عجله و شتاب‌زدگی در بودجه‌های مصوب سال ۱۳۹۹ از محل فروش اموال و دارایی‌ها رقم ۳۸ همت، در سال ۱۴۰۰ رقم ۴۷ همت، در سال ۱۴۰۱ رقم ۷۰ همت و در سال ۱۴۰۲، ۱۰۸ همت درآمدهای بودجه عملیاتی پیش‌بینی و مصوب نمود. اعدادی به دلایل مختلف محقق نشدند در نتیجه به کسری بودجه بیشتری انجامید، لذا بر



**تجربه میرزا تقی‌خان امیرکبیر که در قامت صدراعظمی با عیار تدبیر، کیاست و نظارت توانست در کمتر از دو سال با اصلاحات خود از جمله جلوگیری از ریخت و پاش‌های شاه و صاحب‌منصبان درباری و مستمری‌بگیران و حمایت از تولید ملی خلاصه با نظم امیری کمر بر مدیریت هزینه بست و به وضعیت مالی کشور سروسامانی ببخشد**



میرزا محمد تقی‌خان فراهانی (امیرکبیر)





سند لایحه برنامه هفتم توسعه است که عملاً به ضد خود تبدیل خواهد شد؛ و لذا انسداد مسیر توسعه خواهی و منع مشارکت جمعی مردم در سرنوشت خود مسیر دیگری را خواهد گشود. از جمله مطالبات گسترده و اعتراضات فزاینده در سطح ملی طی یک سال گذشته نمونه‌ای است از این خواسته‌های مردم خصوصاً زنان ایرانی در جنبش «زن زندگی آزادی».

در انتهای بحث مناسب است از نظر و اندیشه توسعه‌محور آقای «آمارتیا کومار سن»، فیلسوف و اقتصادشناس (هندی) برجسته جهان در نقش تعیین‌کننده زنان در توسعه یافتگی جوامع کمک بگیریم. آمارتیا سن می‌گوید: «در مسیر انتخاب توسعه‌گرایی می‌بایست مسئله زنان را در اولویت اول قرار داد. در غیر این صورت امکان رسیدن به مرحله توسعه وجود نخواهد داشت. او در کتاب توسعه به‌مثابه آزادی می‌گوید: هر قدر حضور و نقش زنان تحصیل کرده در حکومت بیشتر نمود پیدا کند، آرامش در سطح جامعه و خانواده‌ها بیشتر خواهد شد. بالا رفتن نرخ اشتغال زنان منجر به کاهش آمار طلاق و تحکیم خانواده‌ها منجر خواهد شد. نقش زنان در حکومت به‌عنوان (نگاه مادرانه به جامعه) در کاهش خشونت و بهبود کیفیت زندگی اثرات معجزه‌آسایی در زمینه توسعه ایجاد خواهد نمود». این نظریه را اگر بخواهیم با سند لایحه برنامه هفتم بسنجیم، ملاحظه می‌شود نشانه بارز و مثبتی در توجه به مباحث اساسی زنان از جمله مطالبات حقوقی، عدالت محوری، مشارکت جویی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در راستای ارتقای «جایگاه زنان» در ایران وجود ندارد؛ البته جامعه ایران به خصوص زنان مسیر مطالباتی خود را فارغ از بی‌توجهی حاکمان همچنان ادامه خواهند داد.

هستیم که در حوزه اقتصاد و سیاست و خامت اوضاع بیش از حد دچار نقصان و عقب ماندگی در مقایسه با میانگین‌های جهانی و منطقه است. این شکاف جنسیتی در اشتغال در حالی است که برای زنان با مدارک تحصیلی ارشد و دکتری، اشتغال حدود ۵۰ درصد بوده و برای سایر سطوح تحصیلی بر اساس ۱۴ درصد نرخ اشتغال کل زنان در کشور، نرخ بسیار کمتری را شاهد هستیم. از سوی دیگر تفاوت حضور زنان در حوزه‌های آموزشی، بهداشت، مالی و بیمه به مراتب بیش از سایر مشاغل می‌باشد؛ اما در امور عمومی این مشارکت کمتر از ۱۰ درصد و در واسطه‌گری مالی حدود ۲ درصد می‌باشد.

نکته بسیار مهم افزایش بی‌سابقه سطح تحصیلات زنان در کشور است. به طوری که در سرشماری سال ۱۳۵۵ از کل زنان ایران ۳۵ درصد سواد خواندن و نوشتن را داشتند. در سرشماری سال ۱۳۷۵ این رقم به ۷۵ درصد و در سرشماری سال ۱۴۰۰ به بیش از ۸۵ درصد رسیده است. علی‌رغم پیشرفت قابل توجه زنان در تحصیلات عالی و تکمیلی دانشگاهی همچنان شاهد نابرابری‌ها، تبعیض‌ها و منع ورود آنان به بازار کار هستیم.

در زمینه توزیع جنسیتی در مناسبات قدرت و حضور اجتماعی و سیاسی زنان در ایران در مقایسه با میانگین سایر کشورهای اوضاع بسیار ناعادلانه و وخیم‌تر است. برای نمونه میزان سهم مشارکت اجتماعی و سیاسی زنان در دولت‌ها و مجلس‌ها حاکی از آن است که چگونه در این کشورها حضور زنان در ایجاد تعادل و توازن قوا و در ایجاد ساختار توسعه محور نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند.

بر اساس داده‌های موجود سهم زنان در پارلمان کشور توسعه یافته بیش از ۲۵ درصد بوده که روند رو به جلو آن‌ها نشان از تداوم این تعداد به سمت حضور بیشتر زنان می‌باشد. در بعضی از این کشورها این حضور بسیار پرنرنگ و گسترده‌تر بوده. به طور نمونه در حال حاضر تعداد حضور زنان بر اساس شایستگی و صلاحیت در دولت نروژ بیش از تعداد مردان می‌باشد.

میانگین جهانی حضور زنان در پارلمان‌ها نزدیک به ۱۴ درصد و در خاورمیانه و شمال آفریقا بیش از ۶ درصد و در ایران ۴/۵ درصد می‌باشد.

در بعد خانوارها نیز این لایحه برنامه فاقد راهگشایی و ایجاد فرصت‌های مناسب می‌باشد. در دهه ۷۰ در ایران تعداد افراد خانوارها به طور متوسط بالای ۵ نفر بود، این عدد در حال حاضر نزدیک به ۳/۲ نفر در هر خانوار می‌باشد. با این سطح کاهش افراد در خانوارها و افزایش سطح تحصیلات زنان، با افزایش معنادار سن ازدواج، آمار رو به افزایش طلاق روبه‌رو هستیم.

« دولت در همین سند لایحه برنامه در فصل ۱۲ سرفصل «جمعیت و خانواده» آورده است: «رشد سالیانه ازدواج، موالید، کاهش سقط جنین و ناباروری و میانگین سن ازدواج و فاصله بین تولد فرزندان اول بعد از ازدواج و نیز مدیریت مهاجرت داخلی و خارجی می‌بایست به‌طور میانگین به رشد سالانه ۱۰ درصد برسد همچنین باهدف حداقلی نرخ رشد ۵/۲ درصد در پایان سال آخر برنامه هفتم (۱۴۰۶) برسد. معنایش این است که دولت برای پاسداری و حفظ کیان خانواده تنها با تدوین دستورالعمل‌ها این چنینی می‌خواهد به هدف خود برسد؟! واقعاً حاکمیت به ناتوانی خود به‌طور نمونه در فرزندآوری دو دهه گذشته واقف نگشته است؟

وقتی شما (حاکمیت) تمامی مسیرهای مشارکت اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را مسدود می‌کنید در اولین وهله خود با انسداد در تصمیم‌گیری مواجه خواهید شد. نمونه‌اش همین خامی و تهی بودن از معنا و بی‌محتوای

تجربه تاریخی  
دوم عملکرد  
دولت ملی مرحوم  
دکتر مصدق  
است که علی‌رغم  
تحریم‌ها و  
تخاصم دولت‌های  
یغماگر خارجی  
و مخالفت‌های  
داخلی با تأکید  
بر قانون و منافع  
ملی در جلوگیری  
از فساد، نظارت،  
پیگیری و شفافیت  
توانست در آن  
شرایط، بحرانی  
با تکیه بر اقتصاد  
ملی اقدام کند





# دریاچه ارومیه دوراهی بزرگ

## کاووس واضحی

پژوهشگر اقتصاد  
سیاسی



**سکوت و خاموشی  
حکومت درباره  
دریاچه بحران  
دریاچه و مسائل  
آن عمده‌تأ از سوی  
کارشناسان محیط  
زیست و فعالان  
اجتماعی مطرح  
می‌شود. کلیت  
نظام درباره دریاچه  
سکوت معنی‌داری  
اختیار کرده است.  
رفتار حکومت  
درباره دریاچه،  
بی‌مانند به برجام  
نیست**

طبق آخرین اظهار نظر دبیر کارگروه ملی نجات دریاچه ارومیه، تراز دریاچه در روز سوم شهریور سال جاری ۱۴۶۹،۸۹ متر، حجم آب حدود ۷۳۰ میلیون مترمکعب و وسعت آن هم ۶۴۴ کیلومترمربع مساحت عنوان شد. از سوی دیگر عیسی کلانتری در مصاحبه‌ای گفته: بهتر است به جای دریاچه از دریاچه نمک برای آن استفاده کرد. از نظر او، آبی در دریاچه باقی نمانده است. حدود ۳۰۰ کیلومترمربع باقی مانده مخلوطی از آب و نمک بوده و به علت غلظت شدید نمک (تا میزان ۵۰ درصد) تا پایان شهریور تمام خواهد شد. <sup>۲</sup>مسئولان دولتی مدام از حال و روز بد دریاچه می‌گویند و مهم‌تر از همه، کارشناسان مستقل هم، دریاچه را در مرز خشکی کامل دانسته و برخی احیای آن را به دلیل انباشت انبوه رسوبات نمکی در اعماق دریاچه، غیرممکن می‌دانند.

باخت دریاچه طی چهار دهه دوئل طاقت فرساست. سازمان حفاظت محیط زیست پا عقب گذاشته، ستاد احیا تعطیل شده، استانداری‌ها و نمایندگان حوضه دریاچه به‌ویژه آذربایجان غربی در اندیشه سازگاری مردمی‌اند که در آینده نزدیک برای رأی، گذرشان به آن‌ها خواهد افتاد. حکومت هم به‌طور بی‌سابقه‌ای در سکوت به سر می‌برد؛ انگار، نه خانی آمده و نه خانی رفته! <sup>۱</sup> کلافی سردرگم به معنای واقعی! هر چه هست، کفه شور و شوربختی دریاچه چنان سنگین و سهمگین گردیده که آن را در حال وداع با گذشته‌ای پررونق قرار داده است. همچو عروسی دوران دیده که فروغش به سر آمده است. چشم‌انداز نیلگون دریاچه با تمامی عناصر و اکوسیستم زنده، زیبا و دل‌انگیز به بیابانی

سخن در باب علت خشکی دریاچه، کارنامه ستاد احیا و چه باید کرد، زیاد است. پس از انتشار فیلمی از یک فضانورد روسی و تصاویر وحشت‌انگیز ناسا در مردادماه، واکنش‌ها در باب دریاچه بی‌شمار بوده است. این طرف‌تر، مردم استان آذربایجان غربی به‌ویژه کشاورزان، حتی در صد متری دریاچه، سخت مشغول غرق‌آبی باغات و مزارع خود هستند و نسبت به دریاچه غمی ندارند. سرسبزی و خرمی باغات، در کنار حال نزار و غم‌بار دریاچه حکایت از

۱- در صحبت آقای معتمدیان هیچ برنامه و جدیتی مشاهده نمی‌شد. شمایل، لحن، انگیزه و حساسیت او در حدی نبود که بخواهد در مورد سرنوشت دریاچه‌ای با وسعت ۶ هزار کیلومتر مربع که در یک قدمی مرگ است، اظهار نظر کند. او پشت به دریاچه و رو به کشاورزان بود.

۲- زمزمه برداشت نمک به ارزش ۱۰۰ میلیارد دلار. روزنامه همشهری در شهریور ۹۲ پرده از ارزش دلاری نمک دریاچه برداشته بود.<sup>۴</sup>

۳- کشف معدن ماده ارزشمند و بسیار نادری به نام لیتیوم. میزان لیتیوم موجود در دریاچه (بیش از ۸ میلیون تن) تا اندازه تأمین کل تقاضای دولت امریکا در سنوات آینده و همین‌طور ۴۰ درصد تقاضای جهان برآورد شده است.<sup>۵</sup> مضاف بر این، افتتاح مجتمع شهید باکری به عنوان بزرگ‌ترین معدن اورانیوم در غرب ایران در محدوده معدنی جنگسر خوی با حضور معاون اول و مقامات ارشد سازمان انرژی اتمی ایران می‌تواند محرک استخراج لیتیوم دریاچه باشد.<sup>۶</sup>

۴- عدم تخصیص اعتبار و همکاری لازم از سوی دولت سیزدهم. در دو سال گذشته حق آبه دریاچه ارومیه قطع شده است. دولت رئیسی اعتباری برای دریاچه نداده،<sup>۷</sup> و دستگاه‌های مرتبط به شکل عجیبی سکوت کرده‌اند؛<sup>۸</sup> انگار پشت پرده به آن‌ها چنین القا شده که این مرده نیرزد بدین شیون!

۵- تعطیلی ستاد احیای دریاچه ارومیه. فعالیت ستاد احیای دریاچه ارومیه به نقل از عیسی کلانتری در حد فضای مجازی تقلیل پیدا کرده و عملاً تعطیل شده است.

۶- به دلیل ویژگی‌های ساختاری جمعیت روستایی، کشاورزی شدیداً وابسته به آب و تبعات پیش‌بینی‌ناپذیر جلوگیری از انتقال آب به کشاورزان، اولویت نمایندگان و استانداری آذربایجان غربی، قبل از دریاچه، کشاورزی و انبوه جمعیت آن است.<sup>۹</sup>

۷- تضاد بین مردم و دریاچه. بین مردم، اعم از کشاورزان، صنعتگران و شهرنشینان در خصوص تأمین آب با سهم محیط زیستی دریاچه یعنی «حق آبه» تضاد منافع عمیقی وجود دارد. «این یه تکه نان بربری من بخورم یا اکبری!»

۸- سکوت و خاموشی حکومت درباره دریاچه. بحران دریاچه و مسائل آن عمدتاً از سوی کارشناسان محیط زیست و فعالان اجتماعی مطرح می‌شود. کلیت نظام درباره دریاچه سکوت معنی داری اختیار کرده است. رفتار حکومت درباره دریاچه، بی‌مانند به برجام نیست. ابتدا، نه. در میانه راه، مقداری مماشات، و در نهایت نه قاطع.<sup>۱۰</sup> شاید کشتی بان را سیاستی دگر آمده است!

تبار فکری و نظری گذار از دریاچه ارومیه به اظهارات دکتر پرویز کردوانی برمی‌گردد. پیر دوران دیده و جهان‌گشته، دوستدار ارومیه و پدر کوبیرشناسی ایران و شناخته‌شده در مجامع بین‌المللی در ۹۵ سالگی گفت: دریاچه ارومیه سوراخ است و ریختن آب در آن خیانت. او به جای کوبیرزایی، کوبیرزایی را برای دریاچه ارومیه پیشنهاد داد و گفت: دریاچه ارومیه هیچی ندارد. او بود که استخراج نمک، بازدهی اقتصادی و مصارف آن را تشریح کرد. تازه می‌شود فهمید علت بردن پیرمرد ۹۵ ساله با عصا، قامتی خمیده، اعصابی ناروان به تلویزیون و درانداختن شوخی‌ها و قفلک‌های خارج از شأن پدر کوبیر ایران، چه بود؛ توجیه تغییر کاربری دریاچه ارومیه.



**به نظر می‌رسد دولت برنامه‌ای برای احیای دریاچه نداشته و در صدد جایگزین کردن و تغییر کاربری آن است. دوراهی بزرگ و بده‌بستانی پرمسئله! ۶ هزار کیلومتر مربع زمین با قابلیت‌های متعدد، پرفایده، و سوسه‌برانگیز در برابر بودجه سنگین، مرارت‌های احیا، مقاومت کشاورزان و تردید در امکان احیای دریاچه، دولت را در برابر یک تصمیم بزرگ قرار داده است. تا حدی که ممکن است در تصمیمی غیرمنتظره، خود را به یک‌باره از ددرسه‌های دریاچه خلاص کند. برخی از دلایل و نشانه‌های این تصمیم عبارت‌اند از:**

با وسعت ۶ هزار کیلومتر مربع مخلوطی از خاک و سنگ و غبار و نمک بدل شده است. ۹۸ درصد دریاچه خشکیده است! در میزان تاب‌آوری دریاچه و امکان آبیگری مجدد سخن‌ها و امیدها زیاد است؛ اما دراز بین رفتن اکوسیستم و کارکرد عادی دریاچه و عدم احیای آن تردیدی باقی نمانده است. به نظر می‌رسد دولت برنامه‌ای برای احیای دریاچه نداشته و در صدد جایگزین کردن و تغییر کاربری آن است. دوراهی بزرگ و بده‌بستانی پرمسئله! ۶ هزار کیلومتر مربع زمین با قابلیت‌های متعدد، پرفایده، و سوسه‌برانگیز در برابر بودجه سنگین، مرارت‌های احیا، مقاومت کشاورزان و تردید در امکان احیای دریاچه، دولت را در برابر یک تصمیم بزرگ قرار داده است. تا حدی که ممکن است در تصمیمی غیرمنتظره، خود را به یک‌باره از ددرسه‌های دریاچه خلاص کند. برخی از دلایل و نشانه‌های این تصمیم عبارت‌اند از:

بررسی وضعیت دریاچه و مرور شاخص های مرتبط

میزان آب دریاچه طی سال های منتخب (به کیلومترمربع)

سال	۱۳۷۴	۱۳۹۲	۱۳۹۶	۱۳۹۸	۱۴۰۰	۱۴۰۱	۱۴۰۲
وسعت دریاچه	۶۰۰۰	۲۴۴۶	۱۶۹۸	۳۰۳۶	۳۰۹۵	۲۴۰۸	۳۰۰

در سال ۷۷ وسعت دریاچه ارومیه ۶ هزار کیلومترمربع بوده است. در سال جاری این مقدار به حدود ۳۰۰ هزار کیلومترمربع کاهش یافته است؛ بنابراین از وسعت دریاچه فقط ۵ درصد باقی مانده است.

میزان آب دریاچه (میلیارد مترمکعب)

سال	۷۴	۹۵	۹۶	۱۴۰۲
میزان آب	۳۲	۱،۰۴۵	۱،۰۱	۰،۳

میزان آب دریاچه از ۳۲ میلیارد مترمکعب در سال ۷۴ به ۳۰۰ میلیون مترمکعب رسیده است.

میزان تراز آب دریاچه

سال	۷۴	۸۴	۸۷	۹۰	۹۴	۱۴۰۲
میزان	۱۲۷۸،۴۰	۱۲۷۲،۸۴	۱۲۷۲،۱۵	۱۲۷۱	۱۲۷۰،۲۴	۱۲۶۹،۸۰

میزان تراز آب دریاچه از حدود ۱۲۷۸ متر در سال ۷۴ به حدود ۱۲۶۹ در سال ۱۴۰۲ رسیده که بالاترین کاهش در طول شصت سال اخیر بوده است. در دو دهه گذشته، به طور متوسط سالانه ۴۰ سانتیمتر از دریاچه کم شده است. از سال ۱۳۷۴ تا سال ۱۴۰۲ حدود ۹ متر تراز دریاچه افت داشته است.

میزان ورودی و خروجی آب دریاچه

(میلیارد مترمکعب)

کل میزان بارش	۱۸
تبخیر و تعرق	۱۳
قابل دسترسی	۶
آب قابل برداشت	۵

از کل ۱۸،۵ میلیارد مترمکعب بارندگی در حوضه دریاچه، حدود ۱۴،۵ میلیارد مترمکعب مربوط به بالادست و حدود ۴ میلیارد مترمکعب مربوط به پایین دست بوده است. از این میزان بارش، پس از تبخیر و تعرق، حدود ۶ میلیارد مترمکعب آب قابل دسترسی است که از این مقدار حدود ۵ میلیارد (معادل ۸۳ درصد) برداشت می شود.

میزان مصرف آب در حوضه آبریز ارومیه

(به میلیارد مترمکعب)

کل آب	بخش کشاورزی		شرب و صنعت	
	میزان	درصد	میزان	درصد
۵	۹۲	۴،۶	۸	۰،۴

از ۵ میلیارد مترمکعب آب قابل برداشت، سهم بخش کشاورزی ۴،۶ میلیارد مترمکعب (۹۲ درصد) و سهم بخش صنعت و شرب هم، ۴۰۰ میلیون مترمکعب (۸ درصد) بوده است.

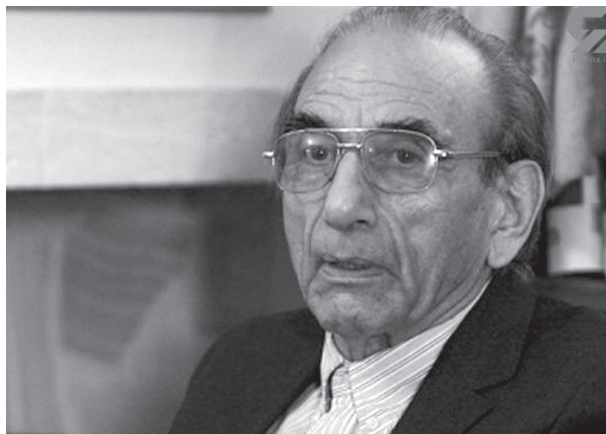
تعداد سد های حوضه دریاچه ارومیه

بهره برداری شده	در دست ساخت	در حال مطالعه	جمع
۵۲	۱۰	۴۱	۱۰۳

مجموعاً ۵۲ سد در حوضه دریاچه فعال است و تعدادی هم در حال ساخت و مطالعه. آمار دقیقی در مورد میزان ذخیره آب پشت سد های حوضه وجود ندارد، اما طبق گفته مدیر شرکت آب منطقه ای آذربایجان غربی در سال های اخیر حجم آب پشت سد ها کاهشی معادل ۲۰ درصد داشته است. تبخیر و تعرق آب پشت سد ها بالاست. آب حاصل از بارش های سالانه در بالادست حبس و جذب زمین های اطراف می شود. در واقع آن میزان آبی که برای حق آبه دریاچه حیاتی است در پشت سد ها از بین می رود. حدود ۲ میلیارد مترمکعب آب در پشت سد های حوضه دریاچه ناپدید می شود.



**میزان لیتیم موجود در دریاچه (بیش از ۸ میلیون تن) تا اندازه تأمین کل تقاضای دولت آمریکا در سنوات آینده و همین طور ۴۰ درصد تقاضای جهان برآورد شده است**



پرویز کردوانی





مدوسا  
دکور

### اراضی استان بر حسب آبی و دیم

کل اراضی استان		دیم		آبی	
میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد
۱۱۱۷۲۹	۴۲	۴۷۱۳۴۴	۵۸	۳۵۰۳۶۵	۴۲

در استان آذربایجان غربی حدود ۸۱۱ هزار هکتار اراضی زیر کشت کشاورزی در سال ۹۳ گزارش شده که ۵۸ درصد دیم و ۴۲ درصد به صورت آبی بوده است. میزان اراضی دیم بیانگر استعداد طبیعی استان برای کشاورزی است.

### وضعیت اراضی آبی استان در سال زراعی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ (برآورد)<sup>۱۶</sup>

کل اراضی		زراعی		باغی	
میزان	درصد	میزان	درصد	میزان	درصد
۴۱۳۰۰۰	۷۲	۲۹۷۰۰۰	۲۸	۱۱۴۰۰۰	۲۸

از کل اراضی آبی استان حدود ۷۲ درصد زراعی و ۲۸ درصد به امور باغ و قلمستان اختصاص یافته است. مجموع اراضی آبی استان در سال مورد مطالعه حدود ۳۵۰ هزار هکتار که این مقدار برای سال زراعی ۱۴۰۱-۱۴۰۲ حدود ۴۱۳ هزار هکتار برآورد شده است. بر اساس مطالعات به عمل آمده برای هر هکتار کشاورزی ۹ هزار مترمکعب آب لازم است؛ بنابراین کل آب مورد نیاز استان برای کشاورزی حدود ۳٫۷ میلیارد مترمکعب خواهد بود. اگر آب مورد نظر استان آذربایجان شرقی و بخش‌هایی از کردستان را هم در نظر بگیریم، کل نیاز بخش کشاورزی بالغ بر ۸ میلیارد مترمکعب خواهد بود. بدون شک آبی برای دریاچه نخواهد ماند.

از سوی دیگر میزان پرشدگی سدها در بهترین دوره سال زراعی کمتر از ۵۰ درصد عنوان شده است. با این اوصاف، میزان ذخیره آب پشت سدها را در بهترین شرایط نمی‌توان بالای ۳ میلیارد مترمکعب دانست.

### تعداد و وضعیت چاه‌های حوضه دریاچه ارومیه<sup>۱۴</sup>

وضعیت چاه‌ها		۱۳۹۷	۱۴۰۰
مجاز	۴۰ هزار	۵۸ هزار	
غیرمجاز	۲۲ هزار حلقه	۶۰ هزار	
میزان برداشت آب	حدود ۱٫۵ میلیارد مترمکعب	حدود ۲ میلیارد مترمکعب	

مجموع آب قابل برداشت از چاه‌های حوضه دریاچه در سال ۱۴۰۰ حدود ۲ میلیارد مترمکعب بوده است. در سال ۱۴۰۰ بنا به گزارش تفریح بودجه، حدود ۳۰۰ هزار چاه غیرمجاز در کشور وجود داشته که استان آذربایجان غربی با ۱۸ درصد بیشترین مقدار را در کشور به خود اختصاص داده است.

### کشاورزی سنتی پاشنه آشیل دریاچه

#### ترکیب جمعیتی استان آذربایجان غربی در سال ۱۴۰۰

کل جمعیت		شهری		روستایی	
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۳۴۴۵۰۰۰	۶۷	۲۳۰۸۰۰۰	۶۷	۱۱۳۷۰۰۰	۳۳

جمعیت استان آذربایجان غربی در سال ۱۴۰۰ حدود ۳٫۴۴۵ میلیون بوده است. از این میزان، حدود ۶۷ درصد در مناطق شهری و ۳۳ درصد در مناطق روستایی ساکن بوده‌اند؛ بنابراین استان آذربایجان غربی از نظر ترکیب جمعیت روستایی، بالاتر از میانگین کشوری که ۲۴ درصد بوده قرار می‌گیرد.

حکومت داری  
در شرق بدون  
شناخت  
ویژگی‌های تمدنی  
آن و تعمیق  
در مسئله آب،  
امکان پذیر نیست.  
در کشاورزی،  
به عنوان پایه  
تمدن شرق، آب،  
همواره مقدم بر  
خاک بوده است. از  
۵۰ میلیون هکتار  
اراضی قابل کشت  
ایران، فقط ۱۲  
میلیون هکتار  
سالانه زیر کشت  
می‌رود



تعداد و اندازه زمین کشاورزان استان<sup>۱۹</sup>

اندازه زمین	تعداد		مساحت	
	تعداد	درصد	مساحت	درصد
کمتر از ۱ هکتار	۳۸۰۹۹	۲۲	۱۷۸۲۱	۲
۵ تا ۱	۸۵۸۶۷	۴۹	۱۹۷۷۵۳	۲۵
بالای ۵ هکتار	۵۰۵۵۸	۲۹	۶۰۶۱۵۶	۷۳
کل	۱۷۴۵۲۳	۱۰۰	۸۲۱۷۲۸	۱۰۰

اراضی کشاورزی استان آذربایجان غربی به مانند کل کشور خرده مالکی است. به طوری که از مجموع حدود ۱۷۴ هزار واحد کشاورزی دارای زمین، ۷۱ درصد کمتر از ۵ هکتار بوده است. با توجه به اینکه ۵۸ درصد اراضی کشاورزی استان، دیم گزارش شده، بنابراین می توان گفت کشاورزان استان از جنبه زمین در سطح پایینی قرار دارند. سرانه زمین در بین کشاورزان استان در سال ۱۴۰۱، ۴٫۶ هکتار محاسبه شده است. مقداری پایین تر از میانگین کشوری که ۴٫۷ هکتار بوده است. بعلاوه اینکه حدود ۱۳ درصد از جمعیت روستایی استان فاقد زمین کشاورزی بوده اند.

## میزان مصرف آب در کشاورزی (مقایسه ایران با جهان)

ایران	۹۲ درصد
میانگین جهانی	۷۰ درصد

میزان مصرف آب در کشاورزی ایران به دلیل ناکارآمدی سیستم های آبیاری (غرق آبی) ۹۲ درصد بوده که با میانگین جهانی تفاوت چشمگیری دارد.

راندمان آبیاری کشاورزی (مقایسه ایران با چند کشور منتخب)<sup>۱۸</sup>

کشور	ایران	لیبی	مصر	هند	پاکستان	ترکیه
درصد	۳۲	۶۰	۵۳	۵۴	۴۴	۴۰

طبق گزارش سازمان خواربار جهانی، راندمان آبیاری کشاورزی در ایران از کشورهای مشابه خود از نظر اقلیمی و اقتصادی و اجتماعی از قبیل؛ هند، مصر و پاکستان پایین تر است.

## میزان تولید محصولات کشاورزی به ازای مصرف یک مترمکعب آب

ایران	۱ کیلوگرم
میانگین جهانی	۲٫۵ کیلوگرم

میانگین میزان تولید محصولات کشاورزی به ازای مصرف یک مترمکعب آب در جهان ۲٫۵ برابر ایران گزارش شده است. اطلاعاتی که به طور نمونه و گزینشی از وضعیت کشاورزی استان ارائه شود نشان دهنده توسعه نیافتگی استان در بعد کشاورزی است. توسعه روستایی در بعد از انقلاب عمدتاً معطوف به بخش عمرانی روستاها بوده تا بهبود شیوه های تولید. به همین دلیل، شیوه تولید در بین انبوهی از تولیدکنندگان آذربایجان غربی در اشکال سنتی باقی مانده است. کشاورزی سنتی برای بقا و ضرورت مقابله با دگرگونی های اجتماعی و اقتصادی که نوعاً از سرمایه داری مرکز تحمیل می شود، چسبندگی بیشتری به منابع طبیعی خواهد داشت. گاهی وقت ها به آن ها توصیه می شود؛ کشت دوباره انجام دهند یا روی به کشت های مرکب آورند. یکی از تلفات بسیار هولناک کشاورزی سنتی برای بقا، در عرصه منابع آب کشور جلوه گر شده و استان آذربایجان غربی و همین طور دریاچه ارومیه یکی از مصادیق آن است.

از موضوعات مهم در اقتصاد سیاسی، به ویژه در ایران، مسئله توسعه کشاورزی است. مطابق با تحقیق جامع شادروان دکتر محمد عبد الهی<sup>۱۹</sup> اشکال اقتصادی در کشاورزی ایران عبارت اند از: سنتی - دهقانی، تعاونی، تجاری و کشت و صنعت ها. به زعم او کشاورزی دهقانی نسبت به بقیه اشکال، دارای کارایی پایین تری است. کلیه مصائب مربوط به تضاد بخش مردمی و دریاچه از توسعه نیافتگی کشاورزی و جازدن کشاورزان در مرحله دهقانی است. حل و فصل مسأله آبیاری بدون تلفات گذار از کشاورزی سنتی از وظایف روشن حکومت های دموکراتیک در باب توسعه کشاورزی است. ماندن طولانی مدت در چرخه کشاورزی سنتی مخرب و فساد آور خواهد بود. تاکنون، دولت به اشکال گوناگون، حتی فدا کردن تالاب ها و دریاچه ها به بقای آن ها کمک کرده است. آن ها در نهایت بازندگان توسعه خواهند بود؛ اما دو فردای دیگر که آب پشت سدها مطابق با روال و روند سال های گذشته کاهش یابد، ممکن است بازندگی آن ها به ویرانی بزرگی منجر شود.

بترس از آتشی که تندی کند!

یکی از الزامات توسعه کشاورزی و گذار از شیوه های سنتی سرمایه صنعتی و حاکمیت سیاسی دموکراتیک است که تاریخاً شرایط عروج آن را مهیا می سازد. برعکس، در صورت فائق آمدن



**حل و فصل  
مسأله آبیاری  
بدون تلفات گذار  
از کشاورزی سنتی  
از وظایف روشن  
حکومت های  
دموکراتیک در باب  
توسعه کشاورزی  
است. ماندن  
طولانی مدت در  
چرخه کشاورزی  
سنتی مخرب و  
فساد آور خواهد  
بود**

**« گام اول افول دریاچه****کشاورزی در پویه انقلاب**

خصلت ذاتی غیردموکراتیک انقلاب و عدم درک قواعد توسعه متوازن و پایدار، موجب هدف‌گذاری ناصحیح در بدو امر گردید و کشاورزی به جای صنعت به عنوان محور توسعه قلمداد شد. بخشی که نه از پتانسیل قابل توجه برخوردار بود، نه از جنبه نظری جایگاهی در توسعه داشت. حکومت‌داری در شرق بدون شناخت ویژگی‌های تمدنی آن و تعمیق در مسئله آب، امکان‌پذیر نیست. در کشاورزی، به عنوان پایه تمدن شرق، آب، همواره مقدم بر خاک بوده است. از ۵۰ میلیون هکتار اراضی قابل کشت ایران، فقط ۱۲ میلیون هکتار سالانه زیر کشت می‌رود.

دولت به بخش کشاورزی، بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های اقلیمی مناطق فشارآورد و با دیالوگ‌های تا مغز استخوان اشتباه و از نظر تاریخی معکوس، مانند: روستانشینی و خودکفایی، روستاییان را بی‌اندازه امیدوار و وابسته به زمین کرد. در نتیجه، دهقان و روستاییان فاقد زمین با جان تازه‌ای که از انقلاب و ایدئولوژی آن گرفته بودند، به سمت کشاورزی خیز دوباره برداشت. لذا فرآیند درون تابی اقتصاد<sup>۱</sup> شکل گرفت و با چرخش مته وار کشاورزان در اراضی نه‌چندان مساعد به گودی برگشت ناپذیر فروافتاد.

بن‌مایه این حرکت، ناشی از برنامه به‌غایت خطرناک و درعین حال ارتجاعی و عقب‌مانده توزیع مجدد



**در شرایطی که  
کشاورزی سنتی،  
به‌غایت فرسوده  
و مواجه با کمبود  
شدید آب است،  
پافشاری بر  
خودکفایی یکی  
از نامتعارف‌ترین  
برنامه‌هاست.  
نتایج این اقدام تا  
حدی زیان‌بار بوده  
که کشور را با خطر  
نابودی سرزمینی  
روبه‌رو کرده است.  
لذا مبدأ بحران در  
وهله اول کشاورزی  
است، آنگاه محیط  
زیست و آب**

بخش تجاری و مالی سرمایه‌داری، کشاورزان سنتی در یک ائتلاف پنهان طبقاتی بدان وابسته گردیده و به بقای انگلی عادت کرده و دولت با خرج جامعه به بقای آن‌ها کمک خواهد نمود. دریاچه ارومیه، باجی بود که دولت برای بقای کشاورزان از جیب جامعه پرداخت نمود.

**« انگاره نامتعارف‌سازی در حل مسئله آب**

موانع ایران برای حل متعارف مسئله آب چیست؟ چرا علی‌رغم توصیه‌های کارشناسان درباره متعارف‌سازی حل مسئله آب، جمهوری اسلامی مدام در پی اجرای برنامه‌های نامتعارف در این زمینه است؟ روندهای ناسازگار برای حل متعارف آب کدام‌اند؟

ویژگی‌های کشورهای شرق، از جمله ایران، تنوعی از شیوه‌های تولید و همچنین ناموزونی سرمایه‌داری را برای این کشورها بر جای گذاشته است. شرق، برای تکامل تاریخی و استقرار سرمایه‌داری راه طولانی نیاز داشته است. بر همین مینا، سرمایه‌داری در عصر حاضر در این کشورها، بدشکل و در جریان کارکرد عادی جامعه ناکارا، ناتمام و غیرمتعارف عمل می‌کند. نامتعارف بودن در همه زمینه‌ها مشاهده می‌شود؛ حکومت در حفاظت از محیط زیست به همان میزان نامتعارف عمل می‌نماید که در مسئله زنان، اقوام، اقلیت‌ها، آزادی‌های مدنی و...

ایران از روندهای سازگار برای حل متعارف مشکل آب برخوردار نیست. سوی نامتعارف بودن سیستم سیاسی، در ارتباط با آب با سربارهای سنگینی مواجه‌هایم؛ در کشاورزی با سربار خودکفایی، در صنعت با سربار جانمایی ناصحیح و در شرب با سربار اسراف و فرسودگی زیرساخت‌ها. در شرایطی که کشاورزی سنتی، به‌غایت فرسوده و مواجه با کمبود شدید آب است، پافشاری بر خودکفایی یکی از نامتعارف‌ترین برنامه‌هاست. نتایج این اقدام تا حدی زیان‌بار بوده که کشور را با خطر نابودی سرزمینی روبه‌رو کرده است. لذا مبدأ بحران در وهله اول کشاورزی است، آنگاه محیط زیست و آب.



زمین بود که در دستور کار هیئت های واگذاری زمین قرار گرفت. توزیع مجدد زمین عینی ترین توقع جوامع روستایی از انقلاب بود. انقلاب در این باره بدون درک عواقب آن سنگ تمام گذاشت. توزیع مجدد به معنای دهقانی تر شدن کشاورزی بود؛ اقدامی که حکومت های دموکراتیک (علی القاعده) از آن پرهیز می کنند.

سرنوشت اراضی حوزه دریاچه ارومیه هم در چارچوب گفتمان بالا رقم خورد. بخش های وسیعی از اراضی دیم حوضه دریاچه زیر کشت رفت. کشاورز برای بقا، نیازمند به دولت و دولت هم برای سیاست نیازمند کشاورز. به تدریج گام های بعدی صعود از نردبان پوسیده کشاورزی برداشته شد، اما این اندازه بالا رفتن، هنوز برای سقوط کافی نبود. برنامه خودکفایی از گندم آغاز و به تمامی محصولات کشاورزی سرایت نمود. سیاست از اقتصاد انتظار و توقع نامعقولی داشت. اراضی دیم که خشت اول بنای کج بود به زودی قابلیت خود را از دست داد و انقلاب را در مسیر تحقق خودکفایی به تکاپوی بیشتری انداخت. هستی ناقص دهقانان به مخاطره افتاد و برای بقا، طلب بیشتری نمود؛ این بار به جای زمین، آب. از یک سو اراضی دیم تبدیل به اراضی آبی شد، از سوی دیگر سطح زیر کشت اراضی آبی افزایش یافت. دولت از جلگه کنده شد و با دنده سنگین روی به اراضی شیب دار آورد و طرح هایی همچون طوبی<sup>۱۱</sup> را برای توسعه کشت باغات در اراضی شیب دار ترویج نمود. برخی از مسئولان کشاورزی، صحبت از کشت ۳۸ میلیون هکتار برای تأمین غذای ۳۰۰ میلیون نفر را نوید می دادند.<sup>۱۲</sup>

### « گام دوم افول دریاچه

صدور مجوز چاه و احداث سد

به دنبال محدودیت های دیم کاری، احداث سد و حفر چاه برای تأمین آب ضرورت یافت. از یک طرف، دولت بی محابا سد می ساخت و مجوز چاه صادر می کرد و از طرف دیگر، مردم، هر جا نیاز پیدا می کردند، آتش به اختیار دست به کار می شدند. تعداد سدهای آبریز حوزه دریاچه و چاه ها به شدت افزایش پیدا کرد. آب پشت سدها کفایت کشاورزی و دریاچه را نکرد. لذا

حکومت جانب کشاورز را گرفت و آن یکی را محروم. به تدریج حق آبه دریاچه ارومیه کاهش یافت و در سال جاری به کلی قطع گردید. بسیاری از چاه ها با رگه های زیرین دریاچه تماس پیدا کرده و آب شور دریاچه به چاه های شیرین خزید. آبی شد که پرویز کردوانی گفته بود.

اگر اندک تصویری در بین مسئولان حتی پرادعائینشان یعنی عیسی کلانتری از پیامدهای توزیع مجدد زمین و مسئله کم آبی به عنوان پاشنه آشیل تمدن شرق، آگاهی و تعهد می بود، اوضاع طوری دیگر رقم می خورد و بدون شک می شد جلو فاجعه خشکیدن دریاچه ارومیه و ده ها مورد مشابه را گرفت.

### « گام سوم افول؛

ستاد احیای دریاچه ارومیه؛ تیر خلاص

علی رغم اینکه محیط زیست اولویت اول روحانی نبود، اما وخامت دریاچه و ناله های آن چیزی نبود که بشود پنهان کرد. نمایشی بودن تشکیل ستاد از همان ابتدا معلوم بود و دستان رئیس جمهور چنان به سمت دریاچه نشانه رفت که به سمت برجام رفته بود.

آقای روحانی، احیای دریاچه را به ستادی سپرد که ضرورتی نداشت. خیلی شبیه به احاله حل مشکلات اقتصادی به برجام، همه چیز گواه تکرار یک اشتباه دیگر بود. تحت عنوان تشکیل ستاد احیای دریاچه ارومیه با استراتژی پراقتقاد و منسوخ شده انتقال آب توسط آقای کلانتری، سلطان اشتباه! کلانتری هم



آقای روحانی،

احیای دریاچه را به

ستادی سپرد که

ضرورتی نداشت.

خیلی شبیه به

احاله حل مشکلات

اقتصادی به برجام.

، همه چیز گواه

تکرار یک اشتباه

دیگر بود. تحت

عنوان تشکیل

ستاد احیای

دریاچه ارومیه با

استراتژی پراقتقاد

و منسوخ شده

انتقال آب





۶. خبرگزاری فارس در ۱۴/۲/۲۳ نوشت: کشف میدان ۸,۶ میلیون تنی لیتیموم در ایران (دومین کشور در دنیا بعد از شیلی) می تواند این کشور را از نظر صنایع نظامی و قدرت اقتصادی در صدر کشورهای شرق قرار دهد. از این ماده به عنوان برگ برنده ایران در بریکس یاد شده است.

۷. محمودزاده، عضو کمیسیون کشاورزی مجلس، خبرآنلاین، ۲۴ تیر ۱۴۰۱

۸. محمودزاده، عضو کمیسیون کشاورزی مجلس، خبرآنلاین، ۲۴ تیر ۱۴۰۱

۹. تعصب و یک جانبه گرایی نسبت به کشاورزی در وزارت جهاد کشاورزی، استانداری و اظهارات نمایندگان آذربایجان غربی کاملاً مشهود است.

۱۰. روزنامه های محافظه کار و سایت های همسوی حکومت مدام از خشک شدن دریاچه ها در سراسر جهان می نویسند. گویا دستی در کار است که خشک شدن دریاچه عادی جلوه کند. تاکنون هیچ عکس العملی از سوی مقام رهبری در مورد دریاچه ارومیه ملاحظه نشده است.

۱۱. روزنامه اعتماد، ۱۴۰۲/۴/۲۵

۱۲. سایت ستاد احیای دریاچه ارومیه

۱۳. نتایج منتشر شده تحقیق جدید دانشگاه صنعتی شریف، تیرماه سال جاری. در این تحقیق خشک شدن کامل دریاچه در شهریور ۱۴۰۲ پیش بینی شده است.

۱۴. خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از مدیرعامل شرکت آب منطقه ای استان آذربایجان غربی

۱۵. مرکز آمار ایران، پیش بینی جمعیت شهرستان های استان آذربایجان غربی

۱۶. این رقم برآوردی است و بر اساس اظهار نظر مسئولان دولتی ۱۸ درصد افزایش نسبت به سال ۹۳ در نظر گرفته شده است.

۱۷. مرکز آمار ایران، نتایج سرشماری کشاورزی، سال ۱۳۹۳

۱۸. خبرگزاری ایسنا، ۱۳۹۳ بر مبنای یافته های مطالعه جامع آب کشور طبق گزارش فائو در سال ۲۰۰۰

۱۹. محمد عبدالمهدی، نظام های بهره برداری در کشاورزی ایران، سال ۱۳۷۷

۲۰. این مفهوم از کتاب طبقه و انقلاب سهراب بهداد و فرهاد نعمانی گرفته شده است.

۲۱. طرح طوبی از جمله طرح های غیراقتصادی و شدیداً نیازمند سرمایه و آب بود. همچنین منشأ زمین خواری های بزرگ در کشاورزی.

۲۲. رجایی، رئیس کمیسیون کشاورزی مجلس پیشین و اسکندری وزیر اسبق جهاد کشاورزی

با دفتر رهبری زاویه داشت و هم مدام با نماینده ها و استاندارهای منطقه سرستیز. او گرچه مدیری آگاه و کارشناسی خبره در امر آب بود، اما گزینه مناسب برای ستاد نبود. حضور او در کابینه روحانی به مانند حضور رحیم مشایی در کابینه احمدی نژاد مقبول نیافتند و مدام حاشیه بردار بود.

تشکیل ستاد احیای دریاچه ارومیه، یکی از نامتعارف ترین راه ها برای حل چنین مشکلی بود. دریاچه ای که دارای متولی مشخصی به نام محیط زیست بود، چه نیازی به تشکیلات جدید داشت؟ هم فرض؛ ناکارا بودن سازمان حفاظت محیط زیست و هم فرض؛ هماهنگی ستاد با سازمان های ذی ربط نایجا و نامتعارف بوده است.

بزرگ ترین و شاخص ترین برنامه ستاد یعنی انتقال آب از سد کانی سیب بود که می بایست ۶۰۰ میلیون مترمکعب آب به طور سالانه به دریاچه ارومیه سرریز کند. از آقای کلاتری بعید بود که متوجه عواقب این کار نباشد. علاوه بر آثار مخرب در حوضه کانی سیب و دامن زدن بر اختلافات قومی بین اکراد و آذری ها، این انتقال آتش زیر خاکستر دیگری هم دارد؛ رودخانه زاب به سمت عراق جاری است و برگرداندن آن به سمت ایران برای اقلیم کردستان و کشور عراق مسائلی به بار آورد. با چنین کاری آیا می توان از دولت عراق توقع داشت در خصوص هورالعظیم مراعات نمایند و وقت و بی وقت آبی بگشاید؟ هورالعظیم بهایی بود در برابر کانال کانی سیب. تونل کانی سیب هم در انتهای مسیر به طول ۷۰۰ متر ترک برداشت و هرگز به مقصد نرسید. پرونده ستاد بسته شد. تشکیل ستاد، بسته شدن پرونده و شکست آن، آخرین تیری بود که برای احیای دریاچه، بی هدف شلیک شد.

آقای کلاتری در مصاحبه ای گفت: پروژه های سخت افزاری در حدود ۹۷ درصد به اتمام رسیده بودند. تصفیه خانه تبریز ۹۹,۵ درصد، تصفیه خانه ارومیه ۸۹ درصد و تونل زاب هم ۹۸ درصد. فقط دولت رئیسی حاضر نیست بقیه کار را انجام دهد. همچنین اضافه کرده بود: همه چیز آماده هست اما وزارت نیرو حق آبه را نمی دهد. وزارت نیرو هم گفته بود آبی برای دریاچه باقی نمانده. خوب! اگر قرار بود همه چیز بسته به دادن حق آبه دریاچه از سوی وزارت نیرو باشد، پس ستاد برای چه بود؟ اگر آبی پشت سدها باشد، وزارت نیرو چرا باید امساک کند؟ مسئله، این است که آبی نیست. یا دریاچه یا کشاورزی.

## پی نوشت ها

۱. محمداصداق معتمدیان برنامه صبح خیر، شبکه یک، سوم شهریور سال جاری

۲. خبرآنلاین، ششم شهریور سال جاری

۳. نگارنده روزهای دهم الی دوازدهم شهریور سال جاری به استان های آذربایجان شرقی و آذربایجان غربی سفر کرده و ضمن بازدید و مشاهده چهار گوش دریاچه، با شهروندان و کشاورزان ذی نفع و مرتبط، گفت و گو و صحبت کرده است. مردم آذربایجان شرقی نسبت به آذربایجان غربی سرنوشت دریاچه را با حساسیت و نگرانی بیشتری دنبال می کنند.

۴. به نقل از برخی کارشناسان، ادعای فاجعه زیست محیطی و سرگردانی ۷ میلیون نفر و جابه جایی تبریز و ... که از سوی برخی افراد مطرح می شود هیا هو برای هیچ است. یکی از اختلافات آقای کردوانی با آقای کلاتری همین مسئله بود. به زعم کردوانی و همچنین کاوه مدنی در صورت خشکیدن دریاچه دنیا به آخر نمی رسد.

۵. گزارش تجارت نیوز، ۱۱ اسفند ۱۴۰۱



## تشکیل ستاد

### احیای دریاچه

### ارومیه، یکی از

### نامتعارف ترین

### راه ها برای حل

### چنین مشکلی

### بود. دریاچه ای

### که دارای متولی

### مشخصی به نام

### محیط زیست

### بود، چه نیازی به

### تشکیلات جدید

### داشت؟ هم فرض؛

### ناکارا بودن سازمان

### حفاظت محیط

### زیست و هم فرض؛

### هماهنگی ستاد

### با سازمان های

### ذی ربط نایجا و

### نامتعارف بوده

### است

# شهرهای خشن و خشم شهری

محمدکریم  
آسایش

کنشگر و پژوهشگر  
شهری

«وقاحت در زرادخانه کلامی نظامی حاکم، مفهومی اخلاقی است که این مفهوم را نه برای تشریح و تبیین اخلاقیات خود، بلکه در ارتباط با اخلاقیات دیگران مورد سوء استفاده قرار می دهد. تصویر زنی عربیان که موهایش را در معرض نمایش همگان قرار می دهد و قیح نیست، وقیح ژنرالی است در لباس کامل که مدال هایی را که در جنگ های تجاوزکارانه به دست آورده است به نمایش می گذارد. مراسم و آداب هیپی ها و قیح نیست، اما بیانیه های عالی رتبتگان کلیسا که جنگ را برای صلح لازم می دانند، زشت و وقیح است» (گفتاری در راهی، هربرت مارکوزه).  
احتمالاً وقتی صحبت از خشونت و شهر می شود نخستین تصویر برای ما، آمارهایی چون ۶۰۰ هزار پرونده ضرب و جرح سالانه در کشور یا افزایش ۴ برابری سرقت طی پنج سال است؛ اما همان طور که در مورد «وقاحت»، هربرت مارکوزه از ضرورت «زبان پیرایی» می گوید در مورد خشونت هم باید چنین نگاهی داشت و علاوه بر وارونه سازی هرم، به ریشه یابی و ژرف کاوی در خشونت در مقیاس فردی و از پایین هم دست زد، چنان که به تعبیر کارل مارکس در گامی در راه نقد فلسفه حق هگل، ضرورت رادیکال بودن دست بردن به ریشه هاست.

## «شهرهای خشن

وقتی درباره شهر صحبت می کنیم نه مقصودمان محدوده شهر است، چنان که هانری لوفور، فیلسوف شهر، از «شهری شدن سیاره» سخن می گوید و در واقع زیست روستایی و عشایری هم شهری شده است، پس گفتار ما ناظر بر مفاهیم چون Space و Region است و نه منظورمان شهر در مفهوم کالبدی یا حتی مدیریت شهری آن است، شهر تمامی زیست جهان نظام تولید/توزیع/مصرف و بازتولید را در برمی گیرد.  
در این مجال اما بر جنبه هایی که به Basic needs (نیازهای پایه) مرتبط است، تمرکز شده است.  
تفکیک انواع خشونت در جستار هم جهت یک تقسیم بندی ارائه شده است و گرنه انواع خشونت درهم تنیده اند.

## خشونت اقتصادی

مطابق گزارش مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی، ۱۵ درصد کودکان، کودک کار هستند.

بر اساس گزارش مدیرکل سابق مطالعات رفاه اجتماعی وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی و بنا بر آمار سال ۱۳۹۷ و البته پایین تر از استاندارد سازمان بهداشت جهانی که شامل کالری مورد نیاز زنان باردار و مادران شیرده می شود، ۵۷ درصد جمعیت دچار سوء تغذیه از نوع فقر کالری است. می دانیم بین فقر کالری و سوء تغذیه از نوع کمبود مواد مغذی و لازم تفاوت وجود دارد و شما ممکن است فقر کالری (گرسنگی) نداشته باشید، اما باز دچار سوء تغذیه از نوع کمبود مواد لازم غذایی باشید که بیماری زا است.

برای اینکه کمی این فقر غذایی تصویر ملموس تری پیدا کند بد نیست به این نمونه آمار توجه کنیم: «در یکی از نواحی منطقه ۱۴ تهران ۳۹ نانوانی نان نسیم می فروختند» (همشهری محله، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۳).

مطابق آمار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، حداقل ۳۸ درصد زیر خط فقر قرار دارند. البته آمارهای پژوهشی آماری بالاتر و تا بیش از ۷۰ درصد هم ارائه می دهند.

## خشونت فضایی/منطقه ای/کالبدی

بنا بر آمارهای وزارت های بهداشت و راه و شهرسازی، بین حداقل ۱۴ میلیون تا ۱۹ میلیون نفر جمعیت حاشیه نشین داریم و بنا بر آمار وزارت راه و شهرسازی با ۱۱۵۳ محله حاشیه نشین در کشور مواجه هستیم. در مورد آنچه حاشیه نشینی خوانده می شود باید تعبیر دقیق آن به بیان کمال اطهاری را به کار برد: «شهروندزایی از کم درآمدها در برنامه ریزی شهری و سیاست های مسکن».

کمال اطهاری در بررسی که بر اساس صرفاً کاربری اقتصادی اراضی کشاورزی بر مبنای مساحت در کتاب درآمدی بر سرمشق نوین توسعه کشاورزی و روستایی ایران انجام داده، مطرح کرده است که به زودی حدود ۶٫۵ میلیون نفر جمعیت وابسته به بخش کشاورزی و ۳٫۵ نفر میلیون نفر جمعیت وابسته به مشاغل غیرکشاورزی روستایی در معرض مهاجرت به شهرها هستند (این جدا از سایر عوامل نظیر اثرات زیست محیطی است).

رتبه ایران در حوادث رانندگی، ۱۸۹ از ۱۹۰ کشور، میزان تلفات سوانح رانندگی در ایران ۲۵ برابر ژاپن، ۲ برابر ترکیه و تا ۱۰۰ برابر بیشتر از برخی کشورهای دنیاست. باینکه در انگلستان ۳ برابر بیشتر از ایران خودرو وجود دارد، تعداد تصادفات ۳۲ برابر کمتر از ایران است؛ یعنی می توان گفت به نسبت خودروهای موجود در ایران، حدود ۱۰۰ برابر بیشتر از انگلستان تصادفات رانندگی رخ می دهد. سالانه حدود ۸۰۰ هزار تصادف رانندگی در ایران رخ می دهد و روزانه ۴ نفر کشته می شوند؛ یعنی مرگ یک نفر در هر ۷۰۰ دقیقه.

بر اساس آمار ۱۳۹۵  
بیش از نیمی از  
زنان جامعه ایران  
تجربه شکلی  
از آزار جنسی را  
داشته اند. جدا  
از آنکه می دانیم  
بیش از ۷۵ درصد  
تجاوزها، از پیش  
برنامه ریزی شده اند  
و به قصد اعمال  
قدرت یا تحقیر  
انجام می شوند  
نه کسب لذت.  
اصولاً آزار جنسی  
امری فردی نیست،  
بلکه جلوه ای از  
نظام مردسالاری و  
شکلی از خشونت  
ساختاری است



### خشونت زیست محیطی

ما سالانه با مرگ حدود ۲۰ هزار نفر بر اثر آلودگی هوا در ایران مواجه هستیم و آلودگی هوا سومین عامل مرگ و میر در ایران است. ۳۹ میلیون نفر (مجموع جمعیت شهری و روستایی) در معرض خطر فرونشست هستند (نزدیک به ۴۹ درصد جمعیت).

به نقل از رئیس گروه «سلامت هوا و تغییر اقلیم وزارت بهداشت» تا ۱۴۱۰ بر اثر گرمایش زمین و تغییر اقلیم با از دست رفتن ۲۵ درصد منابع آب‌های سطحی کشور مواجهیم. این‌ها را البته تنها نباید به صورت اعدادی از اتفاقاتی طبیعی خواند، بلکه پیوستار آن‌ها با یکدیگر و همچنین حاشیه‌نشینی، فقر و فقر کالری، تصویری ملموس از آن ارائه می‌دهند، تصویری که هنوز در آغاز نشانه‌های دیستوپیایی (ویرانشهری) آن هستیم و توجه کنیم که «آلودگی هوا، فرونشست و گرمایش زمین» حوادث طبیعی نیستند، چنان‌که سوانح رانندگی، طبیعی نیست، آن‌ها نتیجه نظم سرمایه‌داران تولید، توزیع، مصرف و بازتولید هستند.

این‌ها تنها تکه‌آمارهایی برای ارائه تصاویری کوتاه هستند و بدیهی است، هم به لحاظ آماری و هم به لحاظ فرآیندی، انواع خشونت شهری بسیار گسترده‌تر هستند و جزئی از منطق سرمایه‌داری. به تعبیر دیوید هاروی در «حق به شهر»، «جذب مازاد از طریق دگرگونی شهری جنبه حتی تاریک‌تری هم دارد. جذب مازاد مستلزم یورش‌های مکرر بازسازی شهری تحت عنوان «ویران‌گری خلاقانه» بوده است، یورش‌هایی که تقریباً همیشه بعدی طبقاتی داشته‌اند، چراکه این فقرا، محرومان و رانده‌شدگان از قدرت سیاسی هستند که پیش و بیش از دیگران از این روند رنج می‌برند. ساختن جهان شهری جدید بر ویرانه جهان شهری قدیم نیاز به خشونت دارد». چنان‌که مشاهده کردیم، ما با یک خشونت سیستماتیک شهری مواجه هستیم که نتیجه‌اش انسان‌های له‌شده‌ای هستند که به خشونت دست می‌یازند یا دچار بزه یا ناهنجاری می‌شوند، اما توجه در خشونت/بزه/ناهنجاری در سطح فردی هم نشان می‌دهد که آن‌ها یا اجتماعاً ساخته‌اند و زائده‌ای از خشونت سیستماتیک و از بالا یا شکلی از خشم واکنشی به خشونت ساختاری.

ساده‌ترین شکل آن؛ یعنی همان آمار ۶۰۰ هزار پرونده ضرب و جرح در سال (این‌ها صرفاً پرونده‌های ثبت شده هستند) را در ساده‌ترین حالتش می‌توان نتیجه آمار اختلال روانی ۳۰ درصد ایرانیان دانست، اختلال روانی انسانی که نان ندارد، آب ندارد، هوا ندارد، سرپناه ندارد، از کودکی به اجبار کار می‌کند، جان‌ش همواره در خطر است. اما آمار ضرب و جرح به این سادگی هم نیست و در ابعاد دیگری با امر ساختاری گره خورده است، بر اساس آمار ۱۳۹۵ بیش از نیمی از زنان جامعه ایران تجربه شکلی از آزار جنسی را داشته‌اند. جدا از آنکه می‌دانیم بیش از ۷۵ درصد تجاوزها، از پیش برنامه‌ریزی شده‌اند و به قصد اعمال قدرت یا تحقیر انجام می‌شوند نه کسب لذت. اصولاً آزار جنسی امری فردی نیست، بلکه جلوه‌ای از نظام مردسالاری و شکلی از خشونت ساختاری است، خشونتی که در رژیم‌هایی مانند ایران، توسط قانون، سیاست‌ها و ایدئولوژی حاکم تقویت می‌شود.

نمونه دیگر «رسیدن سن اعتیاد به ۱۰ سال» به نقل از مدیرکل تحقیقات و آموزش ستاد مبارزه با مواد مخدر است که مشابه با همان آمار کودکان کار است. اعتیاد کودکان مانند کار کودکان، خشونتی سیستماتیک است.

در خصوص سرقت، توجه به دو مسئله نابرابری نقدینگی و فقدان امنیت شغلی می‌تواند جالب توجه باشد. اقتصاددانان راست‌گرا و عوام‌فریب، نقدینگی را عامل تورم اعلام می‌کنند و راه‌حل را جمع‌کردن نقدینگی از جامعه اعلام



**رتبه ایران در  
حوادث رانندگی،  
۱۸۹ از ۱۹۰ کشور،  
میزان تلفات  
سوانح رانندگی  
در ایران ۲۵ برابر  
ژاپن، ۲ برابر ترکیه  
و تا ۱۰۰ برابر بیشتر  
از برخی کشورهای  
دنیاست. با اینکه  
در انگلستان ۳  
برابر بیشتر از  
ایران خودرو وجود  
دارد**



می‌دانند، اما آن‌ها پنهان می‌کنند که ۸۵ درصد از نقدینگی مربوط به سپرده‌های پس‌انداز مدت‌دار (غیردیداری) است و ۷۴ درصد از این سپرده‌ها مربوط به یک درصد از سپرده‌گذاران می‌شود و ۸۰ درصد سپرده‌های بانکی (اعم از مدت‌دار و غیردیداری و جاری و دیداری) متعلق به ۲ درصد است. تنها ۳ درصد از نقدینگی به صورت اسکناس دست مردم است که البته مانند نقدینگی بانکی توزیع کاملاً نابرابری دارد؛ البته اگر دارایی ایرانیان خارج کشور (با تخمین جمعیتی بین ۵ تا ۸ میلیون نفر) را در نظر بگیریم بهتر می‌توان به شدت نابرابری پی برد: دارایی ایرانیان خارج از کشور بر اساس تخمین سال ۱۴۰۰ معادل ۲۰۰ میلیارد دلار (حدود ۱۰ میلیون میلیارد تومان) بوده است. این نابرابری در این سطح یادآور جمله مشهور پیر ژورف پرودون است: «مالکیت دزدی است»، جمله‌ای که طنینش را در فیلم «۲۰۱۱ In Time» می‌توان مشاهده کرد: «اگر از کسی که ازت دزدی کرده، بدزدی، دزدیه؟» از سمت دیگر با نامی شدید شغلی مواجه هستیم. بر اساس آمار سال ۱۳۹۵، حداقل ۹۳ درصد بنگاه‌های اقتصادی، ۵ نفر کارکن هستند و می‌دانیم که کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر کارکن به نحوی خارج از شمول قانون کار قرار دارند. در این شرایط با جمعیتی مواجه هستیم که زندان را بر بی‌خانمانی ترجیح می‌دهند که بنا بر گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی به هشت‌گانه (پشت‌بام خوابی، گورخوابی، ماشین‌خوابی، موتورخانه‌خوابی، شغل‌یابی سرپناه‌جویانه یا همان کارگاه‌خوابی، همخانگی دو یا چند خانواده، اتوبوس‌خوابی، چادرخوابی و خانه‌به‌دوشی) رسیده است یا جمعیتی که غارت یا سرقت برایش شکلی از اعتراض است. به تعبیر مصطفی دیکچ در کتاب خشم شهری: شورش طردشدگان: «در شورش ۲۰۱۱ لندن، خیرنگاری از جوانان شورشگر پرسید: آیا آشوب و بلوا راهی مناسب برای ابراز نارضایتی است؟ جوان شورشی: بله، اگر ما شورش نکرده بودیم، شما الآن با ما حرف نمی‌زدید، درست است؟»

بار دیگر به تذکر مارکوزه بازمی‌گردیم: «بازپیرایی زبان». وقتی با شورش‌هایی مانند شورش ۲۰۱۱ انگلستان یا آبان ۱۳۹۸ در ایران مواجه می‌شویم، زبان‌ها به شماتت خشونت گشوده می‌شود و با «افسانه مبارزه بدون خشونت» روبه‌رو هستیم، اما جدا از بحث در ساحت کلان سیاسی، اگر به جنبش‌های اجتماعی شهری نگاه کنیم، آن‌ها هیچ‌گاه بدون خشونت نبوده‌اند. به صورتی اشاره‌ای مثال‌هایی از جنبش زنان، جنبش شهری و جنبش محیط زیستی می‌آورم.

### « جنبش زنان:

«هواداران حق رأی خانه‌ها را به آتش کشیدند، پنجره مغازه‌ها را شکستند، به اعضای مجلس حمله‌ور شدند، بمب کار گذاشتند، طی چند ماه بیش از یکصد ساختمان را درب و داغون و ارتباطات را با منفجر کردن صندوق‌های پستی و قطع سیم‌های تلگراف مختل کردند» (نگاهی به بیرون از ژرفا، جولیت میچل).

### « جنبش شهری:

در ۱۹۷۰ برای خودروزدایی و ترویج دوچرخه در آمستردام، فعالان دوچرخه‌سواری و حقوق پیاده، راه را با موانع بر خودروها می‌بستند و در صورت مقاومت آن‌ها با چوب و چماق به آن‌ها حمله می‌کردند. همین‌طور

جنبش Reclaiming of Street یا همان «خیابان‌ها را پس بگیرید» نیز خیابان‌ها را می‌بست و در مقابل عادی‌سازی روند تردد خودرو، مقاومت می‌کرد.

### « جنبش محیط زیستی:

گروه Move به‌عنوان یک سازمان محیط زیستی سیاه‌پوستان الهام‌گرفته از پلنگ‌های سیاه بود و مبارزات قهرآمیز برای حمایت از حقوق حیوانات انجام می‌داد.

جبهه آزادیبخش جانوران یا همان ALF جانوران را از آزمایشگاه‌ها و پرورشگاه‌های حیوانات اهلی آزاد کرده و این محل‌ها را ویران می‌کنند، خانه‌های امن و مراقبت‌های دامپزشکی برایشان فراهم می‌کنند و مکان‌های بی‌خطر پیدا می‌کنند تا در آنجا زندگی کنند. ALF با آنکه به اذعان مرکز مدافع حقوق شهروندی در امریکا هیچ‌گاه کسی را به قتل نرسانده است و تنها به دارایی‌ها آسیب رسانده، اما از سال ۲۰۰۵ در فهرست تروریستی امریکا قرار دارد، پیشینه این سازمان به ۱۹۶۳ و انجمن مبارزه شکار و سپس ۱۹۷۱ و گروه شفقت برمی‌گردد.

جبهه آزادیبخش زمین که به اختصار ELF نامیده می‌شود، با هدف توقف استثمار کره زمین و تخریب محیط زیست، دست به خرابکاری اقتصادی و عملیات شبه‌نظامی می‌زند. این گروه نیز در فهرست تروریستی امریکا قرار دارد.

### « پایان سخن، آغاز بحث

مسائل اصلی که پیش‌روی ماست نه از منظر فنی (چه سرکوبگرانه، چه تسکین‌بخش) که از منظر سیاسی است.

نخست باید در مسئله «خشونت و شهر» با زبان‌پیرایی و نقد رادیکال، نگاه به آن را تغییر دهیم.

دوم، باید به جریان و راه‌حلی‌هایی بیندیشیم که وقتی خشونت امری ساختاری و از سوی قدرت است، خشم شهری نه متوجه جامعه که متوجه ساختار شود.

سوم، سازوکارهایی بسازیم که گسیختگی‌ای که به خشم درون اجتماعی منجر می‌شود، به قدرت اجتماعی بدل شود. تعاونی بسازیم، بدن را به عنوان بنیان پیوند اجتماعی گرامی بداریم: «زنده باد تنانگی». به شهر مشترک، شهر ارزان فکر و برایش اقدام کنیم.

سه راه‌حل پیش‌گفته در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر قرار دارند.



**در ۱۹۷۰ برای خودروزدایی و ترویج دوچرخه در آمستردام، فعالان دوچرخه‌سواری و حقوق پیاده، راه را با موانع بر خودروها می‌بستند و در صورت مقاومت آن‌ها با چوب و چماق به آن‌ها حمله می‌کردند**

# مسئله خودکشی در ایران

## « اهمیت مسئله

را تا ۳ برابر افزایش دهد (۴)، حتی مصرف سیگار (در افراد سیگاری) می‌تواند نرخ خودکشی را تا ۲ برابر افزایش دهد که می‌تواند به دلیل وجود افسردگی پنهان در این افراد باشد. تکرار اقدام به خودکشی خطر فوت را تا ۹ برابر افزایش می‌دهد که اهمیت پیشگیری را نشان می‌دهد. وجود برخی از ویژگی‌های شخصیتی مانند شخصیت مرزی خطر اقدام مکرر را افزایش می‌دهد. از مؤلفه‌های پیدایش شخصیت مرزی سابقه آسیب‌های روانی، جسمانی و جنسی در دوران کودکی است که اهمیت سلامت روان در دوران کودکی و نوجوانی را نشان می‌دهد (۵، ۶).

در بعد خانوادگی، اختلاف بین‌نسلی، وجود پدرسالاری، تبعیض جنسیتی بین پسرها و دخترها، وجود خانواده‌های کنترل‌کننده شدید، یا بالعکس فقدان نظم خانوادگی می‌تواند خطر خودکشی را افزایش دهد. افراد تا ۱۵ تا ۳۵ ساله به‌ویژه ۲۰ تا ۳۰ ساله، افراد با سطح سواد کمتر و درآمد پایین در معرض خطر بیشتری هستند. به‌طور کلی مردان ۲ تا ۳ برابر بیشتر از زنان اقدام منجر به فوت دارند، لیکن در برخی از مناطق کشور به‌ویژه مناطق غربی کشور فوت ناشی از خودکشی بین زن و مرد برابر می‌شود. همچنین اقدام به خودکشی در مردان مجرد و زنان متأهل (به‌ویژه در ۵ سال اول زندگی) بیشتر دیده می‌شود. اختلافات خانوادگی میان زوجین تازه ازدواج کرده یا فرزندان (به‌ویژه دختر) و والدین بر سر موضوعاتی مانند موفقیت تحصیلی و یا روابط عاطفی با جنس مخالف از جمله استرس‌سورهای شایع پیش از اقدام به خودکشی است.

انزپر فرهنگی، پذیرش رفتارهای خودکشی به‌عنوان یک رفتار هنجار و معمول در مقابله با مشکلات می‌تواند زمینه‌ساز این‌گونه رفتارها باشد. تهدید مکرر به خودکشی در محاوره‌های معمول در خانواده و جامعه قبح این رفتارها را می‌زداید و آن را به یک واکنش طبیعی مبدل می‌سازد. پذیرش این رفتارها از سوی مقامات و مسئولان فرهنگی جامعه نیز بر وخامت اوضاع خواهد افزود.

خودکشی رفتاری آگاهانه است که برخی افراد در شرایط خاص به آن اقدام می‌کنند که ممکن است به فوت منجر شود. در تعاریف علمی با رفتارهای مختلف خودکشی شامل وجود افکار خودکشی (با شدت‌های مختلف)، داشتن برنامه برای اقدام به خودکشی، اقدام به خودکشی (که به فوت منجر نشده باشد) و خودکشی (اقدامی که به فوت منجر شده باشد) مواجه می‌شویم. هر یک از موارد فوق اهمیت خود را دارد و نیازمند اقدام پیشگیرانه متناسب است. رفتارهای برشمرده در حال افزایش است و اقدام نکردن به موقع می‌تواند به فوت فرد در معرض خطر منجر شود.

خودکشی امروزه تنها یک موضوع بهداشت و روان نیست، بلکه به علت اهمیت آن و مشارکت عوامل مختلف روانی، اجتماعی و اقتصادی در بروز رفتارهای خودکشی به‌عنوان یک موضوع بهداشت عمومی محسوب شده و نیازمند مداخله پیشگیرانه در ابعاد مختلف است.

اهمیت موضوع پیشگیری خودکشی از آنجا بیشتر خود را نشان می‌دهد که سازمان جهانی بهداشت، راهبردها و برنامه‌های مشخص پیشگیرانه برای تمام کشورها، اعم از توسعه‌یافته یا درحال توسعه پیشنهاد کرده است (۱) و سال ۲۰۱۹، روز جهانی بهداشت روان را «پیشگیری از خودکشی» نام‌گذاری کرد. از جمله اهداف سازمان جهانی بهداشت کاهش ۱۰ درصد از نرخ خودکشی تا سال ۲۰۲۰ برای کشورهای عضو خود است (۲).

این در حالی است که روند نرخ خودکشی (که تعداد اقدام یا فوت را برحسب ۱۰۰ هزار نفر جمعیت محاسبه می‌کنند) طی دو دهه اخیر در کشور ما رو به افزایش بوده است (۳) که این خود نگرانی‌هایی را برای متخصصان بهداشت روان در سطح کشور ایجاد کرده است. نرخ اقدام به خودکشی و خودکشی در تمام مناطق کشور یکسان نیست و از ۳ تا ۲۰ در ۱۰۰ هزار متفاوت است، از این رو برنامه‌های پیشگیری خود به برنامه‌های ملی و منطقه‌ای ویژه نیازمند است.

## « ریسک فاکتورها و عوامل خطر برای خودکشی

رفتارهای خودکشی به عوامل روانی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی مرتبط است. از این رو نیاز به اقدام پیشگیرانه در سطوح مختلف توسط دستگاه‌های مختلف اجرایی دارد. خوشبختانه مطالعات بسیار زیادی در کشور ما در مورد عوامل خودکشی انجام شده است که به نظر این‌جانب نیاز به مطالعات بیشتر را در این زمینه مترقی کرده است.

در بعد روانی، وجود اختلالات روان‌پزشکی خطر اقدام و فوت ناشی از اقدام را ۵ تا ۶ برابر افزایش می‌دهد. از میان اختلالات روان‌پزشکی، افسردگی در رأس آن‌ها قرار دارد. سایر ویژگی‌های روان‌شناختی مانند شدت رفتارهای پرخاشگرانه و تکانشی و ناامیدی از مواردی است که خطر رفتارهای خودکشی را افزایش می‌دهد. مصرف الکل می‌تواند خطر اقدام به خودکشی

## دکتر سید کاظم ملکوتی

روان‌پزشک، استاد  
دانشگاه علوم  
پزشکی ایران



**خودکشی امروزه  
تنها یک موضوع  
بهداشت و روان  
نیست، بلکه  
به علت اهمیت  
آن و مشارکت  
عوامل مختلف  
روانی، اجتماعی  
و اقتصادی در  
بروز رفتارهای  
خودکشی به‌عنوان  
یک موضوع  
بهداشت عمومی  
محسوب شده و  
نیازمند مداخله  
پیشگیرانه در ابعاد  
مختلف است**

از میان عوامل اقتصادی بیکاری می‌تواند خطر فوت ناشی از خودکشی را تا ۶ برابر افزایش دهد. فقر و بیکاری خود نیز زمینه‌ساز افسردگی است. عوامل کلان اقتصادی مانند نرخ توسعه‌یافتگی اثر منفی در نرخ رفتارهای خودکشی دارد به طوری که در مناطق با نرخ بالای شاخص توسعه انسانی (که شامل مؤلفه‌های سواد، درآمد و مشارکت زنان است)، با کاهش خودکشی مواجه هستیم (۵-۷).

### «استیگما و خودکشی»

استیگما (احساس ننگ از داشتن بیماری) نقش مهمی در بهبود سلامت روان به طور عام و پیشگیری از خودکشی به طور خاص دارد. به علت استیگما کسانی که از ناراحتی روانی حتی موارد خفیف رنج می‌برند مانع از بیان درد و آلام خود و استفاده از خدمات بهداشت روان جامعه می‌شوند (۸). در ایران ۲۳ درصد از افراد به نوعی دچار اختلال خفیف و یا شدید (نوع شدید تنها ۳ تا ۵ درصد است) هستند.

وجود حس ننگ در فرد آسیب‌پذیر یا حتی درگیر اعضای خانواده مانع از اقدام به موقع درمانی و پیشگیری برای خودکشی می‌شود. در کنار حس ننگ و عار وجود موانع امنیتی و سیاسی در سطح کلان جامعه نیز خود مزید بر علت شده و مانع از بیان مشکلات مربوط به خودکشی در سطح کلان جامعه می‌شود، به طوری که حتی مقامات بهداشت روان کشور از بیان کلمه «خودکشی» امتناع می‌ورزند و آن را به «رفتارهای خود آسیب‌رسان» و یا «مرگ خودخواسته» که اخیراً از سوی محافل هنری مطرح شده بود، مبدل می‌سازند. احساس ننگ فردی (احساس ضعیف‌النفس بودن)، احساس ننگ خانوادگی (باری بر دوش خانواده بودن)، احساس ننگ اجتماعی (لکه ننگی برای جامعه قلمداد شدن) مانع از شناخت و درمان و کاهش نرخ خودکشی می‌شود. اولین نتیجه این برخورد، خودداری فرد آسیب‌دیده از بیان اینکه «... من فکر خودکشی دارم...» به پزشک است. فرد از خودش، خانواده و جامعه خجالت می‌کشد که بگوید «من ناامید هستم و فکر خودکشی دارم». کتمان این درد روانی خود می‌تواند به نتایج وخیم‌تری منجر شود. به همین دلیل در سال ۲۰۱۷، شعار سازمان جهانی بهداشت «با من حرف بزن» بود تا افراد را ترغیب کند در مورد درد و رنج روانی خود گفت‌وگو کنند و خجالت نکشند (۹).

### «پیشگیری از خودکشی»

آیا رفتارهای خودکشی قابل پیشگیری است؟ همواره این سؤال از متخصصان برنامه بهداشت روان پرسیده می‌شود، آیا می‌شود از اقدام کسی که می‌خواهد به زندگی خود پایان دهد پیشگیری کرد؟ پاسخ در یک کلمه «بلی» است که به توضیحات زیر نیاز دارد تا ابعاد آن روشن‌تر شود.

تمام کسانی که خودکشی می‌کنند همه در یک سطح از نظر روانی، فکری، اقتصادی و اجتماعی قرار ندارند، از این رو نمی‌توان برای همه نسخه واحدی تجویز کرد. لیکن پاسخ کلی مثبت است. مطالعات بین‌المللی و کشوری انجام شده موفقیت برنامه‌های پیشگیری از رفتارهای خودکشی را نشان داده‌اند. سازمان جهانی بهداشت برنامه زیر را که متکی بر مطالعات وسیعی است، معرفی می‌کند.

### «ایجاد خدمات سلامت روان»

مطالعات نشان داده‌اند در کشورهای غربی بیش از ۹۰ درصد در کشور ما و کشورهای همسایه کسانی که در اثر اقدام به خودکشی فوت کرده‌اند ۶۰ تا ۸۰ درصد دچار اختلالات روان‌پزشکی بوده‌اند که در رأس آن‌ها اختلال افسردگی و اختلال خلقی دوقطبی قرار دارند. نیمی از موارد فوق به اختلال افسردگی مبتلا هستند که قابل درمان و کنترل است. هم‌زمان با درمان این اختلالات افکار مرگ و خودکشی از بیمار زدوده می‌شود. هرچند ممکن است مجدداً عود کند (زمان عود بیماری ممکن است حتی تا چند سال تکرار نشود)، لیکن اولاً معلوم نیست که مجدداً با فکر خودکشی همراه باشد و ثانیاً در صورت بروز فکر و یا اقدام به خودکشی با اقدام درمانی مناسب مجدداً مرتفع خواهد شد (۱۰).

### «ایجاد خدمات درمانی پیگیری فرد اقدام‌کننده به خودکشی»

۲۵ درصد افراد اقدام‌کننده به خودکشی ممکن است در شش ماه اول پس از اقدام مجدداً اقدام به خودکشی کنند، از این رو ایجاد خدمات پیگیری از جمله با تلفن می‌تواند تا نزدیک به ۳ برابر خطر اقدام مجدد را کاهش دهد (۱۱). ایجاد چنین خدماتی به ویژه در بیمارستان‌های محل ارجاع اقدام‌کنندگان به خودکشی می‌تواند بسیار مؤثر باشد (۱۲). وجود استیگما و احساس ننگ و عار در ۸۰ درصد مراجعان و خانواده آن‌ها مانع از استفاده از این خدمات می‌شود که در حال حاضر در مراکز بهداشتی وجود دارد (۱۳).

### «آموزش رسانه‌های رسمی و کنترل رسانه‌های مجازی»

اطلاع‌رسانی صحیح خبر خودکشی در رسانه‌ها نقش مهمی در پیشگیری از ازدیاد رفتار خودکشی دارد. رفتار خودکشی مسری است و با خبر خودکشی به ویژه افراد شناخته شده جامعه می‌تواند در افراد مستعد و هواداران وی تسری یابد. از این آگاهی درمی‌یابیم نحوه انتشار نقش مهمی در سطح جامعه دارد. در سطح صفحات و کانال‌های مجازی افراد و کانال‌های غیررسمی که خبر خودکشی به صورت غلط منتشر می‌شود، طبعاً حتی ترغیب به خودکشی می‌شود، راهکارهای

از میان عوامل اقتصادی بیکاری می‌تواند خطر فوت ناشی از خودکشی را تا ۶ برابر افزایش دهد. فقر و بیکاری خود نیز زمینه‌ساز افسردگی است. عوامل کلان اقتصادی مانند نرخ توسعه‌یافتگی اثر منفی در نرخ رفتارهای خودکشی دارد به طوری که در مناطق با نرخ بالای شاخص توسعه انسانی (که شامل مؤلفه‌های سواد، درآمد و مشارکت زنان است)، با کاهش خودکشی مواجه هستیم



## « حمایت از افراد اقدام کننده به خودکشی

با مشاهده فردی که اقدام به خودکشی می کند تصور می شود وی خود را در بن بست زندگی می پندارد، امیدی به آینده ندارد، روزه ای برای گره گشایی مشکلات خود و رنج روانی خود نمی بیند و در یأس و تنهایی کامل به سر می برد. آیا می توان چنین فردی را نصیحت کرد؟ آیا صحیح است که وی را سرزنش کرد؟ آیا درست است که به او ضعیف النفس بگوییم؟ آیا مناسب است که به وی امید واهی و دل خوش کنک بدهیم؟ به نظر نمی رسد که هیچ یک از موارد فوق برای مراجعه کننده و فرد در معرض خطر کارساز و مناسب باشد. او در این شرایط بحرانی تنها دو گوش و یک سینه فراخ نیاز دارد که به رنج و دردش گوش فرا دهیم، قضاوت نکنیم حتی در دل خود! اجازه دهیم از رنج های خود با ما سخن بگوید و با تمام توان خود به حرف های وی گوش فرا دهیم و وی را درک کنیم. ما می دانیم که خودکشی هیچ گاه راه مناسبی برای حل مشکلات نبوده است، لیکن گفتن این جمله در شرایطی که فرد در آتش رنج روانی خود می سوزد؛ یعنی زمان مناسبی را انتخاب نکرده ایم.

## « چالش های برنامه ملی پیشگیری از خودکشی

کشور ما از معدود کشورهای منطقه است که دارای برنامه ملی پیشگیری از خودکشی لاقفل از پانزده سال گذشته تاکنون بوده است، لیکن موفق به کاهش نرخ خودکشی نشده است. برنامه مدون و مناسبی طراحی

قانونی برای مدیریت و پایش این اخبار و آموزش خبرنگاران در کشور ما وجود ندارد. آموزش پزشکان، مدیران و مسئولان ادارات و کلیه کسانی که نقش کلیدی در سازمان ها دارند می تواند در شناسایی به موقع افراد در معرض خطر و اقدام پیشگیرانه مؤثر باشد. از این رو شناسایی افراد در معرض خطر اقدام به خودکشی تنها به روان پزشکان و روان شناسان محدود نمی شود. به ویژه پزشکان عمومی نقش مهمی در این راهبرد دارند، چراکه بیشتر مراجعه کنندگان قبل از روان پزشکان به پزشکان عمومی برای در میان گذاشتن رنج های جسمانی و روانی خود مراجعه می کنند. پژوهش ها نشان می دهند آموزش و حساس سازی پزشکان تا ۵۰ درصد در شناسایی و کاهش نرخ خودکشی می تواند مؤثر باشد. وجود استیگما در سطح فردی، خانوادگی و اجتماعی نقش پزشکان را در شناسایی به موقع و اقدام عاجل خنثی می کند (۱۴، ۱۵).

## « دسترسی نداشتن به وسایل خودکشی

گفته می شود اگر کسی بخواهد خودش را بکشد، مهم نیست که به این وسایل دسترسی داشته باشد یا خیر، مهم آن است که وی چنین قصدی دارد. در ظاهر این جمله درست به نظر می رسد، لیکن باید توجه داشت در اکثر موارد میل به خودکشی شبیه به منحنی زنگوله می ماند که این میل به تدریج اوج می گیرد و در رأس آن اختیار از کف وی خارج می شود و با قرار گرفتن در یک خلسه روانی اقدام به خودکشی می کند. اگر در این شرایط روانی به داد مراجع برسیم و یا وسیله خودکشی در دسترسی وی نباشد، به زودی این حالت روانی سپری می شود و به صورت موقت هم که شده فرد از فکر خودکشی منصرف می شود و زمانی را در اختیار متخصصان قرار می دهد تا اقدام پیشگیرانه به عمل آورند (۱۵). دسترسی به وسایل خطرناک با میزان کشندگی بالا مانند سلاح گرم و یا قرص برنج خطر فوت ناشی از خودکشی را افزایش می دهد. استفاده از قرص برنج که در کشور ما شایع است خطر فوت بالای ۷۰ درصد دارد که در حال حاضر همچنان افراد را قربانی خود می سازد (۱۵). کشور هند موفق شده است دسترسی به سموم کشاورزی (که آن هم میزان کشندگی بالایی دارد) را کاهش دهد و با این روش نرخ خودکشی را کاهش دهد.



### مطالعات نشان

داده اند در

کشورهای غربی

بیش از ۹۰ درصد

در کشور ما و

کشورهای همسایه

کسانی که در اثر

اقدام به خودکشی

فوت نموده اند

۶۰ تا ۸۰ درصد

دچار اختلالات

روان پزشکی که در

رأس آن ها اختلال

افسردگی و اختلال

خلقی دوقطبی

است، قرار دارند



7. Malakouti SK, Taban M, Nojomi M, Eftekhari Ardebili M, Mohammadi Farsani H, Ghiasi Z, et al. Comorbid psychiatric diagnosis in suicide attempters using self-immolation and self-poisoning: A case-control and multisite study. *Journal of Suicide Prevention*. 2019;1(1):25-32.
8. Masoomi M, Hosseinikolbadi S, Saeed F, Sharifi V, Jalali Nadoushan AH, Shoib S. Stigma as a barrier to suicide prevention efforts in Iran. *Frontiers in Public Health*. 2023;10.
9. Organization WH. World Health Day 2017: Depression: Let's Talk 2017 [1 jul 2023]. Available from: <https://www.who.int/campaigns/world-health-day/2017/en/>.
10. Malakouti SK, Nojomi M, Poshtmashadi M, Hakim Shoostari M, Mansouri Moghadam F, Rahimi-Movaghar A, et al. Integrating a suicide prevention program into the primary health care network: a field trial study in Iran. *Biomed Res Int*. 2015;2015:193729.
11. Malakouti SK, Nojomi M, Ghanbari B, Rasouli N, Khaleghparast S, Farahani IG. Aftercare and Suicide Reattempt Prevention in Tehran, Iran. *Crisis*. 2022;43(1):18-27.
12. Ghanbari B, Khaleghparast S, Alavi K, Malakouti SK. Educating and Encouraging the Use of 123 Social Emergency Services in Suicidal Subjects. *Journal of Suicide Prevention*. 2019;1(1):9-13.
13. Malakouti K, Nojomi M, Ghanbari B, Karimi H, Rasouli N, Fathi M, et al. Scaling up the Health System at Provincial Level to Conduct Telephone Follow-Up Program for Suicide Reattempters in West Azerbaijan, Iran, 2017-2018. *Journal of Suicide Prevention*. 2020;2(1):3-14.
14. Malakouti SK. Evaluation of Iran's National Suicide Prevention Program: The Lessons Learnt. *Journal of Suicide Prevention*. 2019;1(1):35-40.
15. Taban M, Malakouti SK, Ranjbar H, Eftekhari Ardebili M, Motavalian SA, Zarghami M, et al. Making a symbolic gesture: a qualitative examination of self-immolation in Iran. *Quality & Quantity*. 2019;53:2117-30.

شده است لیکن در عمل و صحنه اجرا موفق نبوده است. شاید دلایل آن را در موارد زیر بتوان جست وجو کرد:

۱- طولانی بودن برنامه: هنگامی که برنامه دارای اجزای بسیار باشد طبعاً اجرا و کنترل آن دشوار خواهد بود. به نظر می رسد با کاهش استراتژی ها و برنامه های آن می توان تسلط بیشتری به موارد کمتر ولی مؤثرتر برنامه ها داشت؛

۲- فقدان برنامه اجرایی دقیق

۳- اجرای برنامه در سطح ملی باید در نظر داشت که نرخ خودکشی در تمام استان ها و شهرستان های یک استان مشابه نیست، از این رو محدود کردن عرصه اجرا می تواند به موفقیت آن کمک کند.

۴- فقدان بودجه مشخص برای اجرای برنامه: ادغام بودجه با سایر برنامه های بهداشت روان اجرای آن را در محاق ابهام قرار می دهد.

۵- کمبود منابع انسانی در سطح وزارت بهداشت برای کنترل برنامه در سطح ملی یا استانی

۶- همکاری بین بخشی بسیار ضعیف برای اجرای برنامه ای که خود جزو برنامه های سلامت عمومی محسوب می شود؛

۷- وجود استیگما در مدیران و مسئولان کشوری که اعتقاد به برنامه های پیشگیری از خودکشی را کم رنگ می کند؛

۸- فقدان هماهنگی حتی میان معاونین وزارت بهداشت در حوزه بهداشت، درمان و پژوهش که استراتژی های پیشگیری از خودکشی ملی را تحقق بخشد. نظر به اینکه در برنامه ملی استراتژی بهداشتی، درمانی و تحقیقاتی گنجانده شده است، به نظر می رسد معاونت های فوق حداقل در برخی از استان ها که نرخ خودکشی بالاست باید با یکدیگر همسو و هم قدم باشند (۱۴).

## منابع

1. Fleischmann A, Arensman E, Berman A, Carli V, De Leo D, Hadlaczky G, et al. Overview evidence on interventions for population suicide with an eye to identifying best-supported strategies for LMICs. *Glob Ment Health (Camb)*. 2016;3:e5.
2. World Health O. National suicide prevention strategies: progress, examples and indicators. Geneva: World Health Organization; 2018 2018.
3. Hassanian-Moghaddam H, Zamani N. Suicide in Iran: The Facts and the Figures from Nationwide Reports. *Iran J Psychiatry*. 2017;12(1):73-7.
4. Ghanbari B, Malakouti SK, Nojomi M, De Leo D, Saeed K. Alcohol Abuse and Suicide Attempt in Iran: A Case-Crossover Study. *Glob J Health Sci*. 2015;8(7):58-67.
5. Malakouti S, Nadoushan A. Self-Immolation in Iran. 2021. p. 31-45.
6. Rasouli N, Malakouti SK, Rezaeian M, Saberi SM, Nojomi M, De Leo D, et al. Risk Factors of Suicide Death Based on Psychological Autopsy Method; a Case-Control Study. *Arch Acad Emerg Med*. 2019;7(1):e50.

//

**تمام کسانی که خودکشی می کنند همه در یک سطح از نظر روانی، فکری، اقتصادی و اجتماعی قرار ندارند، از این رو نمی توان برای همه نسخه واحدی تجویز کرد. لیکن پاسخ کلی مثبت است. مطالعات بین المللی و کشوری انجام شده موفقیت برنامه های پیشگیری از رفتارهای خودکشی را نشان داده اند. سازمان جهانی بهداشت برنامه زیر را برای پیشگیری از خودکشی که متکی بر مطالعات وسیعی است، معرفی می کند**

## گفتمان حذف در دانشگاه

بنیان گفتمانی حذف استادان، اقتدارگرایی و تمامیت خواهی و نفی دموکراسی است. راه مواجهه با این گفتمان هم شناختن و شناساندن بیشتر و بهتر علوم انسانی است. چه، کار این علوم توسعه دموکراسی و ارزش های دموکراتیک است. این یادداشت شرحی کوتاه در این باره با توجه به موج جدید اخراج استادان و جایگزینی ناستادان در دانشگاه هاست. گفتمان حذف این روزها شامل علوم پایه، پزشکی و مهندسی هم شده است. در فهرست بلند اخراجی ها، برجستان جوانی چون سمیه سیما (مهندسی آب) و شریفی زارچی (هوش مصنوعی و بیوانفورماتیک) را هم می بینیم و مسعود علیاها و امیرمازیارها تنها نیستند.

در گذشته و تاکنون، حذف در بیشتر موارد برای علوم انسانی و عالمان و معلمانش بود. دلیلش هم واضح بود. در این جای جهان، هرکس در حوزه عمومی درگیر امر انسانی و اخلاقی و اجتماعی شود، وارد میدان مخاطره انگیز و خطیری شده که حکومت آن را منحصرأ متعلق به خود می داند. می دانیم در این ملک و مملکت فقط مبلغان و مروجان گفتمان رسمی امنیت دارند.

استادان (علوم انسانی و دیگر علوم) فقط تا جایی امنیت دارند که فعالیت فنی کنند و نه بیشتر. اکنون که پزشکان و پرستاران و مهندسان مهاجرت می کنند و با دانشمندان علوم طبیعی و مهندسی هم برخورد می شود، صداها بلندتر شده است و واکنش هایی در جامعه ایجاد شده که جای بسی خرسندی و خرسندی هاست. جامعه باید و بایسته است در برابر رفتارهای سرکوبگرانه و نابخردانه با عالمان و معلمان از هر سنخ و سلوک ساکت نباشد و ننشیند.



تقدیم به مسعود علیا و امیرمازیار

و منزوی شدند ولی جامعه واکنش اثربخش و فراگیر نداشت.

اگر حکومت در سال های گذشته با مقاومت مردم و جامعه مدنی و مهم تر، جامعه دانشگاهی

« اما چرا وقتی صداها استاد علوم انسانی برجسته در طی چهار دهه و نیم اخراج و منزوی شدند، جامعه منفعل و ساکت ماند؟

سیدجواد طباطبایی، سیروس شمیسا، هادی عالم زاده، حسین بشیریه، مرتضی مردیها و صداها متفکر و عالم و معلم انسانی دیگر اخراج یا بازنشسته

### نعمت الله فاضلی

استاد دانشگاه



استادان (علوم انسانی و دیگر علوم) فقط تا جایی امنیت دارند که فعالیت فنی کنند و نه بیشتر. اکنون که پزشکان و پرستاران و مهندسان مهاجرت می کنند و با دانشمندان علوم طبیعی و مهندسی هم برخورد می شود، صداها بلندتر شده است و واکنش هایی در جامعه ایجاد شده که جای بسی خرسندی و خرسندی هاست

رویه‌رو می‌شد، امروز نمی‌توانست به راحتی با دانشمندان علوم طبیعی، مهندسی و پزشکی و عالمان و معلمان انسانی برخورد کند. ورود شبه‌استادان به دانشگاه، این روزها افکار عمومی را متوجه وضعیت دانشگاه کرده است.

انفعال جامعه در مقابل حذف عالمان و معلمان انسانی به خاطر فقدان آگاهی جامعه از کارکرد و نقش علوم انسانی و عالمان و معلمان آن هم هست. پیش و پیش از این‌ها شایسته و بایسته بود که حوزه عمومی درگیر سرشت و سرنوشت دانشگاه شود. نهاد دانشگاه تازگی استقلال نهادی و آزادی‌اش را از دست نداده است، بلکه تعرض سیاسی به علم و نهاد آن همیشه بوده و علنی و بی‌پروا هم بوده. همگان هم از چندوچون آن آگاه بودند، اما حوزه عمومی واکنشی به آن نداشت.

در این سال‌ها، در حوزه عمومی چهره این عالمان و معلمان انسانی را غرب‌زده، سکولار، بی‌دین، بی‌اخلاق، مزدور بیگانه و مروج زشتی‌ها و پلشتی‌ها نشان داده‌اند. این مفاهیم، سازنده «گفتمان حذف» است. در پرتو این اتهامات و ترویج گسترده آن است که توانسته و می‌تواند عالمان و معلمان انسانی را حذف کنند.

ریشه‌های این گفتمان را ایدئولوژی‌های چپ‌گرا چون جلال آل احمد و کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران و بنیادگرایان دینی خشونت‌گرا چون فداییان اسلام کاشتند.

در دهه‌های اخیر هم مجالی نگذاشتند که در حوزه عمومی، ارزش‌های علوم انسانی به طور عمیق و واقع‌بینانه شناخته شود. این نیز پاره‌ای از «گفتمان حذف» بود؛ اما اکنون که فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، پنجره‌ها را به سوی مردم گشوده‌اند، می‌توانیم علوم انسانی و عالمان و معلمانمان را بشناسیم و بشناسانیم.

حذف دانشمندان و اندیشمندان از هر رشته‌ای، ویرانگر و ویرانگری است، اما حذف عالمان و معلمان انسانی به مراتب ویرانگرتر است. این حذف، خاموش کردن چشمه‌های روشنایی و روشنگری و دانایی است. هر عالم و معلم بزرگ می‌توانست به صدها جوان دانشجو آگاهی و انرژی و انگیزه برای ساختن ایران بدهد.

حذف این عالمان و معلمان به معنای ستاندن نور، روشنایی، دانایی، شوق و شورمندی از جامعه است. حذف این عالمان و معلمان راستین به معنای به کار گماردن و جایگزین‌هایی برای آن‌هاست که فاقد شایستگی‌های علمی و توانایی‌های اخلاقه و سواد آکادمیک‌اند؛ اتفاقی که در این روزها شاهد افتادن آن هستیم.

جامه استادی به تن سعید حدادیان، گرچه برانزده او نیست، اما خبری خوب از آب درآمده و گوشه‌ای از پرده فضااحت مداخله سیاسی حاکم بر دانشگاه را بالا زده.

نه تنها من، بل هر دانشجویی نمونه‌های بسیاری از حدادیان‌ها و ناستادان را در کسوت استادی دیده و می‌شناسد. آتش چنان شور شده که مبالغه نیست اگر بگویم صد رحمت به حدادیان. لاقط نیمچه صدایی دارد و مداحی می‌داند. بسیار بسیار ناستادان داریم که فاقد هر قابلیت و مهارت یدی و فکری‌اند.

دشوار و شرم‌آور است اگر بخواهم حتی وصفی ناقص و محتاطانه از سواد دانشگاهیان و سبک و سلوک برخی ناستادان تحمیل شده به دانشگاه بگویم.

اصلاً مقصودم این نیست که معیارهای سطح بالای استادی، استادانی

چون فروزانفر، همایی، غلامحسین صدیقی، سید جعفر شهیدی، شفیع کدکنی، حسین بشیریه، کوروش صفوی، مقصود فراستخواه، محمود روح‌الامینی و صدها استاد راستین دیگر را مبنای سنجش قرار دهم. نه، اصلاً.

بسیاری ناستادان را بر کرسی استادی نشانده‌اند که قلم و زبانم از وصف اوصافشان قاصر است. جرئت و جسارت نام بردن از آن‌ها را هم ندارم. شاید نیازی هم نباشد. هر کس کلاس آن‌ها را تجربه کرده باشد با گوشت و پوست واستخوانش درک می‌کند از چه تیپ آدم‌هایی سخن می‌گویم. برخی از آن‌ها توان اداره کلاس را ندارند. برخی هم واجد کمترین شایستگی و تسلط به درس نیستند. برخی هم تنها دارایی‌شان وفاداری سیاسی به حاکمیت است.

اخراج استادان مستقل و استادی ناستادان، حساسیت افکار عمومی به مصیبتی مزمن در دانشگاه‌ها را بالا برده است. البته، این مصیبت تازگی به نقطه بحرانی رسیده و همه اندام دانشگاه را آلوده و فرسوده است. شاید همین واکنش عمومی را برانگیخته و وجدان جمعی را بیدارتر ساخته است.

هر چه هست، خیری در آن است. فشار افکار عمومی در آینده اثراتش را نشان خواهد داد. فردا که کلاس‌ها باز شوند، روزهای سخت‌تری برای ناستادان خواهد بود. آن‌ها رسوای عام و خاص شده‌اند. دست خالی‌شان برای همه رو شده و نزد دانشجویان و استادان و حتی کارکنان اداری دانشگاه بدنام شده‌اند.

رسانه‌ها و مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی بعد از این خبرهای بیشتری از ناستادان خواهند نوشت. دیگر چتر سیاسی و جامه ایدئولوژیک، حافظ آن‌ها و پوشاننده سستی‌ها و کاستی‌هایشان نخواهد بود. ناستادان بخواهند یا نخواهند نقل و نقل محافل عمومی شده‌اند. چشمان دانشگاه آن‌ها را می‌بیند. درست است که پشتشان به حمایت حکومت و نظام اداری دانشگاه گرم است، اما روزهای خوش آن‌ها هم تمام شده. ناستادان می‌دانند دانشجویان امروزی هم شهامت و جسارت بیشتری دارند. آن‌ها کمتر تحمل می‌کنند و بیشتر فریاد می‌کشند.

حوزه عمومی هم اهمیت نهاد دانشگاه را دریافته است. اگر چنین نبود، چشمش بر مصیبت‌های مزمن دانشگاه را همچنان بسته نگاه می‌داشت. روزهای و ماه‌ها و سال‌های آینده، بیش از پیش خبرهای ناستادان را خواهیم شنید.



**بسیاری ناستادان را بر کرسی استادی نشانده‌اند که**

**قلم و زبانم از**

**وصف اوصافشان**

**قاصر است. جرئت**

**و جسارت نام**

**بردن از آن‌ها را**

**هم ندارم. شاید**

**نیازی هم نباشد.**

**هر کس کلاس**

**آن‌ها را تجربه کرده**

**باشد با گوشت و**

**پوست واستخوانش**

**درک می‌کند از چه**

**تیپ آدم‌هایی سخن**

**می‌گویم**





## دانشگاه و پرسش‌هایی از آینده

دانشگاه، نهاد مدرنی است که همچون بسیاری از نهادهای مدرن دیگر در ایران، سرشتی دوگانه دارد. این دوگانگی از آنجا برمی‌خیزد که ساختار قدرت در ایران، تخصص و دانش دانشگاه را در خدمت خودش می‌خواهد اما هیچ نقدی از سوی این نهاد متخصص و دارای دانش، که به این واسطه ضرورتاً نقاد هم خواهد بود، برنمی‌تابد. از بدو پیدایش این نهاد، که می‌بایستی نقد از ویژگی‌های ذاتی آن بوده باشد، چنین مشکلی وجود داشت. مشاوران و وزیران رضاشاه بر این گمان بودند که رشد و پیشرفت جامعه بدون توسل به زور میسر نیست. اصل این گمان بر توهمی بزرگ استوار بود؛ این توهم که می‌توان به جامعه‌ای که توان فکر کردن دارد با الگوهای هزاران سال پیش حکومت کرد، توهمی بود که سیاستمداران بسیاری را پس از مشروطه در مقابل مردم قرار داد. دانشگاه در شکل مدرن آن، از همان اوایل سلطنت رضاشاه، پا گرفت. هدف اصلی شاه و مشاورانش تأمین نیروی توانمند برای اداره حکومت بود. کشوری که شاه آرزوی حکومت بر آن را در سر می‌پروراند، قرار بود مردمانی داشته باشد هم باسواد و

توانمند و هم مرید و حرف‌شنو؛ البته جمع این دو ضد تا به حال برقرار نشده و چالش میان دانشگاه و حکومت‌های مختلف همچنان ادامه دارد.

جان کانلی و مایکل گروتندر در مجموعه مقاله‌ای که با عنوان «دانشگاه‌های زیر سلطه خودکامگی» گرد آورده‌اند، گزارشی از این کتاب ارزشمند در سایت انجمن جامعه‌شناسان ایران منتشر شده است (پنج راه مختلف برای سلطه بر دانشگاه در نظر می‌گیرند: نخست، رشته‌ها و حوزه‌های مطالعاتی‌ای ایجاد شود که در خدمت حکومت باشد. کتاب به حوزه «مطالعات نژادی» در دانشگاه‌های ایتالیا در زمان موسولینی و ایجاد رشته‌هایی مانند آن در آلمان نازی اشاره می‌کند. مشابه این رویکرد را در شوروی نیز شاهد بودیم؛ از دکترین ژدانف در ادبیات و هنر گرفته تا نگاه به علم.

دومین راه اصطلاح نادرست و باژگونه «پاک‌سازی» است؛ دیگری تقویت رانت برای همسویان و هم‌سودان و ایجاد مانع مقابل دیگران برای دستیابی به دانشگاه است؛ راه دیگر مداخله در مدیریت دانشگاه و از بین بردن استقلال آن است؛ و در آخر محدود کردن ارتباط آن‌ها با جامعه بین‌الملل.

از پیدایش دانشگاه تا نخستین موج تسویه استادان، سال‌های کمی سپری شد. دانشگاه به شکل مدرن آن در ایران در سال ۱۳۰۵ بنیان نهاده شد. سال ۱۳۱۳ قانون تأسیس دانشگاه تهران تصویب شد و سال ۱۳۲۱، پس از سقوط رضاخان، دانشگاه به همت تلاش دکتر علی اکبر سیاسی که در تصویب قانون و تأسیس دانشگاه هم نقش فراوانی داشت، مستقل شد. بر اساس طرحی که سیاسی به شاه جوان داده بود، رؤسای دانشکده‌ها در انتخاب رئیس دانشگاه نقش داشتند. سیاسی نخستین رئیس دانشگاه با انتخاب رؤسای دانشکده‌ها بود و پدر استقلال دانشگاه شناخته می‌شود. او در کنار این مسئولیت، در کابینه دولت هم حضور داشت.

عید سال ۱۳۲۷ در دیدار نوروزی، شاه از دکتر سیاسی می‌خواهد که استادان توده‌ای را اخراج کند. سیاسی که دلیلی برای اخراج آن‌ها نمی‌دید مقاومت کرد. شاه در مقابل مقاومت دکتر سیاسی تأکید می‌کند اگر دانشگاه مستقل است و خواهان استقلال آن هستید، باید خودش بتواند خودش را تصفیه کند وگرنه که استقلالش را باید گرفت! هرچند نخست‌وزیر وقت و بخش مهمی از وزیران تأکید داشتند که باید منویات ملوکانه اجرا شود، اما سیاسی مقاومت کرد و سرانجام، در ماجرای حمله به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷، دکتر سیاسی ناچار شد رادمنش، جودت، کشاورز، کیانوری و فروتن را

مهدی فخرزاده

روزنامه‌نگار

اخراج کند. اگر دوران رضاشاه که دانشگاه از روح واقعی خود خالی بود را در نظر نگیریم، تنها شش سال زمان نیاز بود تا حکومتی که خودش دانشگاه را ساخت، آن را در مقابل خود ببیند.

### « روی موج اقتدار

پیروزی در کودتای ۲۸ مرداد، موج دوم اخراج استادان را رقم زد. این بار نیروهای مصدقی قربانی شدند. دکتر سیاسی در خاطراتش توضیح می‌دهد که چگونه با وجود اصرار شاه بر اخراج، او مقاومت کرده است و در نهایت، شاه به همان تهدید پیشین خود عمل کرد و حال که دانشگاه حاضر نمی‌شد با استقلال! اوامر شاه را اجرا کند، بدون استقلال این اتفاق می‌افتاد. پس از کش و قوس‌های طولانی میان دکتر سیاسی و شاه، زاهدی به سیاسی می‌گوید شاه به هیچ چیزی جز اخراج قانع نیست. سیاسی در پاسخ می‌گوید: «اگر دستم را قطع کنند، با ابلاغ اخراج این استادان موافقت نخواهم کرد» و از زاهدی می‌خواهد که همین حرف را به شاه هم بگوید. شاه هم مستقیم با دستور وزیر فرهنگ بخشی از استادان مصدقی مانند مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، دکتر سنجابی، دکتر قریب و بسیاری دیگر را اخراج می‌کند. در ترکیب استادان اخراج شده می‌بینیم که تمام رشته‌ها کم یا بیش حضور دارند.

شاه از مشکلات بسیاری عبور کرد و اوایل دهه ۵۰ به مرور خود را در اوج اقتدار می‌دید. هرچند دانشگاه در این سال‌ها استقلال کمتری در مقابل دربار داشت، اما زیر پوست دانشگاه تحولاتی در جریان بود. در پیوند با جریان‌های جهانی، بخش کوچکی از دانشگاه‌ها در ایران هم ماهیت مبارزاتی پیدا کرده بودند. این بخش اگرچه کم‌تعداد اما تأثیرگذار بودند. نخستین روزهای باز شدن دانشگاه در سال ۱۳۵۰، اداره سوم ساواک که مسئول امنیت داخلی بود، نامه‌ای به ریاست دانشگاه تهران می‌نویسد و در آن خواستار برخورد با ۴۷ نفر از کارهای آموزشی دانشگاه می‌شود. در این نامه ساواک متذکر می‌شود که این افراد یا «مشمول تصفیه بوده و یا مراقبت و دادن تذکر به آنان ضرورت دارد». دانشگاه موظف شده بود نتیجه اقداماتش را به اداره سوم ساواک اطلاع دهد. در میان نام‌هایی که در فهرست ۴۷ نفره ساواک به چشم می‌خورد، کاظم حسینی و محمد بهفروزی از دانشکده فنی، حمید عنایت و

داریوش آشوری از دانشکده حقوق، سیمین دانشور، محمدرضا باطنی، محمدعلی اسلامی ندوشن و فرامرز بهزاد از دانشکده ادبیات و علوم انسانی، امیرحسین آریان‌پور از دانشکده الهیات، ناصر پاکدامن از اقتصاد، حبیب‌الله پیمان از دانشکده بهداشت، محمد ملکی از دانشکده دامپزشکی، مرتضی ممیز و سیما کویان از دانشکده هنرهای زیبا حضور دارند. برخی از این نام‌ها مانند آریان‌پور و ممیز در دوران پهلوی اخراج شدند و برخی چون سیما کویان، محمدرضا باطنی که همچون دیگر استادانی که نام آن‌ها در آن فهرست وجود داشت، به پس از انقلاب و انقلاب فرهنگی خوردند و دانشگاه از حضور آن‌ها بی‌بهره شد.

### « از پاک‌سازی تا خالص‌سازی

انقلاب با خود پیامدهایی دارد. کرین برینتون در کالبدشکافی چهار انقلاب، بخشی از پیامدهای این نوع تحول اجتماعی را برشمرده است. ایران هم پس از انقلاب با مشکلاتی مواجه شد. فضای سیاسی خاص ابتدای انقلاب و عطش جریان‌های مختلف سیاسی برای در دست گرفتن حکومت و راهبری سریع و کم‌وقفه ایران به سوی سعادت، باعث شده بود بهشت انرژی و شور ابتدای انقلاب، به سمت جهنم جنگ داخلی میل کند. دولت موقت کنترلی بر اوضاع نداشت. در برخی از دانشگاه‌ها، احزاب و گروه‌ها شاخه دانشجویی مسلح داشتند.

مجموع مسائل اتفاقی را رقم زد که به قول احسان هوشمند، دومین تحول بزرگ نهاد دانشگاه، پس از تأسیس آن توسط رضاشاه بود.

تصفیه استادان چیزی بود که بسیاری از گروه‌ها درباره آن اجماع داشتند. برخی معتقد بودند باید در فرآیندی از پایین به بالا این اتفاق بیفتد، اما شور و شوق ناشی از انقلاب آن قدر انرژی داشت که گویی هیچ کار درازمدتی را نمی‌پسندید. در خاطرات یکی از انقلابیون آن روزگار<sup>۲</sup> که عضو کمیته تزکیه دانشگاه تبریز هم بوده، گفته شده که قصد داشتند به کنسولگری آمریکا حمله کنند و با چوب و سنگ به آن سمت رفتند، دیوارها و زنده‌ها بلند بود و امکان تسخیر کنسولگری نبود، اداره اوقاف نزدیک آنجا بود که به آنجا حمله کردند و شروع به تخریب کردند. یکی از همراهان یادآوری می‌کند که اداره اوقاف مردم را به مکه می‌برد و خیلی نماد خوبی برای مبارزه با امپریالیسم یا ستم‌شاهی نیست، ایشان و مردمی هم که جمع شده بودند، انرژی خود را به خیابان می‌پزند و با دقت بیشتری جست‌وجو می‌کنند و یک مشروب فروشی می‌یابند که آنجا را ویران می‌کنند.



**روزهای آغازین دهه ۷۰، فضای خوبی برای کشور نبود. در همین دوران، عبدالکریم سروش که خود نقش جدی در انقلاب فرهنگی داشت، از تدریس در دانشگاه محروم شد. سروش در اعتراض به این اخراج، نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی، نوشت و به او هشدار داد فشار بر دانشگاه باعث می‌شود عالمان بزرگ از دانشگاه بیرون نیایند!**

<p><b>۳ نفر</b></p> <p><b>بازنشسته</b></p> <p>۳ عضو بازنشسته هیئت علمی دانشگاه‌ها که در سن قانونی بازنشسته شده‌اند</p>	<p><b>۱ نفر</b></p> <p><b>پلاتکلیف</b></p> <p>اعضو هیئت علمی که بدون اطلاع دانشگاه از کشور خارج شده و وضعیت وی پلاتکلیف است</p>	<p><b>۷ نفر</b></p> <p><b>قطع همکاری</b></p> <p>۷ نفر به دلیل رکود علمی یا عدم تولید وضعیت و یا از دست دادن صلاحیت علمی و عمومی در وضعیت قطع همکاری با دانشگاه قرار گرفتند</p>
<p><b>۵ نفر</b></p> <p><b>جابه جایی</b></p> <p>۵ عضو هیئت علمی دانشگاه‌ها صرفاً از پست مدیریتی خود استعفا داده‌اند یا جابه‌جا شده‌اند</p>	<p><b>۳ نفر</b></p> <p><b>تعلیق موقت</b></p> <p>۳ عضو هیئت علمی که دارای پرونده قضایی بیرون از دانشگاه هستند در وضعیت تعلیق موقت قرار دارند</p>	<p><b>۲ نفر</b></p> <p><b>قطع همکاری</b></p> <p>۲ نفر به دلیل پاسخ منفی استعلام از نهادها و مراجع امنیتی در وضعیت قطع همکاری قرار گرفتند</p>
<p><b>۳ نفر</b></p> <p><b>در حال کار</b></p> <p>۳ عضو هیئت علمی در هیئت رسیدگی تحلفات انتظامی اعضای هیئت علمی پرونده دارند ولی هنوز حکمی برای ایشان صادر نشده است</p>	<p><b>۷ نفر</b></p> <p><b>انفصال موقت</b></p> <p>۷ عضو هیئت علمی دارای حکم از اعضای هیئت تعلیفات انتظامی به صورت موقت تعلیق شده‌اند</p>	<p><b>۷ نفر</b></p> <p><b>بدون رابطه استخدامی</b></p> <p>۷ نفر نیز بدون رابطه استخدامی و به صورت حق‌التدریس در دانشگاه تدریس می‌کردند که با اتمام دوره قرار داد دیگر در آن دانشگاه تدریس نمی‌کنند</p>

نظر مربوط به دانشگاه‌های زیرمجموعه وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی هستند  
نظر مربوط به دانشگاه آزاد اسلامی هستند

روابط عمومی وزارت علوم تحقیقات و فناوری

در چنین فضایی، بیشتر گروه‌ها با حذف همه عناصر وابسته به رژیم قبلی موافق بودند، اما چرخه حذف وقتی به راه افتاد از روی بسیاری از جریان‌ها رد شد. ماجرای تعطیلی دانشگاه و حذف همه گروه‌ها ماجرای تلخ و بزرگی است که در این مجال اندک نمی‌گنجد.

با پایان جنگ، تصور بر این بود که ثبات ایجاد شود و کمتر شاهد حذف در حوزه‌های مختلف از جمله دانشگاه باشیم. روزهای آغازین دهه ۷۰، فضای خوبی برای کشور نبود. در همین دوران، عبدالکریم سروش که خود نقش جدی در انقلاب فرهنگی داشت، از تدریس در دانشگاه محروم شد. سروش در اعتراض به این اخراج، نامه‌ای به رئیس جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی، نوشت و به او هشدار داد فشار بر دانشگاه باعث می‌شود عالمان بزرگ از دانشگاه بیرون نیاید!

با سر کار آمدن دولت خاتمی فضای دانشگاه‌ها تفاوت جدی کرد. برخی از دانشگاه‌ها سعی کردند استقلال دانشگاه را بازیابند. در دانشگاه علم و صنعت ریاست دانشگاه با رأی انتخاب شد؛ انتخابی که یک سال بیشتر نپایید.

### ◀◀ خزان دانشگاه در دولت بهار

دستاوردهای دولت خاتمی برای دانشگاه هرچه بود به شبی بند شد. با روی کار آمدن دولت احمدی‌نژاد، رؤسای دانشگاه به سنت بسیاری از دولت‌های دیگر تغییر کردند تا ثابت شود که با وجود تلاش بسیاری از بزرگان دانشگاه برای استقلال این نهاد، دولت‌ها دست از سر دانشگاه برنخواهند داشت. با تغییر رؤسای دانشگاه و ریاست کسانی چون صدرالدین شریعتی در کرسی ریاست دانشگاه، فضای دانشگاه‌های کشور بیش از پیش ملتعب شد. اخراج‌های متعدد استادان در دانشگاه‌های مختلف که این بار بیشتر محدود به علوم انسانی بود و بازداشت گسترده دانشجویان، نتیجه حضور نیروهایی با رویکرد امنیتی چون شریعتی در دانشگاه بود.

از همان سال ابتدای دولت احمدی‌نژاد، تنش در دانشگاه آغاز شد، اما اخراج استادان تنها سلاح ویران ساختن دانشگاه نبود؛ دولت به مرور شروع به مدرک‌دار کردن نیروهای خود کرد. ظرفیت دکترا در دوران احمدی‌نژاد در طول یک سال، ۲ برابر شد و به ۱۰ هزار نفر رسید. بسیاری از این نیروها به محض گرفتن مدرک، به هیئت علمی دانشگاه‌ها پیوستند.

روند برخورد با دانشگاه در دولت روحانی شتاب کمی داشت، اما با آمدن دولت محرومان، این روند خیلی جدی پیگیری شد. در برخی از دانشگاه‌ها، کمیته جذب استادان یا تصمیم درباره ارتقای آن‌ها به نیروهای امنیتی سپرده شد و استقلال دانشگاه به نازل‌ترین شکل خود درآمد. حالا امروز خبر از اخراج گسترده استادان و ورود مداحان به دانشگاه به گوش می‌رسد.



آنچه امروز اتفاق افتاده است و جامعه اخبار روز آن را می‌تواند از طریق رسانه‌های مختلف پیگیری کند، ریشه‌های تاریخی در کشورهایی مانند ایران دارد.

کانلی در مقدمه کتاب خود، دانشگاه‌های زیر سلطه خودکامگی که در آن دیدگاه دانشمندان کشورهای مختلف را منتشر کرده‌اند، تعارضی را که دانشگاه در ساختار برخی از شکل‌های حکومت ایجاد می‌کند این‌گونه می‌بیند؛ خودکامگان مدرن، دانشگاه را برای تبلیغ ایدئولوژی حاکم می‌خواهند. آن‌ها برای اجرای برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی خود به دانشمندان، پزشکان، معلمان و مهندسان تحصیلکرده نیاز دارند. این‌ها اتفاقاتی است که از قرن بیستم در ساختارهای خودکامه افتاده است. در

این قرن، حکومت‌های خودکامه‌ای پدید آمد که سازمان‌دهی، پایگاه توده‌ای و ایدئولوژی داشتند. آن‌ها عزمی نامحدود برای سلطه بر زندگی اجتماعی افراد زیر سلطه خود داشتند.

در برابر چنین وضعیتی، دانشگاه نیز جایگاهی متفاوت پیدا کرد؛ در قرن بیستم، دانشگاه پای خود را بیش از پیش روی زمین نهاد و به منافع عمومی جامعه اندیشید. آن‌ها به جای تفسیر به تغییر جهان فکر کردند. در نتیجه در ایران هم می‌توان دید هرچه فضا به سمت خودکامگی بیشتر می‌رود، دانشگاه بیشتر به مثابه خطر دیده می‌شود و ابزار حذف علیه آن تیز می‌شود.

در شرایطی که بخش‌های اجتماعی‌تر و نقادتر دانشگاه زیر ضرب و برخورد امنیتی قرار گرفته است و کرسی استادان به مداحان سپرده شده، پرسش‌هایی نیز درباره ساختار دانشگاه در ایران مطرح است که پاسخ به آن‌ها شاید بتواند تحلیل مشخص‌تری از شرایط مشخص ایران بدهد.



گسترش کمی آموزش در ایران و سطحی‌سازی آن با فرآیندهایی مانند مقاله‌فروشی و پایان‌نامه‌فروشی و در کنار تمام این‌ها، خصوصی‌سازی آن، چقدر توانسته است نهادمند شدن استادان و دانشجویان را به مخاطره اندازد؟ این فرآیند چه اندازه به وثاقت دانشگاه آسیب زده است؟ آیا سویه‌های خودکامه در ساختار توانسته‌اند دانشگاه را در خدمت پروژه‌ها و برنامه‌های خود درآورند؟ و در نهایت اینکه آیا دانشگاه در درازمدت منتقد سویه‌های خودکامه در ساختار باقی خواهد ماند یا نه؟

مدل برخورد با استادان دانشگاه در ادوار مختلف نشان می‌دهد در بیشتر موارد برنامه‌ای چندوجهی در کنترل دانشگاه وجود داشته است؛ یکی از سویه‌های آن جراحی خشن بخشی از استادانی است که بر سنت نقادی دانشگاه تأکید دارند. به نظر می‌رسد باید بسیار بیش از آنچه هست به دانشگاه پرداخت.

### پی‌نوشت‌ها

۱. سیاسی، علی‌اکبر، ۱۴۰۱، یک زندگی سیاسی، خاطرات دکتر علی‌اکبر سیاسی (تاریخ معاصر ایران)، نشر ثالث، چاپ ششم
۲. هوشمند، احسان، ۱۴۰۰، دکتر عبدالکریم سروش و ستاد انقلاب فرهنگی، نشریه چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه دانشگاه در تعلیق، صص ۳۶۸-۳۶۶
۳. سعادت، محمدرضا، ۱۴۰۰، کمیته تزکیه و طرد عوامل رژیم شاهنشاهی، نشریه چشم‌انداز ایران، ویژه‌نامه دانشگاه در تعلیق، صص ۳۲۲-۳۱۳

**روند برخورد با دانشگاه در دولت روحانی شتاب کمی داشت، اما با آمدن دولت محرومان، این روند خیلی جدی پیگیری شد. در برخی از دانشگاه‌ها، کمیته جذب استادان یا تصمیم درباره ارتقای آن‌ها به نیروهای امنیتی سپرده شد و استقلال دانشگاه به نازل‌ترین شکل خود درآمد. حالا امروز خبر از اخراج گسترده استادان و ورود مداحان به دانشگاه به گوش می‌رسد**





## جامعه‌ناشناسی

### نگاهی به فقر و یکرده اجتماعی در برنامه هفتم توسعه

طیبه سلمانی  
شیک

خبیرنگار



طبیعتاً انتظار می‌رفت این برنامه طوری تدوین و به شکلی ریل‌گذاری شود که کاستی‌ها یا ناکارآمدی‌های سه برنامه قبلی را تا حدی پوشش دهد، اما اصلاً در این برنامه ریلی دیده نمی‌شود

قسمت پایانی صحبت‌های دکتر ایمانی به بحث توسعه محلی اختصاص داشت و به طرح پرسشی پرداختند که نقش شهرها در توسعه ملی چیست. ایشان با نقد رویکرد افزایش محدوده تهران گفت: «این کار با الزامات آمایش سرزمین ما همخوانی ندارد و متأسفانه این رویکردها باعث شده شهرهای ما در لیست صد شهر برتر دنیا جایگاهی نداشته باشند».

#### «مسئله جمعیت و سرمایه انسانی»

در ادامه نشست، دکتر صادقی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، با اشاره به اینکه یکی از ارکان مهم در بحث برنامه‌ریزی موضوع جمعیت است تأکید کرد اساساً برنامه‌ریزی برای جمعیت اتفاق می‌افتد و باید شرایط جمعیتی در برنامه‌ریزی لحاظ شود. وی در ادامه با اشاره به فصول شانزده و هجده برنامه در خصوص جمعیت افزود: «هم در این برنامه و هم در برنامه‌های قبلی آنچه به عنوان چشم‌انداز در موضوع جمعیت و خانواده مطرح شده، بیشتر آرمان‌ها و آمل و آرزوهای سیاستمداران است تا چشم‌انداز واقع‌گرایانه و اگر برنامه‌های قبلی را مورد ارزیابی دقیق قرار دهیم می‌بینیم که تحقق و امکان اجرای آن برنامه‌ها در کشور بسیار پایین بوده که بخشی از این عدم تحقق به دلیل همین است که اهداف مبتنی بر واقعیت‌ها و امکانات کشور نیست».

موضوع دیگر مورد اشاره در صحبت‌های دکتر صادقی مسئله اعتماد نهادی و پذیرش اجتماعی برنامه است که در اتربخشی آن بسیار مؤثر است. از نظر

در برنامه فعلی، تحلیلی از وضع موجود و به خصوص وقایع یک سال گذشته دیده نمی‌شود و به شکاف‌های اجتماعی موجود در جامعه اشاره‌ای نشده و به این ترتیب بررسی و تحلیل وضع موجود در برنامه جایی ندارد که همین موضوع در مورد چشم‌انداز آینده هم صادق است و اصلاً تصویری از آینده و اینکه می‌خواهیم به کجا برسیم در برنامه مشاهده نمی‌شود. این‌ها بخشی از صحبت‌های دکتر ایمانی جاجرمی در نشست نقد و بررسی لایحه برنامه هفتم توسعه با عنوان «جامعه امروز ایران و برنامه هفتم توسعه» است. نشست که در گرماگرم نخستین روز شهریورماه ۱۴۰۲ با سخنرانی حسین ایمانی جاجرمی، رسول صادقی، حسن موسوی چلک و لیلا فلاحتی در خانه اندیشمندان علوم انسانی برگزار شد.

در ابتدای جلسه، دکتر غفاری، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، با توضیح تاریخی‌چهره‌ای از برنامه‌های توسعه پیش و پس از انقلاب گفت کشور مادر بین کشورهای جهان سومی سابقه دیرینه در برنامه‌نویسی توسعه دارد و فقط کشور هند است که در تنظیم و تدوین برنامه توسعه در بین کشورهای جهان سومی و در حال توسعه سابقه بیشتری از ایران دارد، اما این سابقه برنامه‌نویسی در زمینه توسعه عملاً سبب انباشت معرفتی نشده است و بخش‌های بسیاری از این برنامه‌ها در عمل محقق نشده و اجرای آن معطل مانده که این نشانه کاستی‌های مختلف است.

#### «ویژگی برنامه خوب»

دکتر ایمانی جاجرمی، عضو هیئت علمی دانشگاه تهران، به عنوان اولین سخنران با اشاره به بی‌توجهی نسبت به دغدغه‌های فعالان در زمینه‌های زیست محیطی، عدالت آموزشی، حقوق زنان و کودکان و مشکلات مهاجران گفت: «درواقع سندی که دولت برای خودش تولید کرده تعدادی هدف کلی است که معلوم نیست چقدر تعهد برای عملیاتی شدن آن وجود دارد». ایمانی با تأکید بر اینکه یک برنامه خوب باید سه ویژگی ارزیابی روند گذشته، بررسی و تحلیل وضع موجود و چشم‌انداز ساده از آینده داشته باشد افزود که برنامه فعلی را فاقد این سه اصل می‌داند. او ادامه داد صنعت مطالعاتی برنامه فعلی مشخص نیست و کارشناسان و علاقه‌مندان نمی‌دانند برای تدوین برنامه از چه منابعی استفاده شده است.



### « برنامه ایدئولوژیک

در پایان این نشست دکتر موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاری اجتماعی ایران، بحث خود را از منظر نوع نگاه برنامه نویسان آغاز کرد و افزود: «وقتی ایدئولوژی بر پرده سیاست گذاری حاکم شود، دیگر واقعیت ها کنار می رود و با تغییر دولت شاهد این موضوع هستیم که ایدئولوژی واقعیت های مبتنی بر شواهد را کنار زده».

ایشان در ادامه افزود: «وقتی ما نظام مسائل نداشته باشیم که بر مبنای آن برنامه بنویسیم برنامه ها نمی تواند پاسخگویی نیاز امروز و آینده ما باشد. آخرین سرشماری ما در سال ۱۳۹۵ بوده و بعد از آن اتفاقات زیادی در کشور افتاده که ردیای هیچ کدام از این اتفاقات در این برنامه دیده نمی شود. طبیعتاً انتظار می رفت این برنامه طوری تدوین و به شکلی ریل گذاری شود که کاستی ها یا ناکارآمدی های سه برنامه قبلی را تا حدی پوشش دهد، اما اصلاً در این برنامه ریلی دیده نمی شود». از نگاه دکتر موسوی چلک، نکته دیگر جزیره ای بودن برنامه است به طوری که انگار هر بخش به صورت مستقل تدوین شده و کاری به بخش های دیگر ندارد و در واقع گویی یک مجموعه منسجم نیست که بشود یک پازل را از این فصول استخراج کرد.

دکتر موسوی در ادامه افزود: «هدف ما این بود که به عنوان انجمن مددکاری اجتماعی ایران بتوانیم سرفصلی به نام سلامت اجتماعی در سیاست های کلی داشته باشیم که این اتفاق افتاد، اما در برنامه هیچ جایگاهی برای آن تعریف نشده است. ما در برنامه هفتم می بینیم سلامت اجتماعی را به وزارت امنیت داخلی یعنی وزارت کشور دادند؛ یعنی جایی که مسئول شورای برنامه ریزی استان و مسئول امنیت ملی است، در حالی که سلامت اجتماعی متولی دارد و متولی آن هم سازمان بهزیستی است و وزارت تعاون و کار و رفاه بر اساس قانون ساختار جامع رفاه و شورای عالی رفاه و تأمین اجتماعی باید در این حوزه کار کنند، اما انگار برنامه نویسان اصلاً یک بار اسناد بالادستی مرتبط با برنامه هفتم در حوزه آسیب های اجتماعی را نخواندند».

دکتر موسوی در پایان اذعان کرد که پس گرفتن این برنامه خیلی بهتر از تدوین برنامه های است که از حالا می دانیم محکوم به شکست است. وی با اشاره به غلبه نگاه غیرکارشناسی در تدوین احکام برنامه در حوزه آسیب های اجتماعی افزود: «برنامه هفتم حداقل در بخش آسیب های اجتماعی هیچ نسبتی با آنچه ما الآن در جامعه در حوزه آسیب های اجتماعی با آن مواجهیم و با چشم اندازی که داریم ندارد».

این کارشناس حوزه اجتماعی نکته مهم دیگر هماهنگی و سازگاری ابعاد و ماده های مختلف یک برنامه با یکدیگر و با اسناد بالادستی است. در ادامه، صادقی درباره سرمایه انسانی کشور افزود: «با وجود اینکه به لحاظ جمعیتی رتبه هجده دنیا را داریم اما از نظر سرمایه انسانی دوازدهمین کشور جهان هستیم که این آمار نشان می دهد کشور وضعیت خیلی خوبی از نظر سرمایه انسانی دارد، اما قسمت بد داستان در عدم بهره برداری از این سرمایه انسانی است که نه در برنامه ششم و نه در برنامه هفتم هیچ بند یا ماده ای در مورد اینکه دیگر از سرمایه انسانی شکل گرفته بهره برداری شود وجود ندارد». وی در ادامه با اشاره به مسئله افزایش مهاجرت های داخلی افزود: «قبلاً این مهاجرت ها بیشتر به دلایل شغلی بود اما اکنون بحث مهاجرت های اکولوژیکی و زیست محیطی بسیار اهمیت پیدا کرده و تقریباً سالانه یک میلیون نفر استان محل زندگی خود را تغییر می دهند که حدود ۲۵ درصد یعنی یک چهارم این مهاجرت ها به استان تهران است و در حال حاضر شهرستان های استان تهران به شدت در حال گسترش است و ما با چیزی تحت عنوان «حومه نشینی مفرط تهران» مواجهیم که در برنامه هفتم هیچ اشاره ای به آن نشده است و فقط در یک ماده به این مسئله اشاره شده که آن هم تکرار همان ماده ای بوده که در برنامه ششم آمده».

صادقی در پایان بحث خود افزود: اگر برنامه به جای آنکه اهداف را بدون تعیین وضع موجود ترسیم کند، دارای یک پارادایم و چارچوب بود و با نگاه سیستمی به موضوعات اجتماعی پرداخته بود، خیلی بهتر بود.

### « مسئله زنان

سومین سخنران مراسم، دکتر فلاحی عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگی، اجتماعی و تمدنی که کارهای ارزنده ای در ارتباط با بحث زنان و توسعه زنان و به طور کلی موضوع توسعه دارند، با نگاهی به شاخص های توسعه، جایگاه فعلی ما را از این منظر ترسیم و با ارائه آمار و نمودارهای مختلف وضعیت توسعه انسانی و جنسیتی کشور طی سال های گذشته و برنامه های توسعه قبلی را تشریح کردند. نکته جالب توجه در بین آمارهای ارائه شده این بود که برای مثال در زمینه شکاف جنسیتی ما در بین ده کشور با بیشترین شکاف جنسیتی قرار داریم که از این منظر حتی از پاکستان هم وضع بدتری داریم و این وضعیت نگاه ویژه ای را در برنامه هفتم می طلبد که متأسفانه شاهد آن نیستیم.

دکتر فلاحی در ادامه افزود: «در زمینه مشارکت زنان آمار به طور عجیبی ناامیدکننده است به طوری که در سال ۹۹ نهایتاً ۱۴ درصد زنان ایرانی مشارکت اقتصادی داشتند و در چهل سال گذشته هیچ وقت مشارکت زنان از ۴۰ درصد فراتر نرفته که با این آمارها انتظار می رفت رویکرد سیاست گذار تهیه چارچوب ملی برای جاری سازی رویکرد جنسیتی باشد. موضوع جنسیت مانند محیط زیست فراساختاری و فرابخشی است، اما در کل این سند فقط نه بار اسم زن آمده که دو بار آن در خصوص بازنشستگی زودتر از هنگام است؛ یعنی می خواهند در این فضای مسدود اقتصادی باز هم مشوق بدهند که زنان زودتر از چرخه اقتصادی خارج شوند. این در حالی است که دنیا از انقلاب چهارم صنعتی عبور و وارد انقلاب پنجم شده و نقش زنان در تمام بخش های اقتصاد و تکنولوژی و فنی مهندسی دیده می شود. برای مثال در همسایگی ما کشور عمان برای سال ۲۰۴۰ هدف گذاری کرده که سهمیه زنان را در فنی مهندسی افزایش دهد و امارات هم وزیر هوش مصنوعی زن منصوب می کند اما در این برنامه ما مشخص نشده تا چه میزان قرار است از ظرفیت زنان استفاده شود».

در حال حاضر  
شهرستان های  
استان تهران  
به شدت در حال  
گسترش است  
و ما با چیزی  
تحت عنوان  
«حومه نشینی  
مفرط تهران»  
مواجهیم که در  
برنامه هفتم هیچ  
اشاره ای به آن  
نشده است و فقط  
در یک ماده به این  
مسئله اشاره شده  
که آن هم تکرار  
همان ماده ای بوده  
که در برنامه ششم  
آمده»

# جدال دکتر مصدق با کودتاچیان سلطنت طلب

مناظره شاه و مصدق - بخش دوم

مشروطه بشود؟! اگر قرار بود شاه به جای سلطنت، حکومت کند و یک سلطنت مطلق را پی ریزد، چه نیازی بود که مردم مبارزه کنند و دست به انقلاب مشروطه بزنند؟! چه نیازی بود که مجلس شورای ملی بنا نهاده شود؟! چه نیازی بود که مجلس «قانون اساسی» تدوین کند؟!۱

دکتر مصدق در دادگاه نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد می‌گوید: «اگر بنا بود که پادشاه هر وقت خواست وزیری را عزل و یا نصب نماید، مشروطیت معنا و مفهومی پیدا نمی‌کرد و این همان کاری است که قبل از مشروطیت هم سلاطین استبداد می‌کردند. چنانچه به اصل ۴۴ متمم قانون اساسی دقت و توجه کنند، معلوم می‌شود این اصل که در جمله اول خود می‌گوید «پادشاه باید سلطنت مسئولیت مبری است» و در جمله ثانی که وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند، وزرا را مسئول مجلس نموده است. چنانچه غیر از این بود، یعنی پادشاه در امور مملکت دخالت می‌کرد و مسئول هم نبود، مشروطیت وجود پیدا نمی‌کرد و اگر دخالت می‌کرد مسئول هم بود... و به همین جهت است که گفته‌اند: «پادشاه باید سلطنت کند نه حکومت».<sup>۲</sup>

محمد رضا پهلوی در چندین جا دکتر مصدق را اقتدارگر، قدرت طلب، خشونت طلب و سرکوبگر معرفی می‌کند: «... او از شیوه آرامش طلبی [صلح، تساهل و تسامح] از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و به اخلاق گانندی متصف نبود، بلکه همیشه عده‌ای او باش و ماجراجو را تحت اختیار خود داشت یا طرفداران خویش که در شهر جولان می‌دادند و به آزار و اذیت مردم بی‌گناه می‌پرداختند».<sup>۳</sup> مصدق در پاسخ درنگ نمی‌کند و زیرکانه به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اشاره کرده و اجبر کردن اجامر و او باش توسط کودتاچیان را به رخ می‌کشد و می‌گوید: «نه پولی در بساط، نه اعتبار سرتی در اختیار بود که به یک عده او باش و ماجراجو داده شود، یک عده مردم وطن پرست با



## «حکایت شاه‌ی که باید سلطنت می‌کرد!»

حاجت به بیان نیست که بارها دکتر مصدق چه در پایان قاجار، هنگامه استقرار سلطنت پهلوی یا در دوره دولت ملی، چه در دادگاه نظامی و در زندان و تبعید، بارها به این امر تأکید کرد که «پادشاه می‌باید سلطنت کند و نه حکومت». به عنوان نمونه دکتر مصدق در کتاب *خاطرات و تألمات خود* می‌گوید:

«اختلاف من با دربار روی این اصل نبود که دولت می‌خواست سلطنت مشروطه را به جمهوری دموکراتیک یا هر رقم جمهوری دیگری تبدیل کند، بلکه روی این اصل بود که شاه می‌باید سلطنت کند نه حکومت و این همان اصلی است که در ممالک مشروطه درجه اول دنیا مجرا و معمول شده است. شخصیت شاه در این نیست که هر کار خواست بکند و مسئول هم نباشد، بلکه عظمت پادشاه در این است که به قانون احترام کند و جز مقررات قانون چیزی در نظر نگیرد. هیچ شنیده نشده است در ممالکی مانند انگلستان یا سوئد پادشاه در این صدد برآید که اختیارات خود را زیاد کند و مسئول هم نباشد. این قبیل هوا و هوس بیشتر در ممالکی روی می‌دهد که ملت به حق خود عارف نیستند و شاهان هم به آن درجه از تمدن نرسیده‌اند که ملت خود را به پایه ملل درجه اول برسانند و در مقابل سیاست خارجی منافع ملت را حفظ نمایند».<sup>۴</sup>

یا در دادگاه نظامی بارها این نکته را تکرار کرد که اگر قرار باشد پادشاه به طور خودسر و استبدادی در امور دخالت کند، چه نیازی بود که در این کشور

فریداسدی  
دهدزی

پژوهشگر تاریخ



**مصدق: انتظار نبود رفتارندوم ملت راجع به ابقای دولت را ندیده بگیرند و به آن احترام نگذارند که از قدیم گفته‌اند حرمت امام زاده به متولی است. اگر پادشاهی رأی ملت خود را به هیچ شمرد چگونه می‌توان انتظار داشت که دول بیگانه آن را به هیچ نشمرند و به مملکت تجاوز نکنند؟!۵**

نظریات من راجع به سقوط استعمار در این کشور موافق بودند و هر چه کردند روی عقیده و ایمانی بود که در راه آزادی و استقلال ایران داشتند و نتیجه همین مبارزات بود که شانزده لیبره عایدات نفت در زمان شاه فقید پس از خلع او از سلطنت به ۵۰ میلیون لیبره رسید و باز در نتیجه همین مبارزات بود که عده‌ای توانستند از سقوط دولت من و قرارداد امینی - پیچ [کنسرسیوم] استفاده سرشاری بکنند و مبالغ‌گرافی در بانک‌های خارجی تودیع نمایند.<sup>۴</sup> محمد رضا پهلوی در ادامه نظرات خود درباره دیکتاتوری مصدق می‌گوید: «در دی ماه ۱۳۳۱ مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آرا اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که می‌خواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت به وی داده شود، ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و با اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت و چون بعضی از نمایندگان مجلس شهادت به خرج داده و با وی مخالفت کرده بودند، به تضعیف قدرت مجلس اقدام نمود و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بپردازند و به وسیله افراد اوباش طرفداران خود با ارباب و تخویف [ترساندن] نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آن‌ها را در منازل خود و یا در معابر عمومی مورد تهدید قرار داد».<sup>۵</sup> دکتر مصدق پاسخ خود را تکرار می‌کند: «دولت اکثریت داشت و احتیاج نبود که مجلس با رضایت شاهنشاه اختیارات مرا تمدید کند و از این فرمایشات چنین برمی‌آید که در مملکت مشروطه، مجلس قادر نیست کاری انجام بدهد مگر با اجازه شاهنشاه، مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه شماره‌های روزنامه «داد» است که هرچه مخالفان می‌خواستند می‌نوشتند و از طرف دولت تعقیب نمی‌شد. مجلس را هم نمایندگان مخالف دولت از کار می‌انداختند که در یکی از روزها مجبور شدم آنچه می‌خواستم در مجلس بگویم در میدان بهارستان به عرض هم‌وطنان برسانم. دولت نه پول در دست داشت نه اعتبار سری در اختیار که برای ارباب نمایندگان به اوباش بدهد. هر کس هر چه گفته و کرده روی احساسات وطن پرستی بوده است و دولت این جانب یگانه دولتی بود که اعتبار سری نداشت».<sup>۶</sup>

### «حرمت امام زاده به متولی آن است»

همان‌طور که گفته شد شاه مصدق را دیکتاتور می‌داند. برای اقامه دلیل دیکتاتوری دکتر مصدق، به پیشنهاد او مبنی بر تشکیل کمیسیون هشت نفره در مجلس شورای ملی ایران، برای تعیین اختیارات یا محدود کردن اختیارات پادشاه در قانون اساسی اشاره می‌کند. درحالی‌که این دلیل بر تضاد با دیکتاتوری است، نه عکس آن؛ زیرا گستره بی‌ضابطه قلمرو اختیارات پادشاه بوده که همواره موجب استبداد شده، نه تعیین و تحدید قلمرو اختیارات.<sup>۷</sup> دکتر مصدق در جایی در دادگاه تجدیدنظر نظامی می‌گوید: «کوشش من برای تصویب هیئت هشت نفری که با اجازه و موافقت شاهنشاه تنظیم گردید، از این نظر بود که سلطنت در این دودمان دوام کند، چون که پادشاه هر قدر به مشروطیت احترام کند دوام سلطنت در خاندانش بیشتر است. عدم اعتناء به اصول قوانین اساسی و اجرای آن به ضرر مردم، سبب می‌شود که استعمارگران بتوانند اراده خود را به یک نفر تحميل کنند... اکنون من به جرم همین اظهار نظر و به جرم اینکه دست پادشاه را اجرا نکرده‌ام، در یک دادگاه نظامی که هویت آن بر کسی مستور نیست محکوم شده‌ام... این محاکمه وسیله‌ای شد که پس از پنجاه سال مشروطیت در افکار عمومی

این مسئله مهم طرح شود که در رژیم مشروطه و دموکراسی عزل و نصب رئیس دولت که عالی‌ترین مظهر اقتدار حکومت است به اراده یک نفر است یا به اراده اکثریت ملت و شخص غیرمستول و تغییرناپذیر آیا می‌تواند فرمانده مطلق العنان باشد و باز هم آن مملکت را مملکت مشروطه بدانند یا نه؟»<sup>۸</sup>

قدرت بی‌حد و حصر پادشاهان به‌گونه‌ای بود که تمامی ارکان و اجزای مملکتی بر اساس میل و اراده پادشاه وضع می‌شد. مبنای نهضت مشروطه برای محدود کردن قلمرو قدرت پادشاه شکل گرفت. قانون اساسی مشروطه بزرگ‌ترین ارمان آن انقلاب بود. اصول قانون اساسی و متمم آن بر اساس محدودنمایی قدرت بی‌حد و حصر پادشاهان وضع شد. دیری نپایید که قانون اساسی توسط ابتدا محمدعلی شاه (استبداد صغیر)، سپس رضاشاه (استبداد کبیر)، به طاق نسیان کوبیده شد.<sup>۹</sup> پس از رضاشاه، محمد رضاشاه پهلوی سعی کرد با تحریف قانون اساسی مشروطه، همان سنت خودکامگی را پیشه کند. دکتر مصدق وفق نظام مشروطه، دولت برآمده از مجلس شورای ملی ایران را عین اراده ملی و مظهر اقتدار حکومت می‌داند. طبق قانون اساسی مشروطه، نه تنها شاه مسئول نیست که دستخط او هیچ ضمانت قانونی ایجاد نمی‌کند؛ زیرا پادشاه یک جایگاه تشریفاتی است که بر اساس سنت نخست‌زادگی به شکل موروثی به ولیعهد سپرده می‌شود. این ولیعهد ممکن است ده سال یا پنجاه سال سلطنت کند. این سلطنت وی یک اصل تغییرناپذیر است. درحالی‌که قوای مملکت بر اساس نیاز و اراده ملت تغییر می‌یابد. دخالت پادشاه تغییرناپذیر در قوای مملکت، ناسازگار با اراده و حاکمیت ملت است. سخن اصلی دکتر مصدق این است که قوای مملکت از جمله نخست‌وزیر بر مبنای اراده اکثریت ملت تعیین پیدا می‌کند، نه بر اساس اراده پادشاه. اگر قرار باشد که شاه در عزل و نصب نخست‌وزیر دخالت و اقدام کند، این استبداد مطلق است. درنهایت مراد دکتر مصدق از ایجاد کمیسیون هشت نفره برای تبیین محدوده قدرت پادشاه بود. برای این بود که به شاه بفهماند که در نظام مشروطه، این اراده و حاکمیت ملت است که باید در قوا تجلی پیدا کند، نه میل و اراده پادشاه. این در حالی است که محمد رضا پهلوی دکتر مصدق را به دیکتاتوری متهم می‌کند!<sup>۱۰</sup> کمیسیون هشت نفره پس از رویداد ۹ اسفند ۱۳۳۱ که در واقع دسیسه‌ای برای قتل دکتر مصدق بود، پدید آمد. از قضا دکتر مصدق در هفده فروردین ۱۳۳۲ در



**اگر قرار باشد پادشاه به‌طور خودسرو استبدادی در امور دخالت کند، چه نیازی بود که در این کشور مشروطه بشود؟! اگر قرار بود شاه به‌جای سلطنت، حکومت کند و یک سلطنت مطلق را بی‌ریزد، چه نیازی بود که مردم مبارزه کنند و دست به انقلاب مشروطه بزنند؟! چه نیازی بود که مجلس شورای ملی بنا نهاده شود؟! چه نیازی بود که مجلس «قانون اساسی» تدوین کند؟!**

گفتار و گزارش رادیویی خود از<sup>۹</sup> اسپند، هدف دولت خود را از پیشنهاد کمیسیون هشت نفره تحدید قدرت پادشاه مشروطه قلمداد کرده و می‌گوید: «در خاتمه لازم است تأکید کنم، به قسمی که نسبت به اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی یاد کرده‌ام، همیشه وفاداری و اطاعت از قانون اساسی را نه فقط در صلاح مملکت بلکه در صلاح مقام سلطنت نیز می‌دانم... در مملکت مشروطه برای اینکه مقام سلطنت محفوظ و مصون از تعرض باشد، پادشاه مسئول نیست و به همین جهت است که گفته‌اند: پادشاه [مشروطه] سلطنت می‌کند نه حکومت.»<sup>۱۰</sup> محمدرضا پهلوی می‌گوید: «وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که یک کمیسیون هفت نفری<sup>۱۱</sup> از اعوان و انصار وی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من به عنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهار نظر نمایند.»<sup>۱۲</sup> [...] سیاست ضد خارجی وی جنبه انتخاب یافته و منظور اصلی او آن است که انگلیس‌ها را بیرون کند و کمونیست‌ها را به ایران بکشانند. جریان وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت تمام به سوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی می‌رود. عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه‌نگاران از تهدیدات اوباش طرفدار مصدق و اعمال [اعمال] حزب توده نهراسیده، سیاست وی را برای مردم تشریح و توجیه می‌کردند... ولی با تمام این احوال واضح بود که برانداختن قطعی وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست. سیاست امریکا در طول دوره زمامداری حاکی از این بود که نگرانی آن از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق مؤثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی ایران دچار تردید است»<sup>۱۳</sup>.

جالب‌توجه است که محمدرضا پهلوی ضمن تکرار کمونیست بودن مصدق، می‌گوید او فقط با ابرقدرت‌های غربی و بریتانیایی در تضاد بود، درحالی‌که نسبت به سیاست شرقی و روسی، هیچ حساسیتی نداشت! درحالی‌که کسی نبود از خود ایشان این پرسش را مطرح کند دلیل این فراروی و متهم کردن افراد به روسوفیل بودن چیست؟ غیر از این نبود که شالوده سیاست خارجی پهلوی مبتنی بر غرب پی‌ریزی شده بود! از کمونیست ترساندن، ترفندی برای حذف مخالفان بود! همچنان که کودتای ۲۸ مرداد با همین دست‌آویز توسط ابرقدرت‌ها رقم خورد. این در حالی است که دکتر مصدق در مقابل روسیه و حزب توده نیز ایستاد،



**مصدق: مطبوعات هم در تمام مدت تصدی من آزاد بود و بهترین گواه شماره‌های روزنامه «داد» است که هرچه مخالفان می‌خواستند می‌نوشتند و از طرف دولت تعقیب نمی‌شد. مجلس را هم نمایندگان مخالف دولت از کار می‌انداختند که در یکی از روزها مجبور شدم آنچه می‌خواستم در مجلس بهارستان میدان عرض هم وطنان برسانم**

ملی کردن شیلات نمونه بارز آن بود. از سویی تحریم اقتصادی شوروی نمونه دیگری از این ستیز با دولت ملی بود. تحریم‌های اقتصادی شوروی پس از کودتا برداشته شد و روابط به تعبیر خود شاه در کتاب مأموریت برای وطنم حسنه شد. عوامل داخلی شوروی یعنی حزب توده، نه تنها همراه مصدق نبودند که برای زمین زدن او از هر ابزاری تا روز آخر استفاده می‌کردند. نکته دیگر اینکه شاه در ضمن حملات طوفانی خود، متوجه نشده بود که خود اذعان به برانداختن دولت ملی با اعمال قدرت و زور می‌کند. نه تنها به کودتا بودن ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اذعان که به برانداختن دولت با اعمال قدرت نظامی تأکید می‌کند. این نکته از نظر دکتر مصدق دور نماند. دکتر مصدق در پاسخ شاه گفت:

«راجع به قسمت دیگر از فرمایشات که می‌فرمایند «عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند». با قسمت دیگر این فرمایشات که می‌فرمایند «ولی با تمام احوال واضح بود که برانداختن وی جز با اعمال قدرت راه دیگری نیست» متناقض است - چه خوب بود فرموده بودند: «جز اعمال قدرت و پرداخت پول به یک عده پست و خائن». اگر افکار عمومی برخلاف من بود، چه شد متجاوز از دو میلیون رأی آن‌هم فقط در شهرها بر له دولت دادند. چنانچه افکار عمومی ما به ابقای [دوام] مجلس موافق بود چه شد که بیش از صد هزار رأی برای ابقای مجلس داده نشد؟! ... حرمت امام‌زاده با متولی است. مراد این است که هر قدر متولی به امام‌زاده احترام کند مردم به امام‌زاده بیشتر می‌گروند و نتیجه این می‌شود که نذر و نیاز کنند و متولی منتفع شود و این ضرب‌المثل درباره شاه مملکت نیز صادق است؛ یعنی هر قدر شاه به ملت خود احترام کند، دول بیگانه از ملت بیشتر حساب می‌برند و شاه می‌تواند در نفع مملکت و ملت کار بکند و حیثیات خود را هم از دست ندهد»<sup>۱۴</sup>.

دکتر مصدق ضرب‌المثل «حرمت امام‌زاده به متولی آن است» را برای حکومت برخاسته از اراده ملی درجای دیگر هم به کار می‌برد. آنجا که پادشاه





مورد اعتماد مردم صورت گرفت... چه خوب بود که شاهنشاه نام شهری که عده ساکنان آن ۳ هزار نفر بودند و از صندوق آرا ۱۸ هزار رأی درآمده فرموده باشند. چه شد که در آن وقت فرمایشی از این مقوله نشد و اعتراض نفرمودند و اکنون که هشت سال از آن می‌گذرد ۱۶ این طور اظهار می‌فرمایند. ۳ - فراندوم طرف یک هفته در تمام نقاط کشور صورت گرفت و هیچ فرصت نبود که فردی یا حزبی یا اشخاص مؤثر مملکت بتوانند تصمیمی بگیرند و اعمال نفوذ نمایند. [...] بدیهی است وقتی اعلی حضرت همایون شاهنشاه رأی یک ملت را به پیشروی ارزش نمی‌دهند، باید عللی هم برای مخدوشیت انتخابات بیان فرمایند و بدین طریق متوسل به عدری شوند که بدتر از گناه است»<sup>۱۷</sup>.

### « کودتا یا قیام ملی! »

محمد رضا پهلوی در سراسر کتاب، آنجا که نام دکتر مصدق به میان می‌آید، واژه‌ای ندارد تیغ تیز دشنام‌ها و حملات را با کلماتی درشت نثار دکتر مصدق کند: «مصدق بدون پروا نقشی را که گردش زمان به وی محول کرده بود، پذیرفت و وقتی به نخست‌وزیری رسید در انجام نقش خود به تمام وسایل لفاظی و گریه و غش توسل می‌جست. گاهی با لباس خواب در مجامع عمومی ظاهر می‌شد و اغلب به کوچک‌ترین بهانه‌ای بیماری را دستاویز قرار داده و خود را مقیم تخت‌خواب می‌ساخت. به خاطر دارم روزی مصدق ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی غش کرد و همین‌که پزشک لباس‌های او را از تنش خارج می‌کرد، مصدق دست خود را از روی کیف بغلی خود گذاشت و معلوم شد که از هوش نرفته، بلکه خود را از این حال درآورده است که حالت وی در حضار مؤثرتر واقع شود. این قضیه که در پیش چشم بسیاری رخ داد دلیل بر ریاکاری و فقد صمیمیت اوست... استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی<sup>۱۸</sup> نداشت و خصائص عمده وی منفی‌بافی و ریاکاری و خودستایی بود... مصدق شاید بدون قصد به مردم وطن خود خیانت کرد [...]»<sup>۱۹</sup>.

شاه در جایی دیگر مصدق را بی‌سواد و فریبکار و منفی‌باف قلمداد می‌کند. پرسش این است کسی که چنین به کشف شخصیتی پرداخته، خود از چه جایگاهی برخوردار است؟! احتمالاً چون او یک پادشاه است، میرا از هر نقضی است. چنان‌که خود را عالم به حقایق و اصول اقتصاد می‌داند! می‌گوید: «اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود. از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطه ضعف معلوماتی او مخصوصاً در مسائل اقتصادی بود... من توانسته‌ام حقایق کلی و اصول اقتصادی ملی و بین‌المللی را فراگیرم... کمتر کسی را دیده‌ام که عهده‌دار مقام با مسئولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت و سایر عوامل اقتصادی بی‌اطلاع باشد... وی همیشه چنان در جنگال طغیان‌های روحی خود اسیر بود که نمی‌توانست به‌طور عمقی و عملی یک مسئله اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهد. از این موضوع وخیم‌تر منطق منفی‌بافی او بود... همیشه عده‌ای اوپاش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان می‌دادند و به آزار و اذیت مردم بی‌گناه می‌پرداختند...»<sup>۲۰</sup>

شاه مصدق را چنین تحقیر می‌کند: «وقتی نتیجه اقتدار مصدق سنجیده می‌شود، می‌بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محک آزمایش بیرون آمده است... مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد به یادبود روز سقوط مصدق و شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند، جشن می‌گیرند»<sup>۲۱</sup>.

اگر رأی ملت را پاس بدارد و به بیگانه میل نکند، نه تنها جامعه حرمت نظام سلطنت را نگه می‌دارند که بیگانه امکان مداخله جویی را پیدا نمی‌کند. به تعبیر دکتر مصدق حرمت امام‌زاده به متولی آن است. چنانچه حافظ می‌گوید: ساقی به جام عدل بده باده تا گدا/ غیرت نورز جهان پربلا کند!

ایشان در ادامه می‌گویند: «آن پادشاه [رضاشاه] مخلوق سیاست خارجی بود و قادر نبود از آنچه امر می‌شد تخلف کند، ولی اعلی حضرت محمدرضا شاه که از هیچ<sup>۱۵</sup> به مقام سلطنت نرسیده‌اند و مقتضیات روز هم با آن زمان فرق کرده بود، چون که در آن وقت دولت اتحاد شوروی غرق در امور داخلی بود، ولی از جنگ دوم جهانی در صحنه سیاست بین‌المللی وارد شده بود، بنابراین هیچ‌کس انتظار نداشت همان رویه سابق را تعقیب کنند و یک سیاست مستقلی که مورد توجه افکار عموم باشد برای خود انتخاب فرمایند - و باز انتظار نبود فراندوم ملت راجع به [بقای] دوام دولت را ندیده بگیرند و به آن احترام نگذارند که از قدیم گفته‌اند حرمت امام‌زاده به متولی است. اگر پادشاهی رأی ملت خود را به هیچ شمرد چگونه می‌توان انتظار داشت که دول بیگانه آن را به هیچ نشمرند و به مملکت تجاوز نکنند؟! [...] برای اینکه از ارزش این فراندوم بکاهند در فصل پنجم کتاب مأموریت برای وطن می‌فرمایند: «در این فراندوم که مصدق خود را قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد می‌کرد کار را طوری ترتیب داده بود کسانی که با انحلال موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی ... اگر کسی جرئت کرده و می‌خواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اراذل و اوپاش طرفداران مصدق و توده‌های او... قرار می‌گرفت. نتیجه فراندوم همان بود که مصدق می‌خواست چنان‌که هیتلر هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و از مجموع آراء ۹۹٪ موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرها که جمعیت آن سه هزار نفر است ۱۸۰۰۰ رأی موافق با انحلال مجلس داده بودند». اینک دلایل صحت فراندوم:

۱ - حزب توده در بعضی از نقاط شمالی و مرکز یک عده پیروانی داشت که به واسطه تشکیلات منظم جلوه‌گر بود و در سایر نقاط، اگر داشت قابل توجه نبود و این شایسته نیست که شاهنشاه بیست میلیون نفوس کشور را ندیده بگیرند و برای آن ارزش ندهند و آن را معلول تبلیغات عده‌ای قلیل به نام توده بدانند. ۲ - اخذ آرا در همه جای نظر اشخاص

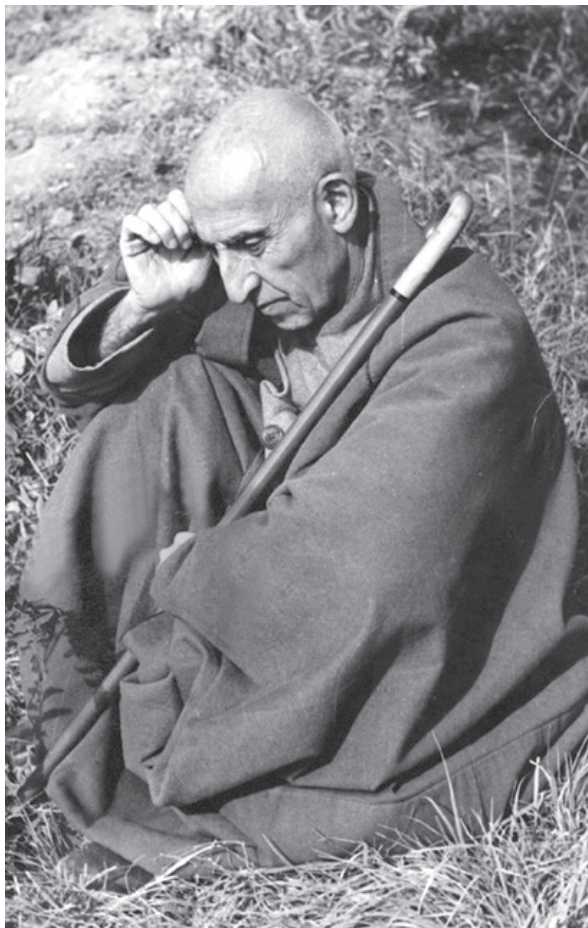


**شاه: در دی ماه ۱۳۳۱ شورای ملی با رضایت من و اکثریت آرا اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که می‌خواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت به وی داده شود. ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و با اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت**

شاه سقوط مصدق را دستاورد ملی می‌داند و اولتیماتوم دولت جمهوری خواه امریکا در ماه‌های واپسین دولت ملی دکتر مصدق را نوعی اهرم فشار قلمداد می‌کند و می‌گوید: «در خرداد ۱۳۳۲ آیزنهاور به مصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قضیه نفت حل نشود، ایالات متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد، ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی به میزان سال قبل ادامه یابد... رویه مصدق نسبت به برنامه کمک امریکا بسیار مُضحک بود، زیرا وی در سال ۱۳۳۰ حاضر نشد قرارداد مربوط به کمک امریکا را طبق رویه‌ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیرکبیر امریکا امضا کند، ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداره کمک‌های فنی امریکا در ایران، تقاضای ادامه کمک‌های فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتباً موافقت کرد و کمک‌های مالی سنواتی به شرحی که در بالا گفتیم، ادامه یافت.»<sup>۲۳</sup> البته آنچه از دکتر مصدق تصویر می‌کند، ناخواسته تصویر مردی آزادی خواه و استقلال طلب است؛ زیرا دکتر مصدق نمی‌خواست ایران را تحت وابستگی ایالات متحده قرار دهد. می‌خواست ایران در مقابل ایالات متحده استقلال ملی خود را حفظ کند. نمی‌خواست برای مقابله با وابستگی بریتانیا، از قدرت امریکا استفاده کند. او نه از تهدید و نه از تحبیب امریکا تحت تأثیر قرار نگرفته بود. دکتر مصدق بدون اینکه انکار کند، دولت امریکا را مدافع منافع ایران نمی‌داند؛ می‌گوید: «پرواضح است که دولت امریکا مدافع آزادی و استقلال ایران نبود و می‌خواست به عنوان جلوگیری از کمونیسم، خود از منافع نفت استفاده کند، همچنان که گرد و آزادی یک ملتی را با ۴۰ درصد از سهام کنسرسیوم معاوضه نمود و همین رویه ناپسندیده دول غرب است که بعد از چهل سال نصف جمعیت کره ارض تحت نفوذ کمونیست واقع شده است.»<sup>۲۴</sup>

همان‌طور که در بالا اشاره شد، محمدرضا پهلوی کودتا را یک دستاورد و قیام ملی قلمداد می‌کند که مردم نسبت به طُغیان و سرکشی مصدق پیا خاسته و کیان ملی را نجات دادند. تا آنجا پیش می‌رود که این رستاخیز ملی را نوعی وفاداری مردم به خود ارزیابی می‌کند: «بدین ترتیب مردم نه تنها وفاداری خویش را نسبت به من با آن روشنی و صمیمیت نشان می‌دهند، بلکه شادمانی خویش را از اینکه از شر تروریست‌های توده‌ای و رژیم مصدق خلاص گشته بودند، ابراز می‌دارند و سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش که دست‌نشانده مصدق بود فرار اختیار می‌کند...»<sup>۲۵</sup> سپس به توصیف روزهای

کودتا می‌پردازد و می‌گوید: «گذشته از تهیه اسناد تباه‌کاری‌های مصدق و اعوانش که به محکمه تقدیم می‌شد تحقیقات عمیق دیگری نیز از طرف مأموران به عمل می‌آمد... حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق که با کمک افراد حزب توده مدت هفت ماه متواری شده بود، اگر در هنگام دستگیری تحت حمایت شدید من قرار نگرفته بود، مردم وی را در همان آن به قتل می‌رساندند. این شخص بعداً محاکمه شد و به موجب حکم محکمه اعدام گردید. مصدق و بقیه اعضای کابینه او نیز محاکمه و بیشتر آن‌ها محکوم به زندان گردیدند و اینک همگی آزاد هستند.»<sup>۲۵</sup> آنچه او نجات دکتر فاطمی هنگام دستگیری می‌داند، دسیسه‌ای بود که از پیش برای ترور دکتر فاطمی طراحی کرده بودند. همان زمان و به‌مرور، این نکته مُبرهن گشت. تا جایی که کمیسیون تحقیقاتی از سوی مجلس شورای ملی ایران برای مشخص شدن ضربات چاقوی روی پیکر دکتر فاطمی هنگام دستگیری تعیین شد، آنان این نکته را در گزارش خود گوشزد کردند. شاهدهی چنین گفت: «ناگهان شعبان جعفری و یارانش با چاقوهای برهنه به فاطمی حمله‌ور شده و ضرباتی چند وارد کردند. خانمی که بعداً فهمیدم خانم سلطنت فاطمی خواهر فاطمی است و از طریق خیر رادیو مطلع شده بود که برادرش را دستگیر کرده و به محل دفتر فرمانداری نظامی تهران که آن موقع در داخل کاخ شهربانی (ساختمان فعلی وزارت خارجه روبه‌روی کتابخانه ملیک) بود آورده‌اند خود را به آن محل رسانده



**مراد دکتر مصدق**  
**از ایجاد کمیسیون**  
**هشت نفره برای**  
**تبیین محدوده**  
**قدرت پادشاه بود.**  
**برای این بود که**  
**به شاه بفهماند**  
**که در نظام**  
**مشروطه، این**  
**اراده و حاکمیت**  
**ملت است که**  
**باید در قوا تجلی**  
**پیدا کند، نه میل و**  
**اراده پادشاه. این**  
**در حالی است که**  
**محمدرضا پهلوی**  
**دکتر مصدق را به**  
**دیکتاتوری متهم**  
**می‌کند!**

نظامی، به کوشش سرهنگ جلیل بزرگمهر، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم ۱۳۶۶، ص ۵۲۳.

۹ - برای درک و دریافت رابطه رضاشاه با قانون اساسی مشروطه و مجلس شورای ملی ایران به منبع تحقیقی زیر مراجعه فرمایید: علی رضا مولایی تونانی، مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول ۱۳۸۱.

۱۰ - پیام مصدق به ملت ایران درباره توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱، روزنامه اطلاعات ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ - مطابقت با نوار پیاده شده مربوط به همین پیام رادیویی.

۱۱ - هشت نفری درست است.

۱۲ - ترکیب کمیسیون هشت نفره به هیچ عنوان سوگیری به دکتر مصدق نداشت، بلکه برخی از اعضای آن با خود دکتر مصدق در تضاد بودند. به گونه ای این کمیسیون انتخاب شده بودند که دربرگیرنده طیف های گوناگون مجلس شورای ملی ایران باشد. این هشت نفر را خود مجلس شورای ملی انتخاب و تعیین کرد. ضمن اینکه همان زمان ضرورت این کمیسیون و انتخاب اعضای آن مورد موافقت خود شاه نیز واقع شده بود. اساساً قرار شده بود که کشمکش بین دربار و دولت را کاهش دهند و به لحاظ حقوقی اختیارات شاه را منطبق بر قانون اساسی تعیین و تحدید کنند. درحالی که محمدرضا پهلوی در این فقره می گوید این کمیسیون از اعوان و انصار دکتر مصدق تشکیل شده بود!

۱۳ - مأموریت برای وطنم، همان، صص ۱۷۲ - ۱۷۷.

۱۴ - خاطرات و تألمات مصدق، همان، ص ۳۷۷.

۱۵ - هیچ: اشاره به بی ریشه و بی اصل و نسب بودن سلسله پهلوی است. به عبارتی سلسله پهلوی تنها به پشتوانه و کودتای خارجی ایجاد شد. آوردن کلمه هیچ توسط دکتر مصدق، یعنی رضاشاه هیچ پیشینه ای نداشت، تنها به تحریک بریتانیا توانست نظام خود را ایجاد کند. بارها دکتر مصدق در مجلس شورای ملی ایران به عنوان نماینده و در دادگاه نظامی و کتاب خاطرات و تألمات خویش، هیچ بودن رضاشاه را به رخ می کشد.

۱۶ - منظور دکتر مصدق از گذشت هشت سال، فاصله بین فرماندوم انحلال مجلس شورای ملی ایران تا ۱۳۴۰ زمان انتشار کتاب مأموریت برای وطنم است.

۱۷ - خاطرات و تألمات مصدق، همان، صص ۲۰۱ - ۲۰۴.

۱۸ - نگاه محمدرضا پهلوی زن ستیزانه بود. در اینجا دکتر مصدق را عاری از مردانگی می داند. در جای دیگر دکتر مصدق و پیروان او را کسانی می داند که مانند زنان جیغ می کشیدند و به سخنرانی های هیستریک می پرداختند. یا در جای دیگر دکتر مصدق را کسی می دانست که مانند زنان گریه می کند. مأموریت برای وطنم، به نقل از کتاب ماروین زونیس، شکست شاهانه، ص ۱۰۵ و ص ۵۳۱.

۱۹ - مأموریت برای وطنم، صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

۲۰ - همان، ص ۱۴۸ و ۱۵۳.

۲۱ - همان، ص ۲۰۱.

۲۲ - همان، صص ۱۷۷ - ۱۷۸.

۲۳ - همان، ص ۳۷۸.

۲۴ - مأموریت برای وطنم، همان، ص ۱۸۴.

۲۵ - همان، صص ۱۹۲ - ۱۹۳.

۲۶ - فریدون مظاهری تهرانی، روزنامه شرق، ۱۷ دی ماه ۱۳۸۸.

که مصادف با حمله چاقوکشان به فاطمی شده و خود را سپر بلا کرده بود. حمله کنندگان شش ضربه به فاطمی و ۱۱ ضربه به خانم سلطنت فاطمی وارد کردند. فاطمی را درحالی که روی زمین افتاده بود و خون از بدنش جاری بود با همان جیبی که آورده بودند از محل دور کردند.<sup>۲۶</sup>

## پی نوشت ها

۱ - خاطرات و تألمات، ص ۲۲۸.

۲ - مصدق در محکمه نظامی، ص ۹۱.

۳ - مأموریت برای وطنم، ص ۱۵۳.

۴ - خاطرات و تألمات، ص ۳۵۷.

۵ - مأموریت برای وطنم، همان، صص ۱۷۱ - ۱۷۲.

۶ - خاطرات و تألمات، همان، ص ۳۹۹.

۷ - روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مرحله جدیدی از روابط دربار با دکتر مصدق آغاز شد. با افزایش تنش بین دربار و دولت قرار شد شاه برای مدت کوتاهی به طور مخفیانه از کشور خارج شود، ولی با پخش این خبر، مقامات و نهادهای سیاسی از جمله مجلس به تکاپو افتادند تا مانع سفر شاه شوند. کاشانی در جلسه ای که ۵۷ نفر از نمایندگان مجلس حضور داشتند، از آن ها خواست تا از این اقدام ممانعت کنند. روز ۹ اسفند به درگیری میان حامیان طرفین منجر شد و جامعه را در بحران فروبرد. سرانجام برای پایان دادن به این بحران یک گروه پارلمانی موسوم به هیئت/کمیسیون هشت نفره مرکب از حسین مکی، مظفر بقایی، سید ابوالحسن حائری زاده، دکتر کریم سنجابی، محمود نیرمان، جواد گنجه ای، رضا رفیع و بهرام مجدزاده برای تفسیر اصول ۴۷، ۵۰ و ۵۱ قانون اساسی تشکیل شد تا حدود اختیارات شاه را معین کنند. هیئت هشت نفره در ادامه کار خود با مشورتی که با شاه و نخست وزیر داشت، گزارش کار را به مجلس شورای ملی ایران ارائه کرد. نظر هیئت بر این بود که طبق اصل ۴۴ متمم قانون اساسی، شخص شاه از هرگونه مسئولیت مبرا است و طبق اصل ۴۵ مسئولیت اداره مملکت اعم از اداری و نظامی با رئیس دولت است، اما این گزارش به خاطر کارشکنی مخالفان دولت هیچ گاه به تصویب نرسید. رک: باختر امروز، شماره ۱۰۴۴ (۹ اسفند ۱۳۳۱) صص ۱ - ۲. اطلاعات، شماره ۸۰۳۹ (۹ اسفند ۱۳۳۱) ص ۷. شاهد، ش ۸۹۸ (۲۳ اسفند ۱۳۳۱، ص ۴). باختر امروز، ش ۱۰۵۶ (۲۱ اسفند ۱۳۳۱) صص ۱ و ۷.

۸ - دکتر محمد مصدق در دادگاه تجدیدنظر



**شاه در ضمن حملات طوفانی خود، متوجه نشده بود که خود اذعان به برانداختن دولت ملی با اعمال قدرت و زور می کند. نه تنها به کودتا بودن ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اذعان که به برانداختن دولت با اعمال قدرت نظامی تأکید می کند. این نکته از نظر دکتر مصدق دور نماند**

# شوروی و سرانجام انقلابیون

بحران‌ها و ناآرامی‌های اقتصادی و اجتماعی جهان سرمایه‌داری در قرن بیستم به‌ویژه جنگ‌های روسیه و ژاپن و تقسیم ایران در ۱۹۰۷ را شاید بتوان به‌عنوان عامل ایجاد سوسیال‌دموکراسی در قفقاز و شرق دانست. استعمار سرمایه‌داری برای راهیابی به سرمایه‌های کلان شبه‌قاره هند و خاورمیانه بر آن شد که نیروهای بهره‌کش خود را به صحنه آورد و زمینه چپاول و غارت برای سرمایه‌های جدید را فراهم کند. هم‌زمان با شکست مشروطیت و بعد از تقسیم ایران بین روس و انگلیس، سوسیال‌دموکراسی که شامل انقلابیون قفقاز و آذربایجان و ایران بود تشکیل شد؛ اما سران انقلابیون مانند محمدرضا مساوات، میرزا طاهر تنکابنی و سلیمان میرزا اسکندری گرفتار و به کرمانشاه تبعید شدند. عده‌ای از انقلابیون مانند رسول‌زاده و حیدرخان عموواغلو نیمه‌مخفی و عده‌ای دیگر متواری شدند. هم‌زمان با فتح تهران که سوسیال‌دموکرات‌ها در آن نقش فعال داشتند، می‌توان محمدامین رسول‌زاده و حیدرخان را نام برد.

رسول‌زاده در فتح تهران چندین مقاله جانانه‌ای نوشت و بیان داشت که «سنگ‌راهی راه گیلان به تهران» چنان است که پنجاه مجاهد دلاور می‌تواند حریف یک نیروی هزار نفری دشمن باشد. او اصول مارکسیسم را در سال ۱۹۰۸ میلادی در تهران تدریس می‌کرد و در همان زمان بعضی از روش‌های آن را در ایران غیرممکن می‌دانست. وی از عشایر به‌عنوان بازوی مهم انقلاب نام می‌برد. همه این موضوعات را در ارگان سوسیال‌دموکراسی به نام «ایران نو» می‌نوشت. چنین شد که بعد از شکست مشروطه، میرزا و یارانش جنگ پارتیزانی را در گیلان در دستور قرار دادند.

## غلامرضا فروتن

استاد بازنشسته  
دانشگاه

### «رسول‌زاده و میرزا کوچک»

آقای ابراهیم میرفخرایی از یاران میرزا و نویسنده کتاب نهضت جنگل برای من تعریف می‌کرد: «در سال‌های ۱۹۰۸ محمدرضا مساوات دست رسول‌زاده را در دست میرزا کوچک گذاشت و گفت اتحاد شما دو نفر برای از بین بردن ارتجاع و استعمار در منطقه ضروری است، بی‌شک آن‌ها تا آخرین روزهای جنبش جنگل به‌صورت کاملاً مخفی ادامه داشت و آخرین بار توسط یوسف ضیابیک این موضوع به‌صورت نامه‌ای مطرح شد».

پنج ماه بعد از مشروطیت در سال ۱۲۸۵ خورشیدی در رشت گروهی آزادخواه، کانونی به نام مجلس اتحاد تشکیل دادند و گروهی پارتیزان به نام «فدایی» گرد آوردند... اگر به نامه شماره ۲۱۵ هفتم ذی‌عقده ۱۳۲۴ قمری ۲ دیماه ۱۲۸۵ خورشیدی اداره کارگزینی خارجه لنگرود و لاهیجان نظر افکنیم چنین می‌خوانیم:

«از وضع رشت و مشروطه‌طلبان آنجا آگاهید که جمع کثیری لوای آزادی برافراشته و خودشان را فدایی نام نهاده و مردم را دعوت به حریت و آزادی نموده و دو هزار نفر متجاوز متحد شده و قرآن مهر کرده و نظامنامه نوشته شده که یک جا جمع هستند، قرائت نمایند و استشهاد داده‌اند که دیگر حکومت در کار نیست و هرکس هر مطلبی و حاجتی دارد به مجلس اتحاد رجوع نماید و از آنجا حکم می‌شود. انتشار این گفت‌وگوها یکسر اداره حکومتی و کارگزاری را معطل نموده است». (آرشیو وزارت امور خارجه)

مرحوم فخرایی نیز در کتاب سردار جنگل از قول میرزا کوچک نامه‌ای به لنین دارد (ص ۲۸۲): «مانمی توانیم افتخارات انقلابی خود را که طی چهارده سال کوشش و فداکاری به دست آورده‌ایم یک‌باره محو کنیم و به حقوق ملت ایران خیانت ورزیم». در کتاب نگاه به روابط شوروی و نهضت انقلابی جنگل چنین می‌خوانیم: «تیرماه ۱۲۹۹ پانزده سال است من و رفقایم با کسب افتخارات تاریخی تا امروز مراحل را طی کرده‌ایم، قدم‌های درستی و بدون هیچ‌گونه آلاچی برداشته‌ایم».

احسان الله خان دوستدار، هم‌زم کوچک جنگلی در کتاب جنگ بزرگ نوشته مورخ الدوله سپهر نیز چنین می‌نگارد: «میرزا عملیات انقلابی خود را از سال ۱۹۰۶ در گیلان شروع نمود و در گیلان وجهی ملی داشت».

پس میرزا کوچک جنگلی از سال‌ها پیش شروع کرده بود و با اخبار روز آشنایی کامل داشت و تدارک جنگ پارتیزانی از همان سال‌های بعد از مشروطیت و شکست آن ریخته شده بود ولی کاملاً مخفیانه و این طبعی بود.

وقتی بعد از صد سال هنوز دنبال گمشده‌ای در جنگل می‌گردیم تا پیدایش کنیم و تاکنون بعد از ۱۲۰ جلد کتاب درباره نهضت جنگل، نتوانسته‌ایم محل اختفای اسلحه‌های جنگلیان و یا رابطه جنگل با سوسیال‌دموکراسی را به‌درستی روشن کنیم، آن‌گاه به کار مخفی جنگلیان پی می‌بریم. گفتنی است موقعی که جنگل شکل گرفت و جنگ پارتیزانی علنی شد، اولین کار جنگلیان و میرزا به گروهان گرفتن رئیس بانک شاهی و بردن او به جنگل بود. آن‌ها چند نفر از جاسوسان داخلی مانند حسن صمصام‌الکتاب رشتی را نیز جزو گروهان‌ها به جنگل بردند تا تبعیدیان کرمان - مساوات، سلیمان میرزا و... را آزاد کنند. پیوند سوسیال‌دموکراسی با جنگل را می‌توان در اینجا به بهترین وجه مشاهده کرد.

جنگ‌های پارتیزانی و چریکی مثل جنگ‌های منظم نیست که کاملاً علنی و روشن باشد. این



در سال ۱۹۰۸  
محمدرضا  
مساوات دست  
رسول‌زاده را در  
دست میرزا کوچک  
گذاشت و گفت  
اتحاد شما دو نفر  
برای از بین بردن  
ارتجاع و استعمار  
در منطقه ضروری  
است، پیوند آن‌ها  
تا آخرین روزهای  
جنبش جنگل  
به‌صورت کاملاً  
مخفی ادامه  
داشت و آخرین  
بار توسط یوسف  
ضیابیک این  
موضوع به‌صورت  
نامه‌ای مطرح شد



مردم که من اعدام خواهم شد، مرا به زندان بردند و بعداً استالین به سراغم آمد و در ایستگاه قطار خود به مسکو راهنمایی ام کرد.

در مسکو پیشنهادهای زیادی به من شد، از جمله اینکه رئیس اتحادیه شرق شناسان با کرسی دانشگاه کمونیستی ملل شرق را بپذیرم، ولی من نپذیرفتم و گفتم من آدم صادق و وفاداری هستم، نمی توانم خود را یا دیگران را فریب بدهم... من این کار را بلد نیستم (استالین به ارژونیکیدزه گفت رسول زاده انسان عجیبی است، آرمان گرایی مانع همه کارهای اوست... نه آرزویی دارد و نه چیزی طلب می کند).

در آن موقع کنگره در جریان بود و انور پاشا انقلابی آرمان گرا و اسلام گرای رمانتیک در آن شرکت کرده بود. با او درباره قفقاز گفت و گو کردم. گفتم: اگر... مرکزیت جنبش استقلال خواهان مسلمانان در مسکو باشد، جنبش به ابزاری در دست جنبش کمونیستی تبدیل می شود...

او فرماندهی چریک های ملی ترکستان علیه بلشویک ها را بر عهده گرفت و به طریقی کشته شد. من دو سال در مسکو ماندم و تنها راه حل را فرار تشخیص دادم. مقاله ای درباره «جنبش مزدک در عصر ساسانی» نوشتم و در روزنامه (سیستوک) به چاپ رساندم. در آنجا نوشتم مزدک پیامبری کمونیست بود...؛ و حقوق اجتماعی زنان را تأمین می کرد ولی در دوره انوشیروان پیروان او سرکوب و خودش اعدام شد. در لنینگراد نقشه فرارم را طرح کردم و توسط موسی بیکوف و تاتارهای لنینگراد با قایق شبانه از خلیج فنلاند فرار کردم و نامه ای به استالین نوشتم و گفتم بیشتر کارگران در اینجا مساواتی هستند... با تبدیل ایدئولوژی رسمی یک دولت، از شوینیسیم اشرافی به جهان وطنی کارگران، تغییر چشمگیری ایجاد نمی شود و این سرانجام به محرومیت بیش از پیش ملت های عقب مانده منجر می شود...؛ مانند روز روشن است که اعلام دیکتاتوری پرولتاریا در آذربایجان و ترکستان به معنای دیکتاتوری شوروی شدن مناطق است... (می دانستم حزب بلشویک تمرکزگرا و امپریالیستی است... ملل شرق خواستار نظام کمونیستی نیستند و...).

به هر جهت فرجام رفقایم این بود که... روزها در خزر حرکت کرده بودند و به بندرانزلی (پهلوی) رسیده بودند و دولت شوروی هم بعد از بازداشت عده ای نتیجه ای به دست نیآورد.

سرنوشت میرزا کوچک هم جز این نبود، او هم به طریقی که دولت شوروی با دولت انگلیس و رضاخان همکاری کردند، سر به نیست شد و نتیجه آن سلطنت پهلوی بود.



محمد امین رسول زاده در قلاب عکس

جنگ ها در تدارک خود سال ها بایستی مخفیانه حرکت کند تا علنی شود. برای شروع آن مخفی کاری جزو لاینفک این حرکت است و گرنه در همان اول کار همه چیز خراب می شود و فقط در تئوری می ماند؛ لذا بایستی قبول کرد که میرزا بیش از هشت سال زحمت تدارک این کار را کشیده بود و مخفیانه کار خود را شروع کرده بود. وقتی میرزا در نامه های خود به پانزده سال اشاره می کند درست می گوید.

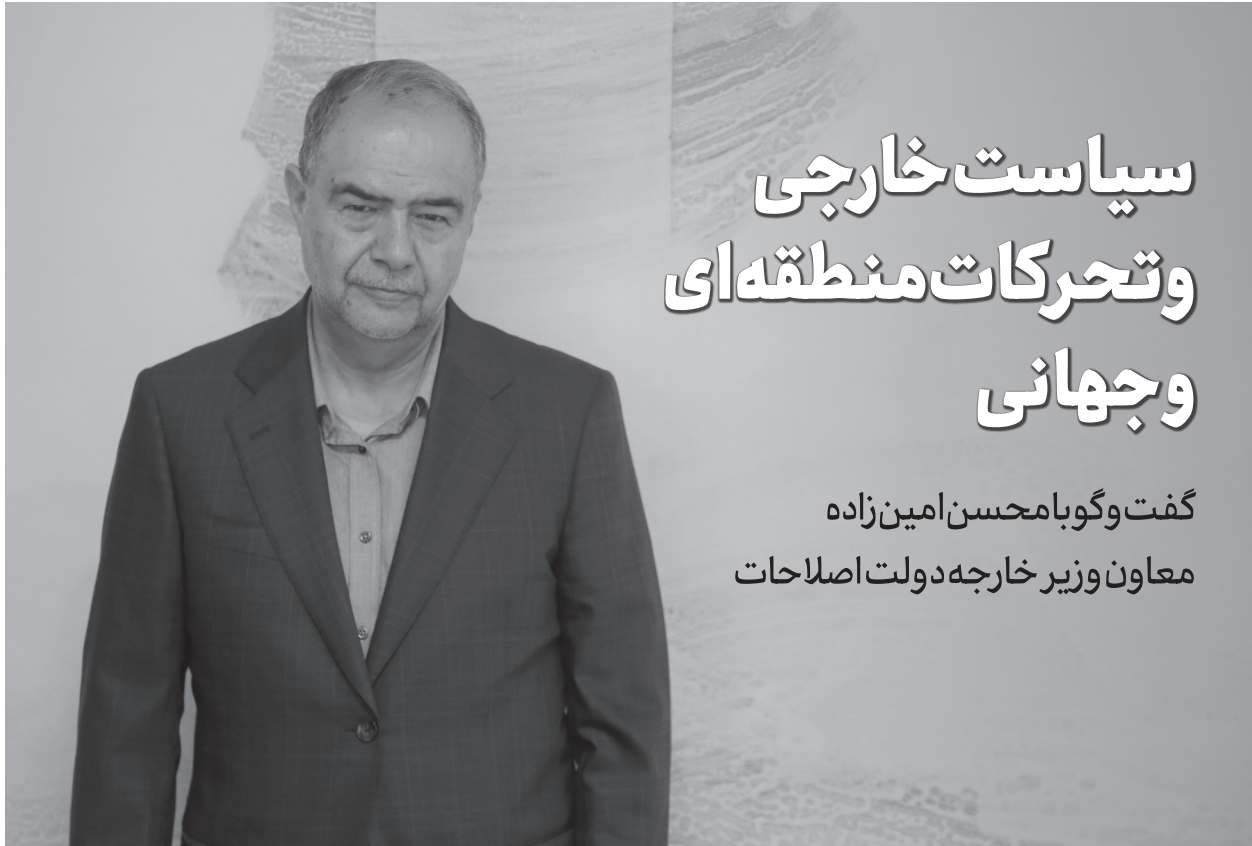
جنگ های پارتیزانی سراسر دنیا نیز چنین بوده اند. برای چنین کاری باید سال ها فعالیت کرد تا گروهی منسجم شکل بگیرد. مبارزه با استعمار سرمایه داری چنین چیزی را حکم می کند و گرنه در یک حرکت کوچک همه چیز به هم می ریزد و نابود می شود. تنها جنگ درازمدت است که پایداری و پیروزی را تضمین می کند. برای افراد انقلابی آرمان های آینده کاملاً معلوم است (پیروزی). اگرچه سرنوشت ظاهری تا به حال شکست موقت را نشان می دهد.

در این رابطه است که تئوریسین سوسیال دموکراسی؛ یعنی محمد امین رسول زاده سال های سال با میرزا همکاری می کند و کسی نمی داند. او رئیس مجلس مسلمان عثمانی می شود، ولی همکاری خود را با میرزا قطع نمی کند. از ایران تبعید می شود ولی همچنان با میرزا کوچک همکاری دارد.

## « سرانجام انقلابیون

رسول زاده از پایه گذاران جمهوری دموکراتیک آذربایجان می شود، اما با کودتای سرخ بلشویک ها سرنگون می شود و توسط حیدرخان نجات پیدا می کند. بعد توسط استالین به مسکو تبعید می شود ولی می تواند از مسکو فرار کند. وی سرانجام در گمنامی می میرد. رسول زاده در خاطرات خود می نویسد: «بعد از انقلاب ۱۹۱۷، آذربایجان آزاد شد و من رئیس جمهور شدم. بعد از کودتای بلشویکی و دستگیری من در سال ۱۹۲۰ یعنی درست در کودتای رشت و کشته شدن میرزا، به خاطر شورش مردم و اطمینان به

تئوریسین  
سوسیال دموکراسی؛  
یعنی محمد امین  
رسول زاده سال های  
سال با میرزا  
همکاری می کند  
و کسی نمی داند.  
اورئیس مجلس  
مسلمان عثمانی  
می شود، ولی  
همکاری خود  
را با میرزا قطع  
نمی کند. از ایران  
تبعید می شود ولی  
همچنان با میرزا  
کوچک همکاری دارد



# سیاست خارجی و تحرکات منطقه‌ای و جهانی

گفت‌وگو با محسن امین‌زاده  
معاون وزیر خارجه دولت اصلاحات

مانند نیروهای حماس را که دستگیر و دفترشان را تعطیل کرده بود به یک‌باره رهبران حماس را در آغوش کشید، با بشار اسد می‌جنگید، اما به یک‌باره اسد را در آغوش کشید، با ایران هم همین‌طور. بن‌سلمان خودش از رئیس‌جمهور تقاضا کرده بود میانجیگری بین ایران و عربستان را بپذیرد. بعضی‌ها هم می‌گویند ایران قدرت نظامی و دریایی و موشکی و تکنولوژی اتمی دارد و با این قدرت نمی‌شود تقابل کرد. از طرفی دیدگاهی هست که ایران به استیصال رسیده و چهار پنج ماه درگیر اعتراضات کف خیابان بوده و با بیکاری و مشکلات اقتصادی روبه‌روست. عربستان می‌خواهد در این شرایط با ایران رابطه برقرار کند. عباس میلانی در گفت‌وگویی می‌گفت من در اوج اعتراضات از آمریکایی‌ها پرسیدم شما می‌خواهید حکومت ایران ساقط شود، آن‌ها گفتند نه، جمهوری اسلامی ساقط‌شدنی نیست، ما می‌خواهیم ضعیف شود تا بتوانیم از آن‌ها امتیاز بگیریم. از اول انقلاب هر اپوزیسیونی را که بزرگ می‌کردند اهرم فشاری بود که از ایران امتیاز بگیرند؟ شما این اتفاق را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

بحث انتقال نسلی در رهبری عربستان سعودی مهم و جدی است. بسیاری از نسل جدید حاکمان سعودی شاهزاده‌های تحصیل‌کرده در آمریکا و اروپا هستند و البته از مشاوره‌های کارشناسان غربی به‌ویژه آمریکایی برای حکمرانی خود استفاده می‌کنند، اما بگذارید این موضوع را از زوایای دیگری هم ببینیم. منظر بزرگ‌تری که می‌تواند توجه‌کننده تصمیمات راهبردی متأخر حکمرانان سعودی باشد، تحولات نفت و انرژی جهان است که اقتضائاتی داشته و دارد. درک عربستان از تحولات دنیای انرژی خیلی پیش‌تر از حاکمیت در ایران بوده و هنوز بسیاری از مسئولان کلیدی در ایران هیچ ورودی به این‌گونه مباحث

﴿ لطف‌الله میثمی: اخیراً تغییراتی در منطقه صورت گرفته که می‌خواستم بدانم نقطه آغازش کجاست؟ دیدگاهی است که می‌گویند طی سال‌ها دانشجویانی را که عربستان به خارج می‌فرستاد بازگشتند و یک انباشتی به وجود آمد. این‌ها تغییرات محسوسی را می‌طلبند و بن‌سلمان اولین ولیعهدی است که با تفکر وهابی مقابله کرد و پدرش هم از او حمایت می‌کند. او بخشی از آن جوان‌ها و فارغ‌التحصیلان را نمایندگی می‌کند. این جریان‌ها اصلاحات گسترده می‌خواهند که به پول نیاز دارد و درآمدشان هم از نفت است که ضربه‌پذیر است. همان‌طور که می‌دانید نصف درآمد آرامکو را حوثی‌های یمن متوقف کردند. این جنگ هم جنگ بی‌ثمری بود و همه دنیا علیه آن موضع گرفتند. از طرفی در چند سال اخیر عربستان در اوپک پلاس با روسیه هم‌خط است لذا فشارهایی که آمریکا می‌آورد تقریباً بی‌اثر می‌شود؛ البته اگر قرارداد جستا که در کنگره تصویب شد و به امضای رئیس‌جمهور رسید اجرا شود به عربستان فشار زیادی می‌آید. ظاهراً عربستان به این نتیجه رسیده که یک پکیجی باشد تا با همه چالش‌هایی که دارد مقابله کند،



**بسیاری از نسل جدید حاکمان سعودی شاهزاده‌های تحصیل‌کرده در آمریکا و اروپا هستند و البته از مشاوره‌های کارشناسان غربی به‌ویژه آمریکایی برای حکمرانی خود استفاده می‌کنند، اما بگذارید این موضوع را از زوایای دیگری هم ببینیم**

نداشته‌اند و فاصله خیلی زیادی تا فهم این شرایط دارند. این سال‌ها خیلی به مسئولان مملکت توصیه کرده‌ام که به مسئله قدرت اقتصادی ایران و جایگاه آن توجه کنند و به کاهش قدرت صاحبان ذخایر نفتی به ویژه ایران توجه ویژه داشته باشند. مسئله انرژی، جغرافیای سیاسی منطقه و جغرافیای سیاسی کشورهای نفت خیز و کشورهای مصرف کننده نفت را تغییر داده است. رهبران عربستان سعودی حداقل دو دهه است که به این موضوع توجه جدی دارند و این را می‌توانید در ذخیره‌سازی ثروت خود، در فروش سهام آرامکو و متنوع کردن منابع ثروت و سرمایه‌گذاری‌های غیرنفتی ببینید.

پانزده سال پیش، بزرگ‌ترین خریدار نفت ایران ژاپن بود و روزانه بیش از ۵۰ هزار بشکه نفت از ایران وارد می‌کرد. در دولت اصلاحات حتی گاه به ۷۵۰ هزار بشکه هم می‌رسید. حیرت‌انگیز این است که کل سهم نفت در تأمین انرژی ژاپن از بیش از ۵۰ درصد به زیر یک درصد مصرف انرژی این کشور رسیده است و واردات نفت را با گاز (LNG) و انرژی‌های نو جایگزین کرده است.

اگر ایران خرد حکمرانی داشت، باید این تغییر را حس می‌کرد و ما امروز صادرکننده بزرگ گاز می‌بودیم. باید پروژه‌هایی را که در دوره خاتمی برای تولید گاز مایعات ال‌ان‌جی تدارک شده بود دنبال می‌کردیم. ایران هیچ‌کدام از این‌ها را دنبال نکرد و هنوز هم این محاسبات جایی در برنامه‌ریزی‌های ایران ندارد. آمریکا بزرگ‌ترین واردکننده نفت جهان، طی پانزده سال با بهره‌برداری از ذخایر نفتی شیل بزرگ‌ترین تولیدکننده نفت و حتی صادرکننده نفت می‌شود. حتماً تکنولوژی‌های نو در بهره‌برداری اقتصادی از ذخایر نفتی شل تعیین کننده بوده است. اما به باور من تغییرات اساسی در دنیای انرژی در تصمیم‌گیری آمریکا برای رفتن به سراغ ذخایر نفتی شیل مؤثر بوده است. آمریکا بزرگ‌ترین مصرف کننده انرژی جهان، هم از افزایش قیمت نفت بهره‌مند شده است و هم با افزایش قیمت انرژی، زمینه وسیعی برای صنایع جایگزین نفت در «عصر ما بعد نفت» را تدارک کرده است.

همین روند را در اروپا نیز شاهد هستیم. اروپا عمده مصرف انرژی خود را به سمت گاز مایع سوق داده و البته شدیداً روی انرژی‌های نو سرمایه‌گذاری می‌کند. انرژی هسته‌ای هم به موازات نفت اهمیت خود را در اروپا از دست می‌دهد. برای من حیرت‌انگیز بود که تصمیم دولت آلمان برای بستن نیروگاه‌های اتمی در بحبوحه بحران انرژی ناشی از حمله روسیه به اوکراین اتفاق افتاد. انتظار داشتم

این برنامه را تا ساماندهی بازار انرژی خود به تعویق بیندازد، اما با برنامه‌ریزی، نیروگاه‌های هسته‌ای را بست و بحران ناشی از توقف واردات انرژی از روسیه را هم مدیریت کرد.

ژئوپلیتیک انرژی جهانی در حال تغییر است و اگر از این منظر نگاه کنیم، ما با یک عربستان سعودی متفاوت مواجه هستیم. در ژئوپلیتیک جدید، اهمیت نفت عربستان سعودی در حال کاهش است. کشورهای غربی یکی پس از دیگری از جرگه مصرف‌کنندگان نفت عربستان سعودی خارج می‌شوند. بازار مصرف نفت فعلاً و طی دو دهه آینده به سمت چین و هند می‌رود، اما در این بازارها نیز راهبردهای دور از مصرف نفت و حتی گاز مطرح است. عصر اقتدار نفت و کشورهای نفتی در حال غروب کردن است.

عربستان سعودی، چه با خرد خودش و چه با خرد مشاوران و کارشناسان خارجی و مستشاران و کشورهای متحدش، آموخته که باید پایه‌های قدرت اقتصادی‌اش را تغییر بدهد و متنوع کند، حتی اگر عربستان بخواهد جایگاه فعلی قدرت جهانی خود را حفظ کند و در زمره بیست اقتصاد بزرگ جهان باشد باید راهبردهای توسعه خود را تغییر دهد. نمی‌تواند در دنیای اقتصاد نفتی باقی بماند. عربستان سعودی می‌خواهد جهانی شود شاید با کپی‌برداری از امارات و قطر و در ابعاد بزرگ‌تر می‌خواهد کشوری روزآمد در اقتصاد و صنعت و توریسم شود. با چنین راهبردی عربستان نیاز دارد که از بحران‌های نظامی هم فاصله بگیرد. عربستان سعودی در راهبرد جدید اقتدار ملی خود به صلح در منطقه و صلح در یمن نیاز دارد.

#### « حتی به قیمت عقب‌نشینی از مواضعش نسبت به یمن؟ »

عربستان سعودی حتماً انگیزه دارد که به مناقشات در یمن پایان دهد. قرار نیست عربستان در یمن شکست بخورد، اما آمادگی دارد که برای صلح در یمن به جریان مقابله امتیاز بدهد و هزینه کند. وضعیت یمن تأثیر عمیقی روی امنیت ملی عربستان دارد و ریاض باید اطمینان‌های لازم را در زمینه امنیت مرزهایش با یمن به دست آورد. عربستان سعودی می‌تواند از تداوم جنگ بی‌سرانجام در یمن نیز احساس خطر راهبردی بکند. حوثی‌ها می‌توانند یمن را بحرانی نگاه دارند و این برای ریاض تهدیدکننده است. امنیت ملی و قدرت ملی سعودی در آینده اقتضا می‌کند که مرزهایش با یمن امن باشد. در چشم‌انداز اقتدار اقتصادی عربستان سعودی در منطقه و جهان، جنگ جایش را به صلح با همه طرف‌ها داده است. ریاض نیازمند صلح در منطقه است؛ بنابراین انتظار می‌رود که به یمنی‌ها امتیازهای سیاسی و اقتصادی بدهد و مصالحه کند. طبعاً باید نظر ایران را هم در این رابطه جلب کند.

عربستان سعودی به لحاظ قدرت اقتصادی در جمع بیست کشور اول جهان است و می‌خواهد جزو ده اقتصاد اول جهان باشد و حتی کنار هند و ژاپن بایستد. نمی‌توان اطمینان داشت که به چنین موقعیتی دست پیدا کند. زیرساخت‌های اقتصادی عربستان با این موقعیت فاصله زیاد دارد، اما اگر چنین هدفی را دنبال می‌کند خواه‌ناخواه باید به جنگ فرسایشی در یمن پایان دهد و با ایران هم تنش‌زدایی کند.

اجازه بدهید تأکید کنم که عربستان سعودی برای آسودگی از گزند قدرت نظامی ایران با ما مصالحه می‌کند. این نوع مصالحه هم برای ایران خوب است، اما به صورت راهبردی امیدبخش نیست. عربستان سعودی طبق مصالح و راهبردهای خود زمانی به مصالحه با ایران روی آورده که ایران در ضعیف‌ترین وضعیت اقتصادی پس از انقلاب است. ایران هرگز تا این حد پس از انقلاب، حتی در دوران جنگ در زمینه اقتصادی تضعیف و تحقیر



**ژئوپلیتیک انرژی جهانی در حال تغییر است و اگر از این منظر نگاه کنیم، ما با یک عربستان سعودی متفاوت مواجه هستیم. در ژئوپلیتیک جدید، اهمیت نفت عربستان سعودی در حال کاهش است. کشورهای غربی یکی پس از دیگری از جرگه مصرف‌کنندگان نفت عربستان سعودی خارج می‌شوند**

نشده است. طبعاً تنوع و کیفیت برخی تولیدات ایران مثل همه کشورهای جهان نسبت به چهل سال پیش رشد کرده، اما جایگاه اقتصاد ایران در اقتصاد جهانی هرگز تا این حد تحقیر شده نبوده است. ما حتی در مقابل روند توسعه خردمندان بنگلادش و امارات و قطر تحقیر می‌شویم. ایرانی‌هایی که به امارات و ترکیه می‌روند دچار حیرت‌زدگی می‌شوند. روزگاری نه چندان دور، یک دهه پیش، رتبه اقتصاد ایران در میان ۲۰ تا ۲۵ اقتصاد اول جهان بوده است. امروز اقتصاد ایران به رتبه‌های ۵۰ تا ۵۵ اقتصاد جهان تنزل کرده است.

#### نقش چین در این تحولات چیست؟

در تحولات جدید انرژی، اهمیت خلیج فارس برای چین خیلی بیشتر از گذشته است. در دهه‌های آینده، بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان و واردکنندگان نفت جهان چین و هند هستند و در این وضعیت مناسبات خوب چین با کشورهای خلیج فارس و امنیت خلیج فارس برای اقتصاد چین اهمیت خیلی بیشتری از گذشته پیدا کرده است. تحولات انرژی باعث تغییر معادلات خاورمیانه و تصمیم آمریکا مبنی بر کاهش چشمگیر نیروهایش در منطقه شده است.

در حالی که آمریکایی‌ها حضورشان در منطقه را کاهش می‌دهند چینی‌ها دارند وارد منطقه می‌شوند. به این تحول هم باید در همان تغییرات راهبردی جایگاه انرژی نگاه کنیم. چین خریدار اول نفت و گاز دنیا است. آمدن چینی‌ها در این وضعیت به منطقه در چارچوب منافع خودشان طبیعی است؛ البته اگر ایران در موقعیت شایسته‌ای مثل دو دهه پیش بود، حتماً چینی‌ها با محوریت ایران یا حداقل با محوریت ایران و عربستان سعودی وارد منطقه می‌شدند. با تحقیر سیاسی ایران توسط رئیس‌جمهور چین به عرب‌های منطقه امتیاز نمی‌دادند. به لحاظ دیپلماتیک آنچه رئیس‌جمهور چین در خلیج فارس انجام داده تحقیر ایران است. با تحقیر ایران امتیاز سیاسی به عربستان سعودی و سایر کشورهای منطقه داده و امتیاز اقتصادی گرفته است.

البته هرچند چینی‌ها در این ماجرا هم فرصت‌طلبی کرده‌اند، اما توجه داشته باشید چینی‌ها حداقل ۲۵ سال است به ایران توصیه می‌کنند که روابطش را با همسایگان بهبود ببخشند. سال ۱۳۸۴ که روابط ایران با چینی‌ها خوب بود و بحث بردن پرونده ایران به شورای امنیت مطرح بود چینی‌ها قدمی به نفع ایران برنداشتند. ایران هیئت‌هایی به پکن اعزام کرد که با چینی‌ها صحبت کنند و بگویند ما می‌توانیم روابط اقتصادی بزرگی با شما داشته باشیم

و پیشنهاد امتیاز اقتصادی هم می‌دادند و چینی‌ها در پاسخ ضمن امتناع از هرگونه انعطافی به نفع ایران، دو توصیه صریح می‌کردند: اول- بحران‌های بین‌المللی تان را حل کنید؛ و دوم- با همسایگان دوستی کنید و روابط بحرانی نداشته باشید.

#### گویا اخیراً هم این توصیه‌ها را مطرح کرده‌اند؟

چینی‌ها این توصیه‌ها را همواره تکرار کرده‌اند و البته ایران هم به آن توجه نکرده است. ظاهراً مدتی قبل به هیئتی که به دعوت حزب کمونیست چین از مجمع تشخیص مصلحت به چین رفته بودند نیز چنین توصیه‌هایی کرده‌اند. این توصیه‌ها اقتباسی از استراتژی راهبردی خود چین هم هست. چینی‌ها بارها به مقامات ایرانی گفته‌اند و اخیراً با صراحت بیشتر باز هم گفته‌اند که روابط اقتصادی چین با آمریکا راهبردی است و چین با پول و تکنولوژی و بازار آمریکا مردم خود را از فقر نجات داده است و بنا ندارد لطمه‌ای به این مناسبات اقتصادی با آمریکا بزند؛ بنابراین به ایران می‌گویند اگر می‌خواهید با ما روابط اقتصادی مؤثر داشته باشید، اول بروید مشکلاتتان را با آمریکا و همسایگان حل کنید. لازم نیست با آمریکا رفیق باشید، اما دعوا و بحران‌سازی هم نکنید. در مورد روابط ایران با همسایگان هم همین سخن‌ها را تکرار می‌کنند.

#### شما موضع‌گیری رئیس‌جمهور چین در رابطه با سه جزیره ایرانی خلیج فارس را به لحاظ دیپلماتیک توهین‌آمیز تلقی می‌کنید؟ روسیه هم اقدام مشابهی انجام داده است.

بله حتماً. بسیار غیردوستانه بوده است. این شرط را کشورهای منطقه پیش پای رئیس‌جمهور چین قرار داده‌اند و چینی‌ها هم به راحتی پذیرفته‌اند. چینی‌ها در فروختن ایران به دیگران سابقه‌دار هستند. معمولاً منافع ایران را به آمریکایی‌ها فروخته‌اند. این بار هم زیر بار شرط کشورهای منطقه رفته‌اند و با طرح چنین موضوعی از مناسباتشان با ایران خرج کرده‌اند و به طرف‌های مذاکره خود امتیاز سیاسی داده‌اند. در چارچوب منافع خودشان اشتباه نکرده‌اند. ایران گرفتارتر و درمانده‌تر از آن است که بخواهد در قبال این رفتار ناشایست دیپلماتیک چین واکنشی مؤثر داشته باشد. مشکل این است که چنین اقدامی پیشینه‌ای ایجاد کرده که می‌تواند مورد سوءاستفاده کشورهای فرصت‌طلب دیگر هم قرار گیرد.

روسیه هم به خصوص پس از فروپاشی اتحاد شوروی، در فروختن ایران پیش‌تاز بوده است و طبعاً از این فرصت هم استفاده کرده و شرط مشابه عرب‌های خلیج فارس برای تشکیل اجلاس مشترک را به راحتی پذیرفته است. وزیر خارجه‌اش در واکنش به اعتراض ایران یک گام هم جلوتر از چین برداشته و با به‌کار بردن عنوان خلیج عربی امتیاز دومی هم به عرب‌ها اعطا کرده است. امتیاز اخیر البته چندان جدید نیست، ولی ابراز آن در این سطح امتیازی نو برای عرب‌ها محسوب می‌شود. اولین بار وزارت خارجه روسیه در سال ۱۳۹۹ در اوج غزل‌خوانی در روابط با ایران در توییت عربی خود از واژه خلیج عربی به جای خلیج فارس استفاده کرد. کاری که هرگز اتحاد جماهیر شوروی هم در اوج روابط حسنه به کشورهایی چون عراق زیر بار آن نرفت. اتفاقی که در آن زمان هم با واکنش غیرجدی ایران همراه بود.

ممکن است قدری بحث کاهش نیروهای آمریکا در منطقه را از منظر راهبردهای آمریکا بیشتر تشریح کنید. به خصوص با توجه به اینکه اخیراً چند



**در حالی که  
آمریکایی‌ها  
حضورشان در  
منطقه را کاهش  
می‌دهند چینی‌ها  
دارند وارد منطقه  
می‌شوند. به این  
تحول هم باید در  
همان تغییرات  
راهبردی جایگاه  
انرژی نگاه کنیم.  
چین خریدار  
اول نفت و گاز  
دنیا است. آمدن  
چینی‌ها در این  
وضعیت به منطقه  
در چارچوب منافع  
خودشان طبیعی  
است**



سیاست خارجی ندارد. حتی راهبردهای دو دهه پیش را به کلی کنار گذاشته و به سیاست‌های پیش‌بینی‌ناپذیری روی آورده است. ایران حداقل در دولت خاتمی و تا حد زیادی در دولت هاشمی راهبردهای جامع مشخص و شفاف داشته است، اما پس از آن، همه فرصت‌های بین‌المللی را در چارچوب‌های غیرشفاف و به امید رابطه نجات‌بخش با روسیه و چین کنار گذاشته شده است؛ اما روابط با این دو کشور هم بنیان‌های مستحکم راهبردی ندارد و نوعی ماجراجویی را تداعی می‌کند. سال‌هاست تصمیم‌گیرندگان در ایران به قدرت نظامی کشور دل خوش کرده‌اند. قطعاً قدرت نظامی ایران بسیار مهم است، اما بدون قدرت اقتصادی، هیچ کشوری با قدرت نظامی به قدرتی معتبر در جهان بدل نمی‌شود.

ایران نه تنها برای اقتصاد دوره پسانفتی برنامه‌ای ندارد، بلکه در حال حاضر نیز از یک کشور درجه یک نفتی جهان به یک بازیگر درجه چهار در بازار نفت و یک حکومت تنگدست و ناتوان در امر حکمرانی بدل شده است. دو دهه پیش، ایران در سیاست خارجی ظرفیت‌های بسیار خوبی داشته است. با سقوط رژیم‌های طالبان و صدام، ایران به مقتدرترین کشور منطقه بدل شده بود و ظرفیت‌های بسیاری در حوزه‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و امنیتی پیدا کرده بود، اما حکمرانی بد در ایران همه آن ظرفیت‌ها را از سال ۱۳۸۴ به طور دائم تخریب کرده و به هدر داده است. فرصت‌های بسیاری در دو دهه گذشته از دست رفته است. مناقشات داخلی با تخریب فرصت‌های بزرگ سیاست خارجی ایران در منطقه و جهان همراه شده است. تصویری که از ایران ساخته شده تصویر یک حکومت ماجراجوست که نسبت به قدرت خود دچار توهم است. ایران قدرت نظامی بزرگی در منطقه است، اما از این موقعیت هم بهره نمی‌گیرد و برای همسایگان خود بدل به تهدید شده است. روزی اشغال سفارت آمریکا و گروگان‌گیری دانشجویان بخشی از تاریخ هیجانات و انقلابی‌گری‌های انتقادپذیر ایران در دوران انقلاب تلقی می‌شد، اما امروز گروگان‌گیری به صورت یک رویه درآمده و گویی بخشی از هویت سیاست خارجی ایران شده است. سطح گروگان‌گیری‌ها هم به گروگان‌گیری ایرانیان دوتابعیتی کشیده شده است که بیش از هر چیز موجب وهن ملت ایران است.



**عقب‌افتادگی ایران  
راهبردی شده و  
فقط بحث سرمایه  
و پول نیست. فقط  
هدر دادن سرمایه  
ملی و واگذاری  
ظرفیت بهره‌برداری  
به بهره‌بردار رقیب  
نیست. ایران دچار  
سردرگمی راهبردی  
در بدیهی‌ترین  
زمینه‌های  
اقتصادی خود  
شده است. کار  
ایران به جایی  
رسیده که ممکن  
است به واردات گاز  
هم نیازمند شود،  
بیش از آنچه اکنون  
از ترکمنستان وارد  
می‌کند**

هزار نیروی امریکایی به منطقه بازگشته‌اند. نیروهای امریکایی که در منطقه استقرار دائمی داشته‌اند کاهش یافته است. همه شواهد نشان می‌دهد آمریکا پس از تخلیه نیروهایش از عراق و کویت و سپس افغانستان، نیروهایش در آب‌های خلیج فارس را هم کاهش داده است. شناورهای آمریکا هم در خلیج فارس کاهش پیدا کرده‌اند. طبیعتاً این تغییر به معنای عدم حضور نیروهای آمریکا در خلیج فارس یا عدم افزایش تعداد آن‌ها تحت هر شرایطی نیست. آمریکا پایگاه نظامی استراتژیک پایدار و گسترده‌ای در اقیانوس هند دارد. پایگاه دیوگو گارسیا و ناوگان پنجم آمریکا در اقیانوس هند فعال‌اند. طبیعتاً آمریکا قادر است که در شرایط ضروری نیروهای خود را از این پایگاه یا پایگاه‌های دیگر به خلیج فارس منتقل کند و در شرایط غیربحرانی این نیروها را به پایگاه‌های ثابت خود بازگرداند. به نظر می‌رسد شرایط لبنان و تحرکات اسرائیل و تحرکات جدید ایران در این تحول مؤثر بوده است، اما این تحولات در این حد به معنای بازگشت شرایط به پیش از کاهش نیروهای آمریکا در منطقه تلقی نمی‌شود. طبیعتاً نگرانی متحدان آمریکا در خلیج فارس به‌ویژه عربستان و سایر کشورهای شورای همکاری خلیج فارس از تحرکات ایران و تحولات لبنان و سوریه و درگیری احتمالی اسرائیل با لبنان نیز، در حضور اخیر نیروهای امریکایی مؤثر بوده است، ولی به نظر نمی‌رسد که راهبرد نظامی آمریکا برای اولویت دادن به تحولات شرق آسیا دستخوش تغییری راهبردی شده باشد.

«وضعیت ایران چگونه است. آیا کاهش حضور غرب در خلیج فارس برای ایران فرصت تلقی می‌شود؟»

طبیعتاً اگر کاهش نیروهای امریکایی در خلیج فارس منجر به افزایش تحرک و تهدیدآمیز شدن تحرک نظامیان ایرانی در خلیج فارس شود، کاهش حضور نیروهای امریکایی در منطقه مداوم نخواهد بود. از یک سو ایران در صدد فشار آوردن به امریکایی‌ها برای خروج از افغانستان بوده و از سوی دیگر برخی تحرکات ایران عملاً می‌تواند باعث حضور مجدد نظامیان امریکایی بیشتری در خلیج فارس شود. گاه حتی تصور می‌شود گویی حداقل همه نظامیان ایران از کاهش نظامیان آمریکا در خلیج فارس چندان هم خشنود نیستند و وضعیت پرتنش میان خود و نظامیان آمریکا در منطقه را بیشتر می‌پسندند. در هر حال سیاست خارجی ایران خردمندانه و جامع نیست. گاه بسیار بی‌خردانه است. ایران راهبرد جامع





لوله و چه از طریق تبدیل به LNG؛ و البته هموار ترکیه و روسیه با صادرات گاز ایران به اروپا مخالف بودند. در حال عملکرد نظام، باعث حذف ایران از بازار انرژی اروپا شده است. فرصت بزرگی که می‌توانست حلال بسیاری از مشکلات ایران در شرایط بحرانی جنگ اوکراین باشد.

#### « این مخالفت روس‌ها ناگفته بود یا رسماً اعلام می‌کردند؟

اختلال ایجاد می‌کردند. با ترکیه هم موضع بودند و در فرآیندهای مذاکراتی برای خط لوله صدور گاز به اروپا، گاز ایران را حذف می‌کردند. روزی که مقامات ایران گفتند می‌خواهیم با روس‌ها اوپیک گازی راه بیندازیم من گفتم روس‌ها با ایران اوپیک گازی راه نمی‌اندازند تا زمانی که مطمئن شوند ایران به اروپا گاز صادر نمی‌کند و البته وقتی زیر بار اوپیک گازی رفتند که از منتفی شدن خط لوله گاز ایران به اروپا اطمینان حاصل کردند. روس‌ها ابتدا ایران را تشویق می‌کردند به هند گاز صادر کنیم، چون آن زمان اولویت خودشان هند نبود و می‌خواستند ایران را از بازار اروپا دور نگه دارند، البته با تغییرات در افغانستان و ناتوانی ایران در تولید گاز بیشتر، این موضع هم تغییر کرد و حالا روس‌ها روی بازار گاز پاکستان و هند هم برای خودشان حساب باز کرده‌اند. البته در جهان امروز تکنولوژی صادرات گاز هم کاملاً تغییر کرده است. جز کشورهای همسایه، صادرات گاز با خط لوله اهمیت خود را از دست داده است. تکنولوژی‌های ارزان‌تر از پیش، برای تبدیل گاز به مایع LNG و ظرفیت‌های بسیار منعطف حمل‌ونقل دریایی گاز مایع در دنیا باعث شده که صادرات گاز به صورت LNG جایگزین پروژه‌های پرهزینه خط لوله گاز به مقاصد ثابت شود. ایران زمینه ساخت دو پروژه تولید LNG را در دولت خاتمی فراهم کرد، ولی این پروژه‌ها هیچ‌گاه مورد توجه واقع نشد و برای اجرا و تکمیل آن تلاش نشد و لذا ما در بازار گاز جهان غایب هستیم. تولید و صدور گاز مایع به صورت LNG عملی‌ترین پروژه ایران برای حضور در بازار جهانی گاز است که البته وضعیت کنونی تولید گاز ایران اصلاً با توسعه صنایع LNG هم سازگاری ندارد. چون مصرف گاز فزاینده ایران تدریجاً از تولید کاهنده ایران پیشی گرفته است و ایران قادر به احیای چاه‌های استخراج گاز فعلی بدون همکاری کمپانی‌های غربی نیست و تولید گاز ایران روند کاهنده پیدا

« در بازار انرژی و اوپیک نیز موقعیت ایران بسیار تضعیف شده است.

ایران روزی یک قدرت نفتی سرنوشت‌ساز در بازار نفت بوده است. امروز ایران اهمیت خود را در تأمین انرژی جهان از دست داده است. در گذشته تحریم ایران به حوزه انرژی کشیده نمی‌شد، چون نقش نفت ایران در مدیریت انرژی جهان مؤثر و تعیین‌کننده بود، اما امروز تحریم ایران اثری جدی در بازار انرژی ندارد و به خوبی توسط کشورهای مقابل مدیریت می‌شود.

من دو سال پیش نوشتم که با تغییر عرضه و تقاضا در بازار نفت، ایران اهم بزرگ قدرت خود را در این زمینه از دست داده است و اگر نتواند قدرت اقتصادی ایران را در حوزه‌های دیگر ارتقا بخشد، در سرازیری نزول قرار می‌گیرد. کار ایران به جایی رسیده که حتی بزرگ‌ترین خریداران نفت جهان یعنی هند و چین هم مشتاق خرید نفت ایران نیستند. هند از ایران نفت نمی‌خرد و چین هم با ارزان‌ترین قیمت، از ایران نفت قاچاق می‌خرد و البته ایران برای بسته نشدن همین آب‌باریکه خواهش و تلاش می‌کند.

ایران دومین ذخایر بزرگ گازی جهان را دارد. راهبرد خردمندانه آن بود که ایران به موازات فعالیت در بازار نفت در بازار جهانی گاز نیز هر روز فعال‌تر می‌شد. برنامه توسعه صنایع گاز در دولت خاتمی سرعت گرفت و ایران از ذخایر مشترکش با قطر، بهره‌برداری گسترده‌ای کرد. فازهای پارس جنوبی پی‌درپی توان تولید گاز ایران را افزایش می‌داد. یکی از سیاست‌های ایران این بوده که در داخل کشور، گاز را جایگزین نفت کند و نفت را صادر کند؛ البته با ظرفیت‌های سرشار گازی که ایران داشت این سیاست غلط نبود، مشروط به آنکه هم‌زمان صادرکننده گاز نیز می‌بودیم و بازار بزرگی از تقاضای گاز جهان را در اختیار می‌گرفتیم. ما روزی در دولت خاتمی خوشحال بودیم که تولیداتمان در پارس جنوبی از قطر جلو افتاده، الآن به طور حیرت‌انگیزی از قطر عقب افتاده‌ایم. عقب‌افتادگی ایران راهبردی شده و فقط بحث سرمایه و پول نیست. فقط هدر دادن سرمایه ملی و واگذاری ظرفیت بهره‌برداری به بهره‌بردار رقیب نیست. ایران دچار سردرگمی راهبردی در بدیهی‌ترین زمینه‌های اقتصادی خود شده است. کار ایران به جایی رسیده که ممکن است به واردات گاز هم نیازمند شود، بیش از آنچه اکنون از ترکمنستان وارد می‌کند.

اگر ایران ظرفیت تولید گاز داشت و سازوکار بهره‌برداری از ذخایرش را فراهم می‌کرد، امروز ایران صادرکننده گاز به اروپا می‌شد، چه از طریق خط

**ایران غایب بزرگ توسعه جهانی است، غایب دنیای در حال توسعه امروز که همه کشورها از اویتنام و چین گرفته تا هند و بنگلادش و ترکیه و کشورهای آفریقایی، مسیرهای متنوعی از توسعه با سطوح متفاوتی از کیفیت و کمیت را پیدا کرده‌اند**

سال آینده چنین خواهد شد و تا زمانی که توسعه ملی ایران با جامعه جهانی در سه زمینه دانش و تکنولوژی، سرمایه و بازار ارتباط فعال پیدا نکند، ما باید منتظر فروپاشی جای جای صنایعی در کشورمان باشیم که قطع ارتباطشان با دانش و سرمایه و بازار خارجی دیرپا شده است و از تحولات نو محروم مانده‌اند.

ایران با بهره‌گیری از دانش غربی و موفقیت کمپانی‌های ایرانی در پیوند با دانش و تجربه غربی و البته شرقی (به ویژه ژاپن و کره جنوبی) برای توسعه صنایع نفت و گاز و پتروشیمی ایران تا پایان دولت خاتمی به موفقیت‌های بسیاری دست پیدا کرد. موفقیت‌هایی که یک دهه پس از آن هم جوابگو بود، اما تدریجاً قطع همکاری‌های اقتصادی و علمی و صنعتی ایران با جهان امکان هر نوع بازسازی، نوسازی و ارتقای کیفیت بهره‌برداری را از ایران در همه این حوزه‌ها سلب کرد؛ البته این وضع محدود به گاز نیست. استخراج نفت، پالایشگاه‌ها، پتروشیمی‌ها، صنایع اتومبیل و صنایع الکترونیک با تکنولوژی‌های خیلی قابل دسترس صنایع سبک و تمامی دانش و تکنولوژی‌های نو ارتباطات و به‌طورکلی همه صنایع اصلی ایران شدیداً گرفتار انفصال از دانش و تکنولوژی جهانی و البته فقدان سرمایه‌گذاری‌های نو شده‌اند و به همین دلیل هر روز کیفیتشان نازل‌تر می‌شود. در حدی که آرزوی ایرانی‌ها خرید محصولات حتی ساخت ترکیه و چین، به جای محصولات صنایع فرسوده و رو به فرسودگی ایرانی شده است. ایران غایب بزرگ توسعه جهانی است، غایب دنیای درحال توسعه امروز که همه کشورها از ویتنام و چین گرفته تا هند و بنگلادش و ترکیه و کشورهای آفریقایی، مسیرهای متنوعی از توسعه با سطوح متفاوتی از کیفیت و کمیت را پیدا کرده‌اند.

« بالاترین مقام نظامی ما می‌گوید اگر نگذارند ما از خلیج فارس نفت صادر کنیم، ما هم نمی‌گذاریم دیگران صادر کنند. این یعنی جنگ. آن‌ها که این کار را نکردند، به جایش کاری کردند که کسی نفت ما را نخرد.

در وضعیت کنونی حتی اگر از ایران نفت و گاز هم بخرند، ایران به نسبت ظرفیت بالقوه ذخایر نفت و گازش متاع خیلی زیادی برای عرضه ندارد. همان مشکلی که ایران در صنایع گاز دارد در صنایع نفتی هم دارد. فقدان تکنولوژی‌های روزآمد جهانی برای بهره‌برداری بهینه از چاه‌های نفت و استخراج مطلوب. ایران در دوره‌ای با تکنولوژی توتال فرانسه و کمپانی‌های دیگر اروپایی و کره‌ای و ژاپنی کارهای بسیار باارزشی را در صنایع نفت و گاز از جمله در پارس جنوبی دنبال کرده و سرمایه‌گذاری‌های مشترک بزرگی کرده است. در کنار این همکاری‌ها، کمپانی‌های بزرگ نفتی ایرانی شکل گرفتند که در همکاری با این کمپانی‌ها روزآمد بودند و تکنولوژی نو را اقتباس و بهره‌برداری‌های پیشرفته از منابع نفت و گاز را تجربه کرده و چیزهایی هم به آن می‌افزودند. متخصصان کارآزموده در این روند خودشان می‌توانستند این صنایع را تا حدی ارتقا دهند، اما تکنولوژی یک موجود زنده و پویاست. باید به‌طور دائم روزآمد شود و از آخرین تجربه‌های موفق جهانی بهره بگیرد.

حتی برخی متفکران توسعه چهار دهه پیش تصور می‌کردند که تکنولوژی وارداتی امپریالیستی است و چون دانش دست‌اول را به ما نمی‌دهند و ما مصرف‌کننده دست‌دوم دانش کشورهای توسعه‌یافته می‌شویم باید به دنبال راه دیگری باشیم، اما کشورهای خیلی بزرگی مثل چین ثابت کردند که این ادعا بیهوده و بی‌پایه است. اگر چین بخواهد ابرقدرت اقتصادی بشود، باید پیوندهای علمی و اقتصادی خود را با همه جهان مستحکم کند و البته تلاش کند که در هر زمینه ممکن، از دیگران پیشی هم بگیرد. تجربه بسیار موفق ویتنام در توسعه صنعتی به‌ویژه در تکنولوژی‌های

کرده است. با گاز زیرزمین نمی‌توان مدعی قدرت گازی جهان شد و نمی‌توان روی بازار در حال تحول انرژی جهان تأثیر گذاشت. فرآیند صدور گاز LNG فرصتی برای ایران است که بازیگر جهانی گاز شود. این تحول پیش از همه به رفع بحران روابط ایران و غرب نیاز دارد.

« چند سال است مخزن پارس جنوبی فشار افت کرده و بدون پمپ‌های افزایش‌دهنده فشار نمی‌تواند گاز را به سطح روستاها برساند.

کاملاً درست است. فشار مخازن به سرعت در حال کاهش است. یک توهمی وجود داشته که گویی موفقیت ایران در دوره خاتمی در راه‌اندازی پارس جنوبی و بهره‌برداری از فازها و چاه‌های مختلف استخراج گاز در این منطقه با کمک کمپانی‌های غربی و با استفاده از آخرین تکنولوژی‌های صنعت نفت و گاز به‌ویژه توتال فرانسه، پایان نیاز ایران به دانش و تکنولوژی در صنایع نفت و گاز است و چون کمپانی‌های ایرانی در حوزه‌های زیادی در این صنایع خودکفا و خوداتکا شده‌اند؛ لذا نیازی به جذب دانش و تخصص و البته سرمایه خارجی نیست. این توهم را روس‌ها هم داشته‌اند. روزگاری احساس بی‌نیازی نسبت به دانش تولید اتومبیل داشتند و تا فروپاشی اتحاد شوروی قادر به تولید هیچ اتومبیلی جز همان مدل با قدمت چندین ساله و کیفیت از رده خارج لادا نبودند. اکنون نیز که با مشارکت فعال کمپانی‌های امریکایی و اروپایی صنایع خود از جمله صنایع نفت و گاز خود را توسعه داده‌اند و تولید نفت خود را به بالای ۱۰ میلیون بشکه رسانده‌اند دچار همین توهم بوده‌اند و انتظار می‌رود با قطع ارتباط تکنولوژیک این صنایع و کمپانی‌های غربی همکاری‌شان، به تدریج بحران مشابهی در صنایع نفت و گاز روسیه نیز پدیدار شود. مشکلی که در سایر صنایع روسیه با سرعت بیشتری بروز کرده است.

در جهان امروز صنایع پیشرو در گرو دانش پیشرو است و تحقق توسعه در هیچ کشوری بدون پیوند با تکنولوژی جهانی، سرمایه جهانی و بازار جهانی ممکن نیست. تجربه‌ای که چین را به ابرقدرت اقتصادی شدن رسانده است و کشورهای با سلیقه‌های گوناگون حکمرانی را به قدرت‌های بزرگ اقتصادی بدل کرده و می‌کند.

« یعنی این زمستان ممکن است اعتراضاتی در زمینه کمبود گاز در ایران اتفاق بیفتد. بله. ممکن است. اگر امسال هم چنین نشود، قطعاً



**من گاهی خطاب به مقامات عالی کشور می‌گویم و می‌نویسم که حتی اگر دموکراسی ستیزی می‌کنید، چرا یک حکمرانی اقتدارگرای خردمند نمی‌شوید؟ چرا برای حکمرانی اقتدارگرایانه خود، اقتصاد ملی ایران را بزرگ و بزرگ‌تر نمی‌کنید؟ چرا از اقتدارگرایانی مثل حکام چین و ویتنام نمی‌آموزید**



نو مثل موتورسیکلت و خودروبرقی این کشور عقب افتاده را به پدیده جدید توسعه جهانی بدل کرده است. ویتنامی ها با دانش و تکنولوژی و سرمایه و بازار امریکا به تحولات عظیمی دست پیدا کرده اند.

من گاهی خطاب به مقامات عالی کشور می گویم و می نویسم که حتی اگر دموکراسی ستیزی می کنید، چرا یک حکمرانی اقتدارگرای خردمند نمی شوید؟ چرا برای حکمرانی اقتدارگرایانه خود، اقتصاد ملی ایران را بزرگ و بزرگ تر نمی کنید؟ چرا از اقتدارگرایانی مثل حکام چین و ویتنام نمی آموزید. اقتصاد در ایران هر روز کوچک تر و حقیرتر و شرم آورتر می شود. در ایران هر روز ابعاد توسعه ستیزی وسعت بیشتری می گیرد. امروز بیش از هر زمان طی چهل سال گذشته، تحصیلکردگان دانشگاهی و نیروی های متخصص در معرض فشار قرار دارند. آنان اگر از خواص حکومت نباشند، از دانشگاه و کارخانه و پروژه های بزرگ بیرونشان می کنند و عملاً مهاجرتشان را تشویق می کنند. سرعت مهاجرت نیروی متخصص و توانای کشور، در اثر سیاست های تخریبی نظام و سلطه امنیتی ها بر همه امور، حیرت انگیز و وحشت انگیز است.

#### مقامات عالی و نظامیان به قدرت نظامی روبه افزایش ایران می بالند.

اینکه ایران قدرت نظامی قوی در منطقه شده حتماً امتیاز مثبتی است. حتماً هم ایران در حوزه نظامی قدرتمندتر شده است. اگر ایران سلاحی تولید می کند که خریدار دارد، نشانه این است که ما در این زمینه نیز قدرتمندتر شده ایم، اما این قدرتمندتر شدن اقتضائاتی دارد که ما اصلاً رعایتش نمی کنیم. یکی از آموزه های واضح فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این است که قدرت نظامی بدون قدرتمند شدن اقتصادی باعث فروپاشی می شود. قدرتمند شدن نظامی هزینه دارد و درآمدش در برابر هزینه اش ناچیز است، حتی ممکن است باعث انسداد توسعه ملی شود، چنانکه در ایران شده است. اقتدار نظامی هزینه امنیت ملی است و باید بابتش هزینه شود. فروش چند فروند پهباد آن هم با یک دنیا جنجال و تهدید سیاسی، درآمد ناچیزی دارد و هرگز جایگزین صادرات اقتصادی نمی شود. سلاح نظامی حتماً توان دفاعی ایران را افزایش داده، ولی بی خردی بزرگ آن است که ایران افزایش قدرت نظامی و توسعه تسلیحاتی را جایگزین توسعه صنعتی و اقتصادی کند و این روند فرآیند توسعه ملی را به سمت نابودی کشاند.

#### ایران توانسته از صنایع نظامی خوبی برخوردار باشد. آیا چنین اراده ای نمی تواند در توسعه صنایع خانگی و غیرنظامی فعال شود؟

مرور پیشینه صنایع نظامی و صنایع غیرنظامی اتحاد جماهیر شوروی و روسیه به خوبی نشان می دهد که توانایی در تولید سلاح به معنای توانایی در تولید کالاهای باکیفیت و پرمقاصی صنایع سنگین و صنایع سبک و صنایع الکترونیک غیرنظامی نیست. در اوج قدرت نظامی، شوروی با بحران اقتصادی جدی مواجه بود و در واقع بحران اقتصادی و صنعتی شوروی، این کشور را به فروپاشی رساند.

شوروی قادر به ساختن جنگنده های کارآمد بود، اما هرگز چه شوروی و چه پس از فروپاشی، روسیه نتوانست صنایع هواپیماسازی خودش را به کیفیت مطلوب جهانی برساند. علت آن است که بالندگی تکنولوژی در صنایع غیرنظامی بسیار گسترده تر و روزآمدتر از صنایع نظامی است. تولیدات صنایع متعارف سنگین و سبک، به طور دائم در معرض ارزیابی کیفیت، کارایی و قیمت مناسب تر و تکنولوژی روزآمدتر و رقابت تجاری جهانی است. در اتحاد جماهیر شوروی تولید هواپیماهای نظامی و باربری بسیار چشمگیر بود. بزرگ ترین هواپیمای باربری جهان ساخت کارخانه آنتونوف شوروی بود، اما این هواپیماها به دلیل استانداردهای پایین زیست محیطی و مصرف سوخت بسیار بالا و عدم توجیه اقتصادی، هرگز جایی در صنایع هوایی جهان پیدا نکردند. با فروپاشی شوروی، تولید هواپیماهای غیرنظامی در روسیه به طور کامل متوقف شد و در شرکت های هواپیمایی مسافری در روسیه و سایر کشورهای پیشین اتحاد شوروی هواپیماهای روسی با هواپیماهایی ابراس و بوئینگ جایگزین شدند. در صنایع خودرو و صنایع سبک نیز وضعیت کاملاً مشابه بود. حتی در صنایع نفت و گاز، شوروی هرگز نتوانست تولید نفت خود را به ۶ میلیون بشکه برساند. پس از فروپاشی شوروی، تکنولوژی و سرمایه گذاری کمپانی های نفتی غربی شل، توتال، شورون و بی پی و غیره، قدرت تولید نفت روسیه را به بیش از ۱۰ میلیون و تولید گاز روسیه را به بالاترین میزان در سطح جهان رساند. صنایع نفت و گاز شوروی به اندازه صنایع هوایی روسیه در معرض صدمات ناشی از تحریم کشورهای غربی هستند. در صورت تداوم تحریم های روسیه این صنایع هم به سمت بحران خواهند رفت.

تسلیحات نظامی به خصوص در کشوری با اقتصاد دولتی و خزانه ای تحت اختیار حاکمیت، ممکن است هرگز به کیفیت قابل رقابت نرسند، ولی برای مصالح امنیتی ملی باکیفیتی پایین و با هزینه های بسیار گران تولید شوند. این نوع تولیدات نظامی پرهزینه و کم کیفیت، به صورت محدود برای اقتدار نظامی و امنیت ملی یک کشور مستقل، قابل توجیه است، ولی کارهای مشابهی در اقتصاد ملی و در صنایع غیرنظامی بی معنی است و اگر مدتی هم با زیان به صورت سوبسیدی تداوم یابد، نهایتاً به توسعه تولیدات ملی منجر نخواهد شد و در مرحله ای در مقابل کالای باکیفیت تر و ارزان تر خارجی فرو خواهد پاشید. مثل صنایع اتومبیل ایران که حالاً نه در برابر تولیدات غربی که در مقابل تولیدات کم کیفیت چینی در حال فروپاشی است.

توسعه اقتصادی و صنعتی امروز جهان، از جمله در کشورهای در حال توسعه، بدون استثناء بر سه پایه تکنولوژی روزآمد، سرمایه گذاری مداوم و فزاینده و بازار صادراتی پویا متکی است. این سه پایه توسعه اقتصادی و صنعتی، به تعامل فعال و گسترده جهانی و بدهستان های اقتصادی در سطح جهان بستگی دارد. هیچ کشوری قادر نیست ضمن محرومیت از این سه پایه توسعه اقتصادی و صنعتی، به عنوان یک اقتصاد پویا و در حال پیشرفت دوام بیاورد و اگر چند صباحی مقاومت کند، نهایتاً به فروپاشی اقتصادی خواهد



**توسعه اقتصادی و صنعتی امروز جهان، از جمله در کشورهای در حال توسعه، بدون استثناء بر سه پایه تکنولوژی روزآمد، سرمایه گذاری مداوم و فزاینده و بازار صادراتی پویا متکی است. این سه پایه توسعه اقتصادی و صنعتی، به تعامل فعال و گسترده جهانی و بدهستان های اقتصادی در سطح جهان بستگی دارد**





تولید و صدور گاز مایع به صورت ال.ان.جی عملی‌ترین پروژه ایران برای حضور در بازار جهانی گاز است

سیاسی و نفوذ گسترده دارد. امروز ایران در حالی به سمت تنش‌زدایی با کشورهای منطقه می‌رود که همه کشورهای منطقه روابطشان با اسرائیل را بازسازی کرده و ارتقا داده‌اند. امارات با اسرائیل قرارداد جامع اقتصادی بسته است. تمامی این تحولات بخشی از کارنامه ناموفق سیاست خارجی ایران است. سیاست خارجی پراشتباه و فاقد راهبرد معقول ایران در این تحولات بسیار مؤثر بوده است. سیاستی که سال‌هاست در خارج از وزارت خارجه مدیریت می‌شود. ایران به لحاظ نظامی قدرتمندتر شده است، ولی به لحاظ دیپلماتیک تا اینجای کار، اسرائیل موفقیت‌های خیلی بیشتری در منطقه نسبت به ایران داشته است. در راهبرد عربستان سعودی در چارچوب «اقتدار بین‌المللی در سایه صلح منطقه‌ای»، صلح با اسرائیل نیز نقش کلیدی دارد؛ و البته عربستان سعودی وقتی با ایران تنش‌زدایی کند و رابطه فعال برقرار کند خیلی راحت‌تر می‌تواند با اسرائیل رابطه برقرار کند. بسیاری پیش‌بینی می‌کنند در صورتی که گسترش روابط با ایران خوب پیش برود، گام بعدی برقراری یک رابطه مشروط و محدود عربستان سعودی با اسرائیل خواهد بود.

در دیپلماسی و صحنه جهانی نیز ما از اسرائیل ضعیف‌تر شده‌ایم، درحالی‌که همیشه قوی‌تر بودیم و پس از انقلاب همیشه صدای حامیان فلسطینیان در سازمان ملل خیلی بلندتر از اسرائیل بود، ولی فجایعی که از سال ۱۳۸۴ در سیاست خارجی شروع شد ما را در سیاست خارجی هم در مقابل اسرائیل تحقیر کرده است.

«ماست سفید را گفتیم سیاه است. گفتیم اصلاً هولوکاست نبوده و اعتماد همه جهان را نسبت به خودمان از بین بردیم.»

بله. ماجراجویی را به همه صحنه‌های دیپلماسی کشانیدم و عملاً خودمان را تحقیر کردیم. پیش از سال ۱۳۸۴ اسرائیل بازنده همیشگی در مجمع عمومی سازمان ملل بود. کشورها افتخار می‌کردند که کنار فلسطینی‌ها و مسلمانان علیه اسرائیل ایستاده‌اند. آرای مجمع عمومی کاربردی برای اعمال قدرت علیه اسرائیل نداشت، اما شان و منزلت بالایی برای فلسطین و حامیان فلسطین داشت. غالب کشورهای اروپایی در کنار مسلمانان علیه اسرائیل موضع می‌گرفتند. ایران از بازیگردان‌های مؤثر جوامع بین‌المللی علیه اسرائیل بود. اعلام نژادپرست بودن رژیم صهیونیستی با رأی مشترک مسلمانان و اروپاییان و غالب کشورهای جهان در اجلاس ضد نژادپرستی سازمان ملل، نمونه بارزی از این موفقیت‌ها بود. با سیاست خارجی ماجراجوی ایران این

رسید. تنها کره شمالی توانسته با چنین وضعیتی دوام بیاورد. علتش هم این است که تمامی کسری بودجه این کشور دارای صنایع نظامی فعال، از زندگی بسیار فقیرانه مردم تأمین می‌شود و مردمان بسیار فقیر این کشور باز هم فقیرتر می‌شوند. در این کشور مطلقاً مالکیت خصوصی وجود ندارد و راه فرار مردم به خارج هم در اقیانوس عمیق و مرزهای محدود شدیداً تحت کنترل، بسته است. در این وضعیت، تاکنون اداره مردم در اوج فقر و بی‌خبری و گرسنگی برای حاکمیت مطلقه این کشور ممکن شده است و البته در این کشور نه تنها از توسعه و توسعه صنعتی خبری نیست، بلکه به طور کلی از تولیدات صنعتی غیرنظامی هم هیچ اثری نیست.

متقابلاً در کشوری مثل آمریکا، به عنوان بزرگ‌ترین تولیدکننده دانش و نوآوری در جهان، پیوند میان صنایع نظامی و غیرنظامی به‌ویژه برای تولید و توسعه دانش و تکنولوژی روزآمد، بسیار بالاست. این پیوند در آمریکا باعث ارتقای مداوم کیفیت تولیدات صنایع نظامی و غیرنظامی می‌شود و البته شرکای اقتصادی این کشور از جمله کشورهای اروپایی و ژاپن و کره جنوبی و غیره از این ارتقای مداوم کیفیت تولید آمریکا تا حد زیادی بهره‌مند می‌شوند و البته کشور چین با تحفظ‌های بسیار جدی در روابط با آمریکا و اخیراً ویتنام در وضعیتی مشابه در یک روابط اقتصادی مستحکم و همکاری صنعتی پویا با آمریکا قادر شده‌اند با دسترسی به دانش و تکنولوژی آمریکایی، صنایع غیرنظامی و حتی صنایع نظامی خود را با دانش و فناوری نو، روزآمد نگه دارند و حتی در خودکفایی‌های علمی و صنعتی به توانایی‌های زیادی برسند.

**امروز ایران در حالی به سمت تنش‌زدایی با کشورهای منطقه می‌رود که همه کشورهای منطقه روابطشان با اسرائیل را بازسازی کرده و ارتقا داده‌اند. امارات با اسرائیل قرارداد جامع اقتصادی بسته است. تمامی این تحولات بخشی از کارنامه ناموفق سیاست خارجی ایران است**

«موقعیت ایران در مقابل اسرائیل را چگونه می‌بینید؟»

اسرائیل هرگز به اندازه امروز در منطقه و از جمله در جوار مرزهای ایران حضور فعال نداشته است. ناوگان زیردریایی اسرائیل امروز در اطراف مهم‌ترین تنگه‌های آبی جهان یعنی هرمز و باب‌المندب و سوئز جولان می‌دهد. اسرائیل امروز در منطقه حضور نظامی و راهبردی و دیپلماتیک دارد. کشورها در مناقشاتی که با ایران داشته‌اند به سمت اسرائیل رفته‌اند و امتیاز گرفته‌اند و روابطشان را رسمی و علنی کرده‌اند و البته این پیروزی اسرائیل نتیجه راهبردهای بسیار غلط ایران هم هست. ایران شرایطی را فراهم کرده که اسرائیل به جز پاکستان و افغانستان با همه کشورهای همسایه ایران رابطه دیپلماتیک دارد و در غالب کشورها حضور رسمی

« برخی ابراز می‌کنند که تحولات سال گذشته ایران و جنبش اعتراضی با محوریت زنان در ایران، موجب نگرانی کشورهای منطقه شده و این موضوع نیز باعث تشویق عربستان سعودی و سایر کشورهای عرب خلیج فارس برای کاهش تنش با حاکمیت ایران شده است.

اینکه کشورهای خلیج فارس نسبت به تحولاتی مانند اعتراضات سال گذشته در ایران نگران باشند دور از انتظار نیست، حتی اگر کشورهای منطقه از تحقیر شدن حکومت ایران در این جنبش خشنود شده باشند، قطعاً از احتمال فراگیر شدن این تحولات جنبشی در منطقه خشنود نبوده‌اند و حتی نگران هم شده‌اند.

حداقل حکومت‌های خلیج فارس همه ساختار سنتی دارند. نظام سلطانی با سازوکار قبیله‌ای و حکمرانی قومی. طبعاً می‌توان احتمال داد که از گسترش این تحولات در منطقه نگران باشند و از سرکوب این جنبش توسط حکومت ایران نیز خشنود باشند، اما نمی‌توان این متغیر را عامل تعیین‌کننده‌ای در تمایل عربستان سعودی و سایر کشورهای منطقه در کاهش تنش با حکومت ایران تلقی کرد؛ اما جنبه دیگری هم مطرح است. تحولات جنبشی سال گذشته ایران در کنار وضعیت بسیار بد اقتصادی ایران، حکومت ایران را تضعیف کرده و احتمال می‌رود کشورهای منطقه با چنین برداشتی نیز تمایل بیشتری برای کاهش تنش با ایران تضعیف شده پیدا کرده باشند.

« ظاهراً تلقی اروپایی‌ها از جنبش «زن- زندگی- آزادی» و پیامدهای آن با امریکا و کشورهای منطقه متفاوت بوده است.

بله. مواضع کشورهای اروپایی نسبت به تحولات جنبشی سال گذشته با سایر کشورها متفاوت بود. این ناشی از کنش‌های متعارف کشورهای اروپایی در حمایت از حقوق بشر در سطح جهان است، اما در مورد ایران، بیش از آن به نظر می‌رسد تصویری که از فروپاشی حکومت ایران در ذهن برخی دولت‌های اروپایی شکل گرفته بود ناشی از فعالیت‌های بسیار گسترده و بی‌سابقه ایرانیان مقیم این کشورها نیز بود. پدیده‌ای که نظام در شکل‌گیری آن مقصر بوده و هست. عملکرد بسیار بد نظام نسبت به ایرانیان مقیم خارج در فعال کردن آنان در سال گذشته بسیار مؤثر بوده است.

من در مقالاتی به دفعات نوشته‌ام در مورد ایرانیان مقیم خارج هم نظام از چینی‌ها بیاموزید. دولت چین بسیاری از حساسیت‌های امنیتی خود را کاهش داد و بخشی را به‌کلی کنار گذاشت و ابتدا تایوانی‌ها و بعد چین تباران

شان و منزلت نیز جابه‌جا شده است. امروز اسرائیل به‌رغم تشدید جنایات خود و فشارهای خود علیه مردم فلسطین، در صحنه‌های بین‌المللی نیز بسیار موفق‌تر از گذشته است. نقش ایران و سیاست خارجی ایران از سال ۱۳۸۴ تاکنون در این تغییر مسیر جوامع بین‌المللی و کشورهای منطقه‌ای به نفع اسرائیل، چشمگیر بوده است.

« آیا تحولات داخلی اسرائیل و بحران نظام قضایی این کشور فرصتی برای فلسطینیان و نشان از آسیب‌پذیری اسرائیل نیست؟

رشد جریان‌های بسیار افراطی در حاکمیت اسرائیل و تحولات مرتبط با تلاش دولت اسرائیل برای تضعیف نظام قضایی این کشور، چالش‌های مهمی در این کشور ایجاد کرده است و می‌تواند فرصت‌هایی برای کاهش فشارهای فزاینده نسبت به فلسطینیان و تقویت موقعیت سیاسی فلسطینیان باشد. این به معنای تحولی امیدبخش برای فلسطینیان تحت فشارهای فزاینده نیست و حتی باعث کاهش قدرت تحرک اسرائیل در منطقه و علیه ایران نمی‌شود، ولی اگر تدابیر خردمندانه بین‌المللی با همکاری اکثریت قاطع کشورهای جهان شامل کشورهای اروپایی دنبال شود، ممکن است موقعیت فلسطینیان را در چارچوب مباحث بین‌المللی مرتبط با بحث دو دولت مستقل اسرائیلی و فلسطینی تقویت کند.

« موقعیت اسرائیل در برابر حزب‌الله لبنان چگونه است. آیا همچنان حزب‌الله لبنان قدرت بازدارندگی

پیشین را برای پیشگیری از تجاوز اسرائیل به لبنان دارد؟ حزب‌الله همچنان مهم‌ترین عامل بازدارندگی در مقابل تجاوزات اسرائیل به لبنان است، اما شرایط لبنان اصلاً مناسب نیست. وضعیت اقتصادی این کشور بحرانی است و حزب‌الله لبنان نیز متأثر از این شرایط تحت فشارهای اقتصادی است. به نظر می‌رسد هیچ‌کدام از طرفین اسرائیل و حزب‌الله تمایل به درگیری نظامی نداشته باشند. اختلافات تشدیدشونده درون حاکمیت اسرائیل نیز مانع مهمی برای تحرک نظامی چشمگیر اسرائیل است. به نظر هم نمی‌رسد که به راه انداختن جنگ، مشکلات داخلی دولت نتانیاهو را برطرف کند، اما در حال حاضر اسرائیل به خاک لبنان تجاوز کند، طبعاً مهم‌ترین عامل مقابله‌کننده همچنان حزب‌الله خواهد بود. یکی از مشکلات جدی لبنان و حزب‌الله هم این است که ایران بسیار تنگدست امروز، قادر به حمایت مالی چشمگیری مثل گذشته از حزب‌الله نیست.



**حزب‌الله همچنان مهم‌ترین عامل بازدارندگی در مقابل تجاوزات اسرائیل به لبنان است، اما شرایط لبنان اصلاً مناسب نیست. وضعیت اقتصادی این کشور بحرانی است و حزب‌الله لبنان نیز متأثر از این شرایط تحت فشارهای اقتصادی است**



« آقای ایروانی که مذاکرات ایران و عربستان را به سرانجام رساند الآن نماینده ایران در سازمان ملل است و مذاکره ایران با آمریکا را ادامه می دهد و با رابرت مالی هم چندین بار ملاقات داشته است. آیا این مسیر به جایی می رسد؟ هم اکنون طرح توقف در برابر توقف را مطرح می کنند؛ یعنی ما غنی سازی را متوقف کنیم و آن ها هم تحریم را متوقف کنند ولی لغو نکنند و فعلاً متوقف کنند تا ببینند چه می شود.

آقای ایروانی دیپلمات خوب و شجاعی است. تجربه های نسبتاً موفقی در وزارت خارجه داشته است. شجاعتش باعث شده گفت و گوهای مؤثری با رابرت مالی داشته باشد، اما ظاهراً ایشان و حتی رابرت مالی هم گرفتار مدیریت پرهیج و مریج دیپلماسی در داخل کشور هستند. حتی مالی هم ظاهراً به همین دلیل موقعیت مؤثر خود را در وزارت خارجه آمریکا از دست داده است.

مذاکراتی در مورد یافتن راه حلی با نتایج محدود برای طرفین دنبال شده است، اما فعلاً فراتر از مبادله زندانیان دو کشور و آزادسازی دارایی های ایران در کره جنوبی و عراق نرفته است. خبرهای دیگری در مورد توافق دو کشور برای آزادسازی مبالغ دیگری از دارایی های ایران که در اروپا و ژاپن و ترکیه و امارات بلوکه شده شنیده می شود. اجازه صادرات تا یک میلیون بشکه نفت ایران برای واردات غذا و دارو هم مطرح است که هنوز چندان شفاف نیست. گفته می شود در مقابل این امتیازات، ایران موافقت کرده با آژانس انرژی اتمی همکاری کامل داشته باشد و تولیدات اورانیوم بالای ۶۰ درصد خود را کاهش دهد. از جزئیات اطلاعی ندارم، اما خوش بینی هایی در همین محدوده ایجاد شده است. شایعاتی در مورد احتمال بازگشت آمریکا به برجام هم مطرح می شود که چندان جدی نیست و به نظر می رسد که زمان بازگشت آمریکا به برجام برای رسیدن به یک توافق قابل قبول سپری شده است و این نوع توافقات در چارچوب های خارج از برجام محتمل تر است و البته هر نوع توافقی میان ایران و آمریکا به میزان اهمیتش، باعث کاهش حساسیت و تردیدهای سایر کشورهای جهان برای همکاری های اقتصادی با ایران می شود.

« جایگاه عربستان در قرارداد آبراهام چه بود؟ ما در اخبار می خواندیم که اسرائیلی ها به آمریکایی ها فشار می آورند که عربستانی ها را وادار کنند برای پیوستن به این قرارداد و بن سلمان گفته من دو شرط دارم: یکی اینکه مسئله فلسطین حل شود؛ و یکی هم اینکه من هم بتوانم مثل ایران تکنولوژی اتمی داشته باشم که اسرائیل با هر دو مخالفت کرده است. این گزارش ها تا چه حد واقعیت دارد؟

هر سه مطلبی که فرمودید به شکلی درست است، اما من فکر نمی کنم این پایان ماجرا باشد. عربستان حتماً مشتاق است که با اسرائیل روابطش را بهتر کند و حتی روابطش را عادی کند و این احتمال در صورت بهبود جدی روابط ایران و عربستان افزایش هم پیدا خواهد کرد، اما برای عربستان بدون اینکه شرایط در اسرائیل و میان اسرائیل و فلسطینی ها تغییر کند، برقراری رابطه با اسرائیل بسیار دشوار است. فکر می کنم این جنبه مهم تر از هر مورد دیگری است. چیزی که اسرائیلی های افراطی زیر بار آن نمی روند همین جنبه است. در مورد مسائل هسته ای می توانند به راه حل و تفاهم برسند، اما بر سر اسرائیل و فلسطینی ها مواضع اسرائیل تندتر می شود و تندروها در اسرائیل تأثیرگذارتر می شوند. در این شرایط تغییر مشی عربستان سعودی در برابر اسرائیل خیلی دشوار است. هرچند که ناممکن نیست.

سایر کشورها را برای بازگشت و سرمایه گذاری در خاک چین تشویق کرد. ملاحظاتی امنیتی آنان را برطرف کرد و امنیت سرمایه و امنیت خانواده آن ها را تضمین کرد، حتی اشتباهات آنان را نادیده گرفت و با عملکردش واقعی بودن این تضمین ها را ثابت کرد. در قیاس با رفتار چینی ها نسبت به چینی تباران مقیم خارج، عملکرد نظام نسبت به ایرانیان مقیم خارج بسیار بد است.

امروز ما با مهاجران ایرانی مواجهیم که صاحب ثروت و تجربه و دانش هستند و بسیاری علاقه مند به بازگشت دائمی یا سفرهای مداوم به ایران هستند. مشتاق آوردن ثروتمندان به ایران و سرمایه گذاری در ایران بودند و اگر شرایط به صورت واقعی تغییر کند، باز هم این اشتیاق را دارند؛ اما هر روز وحشتشان از بازگشت به ایران و حتی سفر به ایران بیشتر هم می شود. چینی ها در گام اول به چینی تباران جهان تضمین دادند و با عملشان ثابت کردند که بلایی سر کسی نمی آورند، اما در ایران کاملاً عکس این عمل شده است. از سال ۸۴ مأمورانی از سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات در فرودگاه امام خمینی ورود و خروج ایرانی های دوتابعیتی را کنترل می کنند. به بهانه های گوناگون آن ها را بازجویی می کنند. گاهی تهدیدشان می کنند، گاهی پیشنهاد همکاری می دهد، گاهی هم برایشان پرونده امنیتی درست می کنند. مجموعه اقداماتی که حتی اگر بسیار محدود هم باشد، هر روز وحشت ایرانیان مقیم خارج از بازگشت به ایران را بیشتر می کند. ظرفیت های اقتصادی و علمی ایرانیانی که تعلق خاطر جدی به کشورشان دارند بسیار زیاد است و حتماً کمتر از چینی تباران در دهه ۱۹۷۰ نیست، ولی ایرانیان مقیم خارج در برابر نظام ایران احساس ناامنی می کنند. هیچ تضمین واقعی و معتبری برای امنیت ایرانی های مقیم خارجی که به ایران سفر می کنند وجود ندارد. مصادره اموال ایرانیان مقیم خارج در ایران هم از تجربه های فعال و پردرآمد ستاد اجرایی بوده است. پدیده ای که سال گذشته در میان ایرانیان مقیم خارج به خصوص در کشورهای اروپایی شکل گرفت نتیجه عوامل گوناگونی است که فاصله ایرانیان مقیم خارج را از ایران و نظام بیشتر کرده است. قطعاً ضرورت های امنیتی هم نمی تواند خسارات بزرگ وارده توسط نهاد های امنیتی و اطلاعاتی به رابطه پر ظرفیت میان ملت ایران و حکومت ایران و ایرانیان مقیم خارج را توجیه کند. آنچه در اروپا در سال گذشته روی داد نشانه واضحی از عمق خسارات وارده به رابطه میان ایرانیان مقیم خارج از جمله مقیم اروپا و حکومت ایران بود.



**امروز ما با مهاجران ایرانی مواجهیم که صاحب ثروت و تجربه و دانش هستند و بسیاری علاقه مند به بازگشت دائمی یا سفرهای مداوم به ایران هستند. مشتاق آوردن ثروتمندان به ایران و سرمایه گذاری در ایران بودند و اگر شرایط به صورت واقعی تغییر کند، باز هم این اشتیاق را دارند**



# جوانان فلسطینی پیشرو تر از سیاستمداران



محمد احمدی

پژوهشگر



آقای محمد

احمدی در این

مقاله پژوهشی

خود، ضمن

اشاره به بالندگی

مقاومت فلسطین

تلاش دارد از دلایل

مهاجرت یهودیان

برای فرار از تندروی

صهیونیست‌های

افراطی و متعاقباً از

آینده مبهم اسرائیل

پس از خروج

یهودیان لیبرال و

متخصص سخن

گفته اند و با مطرح

کردن درس‌های

تلخ جنگ اول و دوم

جنین برای اسرائیل

با آوردن آمار و ارقام

متن خود را کامل‌تر

کرده‌اند.

## « بحران در حال ظهور

اسرائیل در سال ۲۰۲۳ با یک بحران چندبعدی و بی‌سابقه روبه‌رو شده است. از یک سو، فشار دولت راست‌گرا برای تغییرات زیربنایی در نظام قضایی، به بروز شکاف‌های عمیق اجتماعی و سیاسی منجر شده که هیچ افق روشنی برای حل آن به چشم نمی‌خورد. این بن‌بست باعث شده بسیاری از یهودیان تصمیم به مهاجرت بگیرند، به طوری که در حال خروج دارایی‌های خود و یافتن جایی برای زندگی در کشورهای غربی هستند. از سوی دیگر، فلسطینی‌ها با استفاده از این موقعیت و با توجه به بی‌ثمر ماندن تلاش‌های سیاسی در فضای افراطی‌گرایی حاکم بر نظام اسرائیل، شکل جدیدی به مبارزات خود داده‌اند که اوضاع را برای دولت نتانیا هو پیچیده‌تر کرده است.

نزدیک به نیمی از یهودیان اسرائیلی با تغییرات قضایی مخالف‌اند، زیرا دست جناح حاکم را در هرگونه تندروی باز می‌گذارد و باعث ضعف بیش

از پیش مخالفان خواهد شد. از نظر بسیاری از آن‌ها تنها راه نجات، مهاجرت است. پس از روی کار آمدن دولت راست‌گرای افراطی در اواخر سال ۲۰۲۲، جنبش جدیدی در اسرائیل شکل گرفته که هدفش تسهیل مهاجرت یهودیان به امریکاست. این جنبش که خود را «ترک دسته جمعی کشور» می‌نامد، برنامه‌ای دارد تا در اولین مرحله، ۱۰ هزار یهودی را از اسرائیل خارج کند. دو تن از رهبران این جنبش، یانیو گورلیک<sup>۱</sup> فعال سیاسی مخالف نتانیا هو و مردخای کاهانا<sup>۲</sup> بازرگان و سرمایه‌دار اسرائیلی-آمریکایی هستند.

کاهانا که قبلاً در انتقال یهودیان پراکنده جهان به اسرائیل فعالیت می‌کرد، اکنون می‌گوید: «پس از سال‌ها انتقال قاچاق یهودیان از مناطق جنگ‌زده در یمن، افغانستان، سوریه و اوکراین به اسرائیل، تصمیم گرفته‌ام به اسرائیلی‌ها کمک کنم تا به امریکا مهاجرت کنند... اکنون با خراب شدن اوضاع در اسرائیل، زمان آن رسیده که جایگزینی برای نهضت صهیونیسم فراهم شود». او می‌افزاید: «من مزرعه بزرگی در نیوجرسی دارم و به اسرائیلی‌ها پیشنهاد کرده‌ام تا برای تبدیل آن به یک کیبوتص (آبادی اشتراکی یهودی) به من بپیوندند... به علت وجود چنین حکومتی در اسرائیل، دولت امریکا باید به هر اسرائیلی که مالک یک شرکت است یا دارای شغلی مورد نیاز در امریکاست، مثل پزشکان و خلبانان، اجازه مهاجرت به امریکا را بدهد».

نیویورک و نیوجرسی از مهم‌ترین مراکز تجمع یهودیانی است که از اسرائیل مهاجرت کرده‌اند.



## طرح‌های اسکان یهودیان

پروژه این سرمایه‌دار یهودی اولین اقدام برای راه‌اندازی آبادی‌های یهودی‌نشین در آمریکا نیست. در دوران مهاجرت گسترده یهودیان اروپا از ۱۸۸۲ تا ۱۹۱۴ که در جریان آن، حدود ۲ میلیون نفر از آن‌ها برای فرار از فقر و یهودستیزی در روسیه تزاری عازم آمریکا شدند، بارون موریس دو هیرش،<sup>۴</sup> سرمایه‌دار آلمانی همین کار را می‌کرد. او در سال ۱۸۹۱ بنیان‌گذار «انجمن ساخت آبادی‌های یهودی»<sup>۵</sup> بود که برای اسکان گسترده یهودیان علاوه بر فلسطین، در آمریکا، کانادا، آرژانتین و ترکیه نیز به ساخت آبادی‌های یهودی‌نشین اقدام می‌کرد.<sup>۶</sup>

البته در دهه‌های بعد، این انجمن بر آبادی‌های یهودی‌نشین در فلسطین متمرکز شد و فعالیت خود را در سایر کشورها متوقف کرد. پس از مرگ هیرش در ۱۸۹۶، بارون ادموند راتچیلد<sup>۷</sup> سرمایه‌دار و عضو خاندان راتچیلد راه او را در این انجمن ادامه داد. نفوذ این خانواده که بزرگ‌ترین بانکداران اروپا و حامیان مالی و سیاسی صهیونیسم بوده‌اند، در نهایت به تأسیس اسرائیل منجر شد. صدور اعلامیه بالفور<sup>۸</sup>، توسط دولت انگلیس در ۱۹۱۷ برای ایجاد کشور یهودی در فلسطین، بر اثر تلاش عضو دیگر این خاندان، یعنی بارون والتر راتچیلد<sup>۹</sup> و سایر چهره‌های پرنفوذ یهودی صورت گرفت. اعلامیه بالفور مبنی بر حمایت و تلاش آن دولت برای تأسیس کشور یهودی در واقع، نامه وزیر خارجه وقت انگلیس به این سرمایه‌دار صهیونیست است.<sup>۱۰</sup>

اولین آبادی یهودی‌نشین آمریکا را انجمنی که هیرش پایه‌ریزی کرد، در ۱۸۹۱ در نیوجرسی برپا شد؛ البته در همان دوران، سازمان‌های دیگر یهودی به ساخت این نوع آبادی‌ها در مناطق دیگر آمریکا اقدام می‌کردند. تا پیش از جنگ اول جهانی، هزاران یهودی اروپای شرقی مهاجرت کردند و در این نوع آبادی‌ها در آمریکا ساکن شدند. اکنون کاهانا پروژه‌های مشابه را برای انتقال یهودیان اسرائیل به آمریکا دنبال می‌کند و کابینه تندرو نتانیا‌هو بدون آنکه با آن موافق باشد، موتور محرک آن شده است. اگر زمانی یهودیان برای فرار از یهودستیزان دست به مهاجرت می‌زدند، اکنون برای فرار از افراطیون خود، مهاجرت معکوس می‌کنند.

ایدئولوژی صهیونیسم بر اساس استعمارگری یهودی؛ یعنی ساخت آبادی‌ها و کپیوتص‌ها برای یهودیان شکل گرفت و از متون مذهبی آنان به عنوان انگیزه این کار بهره‌برداری کرد. واژه مثبتی

که صهیونیست‌ها برای مهاجرت یهودیان به فلسطین به کار می‌برند، «عالیا» به معنای عروج یا صعود است. در مقابل، واژه منفی یرید،<sup>۱۱</sup> به معنای هبوط یا نزول را برای مهاجرت معکوس یهودیان از اسرائیل به سایر نقاط جهان به کار می‌برند. اکنون کاهانا از همین واژگان به شکل معکوس استفاده می‌کند و «عالیا» را برای مهاجرت یهودیان به آمریکا به کار می‌برد. او می‌گوید خودش در ۱۹۹۱ به آمریکا «عالیا» کرده است.<sup>۱۲</sup>

## ترک فلسطین

مهاجرت معکوس یهودیان پدیده جدیدی نیست. در دهه ۱۸۸۰ عده‌ای از یهودیان اوکراین که به فلسطین آورده شده بودند، با نومییدی از شرایط آبادی‌های خود، آنجا را به سوی کشورهای دیگر ترک کردند. در واقع، بیشتر یهودیان مهاجر در دوران پیش از جنگ جهانی اول، فلسطین را رها کردند. تعداد آن‌ها پیش از تصرف فلسطین به دست انگلیس در ۱۹۱۷ به ۳۰ هزار نفر رسید. در دوران قیمومیت انگلیس بر فلسطین تا تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸ تعداد مهاجران یهودی که به شکل سازمان یافته و در ابعاد وسیع تحت حمایت کشورها و نهادهای خارجی به فلسطین آورده شدند، زیاد شد. با این حال، حدود ۶۰ هزار نفر یعنی ۱۰ درصد آن‌ها در همین دوران، مهاجرت معکوس کردند. هزاران یهودی دیگر نیز خواهان ترک فلسطین بودند، اما امکانات و شرایط لازم برای این کار را نداشتند. پس از جنگ جهانی دوم، هزاران نفر از یهودیان به سازمان ملل متحد درخواست دادند تا در فهرست آوارگانی جای داده شوند که باید به وطن خود در اروپا بازگردند، همان‌طور که به سایر اروپاییان آواره کمک می‌شد تا به کشور خود بازگردند. یهودیان آلمانی تبار در فلسطین نهادی را تشکیل دادند و از سازمان ملل متحد درخواست کمک کردند تا مهاجران آلمانی به اتریش و چکسلواکی بازگردند. یهودیان مهاجر در ۱۹۴۷ حدود ۵۰۰ درخواست اخذ گذرنامه از اتریش و ۱۴۵۰۰ تقاضای بازگشت به لهستان را داشتند، اما نهادهای



نابلس و جنین، نمادهای مقاومت در شمال سرزمین‌های اشغالی در کرانه باختری



**کابینه تندرو نتانیا‌هو بدون آنکه با مهاجرت موافق باشد، موتور محرک آن شده است. اگر زمانی یهودیان برای فرار از یهودستیزان دست به مهاجرت می‌زدند، اکنون برای فرار از افراطیون خود، مهاجرت معکوس می‌کنند**

صهیونیستی به کشورهای اروپایی فشار می‌آوردند تا پاسخی به این درخواست‌ها ندهند، با این هدف که آن یهودیان از مهاجرت معکوس نومید شوند. پس از تأسیس اسرائیل، دولت که نگران شکست پروژه استعمار یا شهرک‌نشینی یهودی بود، محدودیت‌های شدیدی برای ترک اسرائیل وضع کرد که بر اساس آن، هر متقاضی باید ویزای خروج می‌گرفت و در اغلب موارد، چنین ویزایی داده نمی‌شد. باوجود همه سخت‌گیری‌ها، خروج یهودیان از فلسطین ادامه یافت و از ۱۹۴۸ به بعد، حدود ۱۰ درصد مهاجران جدید، آنجا را ترک کردند، به طوری که در ده سال پس از تشکیل اسرائیل ۱۰۰ هزار یهودی موفق به ترک آنجا شدند و تا پیش از جنگ ۱۹۶۷ این رقم به ۱۸۰ هزار اسرائیلی رسید.

### ◀ آمارهای مهاجرت

در دهه‌های اخیر، آمارهای مختلف و متفاوتی درباره خروج یهودیان از اسرائیل منتشر شده است. در سال ۱۹۸۰ تعداد اسرائیلی‌های مهاجر در آمریکا تا نیم میلیون نفر تخمین زده می‌شد و در سال‌های بعد نیز در حال افزایش بود. بر اساس برآورد دولت اسرائیل در ۲۰۰۳ حدود ۷۵۰ هزار اسرائیلی به طور دائم در خارج از آنجا به‌ویژه در آمریکا و کانادا ساکن بوده‌اند که حدود یک‌سوم این عده از متولدین اسرائیل هستند. طبق آمار که دولت در ۲۰۰۹ به پارلمان اسرائیل ارائه کرد، این رقم بین ۸۰۰ هزار تا یک میلیون نفر برآورد شد. در آن سال، جمعیت اسرائیل ۷ میلیون و ۵۰۰ هزار نفر بود؛ البته حدود یک چهارم جمعیت اعلام شده در اسرائیل را شهروندان فلسطینی مقیم سرزمین‌های ۱۹۴۸ تشکیل می‌دهند، یعنی غیر از فلسطینیان کرانه باختری و غزه. در آمارهای ذکر شده در اینجا، فقط ارقام مهاجرت یهودیان اسرائیل بررسی می‌شود.<sup>۱۴</sup> با توجه به شرایط یهودیان جهان، پیش‌بینی نمی‌شود که در آینده مهاجرت وسیع یهودیان به داخل اسرائیل اتفاق بیفتد، اما با توجه به شرایط خود اسرائیل، مهاجرت از آنجا به خارج همچنان ادامه خواهد داشت. بر اساس برآورد دولت آن می‌توان محاسبه کرد که نسبت مهاجران یهودی از اسرائیل به خارج، به یهودیان مقیم آن در ۲۰۰۹ بین ۱۴ درصد تا ۱۸ درصد بوده است. در مقایسه با کشورهای دیگر جهان، این درصد به نحو چشمگیری بالاست.<sup>۱۵</sup> از سوی دیگر، طبق آمارها روند مهاجرت به خارج برای اکثر کشورهای جهان رو به افزایش است و در

نیم قرن اخیر از لحاظ تعداد، حدود ۳ برابر شده است. یکی از دلایل افزایش این روند، جهانی‌شدن ارتباطات، اقتصاد و بازار کار است. در سال ۱۹۷۵ حدود ۹۰ میلیون نفر یعنی ۲٫۲ درصد جمعیت وقت جهان مهاجر بودند. در ۲۰۰۵ این رقم به ۱۹۱ میلیون نفر یعنی ۲٫۹ درصد جمعیت وقت جهان رسید و در ۲۰۲۰ به ۲۸۱ میلیون نفر یا ۳٫۶ درصد از جمعیت جهان رسید (گزارش سازمان ملل متحد از مهاجرت جهانی، سال ۲۰۲۲، صفحه ۳۹).<sup>۱۶</sup> اگر برای مقایسه با مهاجرت ایرانیان به خارج، از مطالعات دانشگاه استنفورد استفاده کنیم، تعداد مهاجران ایرانی پیش از انقلاب، نیم میلیون نفر بوده و چهل سال پس از انقلاب، به بیش از ۳ میلیون نفر رسیده است. این یعنی ۳٫۶ درصد جمعیت کشور که مساوی با میانگین جهانی است.<sup>۱۷</sup> و اگر آمار وزارت امور خارجه ایران را معیار بگیریم، تعداد مهاجران ایرانی در خارج حدود ۴ میلیون نفر یعنی ۴٫۶ درصد جمعیت کشور است؛<sup>۱۸</sup> البته در هیچ‌یک از آمارهای مهاجرت، فرزندان مهاجران که در کشور مقصد متولد شده‌اند، گنجانده نمی‌شوند، زیرا آن‌ها مهاجر به حساب نمی‌آیند.

درصد بالای خروج یهودیان از اسرائیل قابل مقایسه با درصد مهاجرت‌های گسترده از کشورهایی است که دچار نارضایتی اقتصادی، تنش‌های سیاسی و یا بحران‌های اجتماعی هستند. مثلاً نارضایتی اقتصادی در چندین کشور اروپایی مانند پرتغال، لهستان و رومانیه درصد بالایی از ترک این کشورها در سه دهه اخیر منجر شده است. نیز تنش در کشورهای درحال توسعه مانند مصر و پاکستان و بحران در کشورهای کمتر توسعه یافته مانند افغانستان، منجر به چنین نسبت بالایی از مهاجرت به خارج شده است.<sup>۱۹</sup>

بیشترین فشارهایی که در اسرائیل بر یهودیان می‌آید، ناشی از منازعات با فلسطینیان و همچنین شکاف و تنش بین جناح‌های یهودی است که آینده اسرائیل را در نظر آنان مبهم و نگران‌کننده می‌سازد. بر اساس تحقیقات شبکه سی‌بی‌اس<sup>۲۰</sup> آمریکا، از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۵ که اسرائیل درگیر حملات چریکی حزب‌الله لبنان و انتفاضه دوم فلسطین بود، هر سال به طور متوسط ۱۴ هزار نفر از آنجا مهاجرت می‌کردند.<sup>۲۱</sup>

علاوه بر عوامل فوق، نغمه‌شدن اسطوره‌ها و شعارهای صهیونیسم و تشدید حاکمیت راست‌گرایان بر ارکان جامعه، انگیزه ادامه زندگی در اسرائیل را به‌ویژه برای نسل جوان و افراد تحصیلکرده کاهش می‌دهد. درصد مهاجران تحصیلکرده بین یهودیان بسیار بیشتر از درصد مهاجران عادی است. نیز درصد خروج آن گروه از یهودیان که در سال‌های اخیر به اسرائیل رفته‌اند، بالاتر از سایرین است زیرا تصورات آن‌ها از زندگی در اسرائیل با واقعیت‌ها تطبیق نداشته و بسیاری از وعده‌هایی که به آن‌ها داده شده، پوچ از آب درآمده است. آمار گالوپ در ۲۰۰۷ نشان می‌دهد که ۲۰ درصد اسرائیلی‌ها خواهان مهاجرت دائمی به کشورهای دیگر بوده‌اند؛ اما طبق نظرسنجی یک مؤسسه دولتی مستقر در شهر قدس ۵۹ درصد اسرائیلی‌ها تمایل به اخذ شهروندی از کشورهای دیگر دارند و بسیاری از آن‌ها با توجه به سابقه حضور والدین یا نیاکان خود در یک کشور خارجی، برای دریافت مدرک شهروندی به سفارتخانه آن کشور درخواست می‌دهند. انگیزه آن‌ها این است که در هنگام بروز هر مشکلی در اسرائیل، امکان مهاجرت برای ایشان فراهم باشد. تعداد این نوع اسرائیلی‌ها که در دهه اخیر، گذرنامه یک کشور اروپایی یا آمریکایی را گرفته‌اند، یک میلیون نفر است. بر اساس یک برآورد، در دوره قبلی حاکمیت راست‌گرایان به رهبری



**درصد بالای خروج یهودیان از اسرائیل قابل مقایسه با درصد مهاجرت‌های گسترده از کشورهای است که دچار نارضایتی اقتصادی، تنش‌های سیاسی بحران‌های اجتماعی هستند**



نهضت جوانان: اعضای گروه عربین الاسود در تظاهرات مسلحانه در نابلس

لغو شود. فقط یک هفته پس از آنکه کنشت لایحه دولت راست‌گرا مبنی بر کاهش نظارت دادگاه‌ها بر دولت را تصویب کرد، سه هزار پزشک از طریق شبکه‌های اجتماعی، راهنمایی‌های لازم برای مهاجرت را اخذ کردند. کانال ۱۲ تلویزیون اسرائیل گزارش داد که کشور امارات تعدادی از آن‌ها را برای اقامت و کار در آنجا دعوت کرده است. نهاد بین‌المللی متشکل از کشورهای صنعتی و متحد امریکا موسوم به سازمان همکاری اقتصادی و توسعه<sup>۲۴</sup> به اسرائیل که عضو آن به شمار می‌رود، هشدار داده است که به زودی دچار کمبود پزشک خواهد شد و اسرائیل فاقد نظام لازم برای جبران این کمبود در حرفه‌های پزشکی است.

### « تهدید خلبانان

از سوی دیگر، ۱۱۴۲ افسر ذخیره نیروی هوایی اسرائیل تهدید کرده‌اند که اگر تغییرات قضایی اجرا شود، آن‌ها کناره‌گیری خواهند کرد. این عده شامل ۲۳۵ خلبان جنگنده، ۹۸ خلبان هواپیماهای ترابری، ۸۹ خلبان بالگرد و ۱۷۳ هدایتگر پهپاد هستند.<sup>۲۵</sup>

خلبانان اسرائیلی اغلب از یهودیان سکولار و طبقه ثروتمند هستند که با کاهش قدرت دادگاه‌ها مخالفت می‌کنند. تعدادی از آن‌ها از جمله افسران بلند پایه، تهدید خود را عملی کرده و استعفا داده‌اند. مقامات نیروی هوایی گفته‌اند که اگر این جمع بزرگ از خلبانان از خدمت خودداری کنند، قابلیت و آمادگی این نیرو به شدت آسیب خواهد دید. اسرائیل اتکای زیادی به خلبانان ذخیره خود دارد. آن‌ها چند روز از هر ماه را صرف مأموریت‌های آموزشی، شناسایی و جنگی می‌کنند. ارتش تعداد کل خلبانان را فاش نمی‌کند، ولی مقامات اسرائیلی می‌گویند حملات مکرر علیه غزه و سوریه، مأموریت‌های گشت‌زنی بر فراز اسرائیل و عملیات جاسوسی هوایی از لبنان و کرانه باختری در بسیاری از اوقات توسط خلبانان ذخیره صورت می‌گیرد. آن‌ها تجربه بیشتری از نیروهای تمام‌وقت دارند. حتی تهدیدات نتانیاها برای حمله هوایی به تأسیسات ایران، متکی بر همین خلبانان است. اگر آن‌ها حتی برای مدت محدودی اعتصاب کنند، آمادگی مجدد ایشان برای پرواز نیاز به زمان اضافی خواهد داشت. تهدید خلبانان به کناره‌گیری همچون شوک بر اسرائیل وارد شده، زیرا همواره هراس از جنگ و مسائل امنیتی در آنجا حاکم بوده و اتکای ارتش اسرائیل بیش از هر چیز بر نیروی هوایی آن است.

نتانیاها تا سال ۲۰۱۶ حدود ۳۰ درصد از یهودیان فرانسوی مهاجر به اسرائیل، آنجا را رها کرده و به فرانسه بازگشتند، در حالی که دولت و گروه‌های صهیونیست به شدت تلاش داشتند آنان را جذب کرده و مانع مهاجرت معکوس آن‌ها شوند.<sup>۲۶</sup>

### « مهاجرت پزشکان

رسانه‌های اسرائیلی درباره موج خروج متخصصان و کارشناسان به علت تندروی‌های کابینه نتانیاها هشدار می‌دهند. نشریه تایمز اسرائیل از قول یک متخصص مشهور در زمینه مغز و اعصاب می‌گوید شکاف عمیق اجتماعی ناشی از اقدامات افراطی این دولت، جبران‌پذیر نیست و به همین علت، او و سایر پزشکان ارشد اسرائیل آنجا را ترک کرده‌اند و یا در حال طی مراحل مهاجرت هستند.<sup>۲۷</sup>

هزاران پزشک که از تغییرات سیستم قضایی ناراضی هستند، تمایل خود به مهاجرت از اسرائیل را ابراز کرده‌اند، زیرا احساس می‌کنند اگر در آنجا بمانند، خود و فرزندانشان گرفتار نوعی نظام استبدادی خواهند شد. از نظر این متخصص اسرائیلی، کنشت یا پارلمان تبدیل به مرکز افراط‌گرایی، نفرت‌پراکنی و معیارهای غیردموکراتیک شده است. علت آن تسلط ائتلاف راست‌گرایان از حزب نتانیاها یعنی لیکود با احزاب افراطی‌تر شامل «صهیونیسم مذهبی» به رهبری اسموتیک و «قدرت یهودی» به رهبری بن‌گور است. این دو وزیر کلیدی کابینه روی هم ۱۳ کرسی کنشت را از طریق احزاب نژادپرست خود کنترل می‌کنند.

تعدادی از پزشکان اسرائیلی نیز که برای کسب تخصص و تجربه بیشتر، به امریکا فرستاده شده بودند، تمایلی به بازگشت ندارند. وزیر بهداشت اسرائیل نگرانی خود از خروج پزشکان و عدم بازگشت آنان را در یک همایش پزشکی اعلام کرد و گفت عمیقاً از احساسات کسانی که اسرائیل را دیگر وطن خود به حساب نمی‌آورند، ناراحت است. وزارت بهداشت از بیمارستان‌ها خواسته است تا تصمیم پزشکان برای مهاجرت یا عدم بازگشت از دوره‌های تخصصی را گزارش کنند. اسرائیل از ابتدای کار دولت افراطی نتانیاها، ماه‌ها شاهد تظاهرات عمومی علیه تغییرات قضایی بوده است. نظام پزشکی آن نیز در اعتراض به تغییرات قضایی، اعلام اعتصاب کرد، اما دادگاه دستور داد که اعتصاب حرفه‌های پزشکی باید

### با توجه به مهاجرت

بی‌وقفه یهودیان

لیبرال و زادوولد

بیشتر یهودیان

ارتدوکس، به

نظر می‌رسد

در درازمدت،

صهیونیست‌های

افراطی دست

برتر را در دولت

اسرائیل خواهند

داشت



## « فلسطینی‌ها و شکاف یهودیان »

هشدار رسانه‌های اسرائیلی و حامیان خارجی اسرائیل درباره روند حاکمیت افراطی‌گری و استبداد در آنجا، بیشتر به علت نگرانی از سرنوشت یهودیان لیبرال و سکولار آن است که با تغییرات اخیر، باقیمانده قدرت و نفوذ خود را از دست خواهند داد؛ اما این رسانه‌ها و نهادها چندان توجهی به سرنوشت فلسطینیان تحت اشغال ندارند. تشدید نژادپرستی و ستیزه‌جویی دولت و نظام اسرائیل علیه مردم فلسطین در این نوع هشدارها جایی ندارد. پس از سال‌ها امیدواری برخی از سازمان‌های فلسطینی به کنار آمدن با دولت‌های اسرائیل اعم از چپ‌گرا و راست‌گرا، توهمات در این باره فروریخته و فلسطینی‌ها دریافته‌اند که با یک نظام نژادپرست و ضد دموکراتیک روبه‌رو بوده‌اند که با گذشت زمان، فقط شدت این صفات در آن افزایش یافته است. شاید نظام قضایی اسرائیل قبل از تغییرات اخیر، از نظر یهودیان لیبرال و سکولار مناسب بوده، اما برای فلسطینیان سودی نداشته که اکنون از دست رفته باشد. آن‌ها نیاز به نوعی نظام قضایی دارند که به حقوق بشر، بدون توجه به تفاوت نژادی، احترام بگذارد و بین فلسطینی و یهودی تبعیضی قائل نباشد. اسرائیل هرگز چنین نظامی نداشته که اکنون پایان پذیرفته باشد. از نگاه فلسطینیان، تنها فرقی که دولت افراطی حاکم بر اسرائیل با دولت‌های قبلی دارد، برافتادن پرده‌ها و زدودن غبار از شعارها و اهداف آن درباره برتری طلبی صهیونیستی، تشدید سرکوب فلسطینی‌ها و گسترش شهرک‌سازی برای یهودیان است. در آینده، فلسطینی‌ها شاهد فراز و نشیب در شکاف بین جناح‌های یهودی خواهند بود، اما با توجه به مهاجرت بی‌وقفه یهودیان لیبرال و زادوولد بیشتر یهودیان ارتودوکس، به نظر می‌رسد که در درازمدت، صهیونیست‌های افراطی دست برتر را در دولت اسرائیل خواهند داشت، اما به موازات آن، توانایی اسرائیل در استفاده از متخصصان و فناوری‌های نوین برای امور نظامی، صنعتی و بهداشتی و همچنین در جلب حمایت دولت‌های لیبرال غربی صدمه جدی خواهد خورد.

## « خانه شیرها در کرانه باختری »

مجموعه این شرایط سبب شده که فلسطینیان از سال ۲۰۲۲ روش‌های جدیدی را در مقابله با اسرائیل به‌کارگیرند. تشکیلات امنیتی اسرائیل طی سالیان متمادی، بسیاری از سازمان‌ها و شخصیت‌های

مبارز فلسطینی را تحت نظارت خود داشته و با روش‌های آنان آشنا شده و در مقابل آن‌ها، موفقیت‌ها و شکست‌هایی داشته است، اما اکنون گروه‌های جدیدی از فلسطینیان جوان و پراثری شکل گرفته‌اند که اسرائیل را غافلگیر کرده‌اند. یکی از این گروه‌ها عرین‌الاسود<sup>۲۶</sup> به معنی «خانه شیرها» است که از اوت ۲۰۲۲ در کرانه باختری علیه نظامیان اسرائیلی و شهرک‌نشینان مسلح فعالیت می‌کند. این گروه با جذب برخی از اعضای حماس، جهاد اسلامی و الفتح توانسته است تعداد حملات علیه اسرائیلی‌ها در کرانه باختری را به نحو چشمگیری افزایش دهد. پایگاه اصلی آن در شهر تاریخی نابلس در شمال مناطق اشغالی است که یک قطب اقتصادی مهم و مرکز بورس اوراق بهادار فلسطین است. نابلس همچنین یک مرکز فعال فرهنگی برای فلسطینیان بوده و دانشگاه ملی النجاح در آنجا بزرگ‌ترین دانشگاه فلسطینی‌ها محسوب می‌شود. این دانشگاه ۲۲ هزار دانشجو و ۳۰۰ عضو هیئت علمی در ۱۹ دانشکده و گروه علمی خود دارد.<sup>۲۷</sup>

نابلس که در محاصره شهرک‌های یهودی نشین واقع شده، سابقه طولانی در مبارزه با اشغالگری، از جمله در جریان انتفاضه اول و دوم فلسطین دارد. انتفاضه اول در اواخر دهه ۱۹۸۰ بیشتر به شکل تظاهرات و اعتصاب بود. در انتفاضه دوم در اوایل دهه ۲۰۰۰ عملیات چریکی نیز به آن افزوده شد، به طوری که در جریان حملات متقابل طرفین ۳ هزار فلسطینی و یک هزار اسرائیلی کشته شدند. مردم به نابلس، این شهر پرچم‌جوش سیاسی که بین دو کوه قرار دارد، لقب جبل النار؛ یعنی کوهستان آتشین داده‌اند و ارتش اسرائیل آن را پایتخت ترور نامیده است. به گزارش سازمان ملل متحد، بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ تعداد ۵۲۲ نفر از ساکنان نابلس و اردوگاه‌های آوارگان آن به دست نظامیان اسرائیلی کشته شدند و بیش از ۳۱۰۰ نفر دیگر مجروح گردیدند.<sup>۲۸</sup>

در این دوران، انتفاضه الاقصی؛ یعنی انتفاضه دوم به علت تندروی آرپل شارون رهبر وقت حزب لیکود آغاز شد و شهرهای نابلس و جنین در شمال کرانه باختری، تبدیل به مراکز طراحی عملیات و تولید مواد منفجره و راکت توسط فلسطینی‌های مبارز شدند. در آوریل ۲۰۰۲ به دستور شارون نخست وزیر اسرائیل، در طی یک تهاجم بزرگ به نابلس حداقل ۸۰ فلسطینی به قتل رسیدند و تعداد زیادی از خانه‌های آنان ویران شد.



تصاویر جوانان عضو گروه عرین‌الاسود به‌عنوان شهدای مقاومت در همه جای نابلس به چشم می‌خورد.

کابوس ارتش  
اسرائیل از جنگ  
فرسایشی در لبنان  
دهه‌های ۱۹۸۰ و  
۱۹۹۰، بمب‌های  
کنار جاده‌ای و  
تله‌های انفجاری  
که سرانجام به  
عقب‌نشینی  
شتابزده از آن  
کشور منجر شد،  
اکنون در کرانه  
باختری دوباره زنده  
شده است



## « جنگ‌های جنین

هم‌زمان نظامیان این رژیم به شهر جنین حمله کردند و کشتار و ویرانی بزرگی بر جا گذاشتند، به طوری که فلسطینی‌ها لقب پایتخت شهدا را به آن دادند. دولت اسرائیل بر این باور بود که در جریان انتفاضه دوم، جنین و اردوگاه آوارگان آن بیش از هر شهر دیگر کرانه باختری، عامل مقاومت در برابر صهیونیست‌هاست. در جریان جنگ جنین از ۲ تا ۱۱ آوریل ۲۰۰۲ کوماندها و بالگردها به اردوگاه آوارگان حمله کردند که در طی آن حداقل ۵۲ فلسطینی و ۲۳ سرباز اسرائیلی کشته شدند. نیمی از تلفات فلسطینیان مردم عادی بودند. از یک سو، مدافعان اردوگاه با نصب تله‌های انفجاری، آماده این هجوم بودند و به ستون سربازان شبیخون زدند و از سوی دیگر، بولدورهای زره‌پوش اسرائیل به تخریب سازمان‌یافته خانه‌های مردم دست زدند. سازمان دیدبان حقوق بشر<sup>۳۲</sup> گزارش داد که اردوگاه آوارگان تبدیل به صحنه یک جنگ همه‌جانبه شده بود. حدود ۴۰ هزار متر مربع از اردوگاه به شکل عمدی توسط بولدورهای ویران شد که شامل صدها خانه یا یک چهارم کل اردوگاه بود. شاهدان گواهی دادند سربازان به سوی مردم غیرمسلح و حتی پرستاران و کارکنان هلال احمر تیراندازی می‌کردند و مانع تخلیه مجروحان از صحنه جنگ می‌شدند. سربازان اسرائیلی از نوجوانان فلسطینی به عنوان سپر انسانی و سنگری برای تیراندازی استفاده می‌کردند. همه این‌ها آشکارا به معنی جنایت جنگی بود. اسرائیل تا چند روز پس از تصرف اردوگاه و پایان جنگ، اجازه نداد گروه‌های نجات و یا خبرنگاران وارد جنین شوند و تا سال‌ها بعد، با حکومت نظامی و ترورهای هدفمند به آزار مردم آن ادامه می‌داد.<sup>۳۳</sup>

فلسطینی‌ها نبرد جنین در آن سال را شبیه نبرد استالینگراد در اوج جنگ جهانی دوم توصیف کردند که در جریان آن ارتش آلمان نازی در یک جنگ شهری خونین با نیروهای نامنظم روس درگیر شد. در واقع، ارتش آمریکا که در سال ۲۰۰۲ مشغول آمادگی و طراحی برای جنگ شهری در حمله به عراق در سال بعد بود، علاقه زیادی به نبرد جنین پیدا کرد. مأمورانی از سوی ستاد مشترک ارتش آمریکا برای مطالعه این نبرد به سرزمین‌های اشغالی فرستاده شدند. آن‌ها با پوشیدن لباس‌های ارتش اسرائیل در صحنه نبرد حضور داشتند و نتایج این مطالعات را برای طراحی حمله به عراق در اختیار ارتش خود گذاشتند.

دو فیلم مستند درباره نبرد جنین ساخته شده

است. یکی از آن‌ها جاده جنین<sup>۳۱</sup> به کارگردانی یک فیلمساز فرانسوی یهودی است که حاوی روایت اسرائیلی‌ها از این جنگ و توجیه اقدامات آن‌هاست. فیلم دیگر به نام جنین، جنین<sup>۳۲</sup> ساخته محمد بکری،<sup>۳۳</sup> فیلمساز و بازیگر فعال فلسطینی است که با شاهدان عینی این واقعه در میان ساکنان اردوگاه مصاحبه کرده است. فیلم نخست در کانال اول تلویزیون اسرائیل پخش شد، ولی نمایش فیلم دوم در اسرائیل ممنوع شد.

## « جنبش جوانان

در سال ۲۰۲۲ حملات خشونت‌آمیز شهرک‌نشینان یهودی علیه فلسطینیان کرانه باختری به ویژه نابلس و جنین در حال افزایش بود. در واکنش به این موضوع، گروه عرین‌الاسود اعلام موجودیت کرد و نخستین رژه نظامی خود را روز دوم سپتامبر در نابلس برگزار کرد. تقریباً همه بنیان‌گذاران و اعضای آن زیر ۲۵ سال سن داشتند و فاقد ارتباط سازمانی با گروه‌های با سابقه و معروف، یعنی گردان‌های القدس (جهاد اسلامی)، گردان‌های عزالدین قسام (حماس) و گردان‌های شهدای الاقصی (الفتح) بودند. هرچند برخی از آنان اعضای سابق همین گروه‌ها بوده‌اند و از هماهنگی و همکاری بین آن‌ها حمایت می‌کنند. عرین‌الاسود می‌گوید از هیچ‌یک از این گروه‌ها فرمان نمی‌گیرد و به اختلافات بین آن‌ها نیز اهمیتی نمی‌دهد، بلکه تنها بر عملیات نظامی متمرکز می‌شود.<sup>۳۴</sup>

تعداد عملیات این گروه به سرعت زیاد شد و محبوبیت آن بین فلسطینیان بالا گرفت، به طوری که بسیاری از مردم، تصاویر اعضای عرین‌الاسود را به عنوان شهدای مقاومت در خیابان‌ها، مغازه‌ها، پشت شیشه خودروها و روی صفحه تلفن‌های همراه در معرض دید گذاشته‌اند یا آوازیایی درباره آن‌ها را در کافه‌ها پخش می‌کنند. مردم آن‌ها را اهل عمل و نه اهل بازی‌های سیاسی می‌دانند. بر اساس یک نظرسنجی در دسامبر ۲۰۲۲ بیش از نیمی از فلسطینی‌های کرانه باختری و نوار غزه از برپایی یک انتفاضه جدید حمایت می‌کنند و بیش از ۷۰ درصد آن‌ها طرفدار عرین‌الاسود هستند.<sup>۳۵</sup>

مقامات اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین می‌گویند حماس و جهاد اسلامی مخفیانه به این گروه جدید کمک مالی می‌کنند؛ البته عرین‌الاسود یک گروه منسجم و جدا از بقیه گروه‌ها نیست که دارای سلسله‌مراتب و رهبر واحد باشد. از این رو، ضربه زدن به بخشی از آن لزوماً باعث لطمه به همه گروه نمی‌شود. حتی می‌تواند با تغییر شکل خود، تحت عناوین جدید و به صورتی متفاوت ظاهر شود. این شبیه‌الگوی شبکه‌های «ریزوم» است که در علوم طبیعی و در فلسفه پست‌مدرن مورد بحث قرار می‌گیرد و پایداری زیادی در برابر فشار بیرونی دارد. عرین‌الاسود فعالیت‌های متنوعی در شبکه‌های اجتماعی دارد و با اعلامیه‌ها و فیلم‌های عملیات خود در این شبکه‌ها توانسته صدها هزار مخاطب را جذب کند و برای گروه‌های مشابه در مناطق مختلف فلسطین نیز الهام‌بخش باشد. همچنین فراخوان‌های موفق برای اعتصاب و تظاهرات در سرتاسر کرانه باختری صادر می‌کند. برای مثال، در یکی از شعارهای خود می‌گوید که زمین را زیر پای سربازان اشغالگر همچون آتشفشان فعال می‌کنیم. به گفته روزنامه نیویورک‌تایمز، عکس‌ها و فیلم‌های رزمندگان عرین‌الاسود که با نقاب در حال حمل اسلحه هستند، حس وحدت در راه آرمان فلسطین را به نمایش می‌گذارد؛ اما رئیس شین‌بت، سازمان امنیت داخلی اسرائیل، می‌گوید عرین‌الاسود عمیقاً تحت نفوذ ایران است و اعضای آن از طریق شبکه‌های اجتماعی جذب سیاست‌های ایران می‌شوند.<sup>۳۶</sup>



**یکی از دلایل  
عقب‌نشینی  
شتابزده اسرائیل از  
نبرد جنین در سال  
۲۰۲۳، هراس از  
شکافی است که در  
پی کشمکش‌های  
بین یهودیان،  
درون ارتش پدید  
آمده و اوضاع آن  
را شکننده کرده  
است**



نیروهای اسرائیلی در نابلس: ارتش مانند گذشته کارایی ندارد، زیرا مقاومت مسلحانه در برابر آن شدت گرفته است.

حمله گسترده به اردوگاه که کمتر از یک کیلومتر مربع وسعت دارد، با شرکت نیروی زمینی و پهپادهای موشک انداز اسرائیلی آغاز شد. همه چیز نشان از این داشت که این حمله قرار است چند روز ادامه یابد و پایگاه مقاومت در این اردوگاه از میان برداشته شود. ارتش خطوط برق و مخابرات اردوگاه را قطع کرد. ۸ فلسطینی کشته و ۸۰ نفر زخمی و ۵۰ تن دستگیر شدند، ولی اسرائیل بار دیگر غافلگیر شد. مقاومت مبارزان فلسطینی به قدری شدید بود که سربازان پس از دو روز با ناکامی مجبور به عقب نشینی و رها کردن اهداف خود شدند. جنگ اول جنین در ۲۰۰۲ حدود ۱۰ روز طول کشید و اسرائیل به زحمت بر اردوگاه سلطه یافت؛ اما جنگ دوم جنین در ۲۰۲۳ با پیروزی سریع فلسطینیان پایان یافت. به نظر می رسد یکی از دلایل عقب نشینی شتابزده اسرائیل، هراس از شکافی است که در پی کشمکش های بین یهودیان، درون ارتش پدید آمده و اوضاع آن را شکننده کرده است. اکنون پس از دو دهه، هم فلسطینی ها آمادگی جنگی بیشتری دارند و هم اسرائیلی ها ضعف و هراس بیشتری در نبردهای جدی از خود نشان می دهند. این علامتی آشکار از تغییر توازن در کرانه باختری به نفع مقاومت فلسطینیان دارد که نتیجه رویکردی نوین و حضور نسلی جدید از مبارزان مانند عرین الاسود است.

کابوس ارتش اسرائیل از جنگ فرسایشی و روزانه در لبنان دهه های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، بمب های کنار جاده ای و تله های انفجاری که سرانجام به عقب نشینی شتابزده از آن کشور منجر شد، اکنون در کرانه باختری دوباره زنده شده است. این الگوی جنگی که مبتکر آن حزب الله لبنان بود، به فلسطینی ها آموزش داده شده تا اسرائیل را آن قدر مستأصل کنند که مجبور

منابع دیگر می گویند تأمین گروه های فلسطینی از طریق سلاح هایی است که یا توسط سربازان اسرائیلی از پایگاه های ارتش به سرقت می رود و به فلسطینی ها فروخته می شود و یا به شکل قاچاق از اردن، سوریه و عراق به کرانه باختری می رسد.<sup>۳۷</sup>

## « از شارون تا نتانیاهو

در اکتبر ۲۰۲۲، کابینه امنیتی لاپید، نخست وزیر وقت، با حضور وزیر دفاع و سران سازمان های امنیتی موساد و شین بت بر عرین الاسود متمرکز شد و حملات روزانه علیه فلسطینیان را تشدید کرد تا تلفات و بازداشت های روزمره آن ها را افزایش دهد. واکنش اسرائیل به گروه های کوچک و روبه رشد فلسطینی بویژه در منطقه نابلس و جنین، از آن زمان تاکنون اوضاع کرانه باختری را به نقطه جوش نزدیک کرده است. در ماه اکتبر ناکامی کابینه لاپید در مواجهه با عملیات روزافزون فلسطینی ها آشکار شد و این یکی از دلایل مهم سقوط آن دولت بود. راست گرایان به رهبری نتانیاهو با وعده های امنیتی خود برای مقابله با این روند افزایشی توانستند آرای اسرائیلی ها را در انتخابات نوامبر ۲۰۲۲ جذب کنند؛ اما عملیات فلسطینی ها علیه سربازان و پست های بازرسی آن ها هم چنان ادامه دارد و بالا گرفتن تلفات و مجروحان روزانه سربازان، چهره جدیدی از مقاومت را نشان می دهد: گروه های کوچک اما بسیار فعال و مصمم با صدها عملیات در کرانه باختری در طی چند ماه.

دولت افراطی نتانیاهو از همان ابتدای استقرار خود، در اندیشه سرکوب جنین به عنوان پایگاه مقاومت بود. کمتر از یک ماه پس از شروع به کار دولت جدید، طی شبیخون ارتش در ۲۶ ژانویه ۲۰۲۳ به اردوگاه آوارگان، ۹ عضو سازمان جهاد اسلامی کشته شدند. در این دوران، قتل روزانه مردم عادی و ترور اعضای هریک از گروه های مقاومت افزایش داشته و بیش از سال های گذشته بوده، اما نتوانسته جریانی را که به راه افتاده، متوقف کند زیرا انگیزه جوانان بسیار رشد کرده و اعضای جدید به سرعت جایگزین می شوند.

دولت بر مراکز مهم مقاومت به ویژه در شمال کرانه باختری متمرکز شده و حملات بزرگی را طراحی می کند. دو دهه پس از آزمون آرل شارون، رهبر لیکود و نخست وزیر اسرائیل در نبرد جنین، این بار بنیامین نتانیاهو درست در همان جایگاه است و تصمیم می گیرد بخت خود را در جنین بیازماید. در ۳ ژوئیه ۲۰۲۳ کمی بعد از نیمه شب،



**همه چیز به همت و پایداری فلسطینیان بستگی دارد و اجرای آن نیز مانند آنچه در لبنان دیدیم، احتمالاً چند سال طول می کشد تا به نتیجه برسد، اما اگر آن ها این الگورا با تمام قوا دنبال کنند، اسرائیل چاره ای جز راه کردن مناطق اشغالی نخواهد داشت**

9. Baron Walter Rothschild
10. [https://en.wikipedia.org/wiki/Balfour\\_Declaration](https://en.wikipedia.org/wiki/Balfour_Declaration)
11. aliyah
12. yeridah
13. <https://www.middleeasteye.net/opinion/jews-leaving-israel-disillusion-long-time>
14. [https://en.wikipedia.org/wiki/Demographics\\_of\\_Israel](https://en.wikipedia.org/wiki/Demographics_of_Israel)
15. <https://worldpopulationreview.com/country-rankings/immigration-by-country>
16. <https://publications.iom.int/books/world-migration-report-2022>
17. <https://iranian-studies.stanford.edu/iran-2040-project/publications/migration-and-brain-drain-iran>
18. [https://en.wikipedia.org/wiki/Iranian\\_diaspora](https://en.wikipedia.org/wiki/Iranian_diaspora)
19. [https://finance.yahoo.com/news/30-countries-highest-rates-emigration-193928022.html?guccounter=1&guce\\_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cuZ29vZ2xILmNvbS8&guce\\_referrer\\_sig=AQAAAMEf6IW4hctkJchkKuUjTwdlc860Epic0Z-KxCFWPxcGnejVQdgSIBrEXjaADcYbUqW3Fs6\\_LSSlclApi0l-7wAE2NnEjSiHygdIgpaM5mWvp5je0e1NgGRuhiV8NV4Y9jT8D\\_kFcZ4QMMxNSX4gWxVScHXTka\\_TjGvvPlx6Tq2](https://finance.yahoo.com/news/30-countries-highest-rates-emigration-193928022.html?guccounter=1&guce_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cuZ29vZ2xILmNvbS8&guce_referrer_sig=AQAAAMEf6IW4hctkJchkKuUjTwdlc860Epic0Z-KxCFWPxcGnejVQdgSIBrEXjaADcYbUqW3Fs6_LSSlclApi0l-7wAE2NnEjSiHygdIgpaM5mWvp5je0e1NgGRuhiV8NV4Y9jT8D_kFcZ4QMMxNSX4gWxVScHXTka_TjGvvPlx6Tq2)
20. CBS
21. <https://en.wikipedia.org/wiki/Yerida>
22. <https://www.middleeasteye.net/opinion/jews-leaving-israel-disillusion-long-time>
23. <https://www.timesofisrael.com/top-brain-specialist-says-he-left-israel-because-it-is-becoming-undemocratic/>
24. Organization for Economic Cooperation and Development-OECD
25. <https://www.nytimes.com/2023/07/21/world/middleeast/israel-judicial-plan-reservists-netanyahu.html>
26. Areen al-Ossud
27. [https://en.wikipedia.org/wiki/An-Najah\\_National\\_University](https://en.wikipedia.org/wiki/An-Najah_National_University)
28. <https://en.wikipedia.org/wiki/Nablus>
29. Human Rights Watch
30. [https://en.wikipedia.org/wiki/Battle\\_of\\_Jenin\\_\(2002\)](https://en.wikipedia.org/wiki/Battle_of_Jenin_(2002))
31. The Road to Jenin
32. Jenin, Jenin
33. Bakri
34. <https://www.aljazeera.com/news/2022/10/26/who-are-the-lions-den-armed-group-in-occupied-west-bank-explainer>
35. <https://www.nytimes.com/2023/03/04/world/middleeast/west-bank-lions-den.html>
36. <https://www.ifmat.org/06/28/iran-helped-create-palestinian-lions-den-terror-group>
37. <https://new.thecradle.co/articles/iran-already-in-west-bank-pa-official>



**اکنون پس از دو دهه، هم فلسطینی‌ها آمادگی جنگی بیشتری دارند و هم اسرائیلی‌ها ضعف و هراس بیشتری در نبردهای جدی از خود نشان می‌دهند. این علامتی آشکار از تغییر توازن در کرانه باختری به نفع مقاومت فلسطینیان دارد که نتیجه رویکردی نوین و حضور نسلی جدید از مبارزان مانند عربین الاسود است**



به عقب‌نشینی اجباری از کرانه باختری شود. همه چیز به همت و پایداری فلسطینیان بستگی دارد و اجرای آن نیز مانند آنچه در لبنان دیدیم، احتمالاً چند سال طول می‌کشد تا به نتیجه برسد، اما اگر آن‌ها این الگورا با تمام قوا دنبال کنند، اسرائیل چاره‌ای جز رها کردن مناطق اشغالی نخواهد داشت. شکاف‌های درونی اسرائیل و اعتصاب و کناره‌گیری گروهی از متخصصان و نظامیان کلیدی آن، شرایط را به نفع مقاومت تسهیل می‌کند.

#### پی‌نوشت‌ها

1. Yaniv Gorelik
2. Mordechai Kahana
3. <https://www.middleeasteye.net/opinion/jews-leaving-israel-disillusion-long-time>
4. Baron Maurice de Hirsch
5. Jewish Colonisation Association
6. [https://en.wikipedia.org/wiki/Jewish\\_Colonisation\\_Association](https://en.wikipedia.org/wiki/Jewish_Colonisation_Association)
7. Edmond Rothschild
8. Balfour Declaration



# آرمان‌های شاعرانه جوانان امروز

نگاهی به ترانه «برای»؛ ساخته شروین حاجی پور

## « برای چه؟ »

متن ترانه شروین با عنوان «برای» که حاوی هیچ توهینی نسبت به شخص خاصی یا نظام و نهادی نیست و صرفاً آرزوها و خواسته‌هایی را بیان می‌کند به شرح زیر است:

برای توی کوچه رقصیدن،  
 برای ترسیدن به وقت بوسیدن  
 برای خواهرم، خواهرت، خواهرامون  
 برای تغییر مغزها که بوسیدن  
 برای شرمندگی، برای بی پولی  
 برای حسرت یک زندگی معمولی  
 برای کودک زباله‌گرد و آرزوهاش  
 برای این اقتصاد دستوری  
 برای این هوای آلوده  
 برای ولیعصر و درختای فرسوده  
 برای پیروز و احتمال انقراضش  
 برای سگ‌های بی‌گناه ممنوعه  
 برای گریه‌های بی‌وقفه  
 برای تصویر تکرار این لحظه  
 برای چهره‌ای که می‌خنده  
 برای دانش‌آموزا، برای آینده  
 برای این بهشت اجباری  
 برای نخبه‌های زندانی  
 برای کودکان افغانی  
 برای این همه \* برای \* غیرتکاری  
 برای این همه شعارهای توخالی  
 برای آوار خونه‌های پوشالی  
 برای احساس آرامش  
 برای خورشید پس از شبای طولانی  
 برای قرص‌های اعصاب و بی‌خوابی  
 برای مرد، میهن، آبادی  
 برای دختری که آرزو داشت پسر بود  
 برای زن، زندگی، آزادی  
 برای آزادی  
 برای آزادی  
 برای آزادی



مهدی غنی: برخی نسل جوان کشور را متهم می‌کنند که از آرمان‌ها و فضایل اخلاقی و ارزش‌های متعالی فاصله گرفته‌اند و به مطالبات غریزی و روزمره مبتلا هستند. گذشته از اینکه این نوع قضاوت‌های کلی و مطلق نگر عموماً با واقعیت فاصله دارد، وقتی چنین گزاره‌ای مبتنی بر داده‌های عینی و پژوهش علمی نباشد، از اعتبار و دقت لازم برخوردار نخواهد بود. در اینجا ما بدون اینکه به رد یا نقد قضاوت فوق بپردازیم، با مراجعه به ادبیات معترضان، به عنوان یک نمونه بارز و اثرگذار از هنرنمایی این نسل به واکاوی و ارزیابی ترانه «برای...» اثر شروین حاجی پور می‌پردازیم تا شناخت بهتری از این نسل به دست آریم.

برنامه عصر جدید، دوم فروردین ۱۳۹۸ میزبان جوانی بود به نام شروین حاجی آقاپور، اهل بابلسرمازندران که هم ترانه‌سرا و هم نوازنده و هم خواننده بود. وی به خاطر صدای خاصش در آن برنامه خوش درخشید و با رأی موافق چهار داور برنامه تا فینال راه یافت. کارشناس عصر جدید صدای او را غیرتقلیدی نامید که برای موسیقی ما لازم است و تا حدی ساختارشکن و اظهار امیدواری کرد که در آینده خواهد درخشید. او که دانش‌آموخته کارشناسی اقتصاد از دانشگاه مازندران است، در ترانه خود تعبیری از عشق را نشان داد که از معامله‌گری و منفعت‌طلبی فراتر بود و مورد توجه احسان علیخانی قرار گرفت. شروین از کودکی آموختن موسیقی را آغاز کرد و در این راه استعداد خود را نشان داد. ترانه‌های بسیاری از او در دسترس است. او در ۲۵ سالگی هم‌زمان با ماجرای مهسا و اوج‌گیری اعتراضات در مهرماه ۱۴۰۱ ترانه‌ای سرود و اجرا کرد که مورد استقبال وسیع ایرانیان قرار گرفت. همین ترانه پای او را به زندان هم باز کرد، هرچند پس از چند روز با قید وثیقه یکصد میلیون تومانی آزاد شد. او از سوی قضایی پرونده به ممنوعیت خروج از کشور طی شش ماه محکوم شد. گفته شده ترانه «برای» شروین ظرف مدت بسیار کم نزدیک ۴۰ میلیون بازدیدکننده در فضای مجازی داشته است.

آوار خونه‌های پوشالی، برای خواهرم، خواهرت، خواهرامون، برای دانش‌آموزا». مشاهده می‌کنیم این مطالبات بیانگر نوع دوستی، خیرخواهی و عدالت‌طلبی است که از اصول اولیه انقلاب ۵۷ و مفاد قانون اساسی جمهوری اسلامی بود (اصل سوم بند ۹ و ۱۶ و اصل ۲۹ و ۴۳).

۴- برای مبارزه با ستم و تحمیل و تبعیض «برای نخیه‌های زندانی، برای گریه‌های بی‌وقفه، برای این اقتصاد دستوری، برای این بهشت اجباری، برای دختری که آرزو داشت پسر بود». رفع بی‌عدالتی و تبعیض و تحمیل از جمله خواسته‌هایی است که هم با روح اسلام و هم قانون اساسی اصل سوم بندهای ۶ و ۷ و ۹ همخوانی دارد.

۵- برای رسالت‌رهای بخش فراملی «برای کودکان افغانی...»، بیانگر مطالبه‌ای فراملی و انترناسیونالیستی است، یعنی نجات سایر ملت‌ها و اقوام کره زمین را مطالبه می‌کنیم. این در حالی است که برخی افراد، کمک‌های حاکمیت به سایر ملل را نقد کرده و آن را نافی منافع ملی می‌شمرند.

۶- برای آینده مطلوب یا جامعه آرمانی «برای خورشید پس از شبای طولانی، برای مرد میهن‌آبادی، زن زندگی آزادی، تغییر مغزها که پوسیدن...». این بخش از ترانه جنبه آرمانخواهی و مدینه فاضله را برجسته می‌کند. خورشید پس از شب‌های طولانی، نوید یک جامعه برتر را می‌دهد که در ادبیات مبارزات گذشته هم به چشم می‌خورد، شعارهایی مانند پایان شب سیاه سفید است، نوری در ظلمت، ظهور منجی، سحر میشه سحر میشه، سیاهی‌ها به در میشه و... در ادبیات انقلاب ۵۷ با این بخش از برای همخوانی و همخوانی دارد.

مشاهده می‌کنیم در یک بررسی بی‌طرفانه، ترانه شروین حاوی مضامین بلند انسانی و آرمانی و ملی است که در کنارش از مطالبات فردی و شخصی هم یاد شده است. امید آنکه مقامات مسئول به جای طرد و نفی استعدادها و هنری نسل جوان، به جذب و پرورش و حمایت از این هنرمندان متکر پرداخته و این پتانسیل را برای بهره‌برداری قدرت‌های بیگانه به دامان آن‌ها سوق ندهند.

برای محیط زیست، یکی از مطالبات بحق و معقول همه مردم می‌تواند باشد.

۳- برای نجات دیگران از فلاکت و بدبختی در کنار دو مطالبه فوق که می‌توان گفت بیشتر جنبه شخصی و رفاهی دارد، خواسته‌هایی عمومی‌تر و فراتر از مسائل فردی طرح می‌شود که جنبه انسانی، اخلاقی و حتی مذهبی پیدا می‌کند:

«برای کودک زباله‌گرد و آرزوهاش، برای کودکان افغانی، برای سگ‌های بی‌گناه ممنوعه، برای

در فضای تنش و درگیری آن دوران، این ترانه مورد بی‌مهری و بدفهمی واقع شد. درحالی‌که مضامین به‌کاررفته در آن و تحلیل محتوای آن روزه‌های جدیدی را آشکار می‌کند که در شناختن نسل جوان کشور و رفع سوءتفاهم‌ها اثرگذار خواهد بود. او با عنوان «برای» در واقعیت سعی کرده مطالبات و دغدغه‌های معترضان و نسل هم‌سن‌وسال خود را به نمایش گذارد. این دغدغه‌ها را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱- مطالبه زندگی بهتر و رفاه و آزادی و راحتی بیشتر برای خود

«برای حسرت یک زندگی معمولی، برای رقصیدن و نترسیدن به وقت بوسیدن، برای بی‌پولی، برای قرص‌های اعصاب و بی‌خوابی، برای آرامش...»، این خواسته‌ها و امثال آن نه مطالبه‌ای سیاسی و انقلابی و نه الزاماً علیه نظام موجود است. مطالباتی کاملاً عرفی و شخصی و قابل دسترس است. جنبه مبارزاتی و آرمان‌خواهی هم ندارد. این حداقل مطالبه‌ای است که یک شهروند می‌تواند از یک حکومت توقع داشته باشد. مطالباتی که در اصل سوم و چهل‌وسوم قانون اساسی تأمین آن بر عهده دولت گذاشته شده است. شاید بتوان گفت این بخش از خواسته‌های شروین و هم‌نسلان او تفاوت چشمگیر مطالبات آن‌ها با نسل انقلاب ۵۷ است که یک سره آرمان‌گرا بود و به زندگی شخصی و عرفی خود بی‌توجه بود و حتی سخن گفتن از آن را با مطالبات انقلابی هم‌راستا و همگون نمی‌دید.

۲- برای حفظ و نجات محیط زیست که شرایط زندگی عادی و معمولی بدتر نشود

«برای این هوای آلوده، برای ولیعصر و درختای فرسوده، برای احساس آرامش، برای آینده و...» که مطالبه بحق و حداقلی اکثر مردم است. برخورداری از هوای پاک و به دور از ریزگرد و دود، همچنین فضای سبز کافی و... که این خواسته‌ها هم کاملاً موجه و عین اصل پنجاهم قانون اساسی موجود است. هرچند در انقلاب ۵۷ مسئله محیط زیست نه اهمیتش شناخته شده بود و نه چندان مورد توجه کنشگران بود، اما در طی این سالیان، تخریب محیط زیست در کل جهان و همچنین میهن عزیزمان ایران کار را به جایی رساند که زندگی بشر را به مخاطره افکنده است؛ بنابراین



# فردستی قومی و فرودستی قومی دیگر یا نژادپرستی

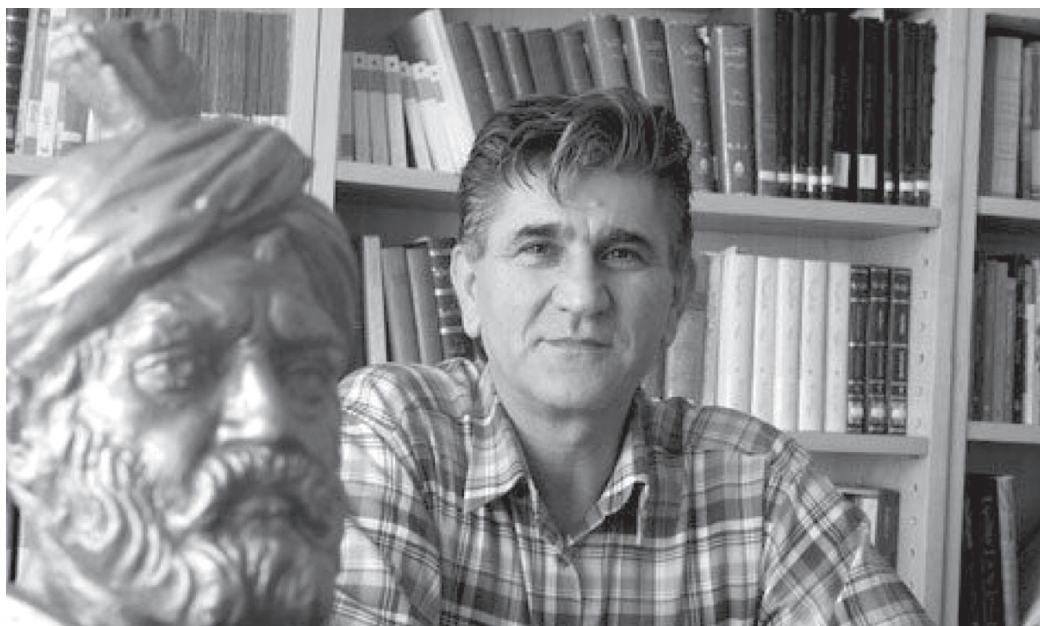
نگاهی به مقاله «بیت های عرب ستیزانه در شاهنامه» نوشته ابوالفضل خطیبی

عبدالنبی قیم

نویسنده



پیش از آغاز گفتار،  
ذکر این مطلب  
ضروری است که  
نگارنده، موارد  
ذکر شده در این مقاله  
را به طور اجمالی طی  
یک پیام صوتی برای  
آقای خطیبی ارسال  
کردم. ایشان با پیام  
صوتی پاسخ من را  
دادند، اما از آنجا که  
پاسخ واقانع کننده  
نبود، مقرر شد طی  
مقاله ای اشکالات  
مزبور را بیان کنم.  
متأسفانه شش ماه  
بعد، یعنی در دی ماه  
۱۴۰۱ دکتر ابوالفضل  
خطیبی فوت شدند.



ابوالفضل خطیبی

حماسی است، اما به جای آنکه مدرک و سندی از مغازی عرب ارائه دهد، مدرک و سند او از شاهنامه است. حتی در پی نوشت ایشان یعنی نوشته آقای خالقی مطلق به صراحت آمده «آنچه در شاهنامه و برخی منابع دیگر درباره...»، با وجود این آقای خطیبی اشتباه شاهنامه را به مغازی عرب نسبت می دهد. جهت اطلاع آقای خطیبی باید گفت اتفاقاً در مغازی عرب شرح این واقعه به درستی آمده و آنکه این واقعه را اشتباه روایت کرده، فردوسی است. این اشتباه آن چنان مشهود و آشکار است که از دید عبدالحسین زرین کوب نیز پنهان نمانده است.<sup>۲</sup>

آقای خطیبی در صفحه بعد برای اینکه نشان دهد تحقیر و دشنام خاص دوره اسلامی نیست و ریشه در دوره ساسانی دارد، می نویسد: «گزارش های مختصری از مناسبات میان ایرانیان و اعراب در بخش ساسانیان شاهنامه دیده می شود حاکی از آنکه پادشاهان ساسانی دست اندازی های

آقای خطیبی در ابتدای مقاله پس از ذکر مقدمه ای کوتاه درباره سقوط پادشاهی ساسانی و ذکر این مطلب که واپسین برگ های این خاندان که سراسر ناله و مویه برای از دست رفتن شکوه و اقتدار گذشته ایرانیان بود به نگارش درآمد و به خدای نامه منضم شد، می نویسد: «در این بخش از خدای نامه، گزارندگان تاریخ، که سقوط حکومتی مقتدر را از قومی نوحاسته بر نمی تافتند، شکست را به گردن تقدیر انداختند و از آن سو، اعراب در مغازی خود، به شرح پرآب و تاب دلآوری های سرداران عرب در فتح ایران پرداختند که بسیاری از گزارش های آنان را باید بیشتر در زمره ادبیات حماسی آن قوم به شمار آورد» ایشان برای اثبات سخن خود ما را به پی نوشت همان صفحه ارجاع می دهد. در پی نوشت چنین آمده است: «خالقی مطلق در مقاله ای نشان داده است که در جنگ معروف رستم فرخزاد با سعد وقاص، به عللی هیچ یک از دو سردار در جنگ شرکت نداشتند و رستم نه به دست سعد که تصادفاً به دست عربی دیگر کشته شده است. آنچه در شاهنامه و برخی منابع دیگر درباره دلآوری های این دو سردار نقل شده بیشتر حماسه است تا تاریخ واقعی».<sup>۳</sup>

هرچند در نقل قول آقای خطیبی «برخی منابع دیگر» خالقی مطلق مشخص نیست چه منابعی هستند، با وجود این کار آقای خطیبی واقعاً عجیب است. او به مغازی عرب ایراد می گیرد که بسیاری از گزارش های آنان در زمره ادبیات



گاه و بیگاه اعراب به مرزهای ایران را به شدت سرکوب می‌کردند.<sup>۴</sup> بعد برای اثبات این سخن خود در پی نوشت، ابتدا روایتی را از آقای جلال خالقی مطلق و آقای محمود امیدسالار نقل می‌کند مبنی بر اینکه نعمان بن منذر، کارگزار پادشاه ساسانی در یمن است، پس از آن از کتاب آقای رجائی، روایتی را نقل می‌کند که نشان‌دهنده «فرودستی و گاه تحقیر آنان توسط پادشاهان ساسانی» است.<sup>۵</sup>

مدرک و سند نویسنده محترم برای نشان دادن «فرودستی و تحقیر» عرب توسط پادشاهان ساسانی عبارت زیر است. او می‌نویسد: «در اینجا شایسته است نکته‌ای را یادآور شوم، در روزگار پیش از اسلام، شماری از عرب‌ها دست‌نشانده و باج‌گزار شاهنشاهی ساسانی بودند و پادشاهان ساسانی گاه ولیعهد را نزد والی خود در میان عرب‌ها می‌فرستادند تا اسب سواری و تیراندازی و دیگر فنون رزم را بیاموزد، مثلاً یزدگرد پسرش بهرام پنجم (بهرام گور) را نزد نعمان بن منذر، کارگزار خود در یمن فرستاد که شرح ماجراجویی‌ها و تیراندازی‌های ماهرانه او به تفصیل در شاهنامه آمده است (خالق مطلق - امیدسالار، ج ۶، ص ۲۶۳ به بعد).<sup>۶</sup>

تقریباً هر آنچه در این بخش از پی‌نوشت آمده است، درست نیست. اولین اشتباه آقای خطیبی درباره محل سکونت مناذره است. اول اینکه مناذره که نعمان بن منذر یکی از پادشاهان آن‌هاست، در یمن نبوده، بلکه در حیره، در نزدیکی کوفه بوده‌اند. این یکی دیگر از اشتباهات شاهنامه است که جناب آقای خطیبی و آقایان خالقی مطلق و امیدسالار متوجه آن نشده‌اند. این اشتباه شاهنامه در بیت زیر متجلی شده است:

برفتند نعمان و منذر به هم همه تازیان یمن بیش و کم.<sup>۷</sup>

اگر دوستان ما اعم از آقایان خالقی مطلق، امید سالار و خطیبی کمی اطلاعات تاریخی داشتند، این چنین اشتباهاتی مرتکب نمی‌شدند. چنین اشتباهاتی این حقیقت را محرز می‌کند که شاهنامه پژوهی بدون اطلاعات تاریخی آن هم از منابع تاریخی معتبر، عملی ناقص و ابتر است. تئودور نولدکه درباره اشتباه شاهنامه چنین آورده است: فردوسی در شاهنامه در نکات جغرافیایی اشتباهات زیادی کرده است.<sup>۸</sup> او پس از ذکر چندین اشتباه جغرافیایی می‌نویسد: یمن مکرر به جای تمام جزیره‌العرب {عربستان} و یا قسمتی از آن مثلاً به جای مملکت منذر در خاک فرات که از یمن از راه هوایی اقلأ هزار کیلومتر فاصله دارد ذکر شده است.<sup>۹</sup>

دیگر اینکه برخلاف سخن آقای خطیبی، امرای حیره یا همان مناذره، کارگزار پادشاهان ساسانی نبوده‌اند. کریستن سن، رابطه امرای حیره با پادشاهان ساسانی را این چنین توصیف کرده است: «امرای حیره در حکومت ساسانی، درجه شاه داشتند و پادشاه ساسانی درجه شاهنشاه داشت.»<sup>۱۰</sup> پادشاهان ساسانی همواره این بیم و هراس را داشتند مبادا شاهان حیره از آن‌ها روی برتافته به اردوگاه دشمن یعنی رومیان پیوندند. از این روی همواره در صدد جلب نظر آن‌ها بوده‌اند. یزدگرد به منذر بن نعمان لقب رام آبرود یزدگرد (رام افزود یزدگرد) کسی که شادی یزدگرد را افزون کند) و مهست (اعظم) داده بود.<sup>۱۱</sup> آنچه آقای خطیبی درباره فرستادن ولیعهد در میان عرب به منظور اسب سواری و تیراندازی و دیگر فنون رزم گفته، این هم درست نیست. یزدگرد بهرام را نه برای آموزش اسب سواری و تیراندازی و دیگر فنون رزم، بلکه از بدو تولد و برای تربیت یافتن و بزرگ شدن نزد عرب فرستاد. اینکه تاریخ‌نویسان منذر را سرپرست بهرام نامیده‌اند به همین دلیل است. سؤال ما از آقای خطیبی این است مگر در شاهنشاهی ساسانی با آن وسعت، کسی نبود که بهرام را اسب سواری و تیراندازی و دیگر فنون رزم را یاد دهد که پادشاه

او را در کودکی به غربت بفرستد؟

برای اینکه نادرستی نوشته آقای خطیبی در این بخش را نیز نشان دهیم از ایشان می‌خواهیم به کتاب تاریخ نولدکه مراجعه کند.<sup>۱۲</sup> تقریباً هر آنچه آقای خطیبی در این مقاله گفته برخلاف حقایق تاریخی است و منابع معتبر تاریخی آن‌ها را رد می‌کنند. این درست است که ایشان پژوهشگر تاریخ نیستند و شاهنامه پژوه هستند، اما این دلیل نمی‌شود تاریخ را دگرگونه روایت کند.

در ادامه این روند، آقای خطیبی در پی نوشت صفحه ۹۷ برای نشان دادن به قول او «فرودستی و گاه تحقیر عرب» توسط پادشاهان ساسانی، روایتی را نقل می‌کند که این داستان برخلاف نظر او نشانه تحقیر و فرودستی نیست... موضوع زمانی بدتر می‌شود و نیات نویسنده ما آشکار می‌شود که بدانیم راوی این داستان؛ یعنی ابن قتیبه هیچ‌گونه سخنی درباره تحقیر شاعر توسط پادشاه در کتاب خود نیاورده است، اما آقای خطیبی آن را «نشانه فرودستی و گاه تحقیر» می‌داند. او می‌نویسد: «همچنین در منابع عربی روایاتی درباره برخی مناسبات فرهنگی میان عرب‌ها و دربار ساسانی باقی مانده که فرودستی و گاه تحقیر شدن آنان را توسط پادشاهان ساسانی می‌نمایاند. مثلاً به این روایت توجه کنید: از کتاب الشعراء ابن قتیبه نقل شده است که «کسری انوشیروان روزی شنید که اعشی (شاعر پراوژه عرب) به این بیت تغنی می‌کند:

أرقت وما هذا الشهاد المورق وما بی سقم وما بی معشق

یعنی بیداری کشیدم و خوابم نمی‌برد و چیست این بی‌خوابی که بیدار نگاه می‌دارد، در صورتی که در من نه بیماری است و نه عشقی. نوشیروان پرسید این عرب چه می‌گوید؟ گفتند به عربی تغنی و آواز خوانی می‌کند. گفت حرفش را ترجمه کنید. گفتند مقصودش این است که بدون اینکه بیمار باشد یا عاشق، بیداری کشیده. نوشیروان گفت: پس او در این صورت دزد است» (برای این روایت و روایات مشابه، نک: رجائی ۱۲۵۵، ص ۲۴ به بعد، روایت بالا در ص ۳۳ و ۳۴).<sup>۱۳</sup>

واقعاً آدمی تعجب می‌کند. اولاً نام کتاب ابن قتیبه، الشعراء نیست، بلکه نام آن الشعر والشعراء است. ثانیاً چرا آقای خطیبی به اصل کتاب ابن قتیبه مراجعه نکرده و روایت را از کتاب آقای رجائی استخراج کرده است؟ جهت اطلاع آقای خطیبی باید گفت آقای احمدعلی رجائی در همین کتابی که او به آن استناد کرده و اتفاقاً در همان صفحه مورد استناد ایشان، سخنان عجیب و غریبی بیان کرده که



**در روزگار پیش از اسلام، شماری از عرب‌ها دست‌نشانده و باج‌گزار شاهنشاهی ساسانی بودند و پادشاهان ساسانی گاه ولیعهد را نزد والی خود در میان عرب‌ها می‌فرستادند تا اسب سواری و تیراندازی و دیگر فنون رزم را بیاموزد**

اعتبار نوشته‌های او را مخدوش می‌کند. رجائی در صفحه ۲۴ از کتاب مزبور خلیل فراهیدی گردآورنده و تدوین‌کننده عروض را شاهزاده ایرانی دانسته و می‌نویسد: «می‌گویند این خلیل احمد شاهزاده‌ای ایرانی بوده و در کتب رجالی نسب‌نامه‌اش را نوشته‌اند»<sup>۱۴</sup> چه کسانی این سخن را گفته‌اند؟ معلوم نیست. کجا و در چه کتابی گفته‌اند؟ این هم معلوم نیست. در کدام «کتب رجالی» نسب‌نامه خلیل آمده است؟ این هم معلوم نیست.

برگردیم به نوشته آقای خطیبی، پادشاه ساسانی انوشیروان نبوده، این قتیبه نیز در کتاب خود نام انوشیروان را نیاورده، بلکه نام او را کسری ذکر کرده، در زبان عربی کسری معرب خسرو، و اسم عام پادشاهان ساسانی است. به همین دلیل ابوحاتم رازی که پیش از فردوسی می‌زیست نام او را خسرو پرویز ذکر کرده است.<sup>۱۵</sup> رابعاً آقای رجائی شرط امانت در ترجمه را رعایت نکرده است و جمله اخیر یعنی «نوشیروان گفت: پس او در این صورت دزد است» در کتاب ابن قتیبه نیست و رجایی آن را از خود نوشته است. به همین دلیل این روایت را این قتیبه بدون هیچ‌گونه اظهارنظری در کتاب خود آورده، در کتاب ابن قتیبه سخن از فرودستی و تحقیر عرب نیست.<sup>۱۶</sup>

احمد تفضلی به هنگامی که قصد دارد درباره عدم وجود شعر در ایران باستان سخن گوید، به نوشته ابوحاتم رازی (۳۲۲ هجری) که اتفاقاً او نیز ایرانی است، استناد می‌کند. برخلاف آقای خطیبی و آقای رجائی، نه ابوحاتم رازی و نه احمد تفضلی جمله اخیر را نیاورده‌اند.<sup>۱۷</sup>

نمی‌دانم جناب آقای خطیبی به عنوان یک ادیب که بیش از بنده با شعر و شاعری سروکار دارد و ده‌ها و شاید صدها بیت شعر این چنینی را از شاعران پارسی خوانده، چگونه این سخن را پذیرفته و بر آن ایراد نگرفته است؟ اگر خسرو پرویز این حرف را می‌زد، قبل از هر چیز این ایراد به او وارد است و نشان‌دهنده این است که او به شعر و مضامین شعر آشنا نیست. این درست است که خسرو پرویز پیش از این شعر ننشیده بود، اما بیان احساس شاعر را نباید به دزد بودن او تعبیر کنند. سخن او سخن بیهوده‌ای است.

نویسنده ما در صفحه بعد روبه خود مبنی بر روایت تاریخ مطابق میل خود را به عالی‌ترین وجه به نمایش می‌گذارد و سعی دارد حقیقتی تاریخی را کتمان کند. او گرایش شعوبی برخی شاعران و نویسندگان در سده‌های اول هجری را از مقاله خود حذف می‌کند و به جای آن از «تقابل» سخن می‌گوید. آقای خطیبی

می‌نویسد: «اما در اواخر شاهنامه به ویژه در گزارش‌های مربوط به پادشاهی یزدگرد سوم ورق برمی‌گردد و پیروزی‌های پی‌درپی اعراب گزارش می‌شود. در این بخش، خواه‌ناخواه تقابلی بین ایرانی و عرب شکل می‌گیرد که به بخش اساطیری شاهنامه نیز کشیده می‌شود. آنجا که اژی‌دهاک، دشمن قدیمی ایرانیان در هیئت ضحاک تازی آزمند با مارهای بر دوش، که جز به بلعیدن مغز جوانان آرام نمی‌گیرد، مجسم می‌شود».<sup>۱۸</sup>

دوست ما از «تقابل» در شاهنامه سخن می‌گوید و ما می‌دانیم تقابل از باب تفاعل بر اقدام متقابل، کنش و واکنش دلالت دارد؛ به عبارت دیگر تقابل که در زبان فارسی آن را «برابر هم قرار گرفتن / روبه‌رو شدن / رویارویی»، معنی کرده‌اند،<sup>۱۹</sup> به اصطلاح امروزی‌ها جاده‌ای است دوطرفه که یکی می‌گوید و دیگری جواب می‌دهد یا یکی می‌زند و دیگری با ضربه‌ای پاسخ آن را می‌دهد. اصولاً آقای خطیبی باید بهتر از بقیه معنی این واژه‌ها را بداند. آنچه در اواخر شاهنامه آمده را نمی‌توان تقابل نامید، چون شاعر در این بخش سخنان و دشنام‌ها و تحقیرهای یزدگرد سوم را آورده است، بی‌آنکه سخنی یا جوابی از سرداران سپاه اسلام را در پاسخ به آن‌ها آورده باشد.

در پاراگراف بعدی جناب آقای خطیبی، شعر اسدی طوسی که باز از زبان شاعر است را به عنوان تقابل مطرح می‌کند و می‌نویسد: «یکی از مهم‌ترین آثاری که تقابل ایرانی و عرب را در آن دوران نیک می‌نمایاند قصیده‌ای است در نوع ادبی «مناظره»، سروده اسدی طوسی، شاعر و لغوی نامدار قرن پنجم هجری، که نخستین نمونه شناخت این نوع ادبی در شعر فارسی است».<sup>۲۰</sup> اینجا نیز ایشان موضوع را درگروانه بیان می‌کند و شعر یک شاعر را به عنوان تقابل و یا مناظره جا می‌زند.

ما می‌دانیم اسدی طوسی (اواخر قرن چهارم - ۴۶۵ قمری) پس از فردوسی دیده به جهان گشود و به اذعان آقای خطیبی او از شاهنامه فردوسی تأثیر پذیرفته است.<sup>۲۱</sup> یوگنی برتلس، ایران‌شناس روس، معتقد است که اسدی طوسی در جوانی آرمان‌های شعوبی داشته است.<sup>۲۲</sup> سخن خالق مطلق درباره او نیز تعصب و تمایلات نژادی او را تأیید می‌کند، خالق مطلق می‌نویسد: اسدی طوسی در دفاع از دین اسلام به دین زرتشتی تاخته است، ولی مسلمانان ایرانی را برتر از عرب می‌دانند.<sup>۲۳</sup> حتی اگر به زعم آقای خطیبی این قصیده را تقابل بدانیم، مربوط به قرن پنجم است و نه قرون اول هجری. عجیب این است که نویسنده محترم می‌نویسد: در این مناظره، شواهد عجم در برتری نسبی بیشتر و قانع‌کننده‌تر از شواهد عرب می‌نماید.<sup>۲۴</sup> عربی که حضور ندارد و اسدی طوسی شعوبی از زبان او جواب می‌دهد.

اما ببینیم آنچه آقای خطیبی به عنوان شواهد برتری گفته، واقعاً عامل برتری است؟ او در ادامه می‌نویسد: عجمی، از یک سو، گرما و سموم سرزمین اعراب و پوشاک و خوراک نامناسب آنان را به سخره می‌گیرد و از سوی دیگر سرزمین خود را، که در آن معادن بسیار و انواع میوه‌ها و محصولات فراوان یافت می‌شود، و نیز پوشاک و خوراک ایرانیان را می‌ستاید.<sup>۲۵</sup> ملاحظه کنید آقای خطیبی به ما نمی‌گوید: عرب چه گفته است؟

سؤالی که باید از آقای خطیبی پرسید، این است که آیا به راستی عوامل طبیعی و جغرافیایی که انسان هیچ‌گونه دخالتی در آن‌ها ندارد، عامل برتری مردمی بر مردم دیگر است؟ آیا وجود معادن و یا انواع میوه‌ها و محصولات فراوان و یا عدم وجود آن‌ها عامل برتری مردمی بر مردم دیگر است؟ آیا پوشاک و خوراک عامل برتری است؟

چون آقای خطیبی می‌خواهد برتری قومی را ثابت کند، می‌نویسد: ناصر خسرو خود دیده بود که عرب‌ها سوسمار و شیر شتر می‌خورند.<sup>۲۶</sup> صداقت ایجاب



**آیا به راستی عوامل طبیعی و جغرافیایی که انسان هیچ‌گونه دخالتی در آن‌ها ندارد، عامل برتری مردمی بر مردم دیگر است؟**

تاریخی دارد. درست همان سخن گویند و همان سخن شعوبیان و چون می‌داند شعوبیه یک جریان نژادی است، از این رو وجود شعوبیه در سده‌های اول هجری را از مقاله خود حذف می‌کند و به جای آن از «تقابل بین ایرانی و عرب» سخن می‌گوید. تقابلی که به زعم ایشان خواه‌ناخواه شکل گرفته است. آنچه ایشان در مقاله خود ارائه کرده تقابل نیست، بلکه دشنام‌ها، توهین‌ها و تحقیرهای یک طرف است علیه طرف دیگر. برخلاف سخنان آقای خطیبی در آن دوران بین ایرانی و عرب تقابلی نبوده است؛ و باز برخلاف ادعای آقای خطیبی این جریان فقط بین برخی از شعرا و نویسندگان بوده است. ریچارد فرای به صراحت این حقیقت را آشکار کرده که شعوبیه در میان مردم نبوده، بلکه بین شعرا و نویسندگان رایج بوده است.<sup>۳۰</sup>

آخر سر هم این ایرانیان بودند که آخرین میخ‌ها را بر تابوت شعوبیه کوبیدند.<sup>۳۱</sup> با چنین اوصافی سخن گفتن از «تقابل» و آن را «خواه‌ناخواه» و گریزناپذیر تلقی کردن آن، سخنی بی‌پایه و اساس است.

در ادامه آقای خطیبی همان سخن باستان‌گرایان و ناسیونالیست‌ها را تکرار می‌کند که «نتیجه این تقابل، با وجود تندروی‌های هر دو گروه، برای ایرانیان به احیا و تثبیت هویت ایرانی انجامید، که فرهنگ و تاریخ گذشته و زبان فارسی از ارکان آن بود».<sup>۳۲</sup> این همان سخن ذبیح‌الله صفا در مقاله «شعوبیت فردوسی» است و همان سخن جلال‌الدین همایی در مقاله «شعوبیه» است. فقط فرق آن‌ها با آقای خطیبی این است که آن‌ها به صراحت شعوبیه را عامل احیا و تثبیت هویت دانسته‌اند، اما آقای خطیبی واژه شعوبیه را حذف کرده است.

نویسنده محترم از تندروی‌های هر دو گروه سخن می‌گوید، اما او در مقاله خود حتی یک نمونه از تندروی‌های گروه مقابل ارائه نمی‌کند. حال آنکه تندروی‌های شعوبیه و توهین‌ها و دشنام‌ها و تحقیرهای آن‌ها، صدای خیلی از ایرانی‌ها را درآورد، حتی زرین‌کوب که با روحیه‌ای شعوبی به تحریر دو قرن سکوت همت گماشت به تندروی‌های آن‌ها اذعان دارد.<sup>۳۳</sup>

در نادرست بودن سخن ذبیح‌الله صفا و آقای خطیبی همین بس که اکثر شاعران شعوبی قرن‌های دوم و سوم و حتی چهارم هجری، به عربی شعر می‌سرودند. اسماعیل بن یسار و یسار بن برد نمونه‌هایی از این شاعران بودند. این‌ها هیچ‌گونه کمکی به احیا و تثبیت زبان فارسی نکردند، چون به زبان فارسی شعر نمی‌گفتند. شاید خدمتی که این‌ها به زبان عربی کرده‌اند،



**بر اساس آنچه مورخان در منابع تاریخی معتبر روایت کرده‌اند، پس از سقوط پادشاهی ساسانی و کشته شدن یزدگرد سوم، در میان برخی شاعران و تعدادی نویسندگان ایرانی، گرایشی پدیدار شد که معتقد به برتری ایرانیان بر عرب بود. این‌ها بیشتر با نظم شعر آن هم به زبان عربی، نژاد ایرانی را برتر از عرب می‌دانستند و به تحقیر عرب می‌پرداختند**

می‌کرد او حقیقت را می‌نوشت. ناصر خسرو هیچ‌گاه نگفته است عرب‌ها سوسمار می‌خورند. او گفته قومی از عرب که در بادیه زندگی می‌کند سوسمار و شیر شتر می‌خورد، اما سؤال ما از ایشان این است چرا خوردن شیر شتر از نظر او بد و مایه تحقیر است؟

آقای خطیبی پا را فراتر می‌نهد و از مارخواری عرب سخن می‌گوید و می‌نویسد: «با این همه، مضمون مار و سوسمارخواری عرب‌ها مضمونی سخت مشهور بوده که هم در بیت‌های اصلی فردوسی هست و هم در آثار فارسی و عربی پیش و پس از آن»<sup>۳۴</sup>، اما ایشان مارخواری عرب را فقط در بیت‌های اصلی فردوسی به ما نشان می‌دهد و هیچ مدرک و سندی که سخن او مبنی بر مارخواری عرب در آثار عربی باشد، به ما ارائه نمی‌کند. او حتی یک نمونه از اشعار فارسی که در آن‌ها عرب را مارخوار می‌داند به ما نشان نمی‌دهد.

اما برگردیم به «تقابل» بین عرب و عجم. بر اساس آنچه مورخان در منابع تاریخی معتبر روایت کرده‌اند، پس از سقوط پادشاهی ساسانی و کشته شدن یزدگرد سوم، در میان برخی شاعران و تعدادی نویسندگان ایرانی، گرایشی پدیدار شد که معتقد به برتری ایرانیان بر عرب بود. این‌ها بیشتر با نظم شعر آن هم به زبان عربی، نژاد ایرانی را برتر از عرب می‌دانستند و به تحقیر عرب می‌پرداختند. این دسته به استناد آیه سیزدهم از سوره حجرات که در آن نام شعوب قبل از قبایل آمده، چنین تأویل می‌کردند که منظور از شعوب ایرانی‌هاست و منظور از قبایل، قوم عرب است و چون شعوب قبل از قبایل آمده، پس ایرانی‌ها بر عرب‌ها برتری دارند.<sup>۳۵</sup> کم‌کم این اصطلاحات به شعر فارسی راه پیدا کرد و در قرن پنجم، برخی شاعران شعوبی، تحقیرهای مزبور را در اشعار خود وارد کردند. شعوبیان در نثر نیز این رویه را در پیش گرفتند و گاهی از زبان خود و گاهی از زبان یزدگرد به تحقیر عرب می‌پرداختند. به عنوان مثال در تاریخنامه طبری که در حقیقت ترجمه تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری و اضافاتی بر آن است، از قول یزدگرد مطالبی را گنجانده‌اند که در کتاب تاریخ طبری وجود ندارد. همین سخن را آقای خطیبی در مقاله خود آورده که یزدگرد خطاب به عرب گفته: شما همه موش خورید و مار، و از بیچارگی جامه شما پشم شتر بود و پشم گوسفند است.<sup>۳۶</sup>

اشکالات مقاله آقای خطیبی یکی و دو تا نیستند، اما بزرگ‌ترین اشکال او این است که معتقد است قومی برتر از قوم دیگر است و این برتری زمینه





بسیار پیش از خدمت آن‌ها به زبان فارسی است. آقای خطیبی در ادامه می‌نویسد: بی‌گمان منبعی که تقابل ایرانی و عرب را در آن روزگاران می‌نمایاند شاهنامه است.<sup>۳۴</sup> سپس در صفحات بعدی آورده است: گفتیم بیشتر بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه در پادشاهی بزدگرد سوم دیده می‌شود و بخشی از آن‌ها بی‌گمان اصلی و بخشی دیگر از افزوده‌های بعدی است.<sup>۳۵</sup> او به استناد سخن خالقی مطلق برخی بیت‌ها را الحاقی می‌داند. با وجود این، چنین ظنی هم وجود دارد که ممکن است این بیت‌ها نیز در شاهنامه بوده و به قول معروف اصلی بوده باشند. ایشان در پاسخ دیدگاه می‌نویسد: «شاید برخی این فرض را مطرح کنند که این بیت‌های عرب‌ستیزانه در متن شاهنامه بوده و غالب کاتبان مسلمان تحقیر اعراب را، که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از میان آنان برخاسته، برنرفته و از شاهنامه حذف کرده‌اند، ولی این فرض پذیرفتنی نمی‌نماید».<sup>۳۶</sup>

آخر سر نیز او نتیجه‌گیری خود را این چنین مطرح می‌کند: «حاصل سخن آنکه، بسیاری از بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه اصلی است و مضامین آن‌ها پس از سرنگونی دولت ساسانی، در گزارش شکست ایرانیان از اعراب به خدای نامه ساسانی منضم شده و فردوسی با امانت همین گزارش را به رشته نظم کشیده است».<sup>۳۷</sup> در نهایت با تمام تلاش او برای حذف شعوبیه از تاریخ ناگزیر می‌شود به این حقیقت اذعان کند که: «چنین می‌نماید بیت‌های اصلی عرب‌ستیزانه در شاهنامه، نگرش و بینش ایرانیان شعوبی را بازمی‌تاباند».<sup>۳۸</sup> آقای خطیبی اگر از همان اول این سخن را می‌گفت، دیگر نیازی به طرح موضوع «تقابل» و دگرگون نشان دادن تاریخ نداشت و از همه بدتر تلاش نمی‌کرد تا قومی را برتر از قومی دیگر نشان دهد. او در ادامه می‌نویسد: و پس از فردوسی همین جریان شعوبی با جای دادن بیت‌های الحاقی عرب‌ستیزانه در متن اصلی شاهنامه ادامه می‌یابد.<sup>۳۹</sup>

## پانویس

- ۱- ابوالفضل خطیبی، بیت‌های عرب‌ستیزانه در شاهنامه، نشر دانش، س ۲۱، ش ۳، پاییز ۱۳۸۴ (پیاپی ۱۱۰)، ص ۹۶
- ۲- همان، پی‌نوشت ۱
- ۳- عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۴، ش ۳، ص ۲۸۴
- ۴- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۹۷
- ۵- همان

۶- همان

۷- ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه فردوسی، به اهتمام توفیق ه سبجانی، انتشارات روزبه، جلد دوم، تهران، ۱۳۵۸، ش، ص ۱۶۵۷، بیت ۴۱۰

۸- تئودور نولدکه، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، نشر سپهر، تهران، ۱۳۶۹، ش. ص ۹۵

۹- همان، ص ۱۲۰

۱۰- آرتور کریستن سن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، انتشارات صدای معاصر، چاپ دوم، تهران، ۱۳۸۰، ش، ص ۷۱ همان، ص ۱۹۹

۱۱- همان

۱۲- تئودور نولدکه، همان، ص ۱۵۳؛ کریستن سن، همان، صص ۱۹۹ - ۲۰۰

۱۳- ابوالفضل خطیبی، همان

۱۴- احمد علی رجائی، پلی میان شعر هجایی و عروضی در قرون اول هجری، پژوهشگاه علوم انسانی، بی‌تا، ص ۲۴

۱۵- احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۶، ش، ص ۳۱۳-

۱۶- ابن قتیبه الدینوری، الشعر والشعراء، تحقیق و شرح احمد محمد شاکر، دارالمعارف، القاهرة، ۱۹۵۸، م. ص ۲۵۸

۱۷- احمد تفضلی، همان

۱۸- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۹۸

۱۹- حسن انوری، فرهنگ سخن، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۳، ش، ص ۳۲۳

۲۰- ابوالفضل خطیبی، همان

۲۱- ابوالفضل خطیبی، اسدی طوسی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی

۲۲- همان

۲۳- جلال خالقی مطلق، گردشی در گرشاسب‌نامه، ایران‌نامه، سال اول، شماره سه، سال ۱۳۶۸، تهران، ص ۳

۲۴- ابوالفضل خطیبی، «بیت‌های...»، همان

۲۵- همان

۲۶- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۱۰۴

۲۷- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۱۰۳

۲۸- حمید بهرامی احمدی، «شعوبیه و تأثیرات آن...»، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۸ و ۱۹، سال ۱۳۸۸، ش، ص ۱۳۷

۲۹- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۱۰۴

۳۰- ریچارد فرای، عصر زرین فرهنگ ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۵۸، ش، ص ۱۲۱

۳۱- محمد تقی بهار، سبک‌شناسی، انتشارات امیرکبیر (سازمان کتاب‌های پرستو)، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۵۵، ش، ص ۱۵۰

۳۲- ابوالفضل خطیبی، بیت‌های عرب‌ستیزانه...، ص ۹۹

۳۳- زرین‌کوب، دو قرن سکوت، انتشارات سخن، تهران، سال ۱۳۹۹، ش، ص ۲۹۸

۳۴- ابوالفضل خطیبی، همان، ص ۹۹

۳۵- همان، ص ۱۰۵

۳۶- همان، ص ۱۰۳

۳۷- همان، ص ۱۰۹

۳۸- همان

۳۹- همان



## نویسنده محترم

### از تندروی‌های هر

### دو گروه سخن

### می‌گوید، اما او

### در مقاله خود

### حتی یک نمونه

### از تندروی‌های

### گروه مقابل ارائه

### نمی‌کند. حال آنکه

### تندروی‌های

### شعوبیه و

### توهین‌ها و

### دشنام‌ها و

### تحقیرهای آن‌ها،

### صدای خیلی از

### ایرانی‌ها را درآورد،

### حتی زرین‌کوب

### که با روحیه‌ای

### شعوبی به تحریر

### دو قرن سکوت

### همت گماشت به

### تندروی‌های آن‌ها

### اذعان دارد

# سعدی؛ آموزگار حکمت و معرفت

بخش پایانی



قباحت و شناعَتِ غیبت از نظر سعدی به حدی است که وی، به تبعیت از قرآن کریم، این عمل را به منزله «اکل میتة» - خوردن گوشت مردگان - تلقی می‌کند:

نه مسواک در روزه گفتی خطاست؟

بنی آدم مرده خوردن رواست؟

(همانجا، ۳۰۴۹)

وی غیبت را حتی در مورد جباران و ستمگران نیز ناروا می‌شمارد و از جمله ضمن یکی از حکایت‌های بوستان درباره مردی که به بدگویی از حجاج

بن یوسف ثقفی پرداخته است چنین داوری می‌کند:

کسی گفت: «حجاج خونخواره‌ای است

دلش همچو سنگ سیاه پاره‌ای است

... جهان‌دیده‌ای پیر دیرینه‌زاد

جوان را یکی پند پیرانه داد

## «۱۰- غیب‌پوشی و پرهیز از غیبت»

به عذر و توبه توان رستن<sup>۱</sup> از عذاب خدای

ولیک می‌توان از زبان مردم رست

(گلستان، به تصحیح شادروان غلامحسین یوسفی،

باب دوم، ص ۹۶)

عیب‌جویی از دیگران و بازگویی نقاط ضعف واقعی یا ساختگی آنان، از مظاهر آشکار بدخواهی و بدبینی و از نشانه‌های بارز عدم مدارا و دوری از تساهل است. در واقع، کسی که از روحیه خوش‌بینی و گشاده‌دلی برخوردار باشد، در گفتار و رفتار دیگران، بیشتر هنر، نیکی و درستی می‌بیند و اگر احياناً نقص یا عیبی مشاهده کرد، تا آنجا که بتواند، آن را توجیه و حمل بر صحت می‌کند و یا اصلاً آن را نادیده می‌گیرد. پس از این مقدمه، اینک به بررسی نظر شیخ اجل سعدی در این خصوص پرداخته می‌شود:

از دیدگاه سعدی، عیب‌جویی و به رخ کشیدن نقیصه‌ها و نقطه‌های ضعف دیگران به‌ویژه طرح آن‌ها در غیاب آنان، از رذیلت‌های مسلم اخلاقی محسوب می‌شود تا آنجا که در یکی از اشعار خود، به صورت نقل قول، این عمل را حتی

از دزدی هم ناپسندتر می‌شمارد:

کسی گفت و پنداشتم طیب<sup>۲</sup> است

که: «دزدی بسامان تر<sup>۳</sup> از غیبت است»

(بوستان، به تصحیح غلامحسین یوسفی، بیت

۳۰۱۶)

از نظر سعدی، یکی از امتیازات آدمی بر حیوانات توانایی او در سخن‌گویی است، ولی، اگر قرار باشد که از آن، برای بدگویی از دیگران استفاده شود، همانا بهتر است که آدمی زبان بسته بماند:

بهایم<sup>۴</sup> خموشند و گویا بشر

زبان بسته بهتر که گویا بشر<sup>۵</sup>

چو مردم سخن گفت باید به هوش

و گرنه شدن چون بهایم خموش

(همان، ۲۹۶۶ و ۲۹۳۵)

احمد کتابی

نویسنده

کز او داد مظلوم مسکین او  
 بخواهند و از دیگران کین او  
 ... نه بیداد ازو بهره مند<sup>۶</sup> آمدم  
 نه نیز از تو غیبت پسند آمدم

باری؛ به اعتقاد سعدی، ناپسندی و زشتی غیبت از نفس عمل ناشی می‌شود و به صحت و سقم گفته و نیز به صلاح یا فساد آماج غیبت بستگی ندارد و به هر تقدیر، گناهکار بودن افراد، به هیچ وجه، مجوز بدگویی از آن‌ها و تبرئه شخصی غیبت‌کننده نمی‌شود:  
 بد اندر حق مردم نیک و بد  
 مگوی ای جوانمرد صاحب خرد  
 تو را هر که گوید فلان کس بد ست  
 چنان دان که در پوستین خودست<sup>۷</sup>  
 به بد گفتن خلق چون دم زدی  
 اگر راست گویی سخن هم بدی  
 (همان: ۳۰۰۸-۳۰۱۱)

سعدی بر آن است که بدگویی از دیگران، صرف‌نظر از منافات داشتن آن با اخلاق و شرع، متضمن این تالی فاسد هم هست که اعتماد مردم را از غیبت‌کننده سلب می‌کند:  
 هر آن کو بَرَد نام مردم به عار  
 تو خیر خود از وی توقع مدار  
 که اندر قفای<sup>۸</sup> تو گوید همان  
 که پیش تو گفت از پس مردمان  
 (همان: ۳۰۶۷-۳۰۶۸)  
 و نیز:  
 هر که حمال عیب خویشتیند!  
 طعنه بر عیب دیگران مزیند  
 (گلستان، باب پنجم، ص ۱۴۸)

سعدی همچنین، با روشن بینی خاص خود، به این نکته ظریف روان‌شناختی توجه یافته است که آدمیانی که دچار احساس کمبود یا عقده گناه (Guilty complex) هستند، ناخودآگاه، به بدگویی از دیگران می‌پردازند و عیب‌ها و خطاهای خود را متوجه و منتقل به سایرین می‌کنند و به اصطلاح روان‌شناسی امروز، به سازوکار دفاعی «فراکنی» (projection) متوسل می‌شوند. برای اثبات این مدعا شواهد زیادی در آثار سعدی وجود دارد از آن جمله:

مینه عیب خلق ای خردمند پیش  
 که چشمت فرو دوزد از عیب خویش  
 (بوستان: ۳۰۱۰)

در آینه گر خویشان دیدمی  
 به بی دانشی پرده ندریدمی  
 (همان: ۲۹۲۷)

## «۱۱- توصیه به ملایمت در امر به معروف و نهی از منکر»

سعدی، در اساس، با امر به معروف و نهی از منکر موافقت دارد و بر آن است که در صورت احراز شرایط لازم، نباید از آن خودداری کرد. شرایط موردنظر وی به شرح زیرند:

یک- داشتن قدرت و استطاعت برای واداشتن افراد به کار واجب (نیکی یا شایسته) و باز داشتن از عمل حرام (ناپسند) و در غیر این صورت، اکتفای به نصیحت:  
 گرت نهی منکر برآید ز دست  
 نشاید چو بی دست و پایان نشست  
 وگر دست قدرت نداری، بگویی  
 که پاکیزه گردد به اندرز خوی

دو- متصور نبودن عمل به معروف و پرهیز از منکر جز از طریق امر و نهی:  
 چو کاری بی فضول<sup>۹</sup> من برآید  
 مرا در وی سخن گفتن نشاید  
 (گلستان، ص ۸۳)

سه- خشونت نورزیدن و تلاش در متقاعد کردن و شرم‌نده ساختن مرتکب گناه. در این خصوص جای آن دارد که قدری به تفصیل پرداخته شود: از دیدگاه سعدی، اعمال ملایمت در امر به معروف و نهی از منکر تأثیر بسزایی در هدایت افراد به کارهای شایسته و برکنار داشتن آنان از فروغلتیدن در ورطه بدکاری و گناه و نیز خروج از آن دارد. در این زمینه، حکایت ملک‌زاده گنجه در باب چهارم بوستان (ابیات ۲۱۲۲-۲۱۹۲) حاوی نکته‌هایی بس ظریف و عبرت‌انگیز است:

به موجب این داستان، روزی پسر گنه‌آلود و ستمگر پادشاه گنجه، درحالی که قدحی شراب در دست دارد و آواز می‌خواند، مست و مخمور، به مسجدی گام می‌نهد. از قضا، در آن حوالی، عبادتگاهی کوچک وجود دارد که در آن، پارسایی سلیم‌النفس و خوش‌سخن روزگار می‌گذرانند. بی‌حرمتی‌هایی که شاهزاده در محیط مسجد مرتکب می‌شود بر مریدان پارسا سخت گران می‌آید. از این‌رو، یکی از آنان، نزد پارسای خلوت‌نشین می‌رود و نالان و گریان از وی می‌خواهد که شاهزاده ناپاک و مست را نفرین کند ولی درست برخلاف انتظار او و سایر مریدان، پارسای جهان‌دیده نه تنها لب به نفرین نمی‌گشاید که از خداوند برای شاهزاده شادکامی دائمی مسئلت می‌کند:





در مقابل، با خشونت و شدت عمل، دوست را به دشمن تبدیل کرد:  
به نرمی ز دشمن توان کرد دوست  
چو با دوست سختی کنی دشمن اوست

\*\*\*

سخنان آکنده از حکمت و عبرت شیخ اجل را پایانی نیست؛ ولی نگارنده به خود اجازه نمی‌دهد بیش از این از حوصله خوانندگان ارجمند سوءاستفاده کند. از این رو، به منظور ایجاد تنوع، در شماره‌های آینده، اگر عمری باشد از یکی دیگر از مفاخر ایران زمین سخن خواهیم گفت.

### پی‌نوشت

۱. رستن = نجات یافتن، رهایی پیدا کردن
۲. شوخی، مطایبه
۳. بهتر، نیکوتر
۴. تاج بهیمه: حیوانات چهارپا نظیر گوسفند، اسب، الاغ
۵. به بدی
۶. مطلوب، سودمند
۷. از خود بدگویی می‌کند
۸. پشت سر
۹. دخالت
۱۰. پیشوا، مقتدا
۱۱. «سخنان پراکنده، دعوی‌ها و گفته‌های گزاف مانند که برخی صوفیان بر زبان می‌آورند» (توضیحات دکتر غلامحسین یوسفی، ص ۲۴۳۰ بوستان)
۱۲. شادی
۱۳. ابر
۱۴. دیده به پشت پای دوختن = کنایه از احساس پیشیمانی کردن
۱۵. ترساندن، تهدید

شراب دعوت می‌کند. بعضی از حاضران، از فرط مستی، از خود بیخود شده‌اند و سر از پا نمی‌شناسند و برخی نیمه مستند و ... با ورود پارسا به دربار، شاهزاده که اکنون به کلی متحول شده است فرمان شکستن خُم می‌و خرد کردن آلات موسیقی و اسباب لهو و لعب را صادر می‌کند و حتی دستور می‌دهد سنگ رخام صحن آن محل را که از فرط آلودگی به شراب قابل شست و شو و تطهیر نیست، بکنند و به جای آن سنگی دیگر نصب نمایند.

و بدین سان، شاهزاده جوان و مغرور که زمانی غرق در گناه و متظاهر به فسق و فجور بود به یمن ملایمت رفتار و حسن خلق و درایت و نیک‌خواهی پارسا از ورطه گناه و انحراف رهایی می‌یابد و همانند پیران، کنج عبادت اختیار می‌کند:

جوان را سر از کبر و پندار مست  
چو پیران به کنج عبادت نشست  
(بوستان: ۲۱۶۶)

نکته جالب آنکه: پدر شهزاده قبلاً بارها با توسل به تهدید و خشونت - و حتی گاهی با زندانی کردن فرزندش - تلاش کرده بود وی را به راه صواب رهنمون شود ولی سخت‌گیری و شدت عمل او نه تنها مؤثر واقع نشده که به نتیجه معکوس منجر گردیده بود:

پدر بارها گفته بودش به هول<sup>۱۵</sup>  
که شایسته رو باش و پاکیزه قول  
جفای پدر برد و زندان و بند  
چنان سودمندش نیامد که پند

باری، سخن نهایی و پیام اصلی سعدی در این داستان این است:

با ملایمت از دشمن می‌توان دوست ساخت و

برآورد مرد جهان‌دیده دست  
چه گفت؟ «ای خداوند بالا و پست  
خوش است این پسر وقتش از روزگار  
خدایا همه وقت او خوش بدار»

میریدان از اینکه پارسا برای فردی گناهکار اظهار دلسوزی و نیک‌خواهی می‌کند شگفت‌زده می‌شوند و در مقام اعتراض برمی‌آیند:  
کسی گفتش ای قدوه<sup>۱۶</sup> راستی  
بر این بد چرا نیکویی خواستی؟  
[چو بدعهد را نیک‌خواهی ز بهر  
چه بد خواستی بر سر خلقی شهر!]

و پارسای بصیر و هوشمند ایراد و اعتراض میریدان را چنین پاسخ می‌دهد: سخن من از باب گزافه‌گویی و مجلس‌آرایی نبود؛ بلکه از خداوند مسئلت کردم که اگر شاهزاده از خوی ناشایست خویش دست کشید، توبه‌اش را بپذیرد و خلد برین را جاودانه نصیب او کند:

به طامات<sup>۱۷</sup> مجلس نیاراستم  
ز داد آفرین توبه‌اش خواستم  
که هرگه که بازآید از خوی زشت  
به عیشی رسد جاودان در بهشت

یکی از حاضران شرح ماجرا را به دربار اطلاع می‌دهد. وقتی شاهزاده از رفتار خلاف انتظار و برخورد فوق‌انسانی پارسا آگاهی می‌یابد، یک‌باره متقلب می‌شود و از فرط ندامت باران اشک سیل‌آسا بر چهره‌اش سرازیر می‌شود:

ز وجد<sup>۱۸</sup> آب در چشمش آمد چو میغ<sup>۱۹</sup>

ببارید بر چهره سیل دریغ

به نیران شوق اندرونش بسوخت  
حیا، دیده بر پشت پایش بدوخت<sup>۲۰</sup>

شاهزاده که گویی انقلابی درونی در وجودش رخ داده است، فرستاده‌ای را نزد پارسای نیک‌محضر روانه می‌کند و با اظهار ندامت و توبه، خاشعانه وی را به دربار دعوت می‌نماید:

قدم رنجه فرمای تا سر نهم  
سر جهل و ناراستی بر نهم

هنگامی که پارسا به دربار قدم می‌گذارد، شاهد صحنه‌ای شگفت‌انگیز و باورنکردنی می‌شود. تمام لوازم عیش و طرب و اسباب لهو و لعب آماده و فراهم است: از یک‌سو، صدای دف و چنگ و نوای مطرب است که به گوش می‌رسد و از سوی دیگر آواز ساقی که حاضران را به نوشیدن

خانواده‌های محترم گویا، باستانی و رشتیان

ما را در غم خود شریک بدانید.

لطف‌الله میثمی و همکاران نشریه چشم‌انداز ایران



## چشم انداز خوانندگان

### هسته مذهبی مستقل بود

#### سازمان مجاهدین خلق بعد از مارکسیست شدن هیچ شاخه مذهبی نداشت!

در شماره ۱۳۵ مجله چشم انداز ایران، مقاله ای از آقای بهمن بازگانی با عنوان «برنده و بازنده در هم جوشی و کشمکش قدرت و ایدئولوژی» چاپ شده است. در این مقاله در نقد کتاب جدید آقای نجات حسینی و هنگام بررسی ماهیت کشمکش های درون سازمان که منجر به غلبه جریان «چپ مارکسیستی» در سال ۵۴ شد، مرقوم فرموده اند: «اعضای مذهبی ای که تن به رهبری شهرام می دادند و مطیع او بودند می توانستند به عنوان شاخه مذهبی سازمان خودمختاری محدود داخلی داشته باشند و چنین افرادی نیز بودند و ماندند» (صفحه ۴۴ ستون دوم).

چنین تصویری از چگونگی و ماهیت روابط مرکزیت سازمان به رهبری شهرام با تعدادی اعضای سازمان مجاهدین که بعد از حاکمیت مارکسیست ها بر مرکزیت سازمان در آذرماه ۱۳۵۳، هنوز بر مواضع و اعتقادات مذهبی خود باقی مانده بودند، کاملاً اشتباه است.

این جانب به عنوان کسی که در بطن چنین رابطه ای بودم و همراه شهید محمدحسین اکبری آهنگر (و محسن طریقت منفرد)، به عنوان اعضای مذهبی مجاهدین اولیه (قبل از شهریور ۵۰)، پایه گذار «هسته مذهبی» بودیم که در مقطع زمانی نه ماهه مرداد ۵۴ تا اردیبهشت ۵۵ فعالیت داشتیم و با سازمان مارکسیست شده نیز ارتباط داشتیم، به صراحت و قطعیت اعلام می کنم: اولاً- سازمان مجاهدین مارکسیست شده هیچ «شاخه مذهبی» نداشت.

ثانیاً- «هسته مذهبی» فوق الذکر (اگر بتوان این گروه کوچک را به تعبیر نویسنده مقاله، «شاخه» نامید) نه «مطیع» رهبری شهرام بودیم و نه

«خودمختاری محدود داخلی» داشتیم! بلکه در تمام تصمیمات، مباحث و مطالعات درونی، ارتباطات بیرونی، تهیه امکانات، عضوگیری ها، آموزش، تبلیغات و عملیات نظامی (البته اگر خودمان می خواستیم انجام بدهیم) کاملاً آزاد و مستقل بودیم.

تنها قرار و مدار و تعهد «متقابل» ما با سازمان مارکسیست شده (علاوه بر تعهد انقلابی به رعایت ضوابط امنیتی) آن بود که اگر فردی مارکسیست با ما تماس گرفت و خواهان برقراری ارتباط با سازمان می بود به آن ها وصل کنیم و اگر کسی از درون خود ما مارکسیست شد در صورت تمایلش او را به سازمان وصل کنیم و «متقابلاً» اگر کسی مشتاق مبارزه با حفظ مواضع مذهبی بود به ما معرفی و وصل کنند. بدیهی بود اعضای سابق مجاهدین در اولویت چنین وصلی بودند و اساساً ما به دنبال جذب افراد با تجربه و باکیفیت بودیم. به همین خاطر سازمان چهار نفر از اعضای قدیمی مجاهدین مذهبی (اعضای قبل از ضربه شهریور ۵۰) را به ما وصل کرد. عمر اتصال آن ها متأسفانه از چند روز تا چند هفته بیشتر به درازا نکشید و به صورت های مختلفی از همراهی و همفکری با ایشان محروم شدیم. (فرهاد صفا بعد از سه چهار هفته در درگیری خیابانی کشته شد، زینال حقانی بعد از چند روز زندگی در اتاق تکی محسن طریقت دستگیر شد، نفر سوم به زندگی عادی برگشت و نفر چهارم با کمک ما و درخواست خودش از کشور خارج شد).

رابطه هسته مذهبی ما با سازمان مارکسیست شده رابطه ای مشروط و موقتی بود: نه شاخه ای از سازمان بودیم، نه ائتلاف، نه جبهه متحده و نه زیرمجموعه آن ها. بلکه رابطه همکاری انقلابی و مبارزاتی دو گروه مستقل در چارچوبی توافق شده داشتیم، آن هم فقط تا زمانی که خود ما بتوانیم به لحاظ درونی به پاسخ سؤالات اساسی ای که برایمان مطرح بود برسیم و بتوانیم به انسجام فکری و تحلیلی جامع و قابل اتکا در مسائل اعتقادی، ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نقد گذشته سازمان از بدو تأسیس تا آن زمان برسیم. هیچ تعهدی برای رد و بدل امکانات مالی یا تسلیحاتی و غیره به همدیگر نداشتیم، ولی از باب همکاری انقلابی، سازمان مارکسیست شده علاوه بر قرص سیانور و سه قبضه اسلحه که برای حفظ جان سه نفر اصلی هسته مذهبی در اختیارمان گذاشت، ما را از تجربیات امنیتی خود نیز بهره مند می ساخت. هیچ پول یا امکانات

مالی هم رد و بدل نشد.

سرنوشت و تکلیف این هسته مذهبی نهایتاً با قطبی شدن درونی و انشقاق آن به دو بخش مذهبی و مارکسیست یعنی با «مارکسیست» شدن دو نفر از سه نفر پایه گذاران روشن شد. لذا از اوایل بهار ۵۵ دیگر آن «هسته مذهبی» (با آن برنامه و اهداف و فعالیت های تعریف شده) وجود خارجی نداشت و داستانش تمام شد. از آن به بعد منطقی است که باقی مانده گروه را «گروه محمدحسین اکبری» نامید. بعد از جدایی دوستانه از همدیگر برای همه ما واضح بود که از آن به بعد گرچه با سازمان هنوز ارتباطاتی داشتند، ولی اکبری با سمپات های خود و تنها عضو باقی مانده مذهبی در هسته وارد فاز دیگری از فعالیت خواهد شد. تا جایی که می دانم این گروه، بعد از جدایی من و طریقت، نامی برای خود انتخاب نکردند. طبیعی بود که با هویت و انسجامی مذهبی، در حدی که اکبری می توانست ایجاد کند (گویا اکبری جزوه خلاصه ای از نظرات ایدئولوژیک خود را هم نوشت)، شروع به عضوگیری وسیع و گسترش فعالیت ها و ارتباطات با جامعه و سمپات های خود کردند (پیوستن مجتبی و سرور آلاپوش، علیرضا الفت...) ولی متأسفانه «گروه اکبری» دچار تور پلیسی و ضربات متعدد شدند و چند ماه بعد در پاییز ۵۵ از هم پاشیدند. ثالثاً - بعد از تصفیه و کنار گذاشتن مجید شریف وافقی توسط تقی شهرام و بهرام آرام از مرکزیت سه نفره سازمان (در آذر ۵۳)، اعضا، عناصر و سمپات هایی از سازمان که هنوز مذهبی بودند یا کنار گذاشته شدند و کلاً تصفیه و رها شدند، یا خود منفرداً از سازمان و احیاناً از مبارزه کنار کشیدند، یا بعد از جدایی (معمولاً همراه با کشمکش با سازمان) اقدام به تشکیل گروه های به اصطلاح رادیکال مذهبی مستقل کردند و به هر حال دیگر به عنوان مرتبطین با سازمان و ذیل سازمان دهی آن نبودند (نظیر گروه مهدویون برادران شاه کریمی، گروه فریاد خلق اکبر نبوی نوری، تعدادی نامعلوم اعضا و عناصر منفرد و پراکنده شده دیگر در داخل و خارج کشور).

پس اشاره مبهم نویسنده محترم مقاله به کدام اعضای مذهبی است که درون سازمان یا مرتبط با سازمان، مطیع شهرام باقی ماندند؟ در پایان لازم است بگویم مضمون اصلی مقاله آقای بازگانی (کشمکش بر سر قدرت رهبری سازمان و نه بحث خرد و بی خردی) مورد تأیید من است، گرچه جای توجه و بررسی و نقد این

مقاله و نتیجه‌گیری‌های آن باقی است. ایراد من برای روشن شدن حقیقت فقط در بخشی از موضوع است که از آن مطلع بودم. برای توضیح بیشتر درباره هسته مذهبی و وضعیت درونی سازمان مجاهدین در مقطع زمانی ۵۳ تا ۵۵ به مصاحبه این‌جانب با مجله چشم‌انداز ایران به ویژه شماره ۹۳ و ۹۴ (شهریور تا آذر ۱۳۹۴) مراجعه فرمایید.

محمد صادق - اول آذر ۱۴۰۱

## قدم‌هایی کوچک در راهی بزرگ

من در چشم‌انداز شماره ۱۳۱ درباره کتاب «همراه با انقلابیون ظفار» تقی شامخی مطلبی نوشته بودم و یادآوری کرده بودم که این کتاب در ادبیات اجتماعی ایران منحصربه‌فرد است و به چندین مطلب دیگر هم اشاره کرده بودم. کتاب آماده چاپ آقای شامخی، قدم‌هایی کوچک در راهی بزرگ نیز شگفت‌زده‌ام کرد.

شامخی شرحی مفصل از چگونگی وارد شدن خود به محافل مذهبی و سیاسی و باآخره زندگی سازمانی و مخفی به دست می‌دهد که به خودی خود جالب است و توضیحی از وضع عمومی آن زمان، ولی آنچه در تجزیه و تحلیل زندگی سازمانی و مخفی مطرح می‌کند برای هرکسی که به‌جز خود، توجهی نیز به مبارزات اجتماعی دارد بسیار آموزنده است. انتخاب میان مبارزات علنی و مخفی بسیار پیچیده‌تر از آن است که به نظر می‌آید شامخی به خوبی به این موضوع پرداخته است. هم مسئله خود «انتخاب» مهم است و هم مسائل بعد از آن.

شامخی از چند زاویه به مسائل این دوران پرداخته است؛ مسائل احساسی، خانوادگی، جنسی، اجتماعی و به‌ویژه روانی. مسئله این نیست که من چقدر با همه تحلیل‌ها و راه‌حل‌های او موافقم یا نه. البته تفاوت‌نظرهایی دارم. مسئله اساسی تعمقی است که او در این موارد کرده است که به نظر من قابل‌تقدیر است.

تفاوت‌های شخصی، سلیقه، قضاوت، نگرش و ارائه راه‌حل در میان اعضای یک جمع چرا و چگونه بروز می‌یابد؟ عوارض آن در کوتاه‌مدت یا بلندمدت چیست؟ عوارض شخصی و به‌ویژه اجتماعی آن چیست. تفاوت‌های نظر و عمل چیست؟

کاش می‌شد مانند «مرفهین بی‌درد» صرفاً به فکر خواست‌ها و منافع شخصی خود بود. کاش می‌شد به همین شرایط موجود اجتماع و جهان دل خوش داشت و به دنبال لذت‌های حقیر شخصی بود. کاش، کاش؛ اما دنیا چنین نیست. انسان چنین نیست و کسانی که به نحو دیگری می‌اندیشند مشکلاتی را به جان می‌خرند که برای حاشیه‌نشینان قابل‌درک نیست.

شامخی در جای‌جای کتاب خود از کسانی می‌گوید که «می‌بُرند»، ولی درباره آن‌ها لحن محکوم‌کننده ندارد. دلایل شخصی و اجتماعی و به‌ویژه سازمانی آن را می‌گوید. همه درخور تعمق‌اند. من نمی‌دانم آن‌هایی که آگاهی اجتماعی پیدا می‌کنند یعنی از لاک خود بیرون می‌آیند آیا بازگشت به خود را تحمل می‌کنند. برخی به کارهای بشردوستانه و جمع‌های مدنی می‌پیوندند. باقی چه؟

آنچه به نظر من مهم‌ترین بخش تحلیل‌های شامخی است چیزی است که او «خداسان» شدن سازمان می‌نامد. به قول ما بت شدن سازمان (لنینیسم) پدیده‌ای است که برای همه چیز می‌رود اسیر در چنگال این پدیده، همه چیز. انسانیت، شعور را یاری مقاومت نیست. فرد به خاطر سازمان تنها «ایدئولوژی» عوض نمی‌کند.

اگر «ایدئولوژی» شعور کاذب است که هست، اگر سازمان به حد یک نام تقلیل پیدا می‌کند، اتوریته کاذب می‌سازد و جای «خدا» می‌نشیند، به خاک و خون می‌کشاند و آن روی «انسان سفاک» را می‌نمایاند، باید به شدت از آن ترسید، نه ترس از سازمان‌دهی و سازمان‌یابی، بلکه ترس از سازمان اتوریته‌ای. سازمان محملی مناسب است برای همکاری داوطلبانه انسان‌های آگاه و بی‌سازمان در غالب اوقات و نه همیشه. به نظر من محملی است برای توجیه و تسلیم به وضع موجود و ناامیدی و روانی‌گری.

به هر حال توجه به مسائلی که آقای شامخی مطرح می‌کند کاری است که به نظر من برای هرکوشنده اجتماعی ضروری است و این حتی شامل کسانی می‌شود که مبارزات را فراتر از کوشش‌های مدنی نمی‌بینند.

به نظر من یک نقل‌قول از خود کتاب مناسب باشد:

«... در شرایطی که هیچ تبادل‌نظری میان دوستان قدیمی وجود نداشت و همه به‌طور غریبی پراکنده بودند، در دنیای فردی خویش به دنبال انسجامی بودم که بتواند توضیح دهد چرا سازمان و اعضای آن و حتی صادق‌ترین کسانی که انرژی و وقت برای آرمان‌های خود گذاشته بودند، به این بحران‌ها دچار شدند؟»

«... آنچه بعدها به لحاظ بحران‌های ایدئولوژیک و تسویه‌های درونی به وجود آمد، حداقل در تحلیل‌نهایی‌اش تا حدودی به این زندگی بسته‌بازی‌گردد که افراد درون سازمان داشتند. فرد در درون زندگی تنه‌ایش ممکن است سریع‌تر به ادعای خدایی دیدن هر چیز، یک اصل، یک دکترین، یک سازمان و حتی خودش برسد. به هر حال، دید انسان از واقع‌بینی بسیار فاصله می‌گیرد. بسیاری از مسائلی را که انسان در یک تبادل اجتماعی به‌سادگی متوجه می‌شود در شرایط زندگی مخفی باید در دنیای فردی و تنه‌یابی خود آن را حل و فصل کند...»

و من اضافه می‌کنم که در سازمان‌های علنی و غیرمخفی نیز این بحران‌ها و گرفتاری‌های شخصی و سازمانی کم نیست. نگاهی به جهان پیرامون خود بیندازیم. بحث من مخفی بودن یا علنی بودن مبارزات اجتماعی نیست هر دو مسائل خود را دارند. بحث من مبارزه علیه خصوصیات غیرانسانی جوامع انسانی است. انسان با همه ویژگی‌های بد و خوبی که دارد، می‌خواهد برای جامعه‌ای که در آن مفسده کمتر است بجنگد. آیا این یک تناقض است؟ به نظر من نه! این یک آرمان انسانی است.

نوشته شامخی یک دستاورد است؛ با همه تفاوت‌هایی که با او در نگرش و جهان‌بینی دارم.

خسرو پارسا



## «فرصت از دست رفته»

از فرصت‌های از دست رفته همین سرمقاله (سرمقاله شماره ۱۳۷) است. سرمقاله‌ای که ظاهراً ناظر به مهم‌ترین موضوعات روز ایران است. مقاله‌ای با مقدمه‌ای مطول و تحلیلی از تاریخ معاصر یکصد و بیست سال اخیر که مضمون آن بارها در سرمقاله‌ها و نوشته‌های چشم‌انداز تکرار و

تکرار شده است و در نهایت نتیجه‌گیری در یک پاراگراف مجمل که بدون توجه به جامعه‌شناسی معترضین، جنس و نوع و ابعاد جنبش اعتراضی و مطالبات آنان و مواضع اعلامی نیروهای سیاسی (از جمله بیانیه‌های مهندس موسوی و آقای خاتمی و پیشروان اصلاحات و جامعه مدنی برای برون‌رفت از بن‌بست و حکومت مذهبی و اصلاح ساختارها) و بدون اشاره به جنایات انجام شده، مخاطب عام و متعین نشده را به تبعیت از وضع

و قانون اساسی موجود، برای پیگیری مطالبات آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه‌شان فراخوانده است. عباس آزاده-۸ خرداد

چشم انداز ایران: ضمن سپاس از بیان انتقاد خواننده محترم، از ایشان تقاضا می‌کنیم اگر درباره جامعه‌شناسی معترضان مطالب مستند و کارشناسی دارند ما را بی‌بهره نگذارند. ضمناً به نظر می‌آید میان تبعیت از وضع موجود و پیگیری قانون اساسی تفاوت زیادی وجود دارد

## فرصتی که نباید از دست داد

مشاهده و مطالعه نوشته شما، تحت عنوان «فرصتی که نباید از دست داد» در من تحسین نسبت به شما را فراهم کرد. هرچند تاکنون همیشه نوشته‌های شما پرمعنا بودند، ولی این بار شما یک قدم پیش‌تر گذارده‌اید و روش نگارش شما دلیرانه، «شهادت‌طلبانه» شده است، ضمن اینکه شما روش اصلاح‌گرایانه

را کنار گذاشته‌اید. یادآوری می‌کنم و شما بهتر از من می‌دانید که اصلاح‌گرایی ایجاب می‌کند که روشی را پیدا کرد و به کار برد که هزینه‌ای کمتر ولی سود بیشتری را می‌آورد. هرچند یادآوری شما را از قانون اساسی مشروطه از خیلی جهات متین و درست است، ولی من بیان آن را ماجراجویانه می‌دانم. انتقادی را که من در این مورد می‌کنم این است، شما در آن بخش از قانون اساسی مشروطه که «سلطنت و دیعه‌ای است که از سوی مردم به پادشاه داده می‌شود» یک نماد «جمهوریت» و دموکراتیک

پیدا کرده‌اید و کلی‌خوارانه‌ترین و بلندپرواگرترین است ولی شل‌ولوله‌آین‌ترنگ و لعاب زده‌اید و چنین وانمود می‌کنید که قانون اساسی مشروطه به مردم حق می‌داد که محمدرضا پهلوی را براندازد. به باور من انتقادات شما از نقاط ضعف قانون اساسی جمهوری اسلامی بسیار درست است، هزینه‌ای کمتر برای شما می‌آورد و قدم بزرگی است در راه روشن‌نگری و اصلاح طلبی. با آرزوی آینده‌ای بهتر حسین پورخصالیان ۳۱ خرداد ۱۴۰۲

### اگر خواهان اشتراک نشریه چشم انداز ایران هستید:

لطفاً برگ اشتراک را کامل و خوانا پر کنید.

نام و نام خانوادگی: .....

نشانی: .....

تلفن: ..... کدپستی: .....

(«قید کدپستی الزامی است»)

خوانندگان محترم می‌توانند حق اشتراک را به حساب سیبا ۰۱۰۶۰۷۳۷۰۰۰۱ بانک ملی شعبه دانشگاه کد ۸۷ به نام لطف‌الله میثمی، یا به شماره حساب جام ۱۸۳۶۷۹۰۴ یا به شماره کارت ۶۱۰۴۳۳۷۳۷۷۵۵۰۲۳۹ بانک ملت شعبه میدان توحید کد ۶۷۵۶/۱ به نام لطف‌الله میثمی واریز نمایند. «لطفاً پس از واریز مبلغ مشخصات خود را به دفتر نشریه اعلام کنید»

### حق اشتراک یک‌ساله

داخل کشور: ۵,۰۰۰,۰۰۰ ریال

خارج از کشور:

اروپا ۱۰,۰۰۰,۰۰۰ ریال

امریکا ۱۳,۰۰۰,۰۰۰ ریال

• در صورت واریز به کارت حتماً شماره پیگیری خود را اعلام فرمایید.

• در صورت تغییر آدرس یا شماره پلاک حتماً به اطلاع دفتر نشریه برسانید.

• بریده یا رونوشت برگه تکمیل شده را به همراه اصل رسید بانکی با پست سفارشی یا از طریق نمابر ارسال فرمایید.

• ۲۰٪ تخفیف به دانشجویان (با ارائه کپی کارت دانشجویی) و همچنین طرح امانی رایگان برای کسانی که توانایی خرید نشریه را ندارند (با ارسال نامه) در نظر گرفته شده است.

• خوانندگان گرامی می‌توانند نقدها و نظرات خود را به شماره ۰۹۱۰۱۴۷۵۸۸۷ پیامک کنند.

آدرس: تهران صندوق پستی ۱۳۴۴۵/۸۹۵ تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۳۶۵۷۵

